هو العلی الاعلی

کتاب خواص الحیوان	بسم الله الرحمن الرحیم	فهرست ابواب

باب اول در الف فصل اول در الف مفتوحه اسد شیر ترکی اصلان نامند ارنب خرگوش و
ترکی توشقان اتان خر ماده افال و افیل اشتر جوان ابه مار ترکی ییلان نامند ابن بازیه افعی مار ماده
اسود مار سیاه از قسم مارچه ارند نوعی از مار ارضه جانوریست کوچک که چوب میخورد ترکی اغاچ قوردی
گویند ساریع کرباسه سبز حیکه در سبزه زارها بود ترکی چمن قوردی نامند ابلق مرغ سرخ و سفید ایل گوزن ترکی مرال
نرا نکه گویند فصل دویم در الف مکسوره انسان مردم اوزه مرغابی ترکی اوردک گویند ابن آوی
شغال ترکی چقال نامند ابابیل پرستوک ترکی قرلانغوج نامند ابل شتر ترکی دوه نامند فصل سیم در الف مضمومه
اروینه نرگوهی و ترکی داغ کچی نامند اتن خریست که بیابانی زند باب دویم در با فصل اول در با
مفتوحه البازی باز ترکی قارجغای نامند باشق باشه ترکی قرقی نامند بندق اندکی از گنجشک بزرگتر ترکان [illegible]
گویند بالام کاویست بالة ماهی ترکی بالق گویند ببغا طوطی بغل استر ترکی قاطر گویند بقر گاو ترکی سغر نامند
بقر الماس گاو عنبر است بقره بنی اسرائیل گاو ماده کوچکیست بقه و بعوضه پشه و ترکی کور مرجک نامند بلبل ترکی
بولبل خوانند فصل دویم در با مکسوره برذون اسب ترکی فصل سیم در با مضمومه برغوث کیک ترکی

کتابخانه آستانه قدس

بره مانند براق اسبی که حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و آله سوار شد بلبل معروفست بوم جغد و کنکر
بهوکی بایقوش مانند بوقورج سفیدیست باب سیم در تا فصل اول در تاء مفتوحه تیتی باز بزرگ تم
مرغیست مانند بط متوسط دار گویند تیس نر بز اهلی و وحشی ترکان تکه خوانند فصل دویم در تاء مکسوره تدرج
مرغیست مثل دراج تمساح نهنگ ترکی بوی مانند فصل سیم در تاء مضمومه تبشر مرغیست که او را صفاریه گویند
باب چهارم در ثا فصل اول در ثاء مفتوحه ثور گاو نر ترکان اوکوز مانند فصل دویم در ثاء مضمومه ثعبان
اژدها ثعلب روباه ترکی تلکی گویند باب پنجم در جیم فصل اول در جیم مفتوحه جاموش گاومیش جان مار سفید
جدی بزغاله ترکی اوغلاق جراد ملخ ترکی چکرگه گویند جمل شتر نر ترکی ارکک دوه گویند جلگاه از ماهی دریا متولد
میشود جلاله هر حیوانیکه نجاست خوار میشود جهبر خرس یا وه فصل دویم در جیم مکسوره جن پری جان ابسموت
از ماهی کوچک جریث ماهی شبیه نهنگ فصل سیم جرذ موش بزرگ ... شتر معروفست ترکی ... و ...
گویند باب ششم در حا فصل اول در حاء مفتوحه حجل کبک ... حلزون کرم گوش ماهی ترکان ...
غولاغی گویند حمامه کبوتر حوصله مرغ بزرگ حوصله ... شیر فصل دویم در حاء مکسوره حجر ماده ... خدایه
کورکوره ترکی چلاغان مانند حرباء آفتاب پرست و ... مانند حمار خر ترکی ایشک مانند حمار وحشی خر
کوهی ترکی ... مانند حمار قبان ... فصل سیم در حاء مضمومه حباری ... ترکی ...
مانند ترکوش جانوریست که ... ترکی ... گویند حوت ... حیوان بزرگیست در دریا حوت
موسی و یوشع ... در دریا ... گویند ... حیوانیست مثل ... باب هفتم در خا
فصل اول در خاء مفتوحه خاز باز و خربا ... مرغیست بزرگ ... خطاف پرستوک ترکی قرلانغاج
خنفسا سرگین گردان ترکی ... مانند فصل دویم در خاء مکسوره خنزیر خوک ترکی طوکوز مانند
فصل سیم در خاء مضمومه خفاش شب پره ... کور باب هشتم در دال فصل اول در دال مفتوحه
دابه هر حیوان جنبنده دلق دله فصل دویم در دال مکسوره دیک خروس فصل سیم در دال مضمومه دب
خرس دلدل خارپشت دلفین جانوریست در دریا ... ترکان ... مانند دجاج مرغ خانگی ترکان
تاوق مانند باب نهم در ذال فصل اول در ذال مفتوحه ذراریح ... فصل دویم در ذال
مکسوره ذئب گرگ ذبح ... فصل سیم در ذال مضمومه ذباب مگس ترکان چنین مانند باب دهم
در را فصل اول در راء مفتوحه رخم ... فصل دویم در راء مکسوره رق جانوریست فصل سیم در راء
مضمومه رتیلا رطیل ... ماهی کوچک ... مرغیست معروف ... باب یازدهم در زا فصل
اول در زاء مفتوحه زاغ ... ترکان ... مانند فصل دویم

دنزار بکسوره زرباب مرغیست که الف بردم کیرد فصل سیم در زار مضمومه زرق مرغ شکاری زرد زدوی را
وبترکی سقرچین کویند زجرم مرغیست که سلاطین باو شکار کنند باب دوازدهم در سین فصل اول در سین
مفتوحه سامة الابرص چلپاسه بترکی باش یغلو نامند سرطان خرچنگ سعلاة اجنه غولان سقنقور یکنوع ماهی است
درک نامند سلوی مرغ سمانه بترکی بلدرچین نامند سکساهی ترکان بالغ کویند سمندر وسمندل جانوری است
که آتش خورد سمور حیوان صحرائیست شبیه بگربه فصل دویم در سین مکسوره سنجاب بچه موش دشتی سنور گربه بترکی
پشک نامند فصل سیم در سین مضمومه سلحفات سنک پشت سوسه کرمیست که در گندم و پشم افتد باب
سیزدهم در شین فصل اول در شین مفتوحه شادهوار حیوانیست که در بلاد روم یافت شود شاهین معروفست
ترکان لاچین نامند شحمة الارض جانوریست که چون دست براو کذارند جمع شود شقراق وشرداق کاسه شکن فصل
دویم در شین مکسوره شفنین یکنوع از کبوتر فصل سیم در شین مضمومه شبوط نوعی از ماهی باب
چهاردهم در صاد فصل اول در صاد مفتوحه صافر وصفاریه از انواع عصافیر است صدف از حیوانات
دریائی است صرصر وصرصار جانوریست شبیه بملخ صقر چرخ و ترکان ایلکو نامند صفر ماریکه در جوف آدمی است
فصل دویم در صاد مکسوره صلنباج ماهی دراز باریک فصل سیم در صاد مضمومه صرد دادکوبه باب
پانزدهم در ضاد فصل اول در ضاد مفتوحه ضان کوسفند میش بترکی دیشی قوین نامند ضب سوسمار ضبع
کفتار فصل دویم در ضاد مکسوره ضفدع مرغ وبترکی قورباغه نامند فصل سیم در ضاد مضمومه ضوع مرغیست
که اخیل نامند و در الف گذشت باب شانزدهم در طاء فصل اول در طاء مفتوحه طاوس معروفست
طیر چین مرغان طیطری مرغیست که از نهرها مفارقت نمیکند طیهوج شبیه بکبک کوچکست طرغلودس مرغیست
باب هفدهم در ظاء مفتوحه ظبی آهو وبترکی جیران وکیک نا ظربان مرز نکل بترکی بدق وکوهان خوانند
باب هجدهم در عین فصل اول در عین مفتوحه عظاءه جانوریست از چلپاسه بزرگتر عقرب کژدم ترکان ما
رمدملو نامند عناق الارض جانوریست کوچکتر از یوز عنزی بزرگ بحریست عنبر نر غاله ماده عنقا سیمرغ عنکبوت
کارتنه عطار نوعی از حیوانات صدفیه است فصل دویم در عین مکسوره عجل کوساله بترکی بزدکویند ابن عرس راسو
فصل سیم در عین مضمومه عصفور گنجشک بترکی سرچه نامند عقاب الهسیاه ترکان قراقوش نامند عقعق عکه و
وجهله بترکی سقفان نامند باب نوزدهم در غین فصل اول در غین مفتوحه غزال آهوبره غنم کوسفند بترکی
قوین غواص مرغیست که او را غطاس نامند فصل دویم در غین مکسوره غرغر ماکیان صحرائی فصل سیم در غین
مضمومه غراب کلاغ وترکان قارغه وقارغون غرنیق مرغی سفید دراز گردنست باب بیستم در فاء فصل
اول در فاء مفتوحه فاخته نوعی از کبوتر بترکی الاباخته نامند فاره موش ترکان سیچان نامند فراشه پروانه است

الی

فرس ابست و ترکی آت نامند فرس البحر حیوانیست که در نیل مصر بسر برد فهد یوز ترکان پارس گویند فصل دویم
در فاء مضمومه فرانق بربر ترکی قراقولان نامند باب بیست و یکم در قاف فصل اول در قاف مفتوحه قاود
مرغیست که بر ساحل دریا آشیان سازد قبج کبک ماده قبق مرغ معروفست ققنس مرغیست قطاء اسفره سنگخوار
فصل دویم در قاف مکسوره قرد بوزینه و میمون ترکان بیچی گویند فصل سیم در قاف مضمومه قبره چکاو
ترکان چکچکو نامند قمل الزرع شپش زراعت قنفذ خارپشت ترکی کرپی نامند قنفذ بحری خارپشت دریائی
باب بیست و دویم در کاف فصل اول در کاف مفتوحه کبش قوچ کرکند کرگدنست و خر هندی نیز گویند
کروان اردک کلب سگ و ترکی ایت نامند کلب الماء قندر است که در قاف گذشت فصل دویم در کاف
مضمومه کرکی کلنگ ترکان درنا نامند باب بیست و سیم در لام فصل اول در لام مفتوحه لجا نوعی از
سنگ پشت لقلق و لقلاق لک لک لبوه ماده شیر باب بیست و چهارم در میم فصل اول در میم مفتوحه مها و
گاو کوهی مهر نر و ترکی کجی نامند فصل دویم در میم مکسوره معراج جانور عجیبی است مثل خرگوش فصل سیم در
میم مضمومه مرغه مرغ نیکور بکیست میهر مرغیست که شب نخوابد باب بیست و پنجم در نون فصل اول در نون
مفتوحه ناقه شتر ماده نجام مرغیست بخلقت بط نحل انک عسل ترکی بال اری دستی گویند نسر کرکس ترکان قاجر نامند
نعامه شترمرغ ترکی دوه قوش نامند نعجه میش ماده نمر پلنگ ترکان قپلان نامند نمله مورچه ترکان قارنچه
فصل دویم در نون مکسوره نسناس خلقی است در صورت انسان نمس جانوریست فصل سیم در نون
مضمومه نغر گنجشک درشت باب بیست و ششم در ها فصل اول هامه مار و مور و سایر جانوران فصل دویم
در ها مکسوره هره گربه ترکی پشیک نامند هزبر شیر فصل سیم در ها مضمومه هدهد شانه سر باب بیست و هفتم
در واو فصل اول در واو مفتوحه وحش آنچه از دواب ترکیب با آدمی انس نگیرد ورشان کبوتر صحرائی ورل
جانوریست مانند سوسمار وزغه چلپاسه ترکی باش بغا نامند وعل بز کوهی در با گذشت نبات الوردان جانوریست
که در اماکن نم متولد شود باب بیست و هشتم در یا فصل اول در یاء مفتوحه یاجوج و ماجوج از فرزندان
یافث اند یامور نوعی از بز کوهی یحمور خر کوهی ترکی دراغ ایلکی نامند یربوع موش دشتی یعسوب پادشاه زنبور
فصل دویم در یاء مضمومه یویو نوعیست از مرغ که گفته شدی

ابو ریاح است تم فهرست
کتاب خواص
الحیوان

هذا کتاب خواص الحیوان

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد بی حد و ثنای بی عد خداوندی را سزد که مشکوة بنیان حیوان را بچراغ جان برافروخت و قلوب بنی نوع انسان را طریقه
ادراک معانی و فهم لغات مبانی بیاموخت و او را بر سایر انام بتفضیل خلعت تکریم و تشریف تعظیم و لقد کرمنا بنی ادم
وحملناهم فی البر و البحر و رزقناهم من الطیبات و فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا در وی پوشاند و صلوات نا
محدود و درود نامعدود بر مرکز دائره وجود اعنی افضل کائنات و خلاصه موجودات فخر العالمین سید کونین محمد
رسول الله صلی الله علیه و آله سیما ابن عمه و وصیه و خلیفته امیر المؤمنین علی ولی الله صلوات الله و سلامه علیه
و اولاده الائمه الاطهار بعد بر ضمایر ارباب بینش و اصحاب دانش مخفی و مستور نماناد که چون در زمان پادشاه
دین پناه انجم سپاه گردون بارگاه فریدون فر سکندر ظفر دارای دادگر فرمانفرمای شرع پرور خاقان گیتی ستان
صاحبقران مفخر ملوک زمان باسط بساط امن و امان ماحی اساس جور و طغیان ناصر رایت عدل و احسان سلطان
سلاطین الآفاق ملجا ملوک العالم بالارث و الاستحقاق مولی ملوک العرب و العجم حامی الفرقه الناجیه من بین الامم
ناظم الشریعه المصطفویه سالک مسالک طریقه المرضیه المرتضویه اعنی پادشاه ملک سپاه ظل الله المظفر بالعنایات
الربانیه المنصور بتاییدات السبحانیه خاک آستانه حضرت خیر البشر غلام با اخلاص امیر المؤمنین حیدر ابو المظفر ابو المنصور
شاه عباس الثانی الحسینی الصفوی الموسوی بهادر خان که فاتحه اسم اشرفش فاتحه عبادت و خاتمه اش خاتمه بلاد
و مطلع سعادت و سیادت تالی ولش عنوان بر دبها متلو آخرش متمم عطا و سخا خلد الله ملکه و عدله و احسانه که چتر
معدلت بر مفارق عالمیان گسترده و ظل حمایت بر سر ساکنان آفاق افراخته و صوت نصفت و دادگستری بی ما
بین خافقین رسیده از نهایت رفاهیت و کثرت مسرت در این اوان ذئب و غنم همعنان و صعوه با شاهین متحد

ایشان

اهتشیان روزی از ایام عیادت قرین که جمعی از فضلای باعز و تمکین در مجلس بهجت آیین خورشید منزلت بهرام صولت
مشتری سعادت کیوان رفعت اعنی الکریم ابن الکریم ابن صدر الدین محمد میرزا محمد ابراهیم که بانواع فضایل صوری
و معنوی و مراتب کمالات ظاهری و باطنی آراسته و پیراسته است حاضر بودند و نطقی از وصف کتاب حیوة الحیوان
ذکر مینمودند که کتابیست مشتمل بر حکایات غریبه و نقول و روایات عجیبه و خواص هر یک از حیوانات از منافع و
مضار در این اثنا نواب معظم الیه فرمودند که حقا که کتابیست در کمال خوبی و نهایت مرغوبی اما چون عربی است و
زوائد بسیار دارد که طالب را از مطلب باز میدارد و خواص را از اطناب آن ملالی و عوام را از اغلاق عبارات
و عدم فهم لغات آن کلالی حاصل میشود بهتر آنکه اینکتاب اختصاری یابد و ترجمه آن بفارسی بنحویکه اول اسم عربی و
پس نام فارسی و ترکی و خواص و منافع و مضار و تعبیر خواب هر حیوانی بیان شود تا جمیع انام از خواص و عوام از
اینکتاب منتفع و بهره مند گردند و ثواب آن بروزگار فرخنده آثار نواب همایون اعلی که هزار روح مقدس فدای
نامش باد عاید گردد پس داعی حقیقی ابن خواجه محمد محمد تقی التبریزی را که از بار یافتگان مجلس سامی بودم مامور
ساختند که کتاب مذکور را بترتیب مزبور ترجمه نمایم و لهذا این بنده حقیر کثیر التقصیر با قلة بضاعت و عدم استطاعت
اطاعة لامره المطاع و اتباعا لحکمه الواجب الاتباع از حق سبحانه و تعالی استعانت طلبیده بترجمه کتاب مزبور شروع نمودم و
آنرا بر بیست و هشت باب بترتیب حروف تهجی مرتب ساختم و در هر باب سه فصل بنا نمودم فصل اول در اسامی حیوانیکه مفاتیح
آن مفتوح است فصل ثانی در آنچه اوائل آن مکسور است فصل ثالث در آنچه مبادی آن مضموم است و این کتاب را
بخواص الحیوان نام نهادم و مستدعا از ارباب فضل و کرم آنکه اگر در ترجمه کلمات و حل لغات و تحریر عبارات این
سهوی و خطائی و زلتی رفته باشد بقلم عفو در اصلاح آن کوشند چه این بی بضاعت با کثرت اشتغال بمطالعه و مباحثه
علمیه و با آنکه کتاب دیگر در این فن سوای کتاب مذکور که اعتماد را شاید در نظر نبود بامر مسطور قیام نمود که العذر عند
کرام الناس مقبول والله الموفق والمعین **باب اول** از کتاب خواص الحیوان در الف مشتمل بر سه فصل

فصل اول در الف مفتوحه **اسد** بفارسی شیر و بترکی اصلان نامند و موضع او اکثر بیشها بود و از غلبه
حرارتیکه دارد دایم محموم است گوشت او حرام و از استماع صوت و بهنگ بمیرد و هر کس پیه او را بجمیع بدن طلا نماید
سباع از وی گریزان شوند اگر پوست آن بشرطیکه موی داشته باشد بر کودک بندند تا حد بلوغ او را از صرع نگاه
و اکل زهره او حل معقود نماید تخصیص که قمر زاید النور بوده در هر موضعیکه از موی او بسوزانند البته دابه را از
ضرر سوسه و برص ایمن دارد و نشستن بر پوست او دفع بواسیر و نقرس نماید و هر که پیه پیشانی او را با روغن گل ساخته
بروی مالد مهابت او در دل ملوک و سایر مردم واقع شود و اکتحال زهره او تحدید بصر نماید و دندان او را اگر کسی با
خود دارد حیله هیچ محیلی بد و اثر نکند و شب از آتش گریزان شود ابن عباس از حضرت امیر علیه السلام نقل نموده که آنحضرت

فرمود که هرگاه در وادی باشد که از شیر ترسد بگوید اعوذ برب دانیال و بالجب من شر الاسد از شر شیر و سباع
سباع محفوظ ماند بدانکه شیر را اسامی بسیار است از انجمله ابونصر فراهی نه اسم در رشته نظم کشیده و در یک بیت
آورده چنانکه گفته غضنفر و اسد و لیث و حارث و دلهاث　　هزبر و قسوره و حیدر است و ضیغم شیر :

تعبیر اگر در خواب بیند که بر شیر سوار است و بمیر رسد بر دشمن غالب شود و اگر ترسد در بلیه افتد اگر بیند که شیر او را
کشت هرگاه آن شخص بنده باشد آزاد شود و الا از سلطان خائف گردد و اگر بیند که شیر با او تملق میکند امور
عجیبه از او ظاهر شود و بر اعدا غالب گردد اگر بیند که سر شیر میخورد پادشاه شود و اگر بیند که پاره از بدن شیر در کنار
خود نهاده اگر زنش حمل دارد پسر آورد و الا پسر پادشاه را در کنار گیرد و دیدن شیر در خواب گاه دلیل سلطان شدید
الباس بود که از او ایمن نباشد و گاه دلیل موت باشد و بجهت مریض اکثر دلیل شفا بود والله اعلم ارنب
خرگوش و بترکی توشقان گویند نزد جمهور علمای شیعه و قلیلی از عامه گوشت او حرام است اما خرگوش بحری باتفاق حرام است
و از جمله سموم است بدن او مانند بدن ماهی است سرش مثل سر خرگوش بری از جمله خواص او آنکه چون قصیر الیدین است
و پاهای او اطول لهذا بر فراز بهتر دود و قضیب او مثل قضیب روباه یکنصف پی و یکنصف استخوان بود و یکسال نر و یک
سال ماده بود و بسا باشد که از کثرت شهوتیکه او راست حمل نر او با ماده جمع شود اگر زنی انفحه نر او را بیاشامد پسر زاید و
اگر انفحه ماده اش را دختر زاید و اگر زنی خون او را بیاشامد هرگز بار نگیرد مغز سر او اکلش یا فاعل ارتعاش از طرف سازد
و اگر خون او را بر بهق اسود طلا کنند نافع آید اگر یک دانگ از مغز سر او را با دو حبه کافور مخلوط ساخته بجوز دهد که او را بیند
و هر زنی که نظر بروی افتد طلب مباشرت وی نماید گویند که او حیض بیند و گوشت و علف هر دو خورد و در وقت خواب
چشم او گشاده میماند بسا باشد که صیاد بدین جهت گمان برد که بیدار است نزد او نرود و در زعم اهل جاهلیت آن بود که جن از

نی

و می کریزانست و لهذا کعب پای او را نزد خود نگاه میداشتند و میگفتند که هرکه کعب او را با خود دارد از جن و
سحر و چشم بد محفوظ ماند و این گمان ها فاسد است اما و جته از مغز سر او را در دو دقیه شیر گاو مخلوط ساخته باشاند
همیشه با حالت جوانی بود و اثر پیری بروی ظاهر نگردد و اگر سرگین او را بر زن بندند بار نگیرد مادام که با وی باشد

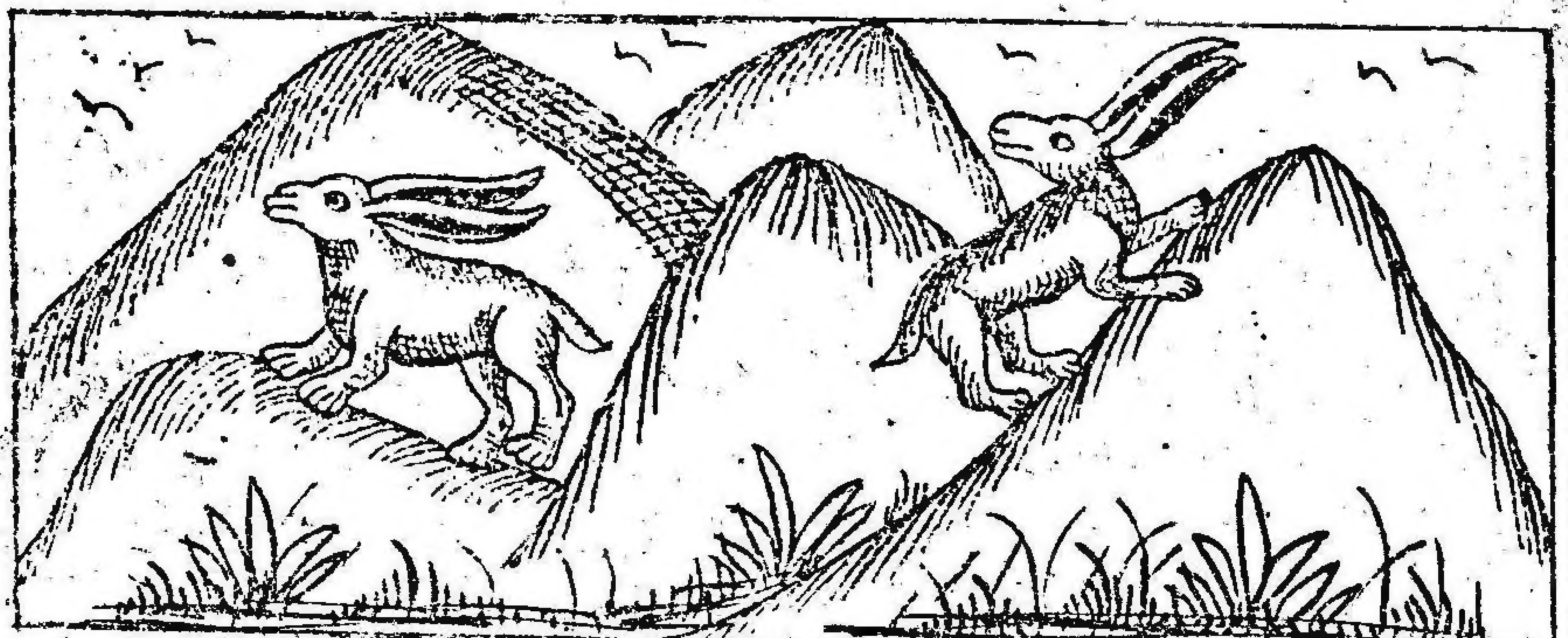

تعبیر اگر کسی خرگوش در خواب بیند با زن جمیله ملاقات اگر او را ذبح کند زن را تزویج کند اما باقی نماند و اگر بیند که
گوشت او را مطبوخ ساخته و میخورد روزی بی حساب نصیب وی شود اگر عزب باشد تزویج کند یا فرزندی ورا روزی
شود و قرض او داده شود و بر دشمن غالب گردد اما آن خرماده در باب حا بیاید و لیکن دیدن او در خواب دلیل
بر زن کثیر النفعت افال و افیل اشتر جوان در الف مکسوره در ذکر ابل بیاید ایم بفارسی مار سفید که نیلان نامند
این مار نر افعی مار ماده دو شاخ اسود مار سیاه ارقم مار بچه اژدر نوعی از مار اصل بزرگ سر کوتاه جسم که بر
سواره دود و کشد گوشت جمیع انواعش حرام است افعی اخیل انواع اوست و او چهار ماه از شدت سرما در خاک

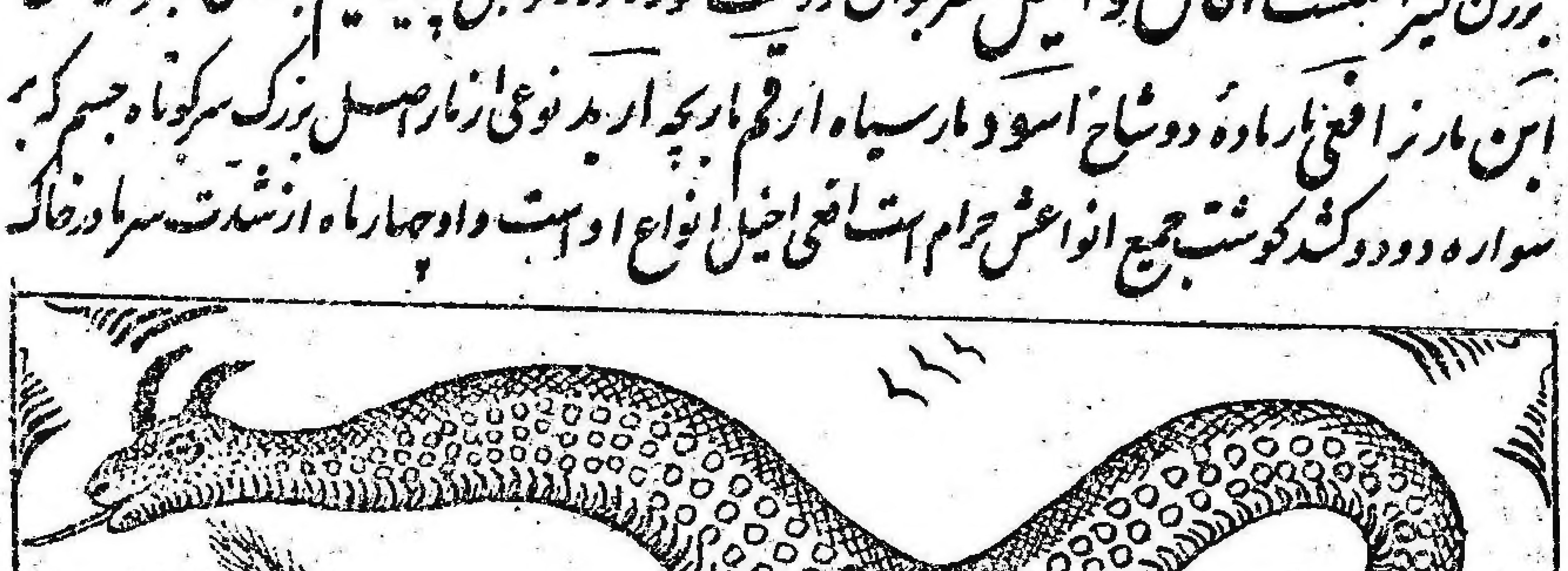

مخفی باشد پس بیرون آید چشمش تاریک باشد خود را بر درخت رازیانه رساند و چشم خود را بدان درخت بمالد روشن
شود و زمخشری نقل کرده که هرگاه هزار سال از عمر او بگذرد کور گردد و از جانب حق تعالی ملهم شود با آنکه چشم خود را بر
رازیانه تر بمالد روشنی آن معاودت نماید و باشد که در صحرائی باشد که تا محل درخت رازیانه هزار فرسنگ باشد خود را
بدرخت مذکور رساند چشم خود را بر برگ آن بمالد بامر الله روشن گردد و اگر دم او را ببرند باز عود کند و اگر دندان او
را بکشند بعد از سه روز بیاید و اگر او را بکشند تا سه روز حرکت کند دشمن تر از همه چیز آدمی را مار بود و نگاه

اورا بسرعت تمام بخورد دو الکحال خون او جلاء بصر دهد اگر کسی دل او را خشک نموده با خود دارد هیچ سحر بروی اثر نکند
دندان چپ او را اگر سائیده بر دندانیکه درد کند بمالند وجع ساکن شود و اگر بر زنی آویزند بار بگیرد تا دام که با وی
باشد طلاء پیه او دفع گزیدن هوام کند و اگر از موضعی موی بکنند و پیه او را در آن موضع طلا کنند دیگر موی بر نیاید
و اگر دندان او را صاحب تب ربع با خود دارد تب وی زایل گردد اکل شوربای گوشتش مقوی جسم بود و اگر
کسی نشادر را در دهن بگیرد تا آب شود در دهن او پاشد فی الحال بمیرد و اگر پوست او را با سرکه بجوشانند و مضمضه
کنند درد دندان را ساکن کند اکتحال پیه او جلاء بصر دهد و طلاء پیه او بواسیر را سود دهد اگر سر و دم او را بریده بریان
کنند مستقی بخورد شفا یابد از جمله فواید عجیبه مجربه آنکه چون این طلسم را بر چهار پاره کاغذ نوشته هر یک را در یک کنج
خانه گذارد همه حیات از آنخانه بیرون روند و هیچ ماری داخل نشود باقی خواص او در باب حا در ذکر حیه بیاید
انشاء الله تعالی تعبیر دیدن او در خواب حیات و دولت

۹	ا ا ااا ح ۸۸ اا۸ ااا ۹ ۹
۵ ط	۹۱۸۹۱۹۹ ۷ دم راح ادا ح ط

وسیل و فرزند و زن باشد اگر بیند که با او نزاع کند اگر دید که مار
گرفته و بهر جا که خواهد میبرد و از او بیم رسد او بدولتی و معاونتی رسد کسیکه در خواب ببیند که مار از دهن او بیرون
آمد اگر آنشخص بیمار باشد فوت شود زیرا که حیه حیاتست اگر بیند که مارها در میان درختها و زراعت راه میروند سیل است
زیرا که جریان حیات بآبست که و من الماء کل شیء حی اگر بیند که مار بر فراش خود کشت زوجه اش فوت شود و اگر بیند
که زنش مار زاید او را عاقی بهم رسد نظم زنان باردار ای مرد هشیار اگر وقت ولادت مار زایند از آن
بهتر نزدیک خردمند که فرزندان ناهموار زایند ✕ و اگر بیند که بمکانش مار فرود آید رئیس آن محل بمیرد و اگر بیند
که مار او را فرو برد سلطان گردد اگر مار با او حرف زند مسرت عظیم او را رسد والله اعلم ارضه جانور کو

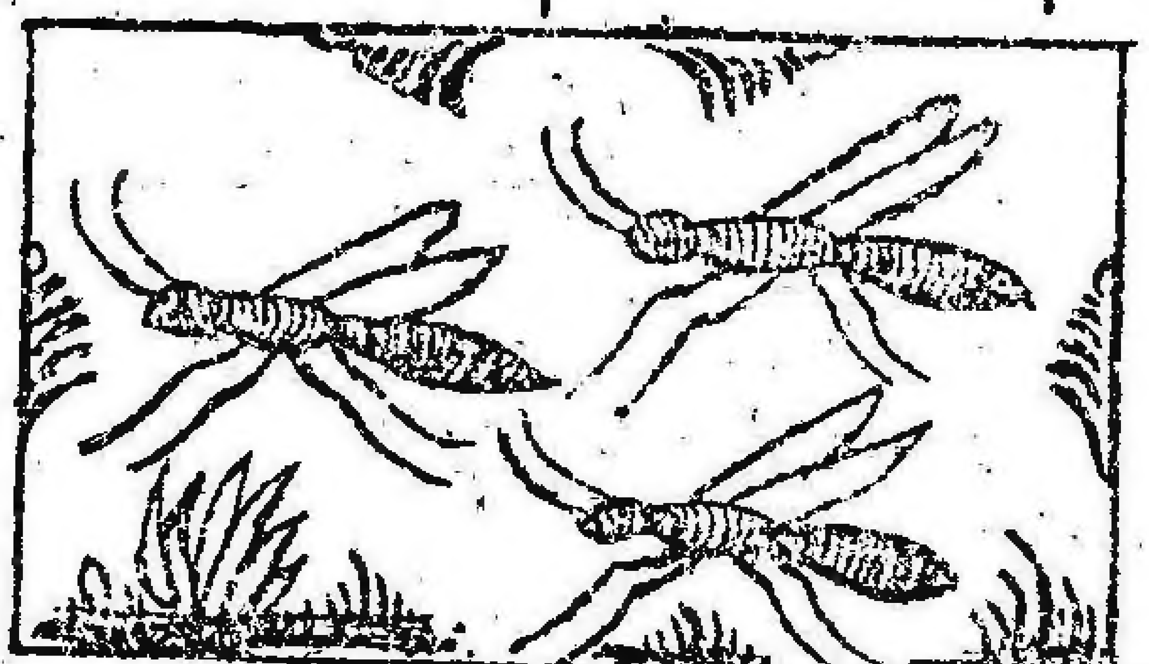

چکیست که چوب میخورد و بترکی اغاج قوردی مینامند اگر در
زمین میباشد لهذا او را ارضه مینامند چون یکسال بر او
بگذرد دو بال طویل برآرد و بپرد این همان دابه است که دلالت
کرد جن را بر فوت حضرت سلیمان نبی عم دستیکه عصای
او را بخورد و عصا بشکست و سلیمان ع بیفتاد کما قال الله تعم ما دلهم علی موته الا دابة الارض تاکل منسأته و نمل از ارضه
کوچکتر است که از عقب ارضه میآید و او را برمیدارد و میبرد بسوراخ خود و اگر از پیش آید مقاومت نتواند کرد و از شان
ارضه است که بجهة خود خانه از چوب در نهایت خوبی بنا میکند از چوبهائی که جمع کرده مانند خانه عنکبوت که از اسفل او
سوراخ بود و در تحتش مربعی میگذارد و خانه اش قبرش بود و در اوایل ساختن قبور بجهة موتای خود از او
یاد گرفتند و عربان در امثال خود گویند فلان اکل من ارضه یعنی بر خورنده تر از ارضه است تعبیر دیدن او

تعبیر
ارضه
تعبیر

درخواب دلیل منازعه در علم وطلب جدال است والله اعلم اساریع کرمکی سرخ که در سبزه زارها و تیره زارها
بود و بترکی چمن قوردی نامند کرمیست که سرش سرخ و جسدش سفید در ریک و زمین نمناک باصابع زنان
تشبیه کنند اکلش حرام است جهة آنکه از حشرات است هرگاه او را بسایند و بر اعصاب بریده گذارند در ساعت

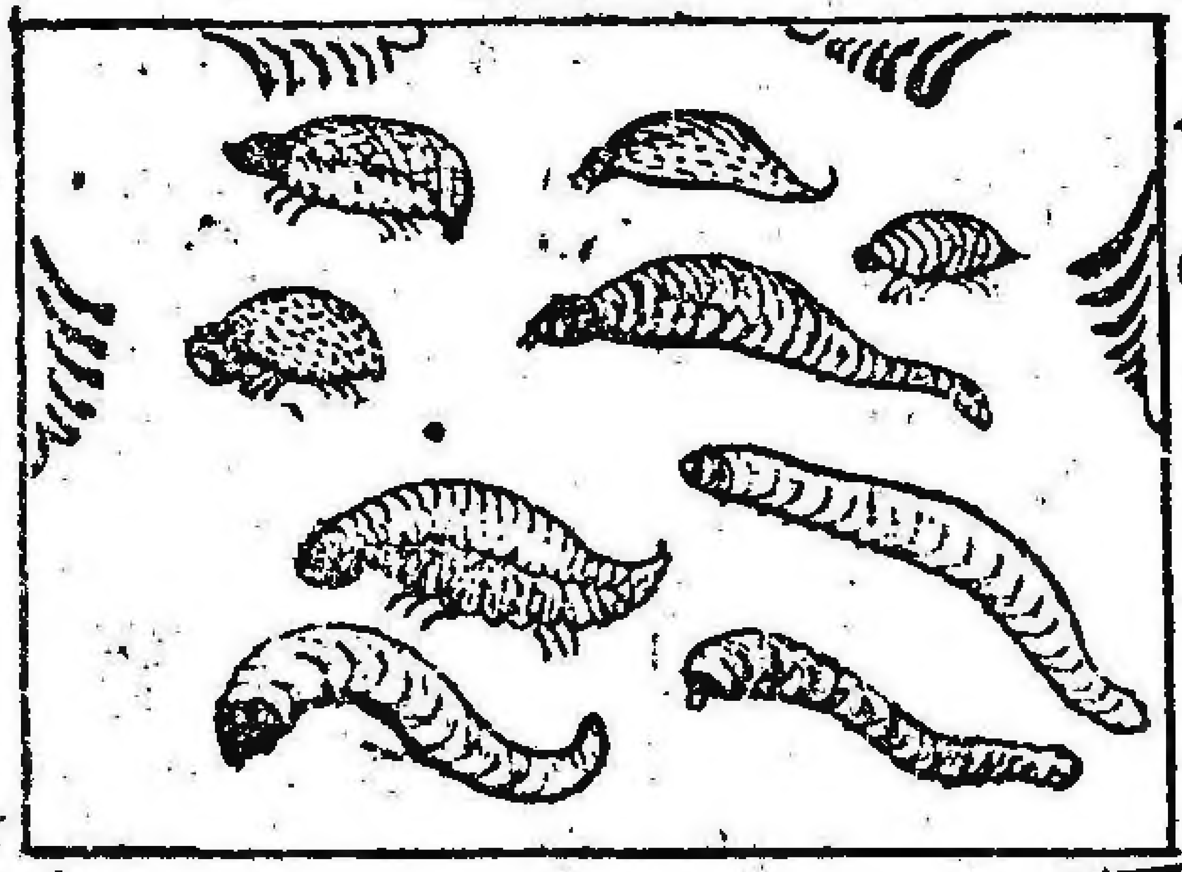

نفع بخشد و اگر او را خشک کرده نرم بسایند با روغن کنجد
مخلوط و بر قضیب طلا کنند عظیم و غلیظ گرداند و حق آنست
که او غیر شحمة الارض است که در باب شین بیاید تعبیر
دیدن او در خواب دلیل است بر دزد و شخصیکه دزدی
کند و یا خود را بورع آراسته باشد و اهل تعبیر گویند که
او کرم سبزیست که در خیار زارها و میوه زارها بود والله اعلم **ایس** مرغیست تیز چشم که آواز او باوازش شبیه
و جایگاه او نزد نهرها و رودخانهاست و جائیکه آب و درخت بسیار باشد و در لغة اخری اودده برقوش
دورکه اجاقلو برلرده الور انواع نغایه دخبرگاه دده کبی کوکرد و کاه کبی کشتر آدم مونسی الور ارسطو گفته که از شقراق

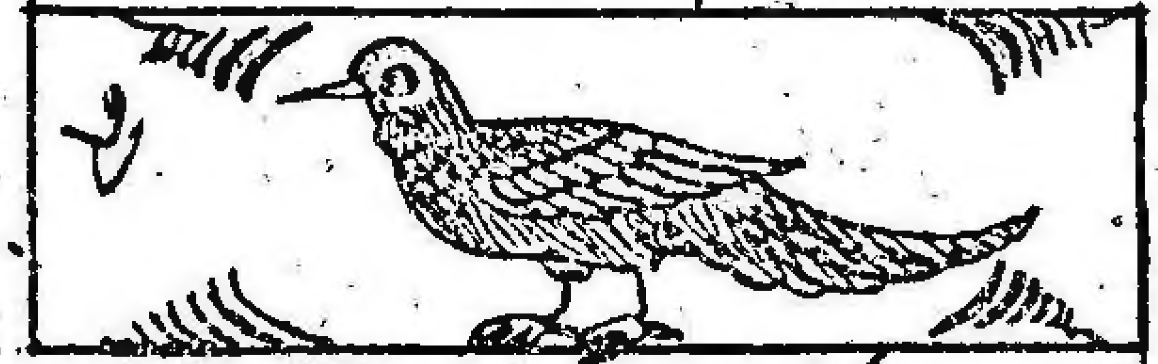

و غراب بهم رسد و زود انس گیرد و ادب قبول کند بصورت
مثل قمری و فصیح است خوردن او مولد گوشت است و در
بیابانها پیدا شود اکلش حلالست نزد اکثر **ایل** بتشدید یا مکسوره گوزن و بترکی مرال نر از آنکه گویند اکثر احوال او
شبیه باحوال گاو کوهیست هرگاه از صیاد ترسد خود را از سر کوه اندازد و ضرر بدو نرسد بعد به هر عقد یکه
در شاخ او است یکسال عمر او باشد مثلا اگر ده عقد باشد ده سال بماند و بیست عقد بیست سال والعلم عند الله یکبار
بکنار دریا آید تا ماهی آید و ماهی بکنار آید او را بیند و شکاربانان آنجا را دانند پوست گوزن پوشند بکنار
دریا روند تا ماهی صید کنند و عادت بخوردن مار کرده هنگامی بر سوراخ مار رسد و بنفس مار را بکشد و شروع بخوردن
کند مار اضطراب کند تا جائی از اعضای وی بگزد و چون تمام خورد حدتی در او پیدا شود و شوریدگی در چشم وی
پدید آید و آب از چشم او روانه شود و در گوئی که در کنج چشم اوست جمع میشود و بسته میشود و بمرور ایام مانند چوبی شود
که در گوش میباشد بسته شود مثل موم بردارند و آن تریاقیست بجهة زهر جمیع حیات و پادزهر حیوانیست بهترین انواع
زهر و باشد مکانش در بلاد هند و سند و فارس اگر آن را بر موضعی گذارند که مار و عقرب گزیده باشد نفع عظیم بخشد و در
دفع سموم خاصیتی عظیم دارد و ایضا این جانور از ابتدا تا دو سال دو شاخ آید مانند دو میخ و در سال سیم شاخ او شکفته شود
و شعاب آن بیشتر زاید بود تا شش سال پس در آنوقت دو شاخ او مثل دو درخت گردد و در سر او بعد از این هر سال
یکمرتبه شاخ بیندازد و بعد از آن دیگر شاخ برویاند و هر دو شاخ خود را برابر آفتاب بدارد تا سخت و محکم شود وارسطو

گفته که این نوع گوزن ابادا ر وسیار شکار کنند و نمیخواهد ما دام که سار بیشنود پس صیادان او را بدین طریقه بسیار ها
داواز ها مشغول میسازند چون دیدند که گوشهای و ست شد از عقب او درمیایند و میگیرند و قضیب او پیه بود و نه گوشت
و نه استخوان شاخ او مجوف نیست بلکه مصمت است و ایحیوان بسیار فربه میشود و چون فربه شد از ترس صیادان
بتلال و جبال میگریزد گوشت او حلال و پاکیزه است از جمله خواص او انکه اگر شاخ او را بخور کنند همه جانوران

گریزان شوند اگرچه صاحب سم باشد سنون شاخ سوخته او بعد از انکه صلایه کرده باشد بیخ دندان محکم کند و چرک
زردی بیخ وی را زایل کند و اگر کسی پاره از عضو او نزد خود دارد خوابش نبرد ما دام که با او باشد اگر قضیب او را
خشک نموده بخورند تهییج باه کند اگر خون او را بخورند سنگ مثانه را بشکند باقی خواص در بقره وحشیه بیاید انشا
نعم فایده از جهة درد دندان بخرد فراز دیوار بنویسد ح ب و ص لا و ع م و بفرماید انشخص را که دندانش درد
میکند تا انگشت خود را بر بالای دندان که درد میکند بگذارد پس مسمار بر حرف اول که ح بود بکوبد کوفتن سبکی و
در انوقت این آیه را بخواند که و لو شاء لجعله ساکنا وله ما سکن فی اللیل و النهار و هو السمیع العلیم و در حالت کوفتن مسمار
و نوشتن حروف نیز بر دیوار بخواند پس چون سر مسمار بر دیوار اندکی بند شد بپرس که درد ساکن شد پس بر سان مسمار را
تا آخر و اگر گفت نه پس نقل کن مسمار را از او بحرف دیگر باز نیز چنین کن تا آخر هر جا که درد ساکن شود که البته در یکی از
این حروف درد ساکن شود پس ما دام که مسمار در دیوار هست درد ساکن است و چون بیرون آرند درد عود کند **فصل**
دویم در الف مکسوره **انسان** مردم از جمله خواص مجربه یکی آنستکه هرگاه تصویر صورت کودک نیکو روی بعمل
در وقت مباشرت با زن بحیثیکه نظر وی بر انصورت بود فرزندیکه از آن نطفه تصورت بندد شبیه انصورت بود و در اکثر
اعضا مشابه بوده اگر دندان میت آدمی را کسیکه دندان او درد کند با خود دارد درد او ساکن شود و نیز اگر دندان

انسان

ادمی

آدمی و استخوان طرف راست هدهد را در زیر بالین گذارند بیدار نشود تا برندارند و آب دهن آدمی نافع است از برای
گزیدن هوام و کژدم و زنبور عسل هرگاه بناشتا بر آنها طلا کنند این نیز بتجربه رسیده تناول شیر زنان با عسل سنگ
مثانه را بشکند و بیرون آرد و بعضی گفته اند هرگاه بیماری از خون آدمی شریف متورع در وقتیکه فصد نموده باشد بیاشامد
در ساعت شفا یابد و بول آدمی را بر گزیده سگ دیوانه بمالند نفع عظیم بخشد ریزه ناخن را هرگاه سوزانیده به بینی
از و بخور دهند غایت خوف و سستی از وی کم گردد و آشامیدن بول او نافع گزیدن جمیع ذوات السموم است اگر بول او را
جوشانیده بر پای صاحب نقرس بمالند درد ضربان ساکن شود و نیز نافع بود جمیع جراحتهائیکه حادث شود در انسان
قدم و جراحتیکه در آن کرم باشد خاصه بول کهنه و نیز نافع باشد بجهة گزیدن آدمی و عرق او را هرگاه با غبار آسیا
خمیر کنند بر ورم پستان نهند نفع کند و اگر بر پستان زن طلا کنند که خشکیده معاودت کند اگر او را خشک نموده
باشند بآب بجوشند بر آکله نهند صحت بخشد و اگر با عسل خمیر نموده از خارج حلق طلا کنند خناق را نافع بود و اگر مقدار
نخودی از سرگین آدمی با سرکه سفید مخلوط ساخته صاحب قولنج و عسر البول آشامد صحت بخشد اگر نخود صبی در وقت تولد
خشک نموده بسایند اکتحال نمایند بیاض چشم را زایل کند و اگر بر گزیده آدمی بمالند شفا دهد لعاب دهن روزه دار در گوش
چکانند کرم را بیرون آورد و اگر با زراوند مخلوط ساخته بر بواسیر گذارند صحت دهد ابن زهر گفته که اگر آنچه از ناف کودکی
که اول بار پسر باشد بریده باشد در زیر نگین گذارند هر مردیکه آن انگشتر در دست کند از قولنج در امان باشد بشرط آنکه
انگشتر و نگین او طلا یا نقره باشد و اگر زنی بموی آدمی بخور کند از جمیع ورمهای رحم وی را نافع باشد اگر زن اول زائیده
از نفاس خود بر هر دو پستان طلا کند دیگر بار نگیرد و اگر دندان کودک که بیفتد قبل از آنکه بر زمین رسد گرفته در زیر
نگین نهد هر زن که آن انگشتری با خود دارد منع کند او را آبستنی مادام که با او باشد عرق زنان اگر بر جرب مالند
شفا یابد و اگر بول کسیرا که به هفت سال رسیده صاحب برص بیاشامد شفا یابد و اگر بول آدمی با خاکستر مو مخلوط ساخته
در موضعیکه خون او روان باشد بپاشند باز دارد و خاکستر قنفذ و خاکستر شونیز با زبل کهنه آدمی منبت لحیه است اگر خون حیض
بر موضع گزیده سگ دیوانه و بر بهق و برص طلا کنند نافع آید صاحب عجایب المخلوقات آورده که اگر کسی را رعاف بهم رسد
نام او را با خونش بر خرقه نویسند و برابر نظر او بدارند باز ایستد باذن الله تعالی و نطفه او را اگر بر بهق و برص و کژدم طلا
کنند به شود و اگر با شکوفه سنجد مخلوط نموده و خشک نماید و بزوجه خود دهد آن زن از عشق وی نیارامد و شوهر را بغایت
دوست دارد **فائده** اطبا گویند هرگاه کسی خواهد که بداند که زن بارگیرد یا نه بفرماید زن را که دانه سیر در
میان بنه بردارد تا هفت ساعت نگاهدارد بعد از آن اگر دهن او بوی سیر دهد علاج نماید که بارگیرد و اگر بوی
نیاید بار نگیرد **تتمه** آدم آبی بعینه مثل آدم خاکی است الا آنکه او را دم هست در دریای شام در بعض اوقات می
بینند که او را ریش سفید است و او را شیخ البحر نامند سالی که او را ببینند مردم خوشحال شوند که آن علامت

ارزانی و فراخی آنسال بود گویند بچه بعضی از ملوک آدم آبی آورده بودند خواستند احوال او را دانسته زنی بجفت او در
آوردند فرزندی از ایشان متولد شد که زبان پدر خود میفهمید پرسیدند پدرت چه میگوید گفت میگوید که از چه جهت است
که دمهای اهالی حیوانات همه در زیر است و دمهای آدمی در روی ایشان است حاصل آنکه ایشان را چندان عقلی

نیست و خواص و تعبیر و سایر احکام در بنات الماء بیاید انشاء الله التعبیر اگر شخص معروفی را در خواب بیند بعینه
او را بیند مذکر باشد یا مؤنث یا همنام یا نظیر او را بیند و اگر شخص مجهولی را دیده دشمن خود را دیده اگر مرد پیر حسینی را
سعادت یابد و یا باشد که تعبیر بصدیقی نماید و اگر بر ضعیف یا شخص کوچک صورتی بیند این دلیل نقصت در
جد انسان و اگر کودک بیند خویشان او بیند و اگر بالغ بیند بشارت و قوت باشد کقوله تعالی یا بشری هذا غلام اگر بیند که
کودک نیکوصورت داخل شهر شد هرگاه در آن شهر بلیتی یا قحطی یا طاعونی بود برطرف گردد و اگر بیند از آسمان
بزمین آمد یا از زمین بیرون آید بشارت بر صاحب غم باشد یا بتصرف آمدن ملکی بود و همچنین اگر بچه عزا بیند که آسمان
سوراخ شد و بدان سوراخ رفت و آن سوراخ مسدود شد آن شخص بمیرد اگر شخص بیمار در خواب بیند که کودک برهنه
او را گرفت یا گردن او را زد آن ملک الموت است اگر جوان ترک یا مرد بخیل دشمن پیدا شد باشد اگر جوان ضعیف دید
دشمن ضعیف را دیده اگر جوان گندم گون بیند دشمن قوی بیند جوان سفید رو و سفید پوست دشمن دیندار
بود و اگر در خواب دنیا نیست زن مجهوله بهتر از معروفه بود اگر مقبوله بود چیز مقبولی بود بدست او آید اگر قبیحه بود
چیز قبیحی اگر زانیه بیند باعث زیادتی خیر و صلاح و عفت از برای اهل خود و مال حرام است از برای غیر خود و اگر
زنی زن جوان در خواب بیند دشمن خود دید اگر مجهوله باشد اگر شخصی زن فربه بیند سال پر نعمت و ارزانی بود و
اگر لاغر قحطی و تنگی است زن مکشوفة الوجه دنیای بی تعب بدست آید اگر زنان استقبال نمایند و اگر استدبار نمایند

المسند

استند بار نباید دیدن انسان بصورت امرد هست سیاه بدتر بود اگر خصی مجهول را بیند تعبیر کرده اند بملکی از
ملائکه از جهه انزاع شهوت اگر بیند که او را خصی کردند او را مذلت رسد نصاری گویند که او را منزلت عبادات و
عفت فرج رسد اگر بیند سر آدمی در دست اوست هزار دینار یا هزار درهم یا صد درهم بدو رسد دیدن سرهای
بریده دلیل دیدن مردم رؤسا بود پس اگر بردارد چیزی از موی یا گوشت او مال از قوم رؤسا بدو عاید شود اگر
خود را جسیم و بزرگ و نیکو بیند بریاست رسد و اگر بیند سر خود را بریده اگر بنده باشد آزاد شود یا غمگین بود غم او
زایل گردد و اگر بیمار بود شفا یابد اگر خادم بود از خدمت جدا شود اگر بیند که سر خود را بسنگ میکوبد از نماز عشا
خوابیده است اگر بیند سر او مانند سر مرغ شده است سفر بسیار کند خوردن سر حیوان چیزیست که بادا امید
نداشته باشد و درازی عمر است اگر کسی بیند که سر او مثل سر شیر گردیده اگر از اهل ریاست است بریاست
رسد اگر بیند که گوشت خود غیبت او کنند اگر بیند که او گوشت دیگری بخورد غیبت دیگری میکند اگر زن بیند
که گوشت زنی میخورد آن زن مساحقه نماید اگر زن بیند که گوشت خود میخورد آن زن زنا دهد والله اعلم

اوزه مرغ آبی خانگی بزرگی است که گویند اکلش حلال و بسیار شناوری را دوست دارد چنانچه بچه وی از بیضه
بیرون آید فی الحال شنا کند هرگاه ماده او شروع در پرورش بچه خود نماید نر او طرفه العینی از ماده جدا نشود و
در آخر ماه بچه بیرون آرد گوشت او گرم و تر است بافراط بقراط گفته که گوشت او اجود و ارطب است از لحوم سایر
طیور و لهذا مولد بلغم و موافق مزاج کسانیکه مزاج حاره داشته باشند بهتر آنست که قبل از طبخ زیت بگوشت او

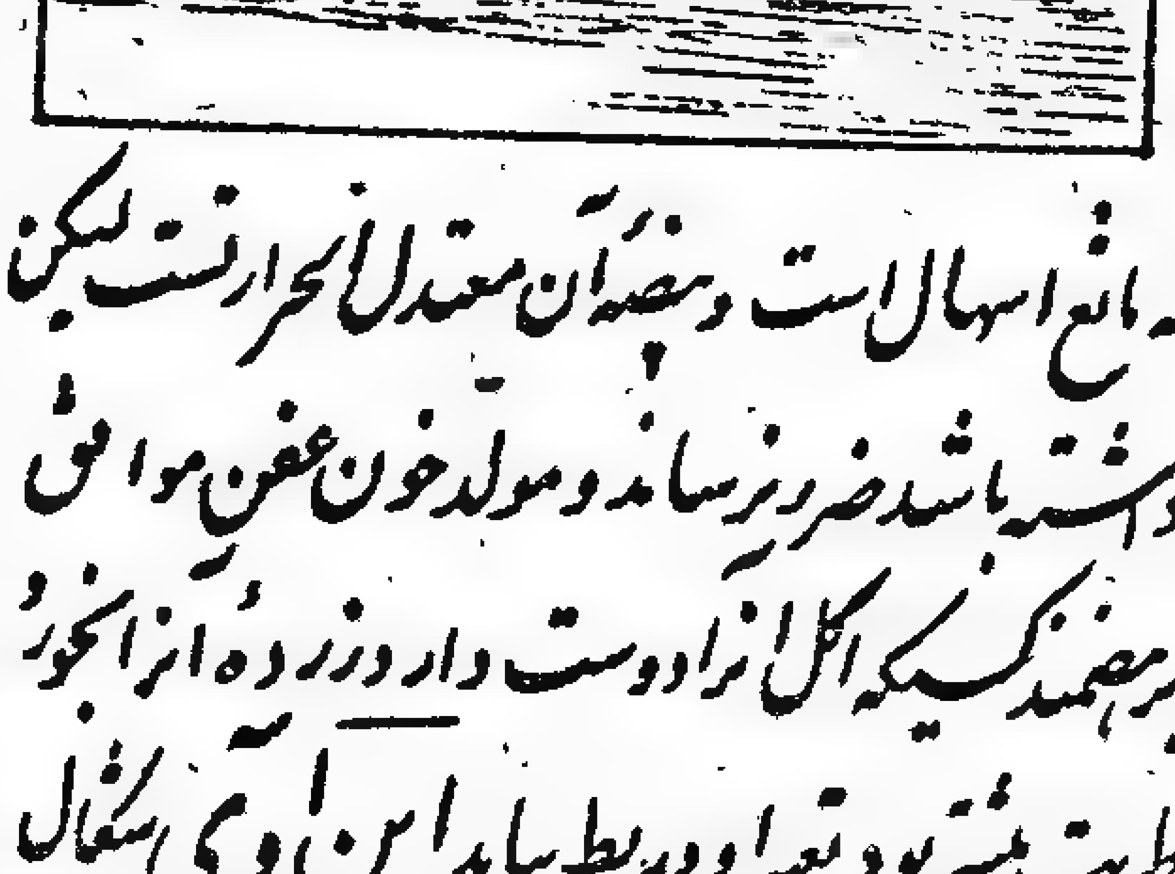

بمالند و دارو های گرم بسیار کنند تا غلظت آن خفیف یابد
چه دیر هضم کثیر الفضول و موافق معده نیست و بسرعت مولد
حمیات گردد . و بعضی گویند اگر خصیه او را بریان کرده اکل نموده
زوجه خود مقاربت کند در حال بار گیرد و هرگاه دار الثعلب
ذات الجنب روغن او را طلا کنند انتفاع کند مداومت بر اکل
زبانش تقطیر البول را دفع کند در جوف آن سنگریزه است که مانع اسهال است و بیضه آن معتدل الحرارت است لیکن
غلیظ است بهترش آنست که نیمبرشت باشد و اگر قولنج یا باد کرم داشته باشد ضرر رساند و مولد خون عفن موافق
امزجه محرورین بود بیضه او و بیضه شتر مرغ هر دو غلیظ و دیر هضمند کسیکه اکل آن را دوست دارد زرده او را بخورد
بدانکه زرده هر بیضه بهتر از سفیده است لیکن سفیده آن از رطوبت بیشتر بود تعبیر او در بط بیاید ابن آوی شغال
بترکی چقال نامند آنکه فریاد کنندگان از جنس خود فریاد کند که شب وقتیکه تنها ماند و وحشت گیرد و او مانند او از
کوه کان بود چنگها و ناخنهای دراز دارد و میدود و از آنچه طیور صید کنند میخورد و مرغ خانگی چندان از روباه

اوزه

ابن آوی

خوف ندارد که از شغال چه هرگاه بالای دیوار یا درخت باشد بر بالای ایشان جهد و بکشد اگرچه در عدد بسیار

باشند گوشت او حرام از جمله خواص او آنکه هرگاه زبان او را
در هر خانه که گذارند خصومت پدید آید اکل گوشت او نافع جنون
و صرعی بود که در آخر ماه عارض شود اگر چشم راست او را خائف با خود
دارد ایمن گردد و از چشم بد محفوظ باشد ابابیل پندید یا پرستوک
و ترکی قرقالوج جمعش ابابیلست ابن جبیر گفته که ابابیل در آیه و افی
هدایه وارسلنا علیهم طیرا ابابیل مراد طیریست که مابین زمین و آسمان تعیش کند و جوجه برآورد و او را بینی مانند
سایر طیور و کفهایش مثل کف کلابست ابن عباس گفته که شبیه مرغابی گردن و پاهای دراز دارد و بعضی
گفته اند که شبیه بخفاش عبادة بن موسی گفته که گمان میبرم که زرازیر باشد که نوعی از عصفور است عایشه
گفته شبیه بطور است و خطاف که پرستوک بود و او ستونواست که الان در مسجد الحرام جای گیرند که در سین

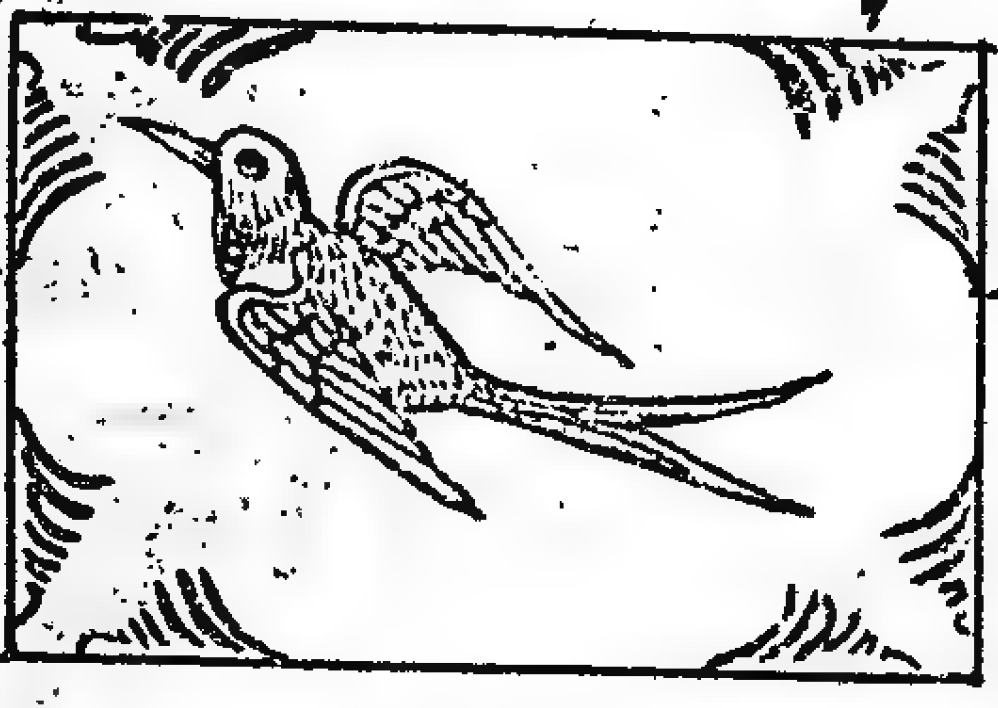

نیاید انشاء الله پیلرا راهب نصاری گویند و لهذا عیسی ع را ابیل الابیلین
گویند در خطاف تغیر و سایر خواص او بیاید انشاء

ابل شتر

و ترکی دوه نامند از جمله بدایع قادر بیچون که افلا ینظرون الی
الابل کیف خلقت المست که او را کشتی روی زمین گویند تا ده روز بر
تشنگی صبر کند و هر گیاه که در صحرا و بیابان باشد چرا کند اگرچه گیاه تلخ بود و سایر بهایم نخورند باجماع و نص قرآن
احلت لکم بهیمة الانعام حلالست ابن زهیر و غیره گفته اند که تا نظر وی بر ستاره سهیل افتد در حال بمیرد اگر موی

ابابیل

ابل

نقشه او را

نفیکت اورا سوخته بر جراحتیکه خون آن روان باشد بپاشند باز دارد و اگر پشم او را در آستین عاشق کذارند
عشقش زایل شود اگر مست از بول شتر بیاشامد در حال مستی او برطرف شود اکل کوشت او باه را زیاد کند و نعوظ را
قوت دهد بعد از جماع بول و نافع ورم جگر است مغز ساق زانو را هرکاه زن در میان پنبه با پشم سه روز متوالی
بعد از طهر بردارد و شوهر با او مباشرت کند بار کیرد اگرچه نازاد باشد و در ذکر انسان تحقیق ذکر او کذشت تعبیر
اگر در خواب بیند که مالک کله شتر یا کوسفند کشته حاکم جماعت ذوی الاقتدار کردد و مالک اموال شود اگر بیند که
مالک یک شتر شده عاقبت نیکو و سلامتی دین و اعتقاد بود اگر شتر بسیار در شهر بود دلالت کند بر امراض و حروب
بسیار ارطامید و بس کفته که اگر کسی بیند که کوشت شتر میخورد بیمار شود و دیکری کفته اگر بیند که مالک ابلی شده
او را قوت و قدرت حاصل شود محمد بن سیرین کفته که اکل لحم او در خواب ضرر ندارد لقوله تعالی والانعام خلقها
لکم فیها دفء و منافع و منها تاکلون باقی خواص و تعبیر در جمل بیاید انشاء **فصل سیم** در الف مضمومه ارومیه

بزکوهی ترکی داغ کچی کویند کلش حلال اگر شاخ
وناخن او را صلایه نموده در روغن مخلوط نماید
و بر بدن و ساق تیکه از پیاده رفتن او را بعینی حاصل شد
طلا نمایند بیخ او بمرتبه زایل شود که کویا هیچ راه نرفته
باقی خواص او در باب واو در ذکر وعل بیاید انشاء

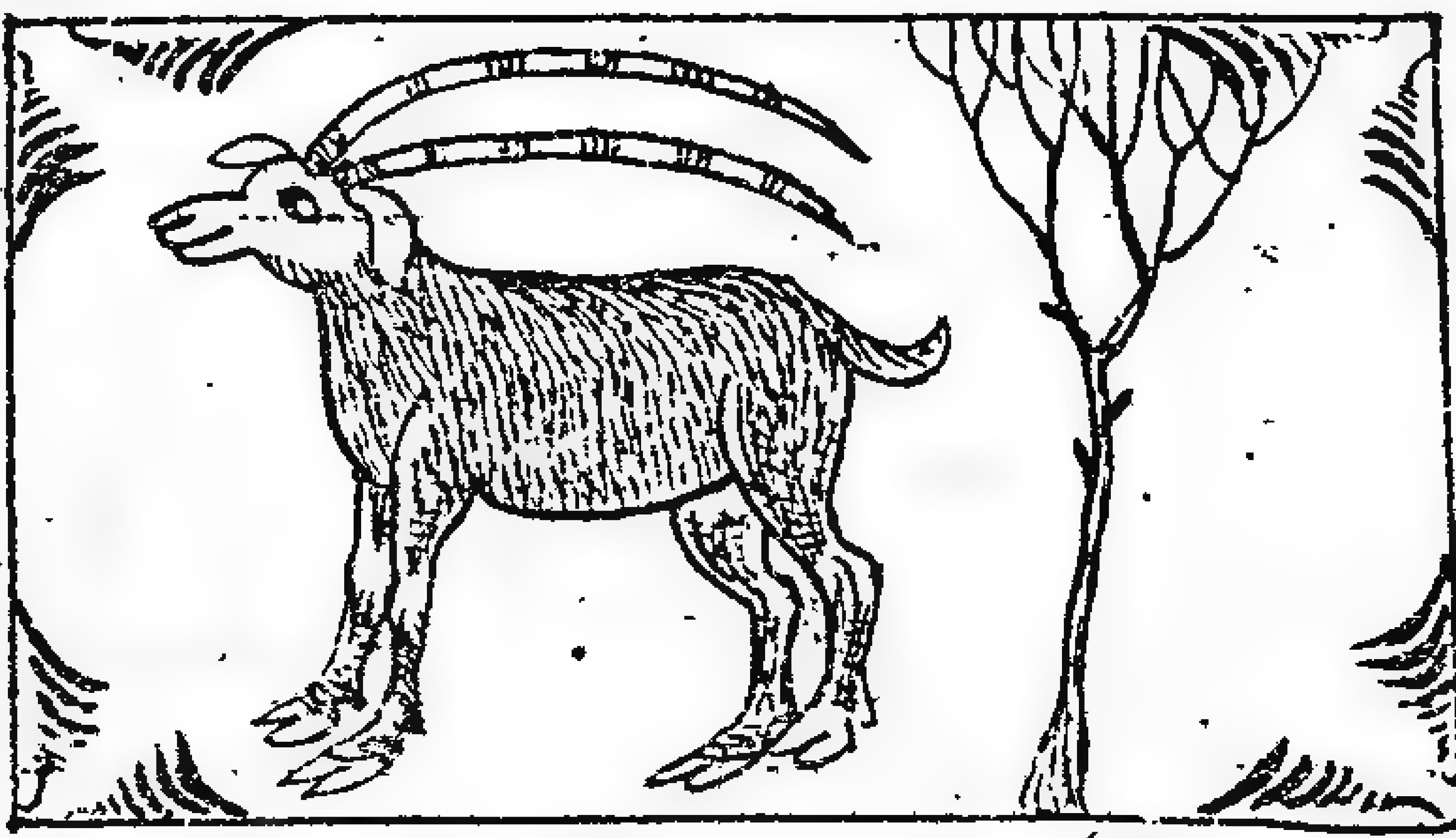

اشن مرغیست که بسیاهی زند طوق در کردن دارد مثل وسی که نوعی از کبوتر است منقار و هر دو پای او سرخست
مثل کبوتر الا آنکه بدنش سیاه است آواز ناله او آوه آوه مسموع شود در لغه اخری اورده ایاغی و بوزلی
قزل قوشدور که صوتندن اوه آوه آوازی کلور والله اعلم **باب دویم** در بای موحده مفتوحه البازی
باز و بترکی قارچغای مانند لغه فصیح و بخفیف یا و بعضی یا و بعضی بیا مشدده و نیز کفته اند اشتقاق باز از باز است
که بمعنی دویدنست و او در تکبر باشد و صنیق انها است در خلقت مگر مونث باز او که از جنس دیگر باشند چون قلیوا
و شاهین و غیره و لهذا المختلف الاشکال بود جمیع انواعش حرام است حضرت مقدس نبوی صلعم از اکل هر سباع
صاحب ناب منع و نهی فرمود عدی بن حاتم کوید از آنحضرت از صید باز پرسیدم فرمود که ما امسک علیک فکل یعنی آنچه
باز صید بکند او بجهه تو نکه دارد بخور آنرا که حلالست بدانکه او پنج قسم است بازی و ذق باشق بیدق صقر که چرخ است مزاج
باز از امزجه طیور خمسه است و لهذا بر تشنکی متابعت و مکان او شاخهای درخت پیچیده در هم و جاهای سایه
دار و خفیف الجناح و سریع الطیران است از اقسام خمسه ماده او بجرات تراز نر بود و باز را امراض بسیار بود و لاغر شود
و کوشت او بریزد احسن انواعش آنست که پرش کم و چشمش سرخ بود و بهتر از این آنکه کبود بود و چشمهایش سرخ د

انچه از اینده قسم کمتر است زود باشد وار صفات محموده باز انستکه دراز گردن وفراخ سینه وبعید المنکبین یعنی
میان دو دوش وی فراخ باشد رانهایش دراز وپرش فرو کذاشته وذراعین وی درشت وکوتاه باشد بچه او در غیر
مانند اکتحال زهرهٔ او چشم را از نزول آب باز دارد واکر زنی از سرکین او در حالت افکندن بیاشامد بار کیرد واکر جه عاقر
بود اما **باشق** بفتح با وکسر شین معرب باسه است وبترکی قرقه نامند او نیز مثل باز اندک صبر وتشنکی دارد وکثیر
الاضطراب کاه انس کیرد کاه وحشت واکر از کوچکی انس کیرد مراد صیاد بر آید سبک پر ونیکو شمایل ولایق است که
ملوک خدمت او کنند زیرا که او صید کند از بهترین انچه باز وکبوتر ودراج وغیره بهترین او صاعش انستکه در منظر
کوچک ودر بیران بزرک باشد وساقهای او دراز ورانهای او کوتاه بود ویکدرهم از مغز سر او مخلوط باندک آب بر نافع

خفقانیست که از سودا بهم رسیده باشد اکتحال زهره او تیرکی چشم را
دفع کند **بیدق** از کنجشک بزرکتر ترکان او را زمناه کویند
تعبیر اکر کسی باز در خواب ببیند اکر از اهل امارت باشد
سلطان کردد واکر ببیند که باز از دست او کریخت ملکش از
دست برود اکر چیزی از پر او در دست او بماند کذا اکر او را ذبح
کند بر ورد ظفر یابد ذبح باز ها دلیل موت ملوک جابر ولحوم انها اموال ملوک ودیدن او برای اهل بازار ریاست
ودیدن باشق دلیل فرزند ذکر بود صغر او را چندان قوتی نباشد ودر طبع شبیه است بعضی که اصغر واضعف جوارحست
در حیله وقوت در مزاج ابیسل از جه طیور دارد ودر بعضی اوقات صید عصفور کند وبسا باشد که از او بکریزد واو شبیه
باشق است در شکل الا انکه در جثه از ان کوچکتر است وجمیع انواعش حرام است وانچه صید کند حلال است

بالام در حدیث امده که یهودی نزد حضرت مقدس
نبوی آمد پرسید که چون قیامت بر پا شود زمین همه
یک جبر واحد خواهد شد از برای ما حضر اهل جنت پس نان
خورش ایشان چه چیز خواهد بود انحضرت فرمودند
بالام ونون پرسیدند که اینها چه چیزند فرمود بالام
کاو است ونون ماهی که از زیادتی جکر او هفتاد هزار
کس خواهند خورد **باله** ماهی وبترکی بالق کویند ماهیست در بحر اعظم میباشد که طول او پنجاه ذرع میباشد واو را
عنبر کویند واین لفظ معربست ودر صحاح آورده که باله ماهی بزرکیست از ماهیان دریا واین لفظ عربی نیست صاحب عجایب
المخلوقات آورده که ماهیست طولش پانصد ذرع یا بیشتر بود ودر بعضی اوقات کوشهٔ بال او مثل بادبان نمایان شود

اهل کشتی از او بترسند و چون نور ببینند طبلها میزنند تا اینکه بگریزد و از آنها چون بر حیوانات بحر ستم رسید حقتعالی ماهی بقدر دو ذراع بر انگیزانید تا بر گوش او چسبد که بهیچ نحو از و متخلص نشود پس بالا متوجه قعر دریا شود

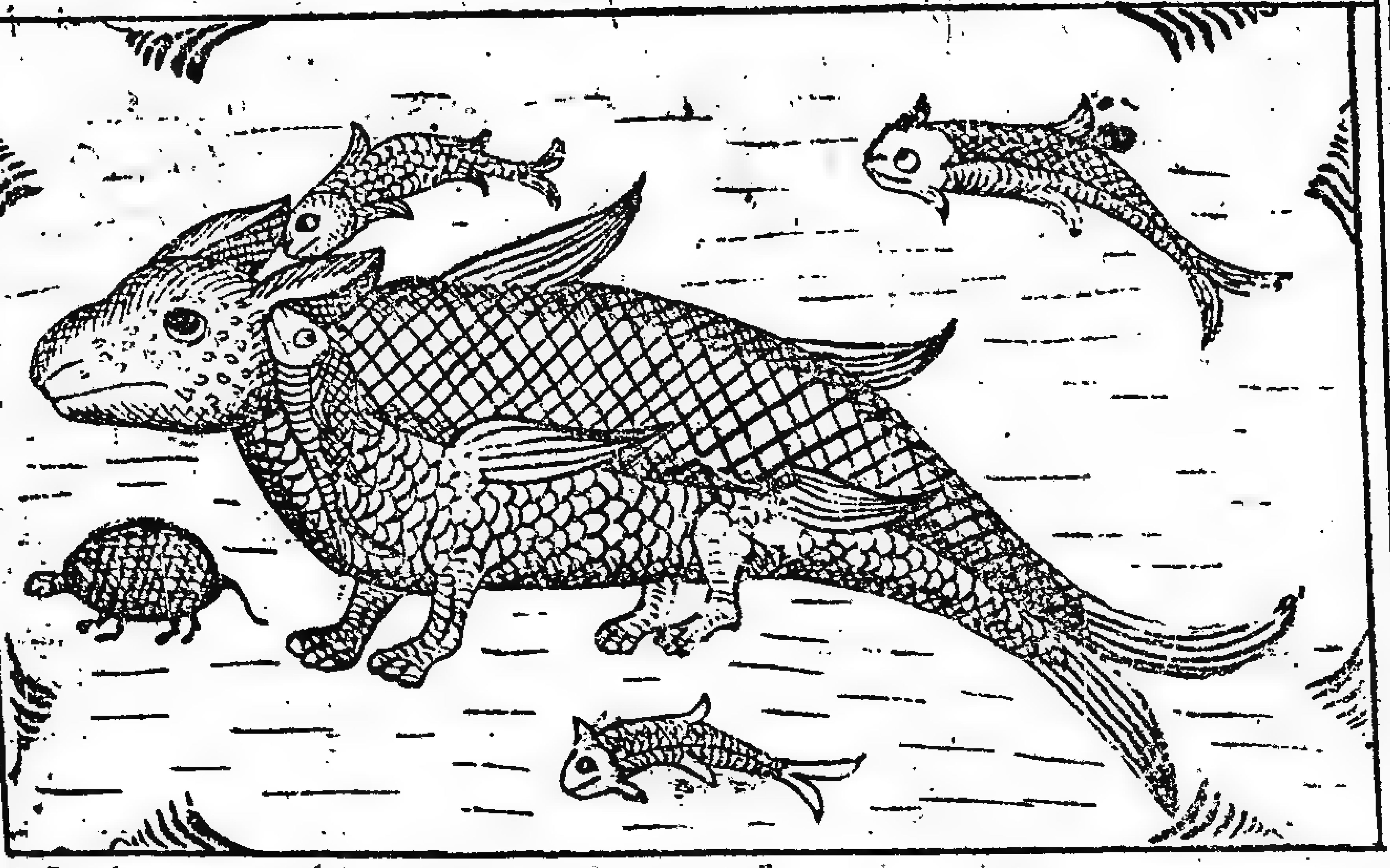

و سر خود را چندان بر زمین زند که بمیرد و بر روی آب افتد مثل کوه بزرگ جمعی از زنگیان باشند که ترصد
پس هر گاه مشاهده اینحال نمایند چنگالهای آهنین دارند در اندازند و جثه او را بساحل کشند شکم او را
بدرند عنبر از آن بیرون آرند و در باب عین عنبر و امور متعلقه بوی بیاید انشاء الله **ببغا** باء اول و
ثالث مفتوح و ثانی ساکن و غین معجمه طوطیست سبز رنگ مسمّی بدره ابوفرج شاعر را از جهة فصاحت با آنکه

در زبان لکنتی داشته که شین را ثاء میگفته از اعراب از جهة
فصاحت که زبان او لکنتی است لثغه نامند ملقب ببغا است
و او بچه کبوتر بود او را جهة اتقاع بصوت فرا گیرند و بچه آرند
چنانچه طاوس را جهة مشاهده لون او و یکنوع از ببغا هست که
سفید است یکی بجهة معز الدوله خلیفه هدیه آورده بودند مثل
در سفید که منقار و پاهای او سیاه و بر سرش مو بهار نک

فستق بوده الحال جمیع انواع او معدوم است سوای سبز رنگ او که موجود است و او حیوانیست نرم خلق و
تند فهم او را قوت تام بر نقل اصوات است و قابل تعلیم ملوک و اکابر او را نگه میدارند تا هر چیز که بشنود باز گوید
تمامی نماید و آنچه تناول کند بپا بخود بردارد و بطریقیکه آدمی بدست چیزی خورد و مردم در تعلیم او بطریق
متعدده حیله مینمایند صنعتی در وصف او گفته شعر انعتها صبیحة ملیحة ناطقة باللغة الفصیحة عدت

ببغا

معز

من الاطيار واللسان ‌ يوهسمني بانه انسان ‌ سيهي اي صاحبها الاخبار ‌ وكشف الاستار والاسرار

يعني وصف ميكنم خوش صورتي مليحي را كه ناطق بود بزبان فصيح كويا شمرده بود از مرغان وزبان آدمي تر ساند كه كمراه آدمي است كه اعلام ميكند بصاحب خود اخبار وظاهر ميسازد پردها وميكشايد اسرار را اكلش بر اصح حرام است بجهة خباثت لحمش وبعضي حلال دانسته اند زيرا كه از اشياء طيبه است واز ذوات المخالب وذوات السموم نيست اگر كسي زبان او را بخورد كوياي كلام فصيح كردد واكل زهره او ثقل زبان آورد واگر خون ورا خشك نموده بپاشند ميان دو دوست بپاشند عداوت پيدا شود اكتحال بسركين او مخلوط بسركه دفع رمد ودرد چشم كند تعبير بغل ديدن او در خواب دليل مرد برده فروش كذاب يا مرد فيلسوف يا كار يا دليل كنيز وغلام يا پسر يتيم بود

استر و نر كه قاطر كوشتش شديد الكراهة است آنكه پدرش خر باشد بهتر است ودراز عمر ترين حيوانات اهليست

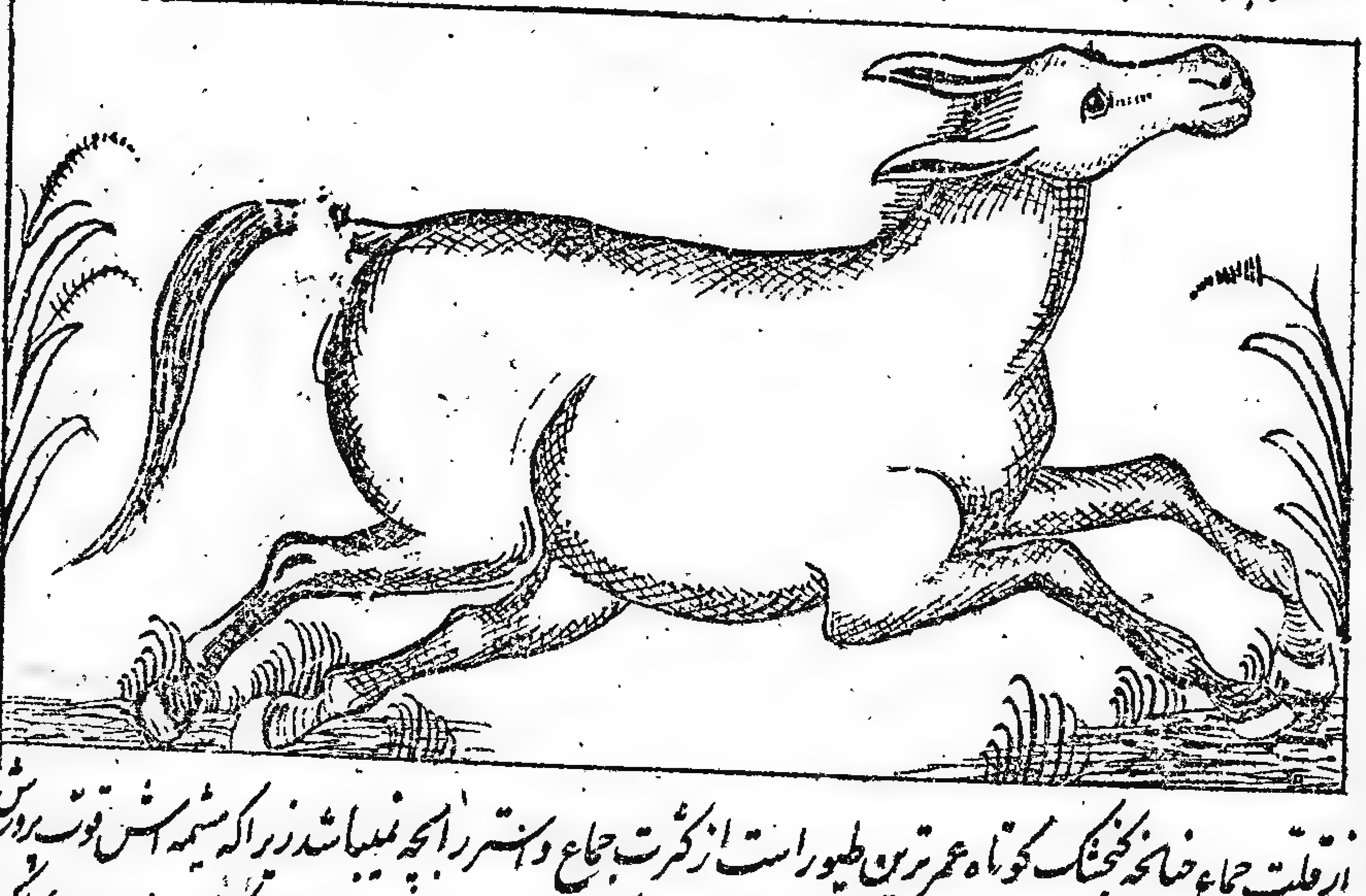

از قلت جماع چنانچه گنجشك كوتاه عمرترين طيور است از كثرت جماع واستر را بچه نميباشد زيرا كه مشيمه اش قوت پرورش بچه ندارد ودهنش تنگست وخروج بچه متعذر اگر احيانا استر آبستن شود در وقت زائيدن هلاك شود وشوانه زائيد اگر دل ورا خشك نموده از تراشه او زني بخورد هر گز بار نگيرد وچرك گوش او نيز همين خاصيت دارد وهر گاه زن برداشت بار نگيرد واگر چرك گوش او را در پوست وپيچيده زن با خود دارد نيز بار نگيرد مادام كه با او باشد خاكستر سم او را صلايه كرده بروغن گل خمير نموده بر سر اقرع وموضعيكه موي نداشته باشد طلا نمايند موي برآرد ونيز اگر سم او را با خون زن استمانه در گذارند موش داخل آنخانه نشود وهر گاه سم استر در خانه بخور كنند موش وساير هوام از آنخانه گريزان شوند از مفرطيس منقولست كه كسيكه عاشق باشد در موضعيكه استر غلطيده باشد بغلطد عشق از او زايل شود اگر مذكر باشد واگر مونث در موضع مونث هر گاه زكام باشد سركين ورا بو كند وتف نمايد وبر سر راه بيندازد هر كه پا بر او بگذارد در زكام بر او اشتغال يابد واو از زكام خلاص شود اگر چرك گوش او در نبيذ كرده بخورند در حال مست كند اگر زن مقداري

ورم بول استر اشامد هرگز بار نگیرد اگر آبستن مغز سر او با شقر خورد طفل او دیوانه شود اگر زن عرق استر بر پشمینه بردارد بار نگیرد

تعبیر دیدن او در خواب دلیل سفر اکب اوست و طول عمر وی و نیز دیدن او را تعبیر نموده اند بفرزندیکه زنا کنند و اهل او نباشد پس هر که بیند بر استری سوار شد اگر از مسافرین نباشد پس او قهر و غلبه کند بر مردمی و سختی نماید و بعضی گفته اند که استر ماده زن نازاینده است و اگر استریکه سوار شده سیاه باشد زن صاحبجمال بود و اگر سفید صاحب حسب و نسب و بعضی گفته اند استر ماده دلیل سفر است پس اگر از استر فرود آید از سفر باز ماند یا زوجه اش مفارقت نماید

بقر گاو و ترکی سغر نامند اسم جنس است بر نر و ماده صادق آید ماده او را البقره گویند از ابن عباس منقولست که روزی حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام بر ماده گاوی گذشت که بچه در شکم داشت و زائیدن او نزدیک شده بود و از شکم او بیرون نیامد ماده گاو گفت یا روح الله از حقتعالی درخواه

تا مرا نجات دهد عیسی علیه السلام عرض کرد یا خالق النفس من النفس خلصها در ساعت آن ماده گاو بار نهاد باذن الله تعالی پس هر گاه زنی را وضع حمل مشکل شود این دعا را بخوان و بنویس تا با خود دارد و از ادعیه مجربه بجهة تسهیل ولادت نیز این دعا است بسم الله الرحمن الرحیم لا اله الا الله الحلیم الکریم سبحان الله رب العرش العظیم لم یلبثوا الا ساعة من نهار بلاغ فهل یهلک الا القوم الفاسقون و از حضرت امیر علیه السلام منقولست که آنحضرت فرمود بجهة شفای مردم هیچ چیز از روغن گاو نیست بهتر گویند عرب را قاعده این بود که در سالیکه باران نمی آمد آتش در گوش گاو میکردند آتش شد و سر میدادند باران میبارید گوشت و شیر و روغنش جمله حلال و پاک و پاکیزه است در حدیث آمده که گوشتش مرض و روغنش شفا است از جمله خواص او آنکه اگر پوست او را با زرنیخ سرخ در هر خانه که بخور کنند جمله عقارب و حیات و هوام گریزان شود اگر بر ظرفی بمالند گک بسیار بر او جمع شود شاخ او را هر گاه صلایه نموده در طعام صاحب تب ربع ریزند شفا یابد تب وی مفارقت کند و هر گاه بیاشامند نعوذ را زیاد کند و طلا نمودن خونش خون جاری باز دارد اگر زهره او را با کندنا طلا کنند

بوی سیر را نفع کند ... شیر را ساکن گرداند و اگر بر موضعیکه اثر سیاهی در بدن او باشد بیالایند نفع و رنگ
بحال خود آید و اگر با عسل مخلوط نموده اکتحال نمایند تاریکی چشم را زایل کند و اگر با انزروت و عسل و تخم حنظل
منقعد طلا کنند بواسیر را نفع کند اکتحال زهره گاو سیاه تحدید بصر نماید اگر چشم گاو در آید و بآب و چیزی
نویسند در روز خوانده نشود و در شب نیکو خوانده شود و اگر موی او را بسوزانند و بیاشامند از درد
دندان نفع دهد و اگر با سکنجبین بیاشامند سپرز را برطرف کند و اگر درون سبو را گوشت گاو طلا کنند و تا
گردن بخاک دفن کنند همه کیکها بر آن جمع آیند اگر خصیه او را کوبیده نرم بسایند و بیاشامند تهییج
باه کند و قوت نعوظ دهد و انعاظ تام بر مباشرت نماید و قضیب او را اگر خشک نموده نرم بسایند و بر بیضه
نیم برشت پاشند تناول کنند قوه باه را زیاد کنند اگر سرگین او را بر زگیل طلا کنند بزودی بریزد اگر بر ورمها
صلب طلا کنند نرم کند و اگر بخور کنند بر سوراخ موران قبل از آنکه آنها بر زمین بیرون آیند دیگر بیرون نیایند
و اگر بر نقرس گذارند نفع دهد اگر بچه حامله بخور کنند در وقت حمل بسهولت بار نهد و بیرون آورد بچه مرده که
در شکم باشد و همچنین مشیمه یعنی بچه دانرا بیرون آورد و اگر در خانه بسوزانند جانوران گریزان شوند اگر
سوخته او را ساییده در بینی سعوط نمایند رعاف را باز دارد اگر چند مرتبه بر بدن طلا کنند و گذارند که تا
خشک شود تیر و خار را از بدن بیرون کند و اگر با کبریت بر خرقه کتان طلا کنند و بسط کنند بر شکم
آب زرد را بخشکاند و بکشد بقره وحشیه بزرگی داغ سقری چهار صنف است اول مها دوم ایل
سیم یحمور چهارم ثیتل و همه اقسام اربعه در فصل تابستان اگر آب نایاب باشد باستنشاق هوا اکتفا کنند
و در نصفت گرگ و خرگوش و روباه و شغال و حمار وحشی و آهو با ایشان شیر کنند اما ایل ذکر او در
الف سقشوجه گذشت و یحمور در یار بیاید لیکن شمه از او در اینجا بیان نمایم او شد شهوتست بمرتبه که چون
ماده او بار گیرد از نر بگریزد از خوف آنکه با او در حال آبستنی مقاربت جوید از فرط شهوتیکه دارد و نر او
نر سوار شود جمع آید پس چون یکی سوار شود باقی دیگر بوی آب منی استشمام نمایند بجهند و در نشاط
آیند شاخ او مصمت بود بخلاف شاخ باقی حیوانات که مجوف بود بقره وحشیه شبیه ترین حیوانات است بز
اهلی و شاخش سخت و محکمست بطریقیکه خود بچکاند خود را از ضرر سگ شکاری و غیره نگاهدارد و گوشتش
با جماع حلال زیرا که از طیبات است اکل مغز ساقش عالج فالجست و نفع عظیم بخشد هر که شعبه از شاخ او با خود دارد
سباع از وی گریزان شوند اگر خاکستر او را بر دندان سنون کنند وجع ویرا ساکن گرداند بخور موی او در خانه
موش و جعل و سایر هوام را بگریزاند اکل شاخ سوخته او در طعام زایل کننده تب ربعت و آشامیدن
آن در میان چیزی از اشربه زیاد کننده قوه باه است و مقوی عصب و سعوط آن در بینی که خون

بقره وحشیه

ایعدم

آید دفع رعاف کند طلا خاکستر شاخ او که مخلوط با سرکه باشد بشرطیکه مقابل افتاب و ماه باشد دافع حیضت
شادل سعال الی ازان آن موجب غلبه بر خصم است باقی در میم بیاید انته بقر الماء که گاو عنبر است و سرار
بحر بردارد و جر اکند والله اعلم بالصحة هذا النقل چه اکثر برانند که عنبر از دریا بیرون آید اکر این نقل
صحیح بود سرکین او مقوی دماغ و حواس و دل بود بقره بنی اسرائیل او را ام قتیس و ام عوف
نامند و او گاو ماده کوچکی است و دو شاخ کوچک در زیکیت چون اراده برخواستن کرده در مکان
خود قمله انداز دیعنی شپش اگر بدست تو آید پوست او را بشکاف و میل در آن زن و اکتحال نما بچشم کسیکه در
سفیدی باشد بیاض عنبر ابرد و اکر ایحیوان خود را بر موضعیکه موی نداشته باشد بساید موی برارد و ممکن است
که شبیه آن گاوی باشد که همین شپش از او در وقت برخواستن بیفتد تعبیر دیدن گاو سفید و
سیاه دلیلست اکر فربه باشد بر سال ارزانی و فراخی و اکر لاغر بود سال گرانی و قحط و گاو زرد دلیل
مسرت و خوشحالی و بقره تیره برنگ دلیل سختی است در آخر سال و دیدن نصف بقره مصیبت و حزن با خواهر
بود اکر بقره دیگری بدو شد بازن غیری خیانت کند و هر قسم حالتیکه بیند با بقره خود پس آنچیز نزد جه دیا
دختر او راجع شود و دوشیدن او مال حلال بسیار است و آواز او دلیل مردمان مشهور که بی ادب

باشند و خراشیدن او کسیر دلیل بیماریست و اکر گاوی بزند او را ابکشد آن شخص در آن سال بمیرد و دیدن
او در خواب از برای اهل زراعت خیر و برکتست نسبت ده او را بکش چنانکه حنیلا در باب خا بیاید نیز
نسبت داده اند اکر ببیند که بقره داخل خانه او شد و شاخ زد او را در مال زیان بهم رسد نصاری گویند که
اکل لحمش دلیل رفتن او وست نزد حاکم و پی او مالست از برای کسیکه او را بردارد و بریان و امنی ازخود افتست
اکر زن حامله دارد بشارت فرزند نر است نیز بریان او بشارت معیشت است اکل مطبوخ بریان و رودی
و ارزانی گویند عایشه گفت قبل از جنک جمل در خواب دیدم که گویا بر تلی هستم و گاوی فریاد میکند

بسم طلم ما نیم

سرزدق گفتم گفت خواب خود راست میدانی در حوالی توجنک شود کشته افتد و گفت چنین شد و در مجمل
اگر بیند که بقره شیر نو ساله خود خورد زنی بر دختر خود قیادت کند اگر بنده بیند که کا و اقا را میدو شد
زن آقا را بخواهد بقه و بعوضه بقه پشه و ترکی کور مرجک نامند بعوضه آنکه پردارد بقه آنکه سرخ و بد بوا ست
و بو ندارد او را الملح گویند اکل هر دو از جهة قذاره حرام است در عجایب المخلوقات آورده که اگر خانه را
بقلنفد و شونیز بخور کنند هیچ پشه و ملخ داخل آنخانه نشود اگر منشاره صنوبر بخور کنند پشه و ملخ گریزان
شوند و بعضی گفته اند هرگاه در خانه بمحلب بخور کنند پشه و ملخ گریزان شوند و نیز اگر بعلق که زالو نامند
یا بعاج یا پوست جاموش یا شاخ سرش بخور کنند پشه گریزان شود و نیز اگر سداب در سرکه نقوع کرده

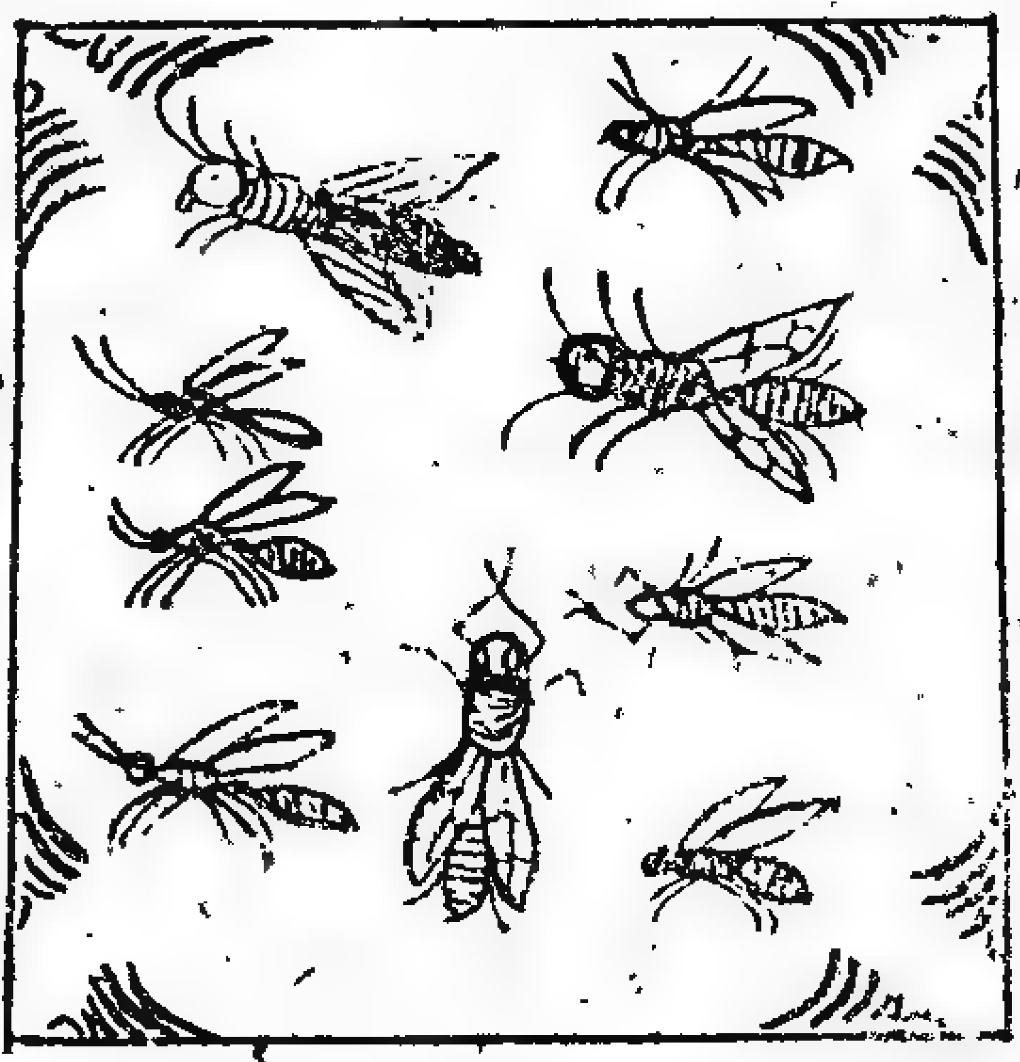

دور خانه بپاشند پشه و ملخ گریزان شوند اگر کندر و کبریت
وزوفا و میعه باب بر شاخ قتب طلا کنند و این شاخ را وقت
خوابیدن نزد سر خود گذارد پشه نزد او نرود و بدانکه پشه دو صفت
یکنوع پشه که هست لیکن پایهای او خفیف است و رطوبتش
ظاهر در عراق عرب و شام او را جرجس گویند جوهری گفته که
او لغتی است در قرقیس و در خلقت شبیه بفیل است چه خرطوم دارد
و تفاوتیکه هست آنست که فیل را چهار دست و پا است و پشه را شش پا و چهار پر خرطوم فیل مصمت و از پشه
و نفوذ کننده و هرگاه بر جسد آدمی نیش زند خون او را بمکد و فرو میبرد بجوف او و هرگاه بر عضوی از
اعضای آدمی رود همیشه بر خرطوم خود قصد میکند که سوراخ کند جسد و مسامات او را تا بیرون آید و حرص
او بمرتبه ایست که خون را میمکد تا آنکه بترکد و بمیرد یا عاجز میشود از طیران و این سبب موت و ست و از عجایب
کار او آنست که بکشد شتر و غیر آنرا از ذوات اربع پس در صحرا سفید مرده آنرا هر جانوریکه بخورد بمیرد بدانکه
اگر کسی را پشه بگوش رود یا کار مشکلی پیش آید دو رکعت نماز بقصد آن طلب گذارد و بعد از نماز سه نوبت
بگوید یا علیم یا عظیم یا علیم پشه از گوش وی بیرون آید و کار او ساخته شود ابو هریره گوید که من ایستاده
بودم که خود دیدم حضرت سید کاینات صلعم و دو قدم حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام را برابر روی دو
قدم مبارک خود داشت پس آنوقت آنحضرت صلعم اینرا بر خواند که خرقه خرقه طرفی عین بقه پس آنحضرت دهن
مبارک او را ببوسید و عرض کرد بار خدایا دوست دار او را که من او را دوست دارم بدانکه حرقه یعنی ضعیف
نزدیک خطوه و ترقی یعنی بالا رو و عین بقه کنایه از کوچکی چشم اوست خبر مبتدا محذوف تقدیرش
حدا عین بقه بعضی از اهل مغرب بجهة افسون پشه و غیره که بنویسند در ارکان خانه گذارند سوی در خانه

فراه

بقه

نوکره موسی فقضی علیه قال هذا من عمل الشیطان انه عدو مضل مبین عطشیش عطشیش مت ایها البق عطشیش
عطشیش ارحل ایها البق الا یغضب الله علیک کما غضب الله علی راحل القاضی و وکیله بق و پشه گریزان
شود و دیگر از خواص بق آنکه هرگاه زیره را سائیده در سوراخ دکر ریزد عسر البول را برطرف کند تعبیر
دیدن پشه در خواب دلیل دشمنان ضعیف است و نیز دلالت کند بر سقم و غمی که مانع از خواب بود

ببر

ببر بفتح باء اول و کسر باء دویم پلنک و بترکی بولنارش خوانند کوشتش حرام و او با شیر
میدوذو دشمن وی بود او را برید و خرانق نامند ماده او از باد بار گیرد لهذا چون باد وزد کسی قدرت
بر صید او ندارد و بسا باشد که بدود تا با اسب بگیرند و در قفس آئینه کنند و با کودکان مونس سازند
تا رام شود و بیرون آرند و اگر بدرخت کافور انس گیرد و نزد اندرخت باشد و مفارقت نخیند و کسی
قادر نباشد که چیزی از اندرخت از کافور فراگیرد لیکن در بعض اوقات معلومه دور میشود و آنوقت را
میشناسند پس در وقت مذکور نزد آندرخت آیند و کافور فراگیرند از جمله خواص او آنکه اگر زهره او در

سرسام و برسام طلا کنند بشرطیکه با آب ممزوج نمایند نفع عظیم بخشد اگر زن بردارد هر گز بار نگیرد
و اگر آبستن باشد اسقاط حمل وی شود اگر قاب پای او را بر دست بندند حامل وی هیچ تعب
نکشد اگرچه بیست فرسخ راه رود و هرکه بر پوست او نشیند حب القرع از وی بیفتد فصل دوم

برذون

در بار نکوده برذون اسب ترکیه پدر و مادرش عجمی باشد کنیتش ابو الاخطل باشد حقه الله
کوشش دست بود بخلاف اسب عربی که تیز کوش بود صاحب منطق الطیر کوید که برذون میکوید یا رب
خدایا قوت روزبروز میخواهم کوشت او مکروه و از جمله خواص او آنکه هر زنیکه خون او بیاشامد هرگز بار نگیرد

بغل

بخور سرگین او بچه دان و بچه را بیرون آرد اگر خشک نموده سعوط نمایند قطع رعاف کند و اگر بر جراحت
پاشند خون از او باز دارد تعبیر دیدن او در خواب دلیل خصومت و بعضی گویند دلیل سیر یا مرد

عجمی و برا این بمثال اعاجم باشد و بعضی بزن تعبیر نموده اند اگر بیند که برزدن او را زدم در زنش مطلع شود

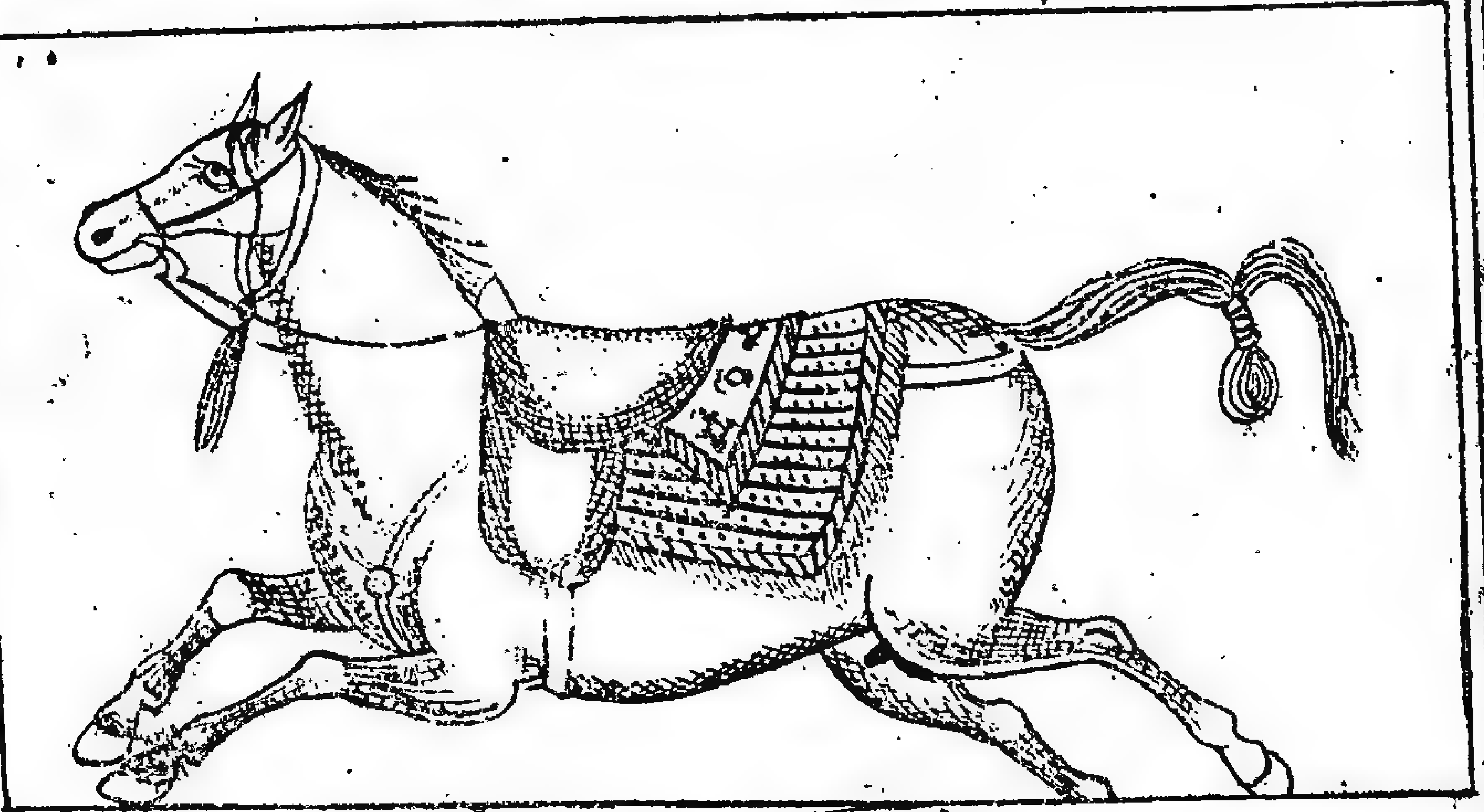

اگر بیند که ضایع شد زنش فجور کند **فصل ششم** در بار مضمومه **برغوث** کیک و بترکی بره نامند
اکلش حرام و قتلش در محل و محرم حلال در حدیث آمده که مردی کیک را دشنام میداد حضرت مقدس نبوی صم

کیک

فرمود که دشنام مدهید که او بیدار کنند به جهت نماز صبح است از ابو ذر غفاری منقولست که پیغمبر خدا صم
فرمود که هرگاه کیک ترا برنجاند قدحی آب فرا گیر و بر او هفت نوبت آیه
وما لنا الا نتوکل علی الله بخوان پس بگو ان کنتم مومنین فکفوا شرکم و اذیکم عنا پس آب را در فراش خود
بپاش که بفراغت خوابی خواهید حسین بن اسحق گفت که حیله در دفع براغیث آنکه جزوی از کبریت زراوند
در خانه بخور کنند همه کیکها گریزان شوند و میرند و نیز اگر در خانه گودالی بکنند و برگ دفلی در آن اندازند
مجموع آنها در آن جمع شوند پس خاک بر آن بریزند تا همه در زیر خاک بمیرند دیگری گفته که مطبوخ شونیز را در
خانه بپاش که قاتل براغیث است و نیز اگر در خانه موی اسب عتیق با پوست نارنج بخور کنند هرگز براغیث
بدان خانه عود نکنند اسب عتیق آنست که پدر و مادرش عربی باشند بخلاف برذون بدانکه اگر کیک بگوش
راست کسی رود خصیه چپ او را بجنبانند کیک بیرون آید **تعبیر** دیدن براغیث در خواب دشمنان

تعبیر

ضعیفند که طعنه زنندگان باشند و بعضی بمردم اوباش تعبیر نموده اند اما جاماسب گوید که کسی در خواب
بیند که کیک او را گزید مال یابد والله اعلم **براق** اسبی که حضرت مقدس نبوی صم در شب معراج بر او
سوار شد و اشتقاق او از برق است از سرعت و اسب سفیدیست از استر کوچکتر و از حمار بلندتر گام بر جائی

براق

نهد که نظرش واقع شود و لهذا یکقدم بر آسمان اول نهد و هفت آسمان را در هفت قدم طی کند **بلبل**
معروفست گویند سلیمان علیه السلام روزی بر بلبلی گذشت که بر بالای درختی صدا میکرد و سر و دم

بجنبانید

میچنبانید آنحضرت از اصحاب خود پرسید که میدانید این بلبل چه میگوید گفتند خدا و رسول اعلمند آنحضرت ع

فرمود که میکوید امروز نیم خرما خورده ام و خاک
بر سر دنیا کرده ام از بحری در تفسیر این آیه
آورده و کاین من دابة لا تحمل رزقها الله گویند مرا
بلبلست که قوت احتکار میکنند ذکر او در باب
عین در عندلیب بیاید بوم جغد و کنگر و ترکی
بای قوش کنیت ماده او ام الخراب و ام الصبیان

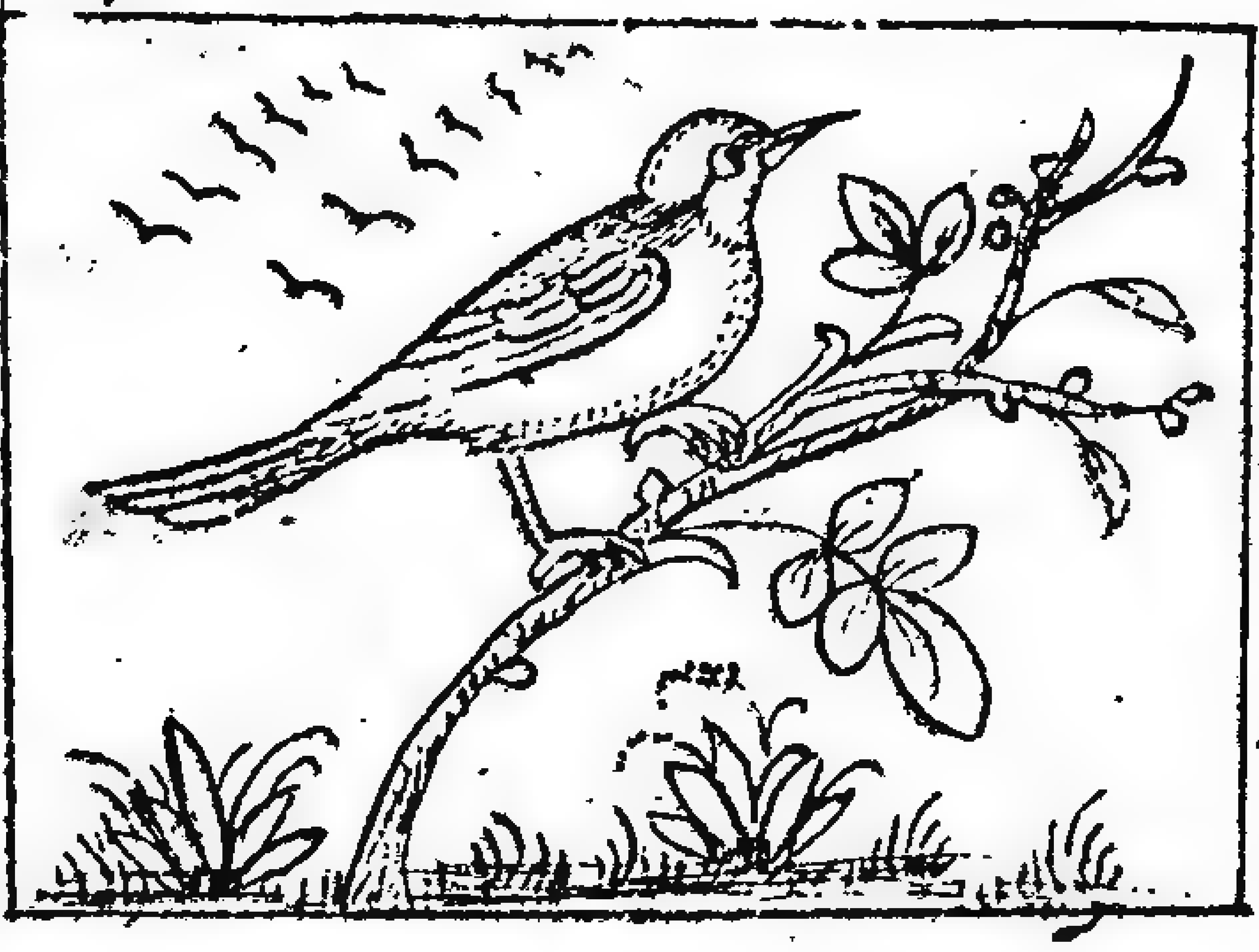

و مطلق بوم را غراب اللیل گویند جهة انکه شب تا صبح نخوابد و بآشیانه مرغان رود و افراخ و بیضهای آنها را بیرون
آرد و بخورد و در شب هیچ مرغی تاب و توانائی انرا ندارد اما در روز طیور او را ببینند مبادرت بر قتل او
نمایند و او را بکشند از جهة عداوتیکه میانه او و سایر طیور است صیادان او را در زیر دام نهند تا طیور بر سر
او جمعیت کنند ترکان بزرگ او را سار و قوش
و کوچک آنرا بای قوش نامند و از اکاذیب عرب است
که چون آدمی بمیرد یا کشته شود روح از بدن او
مفارقت کند بصورت بوم بر سر قبر نوحه کند از
جهة مفارقت جسم جاحظ گوید که بوم در روز نمیرد
بگمان اینکه از حسن و جمالیکه دارد چشم

زخمی بدو رسد بدانکه اکل جمیع انواعش حرام است از جملهٔ خواص او انکه هرگاه او را ذبح کنند یکچشم وی مفتوح و
دیگری پوشیده ماند اگر چشم گشاده را در زیر نگین خاتم نهند هر که در دست کند خوابش نبرد مادام که در دست
او باشد و اگر چشم پوشیده را در زیر نگین انگشتر گذارد و در دست کند همیشه در خواب باشد طبری گفته اگر
عین مفتوحه با پوشیده مشتبه شود هر دو در آب اندازد انکه بر روی آب آید مهره بود و انکه در زیر آب
باند منومه هرمس گفته که دل بوم را بگیرد و در دست چپ زن خوابیده گذارد هر چه در آنروز کرده باشد
بپرسد میگوید اکتحال زهرهٔ او رفع ظلمت بصر نماید و دل بوم بزرگ را هرگاه در پوست گرگ بسته با خود دارد از
سایر هوام محفوظ ماند و از هیچ چیز نترسد اکتحال از پیه کداخته او ظلمت شب را در نظر روشن گرداند و در شب
چیزها را ببیند چنانچه در روز و بیضه هندی نام آن حلقه بخاصه آن بجانب خود کشد باقی خواص او در نامه بیاید
تعبیر دیدن او در خواب دزد مکار یا ملک مهیب ستمکار بود که از او رعایا هیبتی واقع شود که در عقب

آن دفع خوف شود گاه او را بمرد احمق تشبیه کنند والله اعلم **بوقیر** بعضی گفته اند که او مرغ سفید است
که هر سال جمعی از آن در وقت معین بکوهیکه او را جبل الطیر گویند بیایند و آنکوه قریب بنیل مصر است
بقرب ایضا که بلده ماریه والدهٔ ماجده ابراهیم است پس طیور بجبل مذکور آیند و خود را از آنکوه آویزند
در آنکوه روزنه ایست که هر یک از آن مرغان آیند و سر خود را در آن روزنه کنند و بعد از آن از در نه بیرون
آرند و خود را در نیل مصر اندازند و خود را بشویند و بیرون آیند و از جائیکه آمده اند بروند تا آنکه یکی از آن
طیور سر خود را در آن روزنه کند و چیزی از آن روزنه بدو چسبد پس آن مرغ آویخته بماند چندان اضطراب
و فریاد نماید که هلاک شود و معلق بماند و بعد از آن مدتی بیفتد و چون از آن روزنه چیزی بدو بچسبد طیور دیگر

فی الحال برگردند و هیچ یک از آنها در آن مکان دیده نشوند تا
سال آینده ابو بکر موصلی گفته که از اعیان اهل این بلاد
شنیدم که چون سال ارزانی شود دو مرغ بدان روزنه
چسبند اگر متوسط یک مرغ و اگر قحط گردد هیچ مرغ بدان
روزنه بچسبد والله اعلم

فصل اول در تنانیر مفتوحه

تنین ماهی بزرگ و بعضی گویند که او نوعی از مار است
و باشد از کوهج است که در باب کاف خواهد آمد هر دندان او در تیزی مثل نیزه باشد و در طول مثل
درخت خرما چشمهای سرخ دارد چون برق درخشان دهن وی گشوده و جوف وی فراخ بود هر گاه

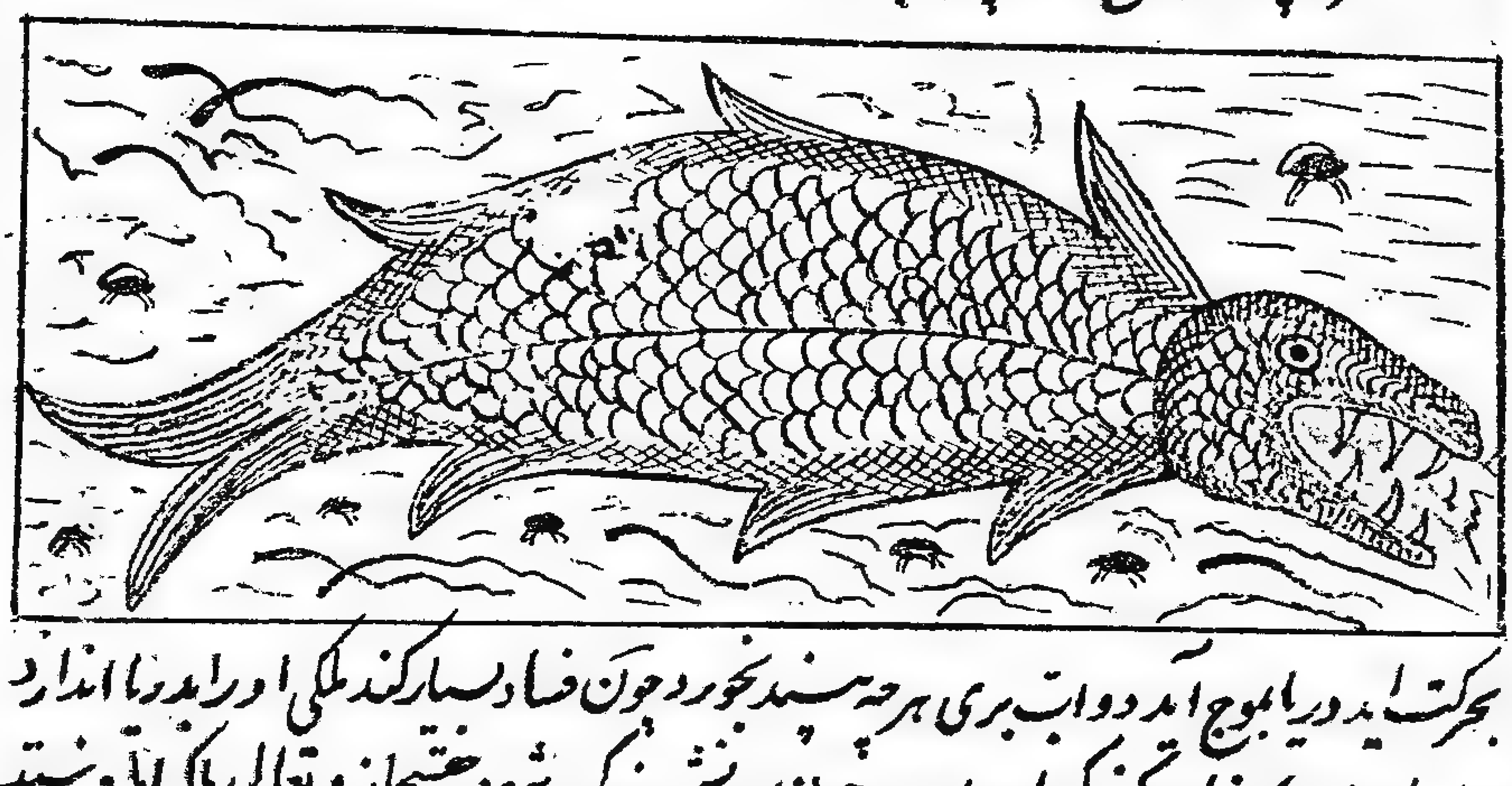

بحرکت آید دریا بموج آید دواب بری هر چه بیند بخورد چون فساد بسیار کند ملکی او را بدریا اندازد
پس با دواب بحر چنان کند که با دواب بر چون بدنش بزرگ شود حق سبحانه و تعالی ملکرا فرستد
تا او را بر وارند و بمیان یاجوج و ماجوج اندازد و بعضی روایت کردند هر که او را دیدم که طول
او دو فرسخ بود لون او مثل پلنگ بطریق ماهی فلس داشته و دو بال داشته سرش مثل سر آدمی

مثل نای بزرگ دو گوشش در نهایت درازی و چشمش در غایت تدور باتفاق بغیر ابوالحکمت
بعضی که ابن رده اند که اکل و مورث شجاعت است هر گاه خون او را بر قضیب طلا کنند و با زن مباشرت
کنند لذت عظیم بخشد تعبیر دیدن او در خواب دلیل پادشاهی است اگر اژدهای در سر و سه سر بیند
بشارت است بزرگ یابد اما اگر بیاز اژدها بیند دلیل موت او ست از رؤیای معتبره است که زنی در خواب
دید که اژدهائی ازاو متولد شد فرزند زیبا بیرون از او متولد شد چو اکه اژدها خود را میکشد در حال راه
رفتن تمام مرغیست بلند بطا در از منقار گردنش دراز تر از روک الکلش حلال تنوط دار کو به تفیح و ضم
هر دو جایز است نوعی از گنجشک بود اصمعی گفته که او را بدین اسم جهة آن مسمی کرده اند به حیثیکه آشیان کند
جوجه در آرد که خود را سراز زیر آویزد همیشه چون شب شود تا صبح فریاد کند از خوف آنکه مبادا آسمان بر سرش

افتد الکلش حلالست اگر با کارد اورا ذبح کنند و اگر از
خونش بکسی دهند که در مستی عربده ابدا رکسنا ید اگر بجوه
اورا با شکر جه شاینده کودکی دهند که بدخلق باشد
خلق نیکو بهم رساند و اگر استخوان اورا بر کودک آویزند
چون قسمت زاید النور بود آن کودک در تمام عمر در
نظر مردم محبوب نماید اگر چه کریه منظر باشد **تیس** بز اهلی و وحشی دراز ریش بزرگان او را بیش اشند
جمیع بدنش مثل زیر بغلش منتن است اگر ریش او را بر

صاحب تب ربع بندند یا بر سر صاحب صداع آویزند
هر دو صحت یابد اگر سر او را صاحب طحال بدست
گیرد یا در خانه که او باشد بیاویزند چون سر خشک شود شفا
یابد اگر جگر او را در وقتیکه گشته باشند از آب آن در گوش چکانند کر درد گوش ساکن شود اگر قضیب او را
ساینده بیاشامند تهییج باه کند اگر بول او را بچوشانند تا غلیظ شود شکر داخل کنند و در حمام بر جرب
طلا کنند جرب را ببرد اگر سرگین او را در زیر سر کودکی بسیار گریه کند گذارند ساکن شود **فصل دویم** در
تا رکسوره تدرج پرورنده جوجه مرغیست مثل دراج در باغها و بستانها پیدا شود وقتیکه هوا صاف باشد

یا باد شمال وزد با صوت طیبه نغمات متنوعه میسرایند و فربه میشود اما
وقتیکه هوا تیره باشد یا باد جنوب وزند لاغر میشود و آواز وی نیکی
نشود و در خاک نرم خانه سازد دو بیضه نهد تا از آفات محفوظ ماند

و نفتن

گوشتش افضل لحوم سایر طیور است اکل آن قوه باه را زیاد کند و فهم بیفزاید گویند ملیح است و در زمین خراسان
و فارس بسیار باشد اکلش حلال اگر زهره او را در چشم دیوانه و خفیف العقل و صاحب وسواس سعوط نماید
شفا یابد و اگر گوشت او را بریان کرده سه روز متوالی تناول نمایند بشرطیکه گرم باشد همین خاصیت دهد
تمساح نهنگ ترکان لوی گویند بر صورت سوسمار است و از عجیب حیوانات است چه دهن فراخ دارد و شصت
دندان در فک اعلی و چهل در فک اسفل و میان هر دو دندان لوی دندان کوچکیست مربع در وقتیکه دهن
برهم نهد دندانها بعضی در میان بعضی در آید او را چهار پای و دم طویل باشد و پشت او شبیه ظهر لاک پشت
بود که آهن در آن کار نکند و این حیوان بسیار باشد مگر در نیل مصر زعم جمعی آنکه در دریای سند نیز باشد
و او بغایت صاحب قوت شود و در میان آب نتوان او را کشت مگر از زیر بغلش بسیار بزرگ جثه بود و طولش
دوازده ذرع در عرض دو ذرع یا بیشتر چیزیست که اسب را بدرد و چون خواهد که با ماده خود جمع شود هر دو به
صحرا آیند و ماده را بر پشت اندازد و با او جمع شود چون فارغ شود بگرداند و بجهت کوتاهی دست و پا قدرت بر

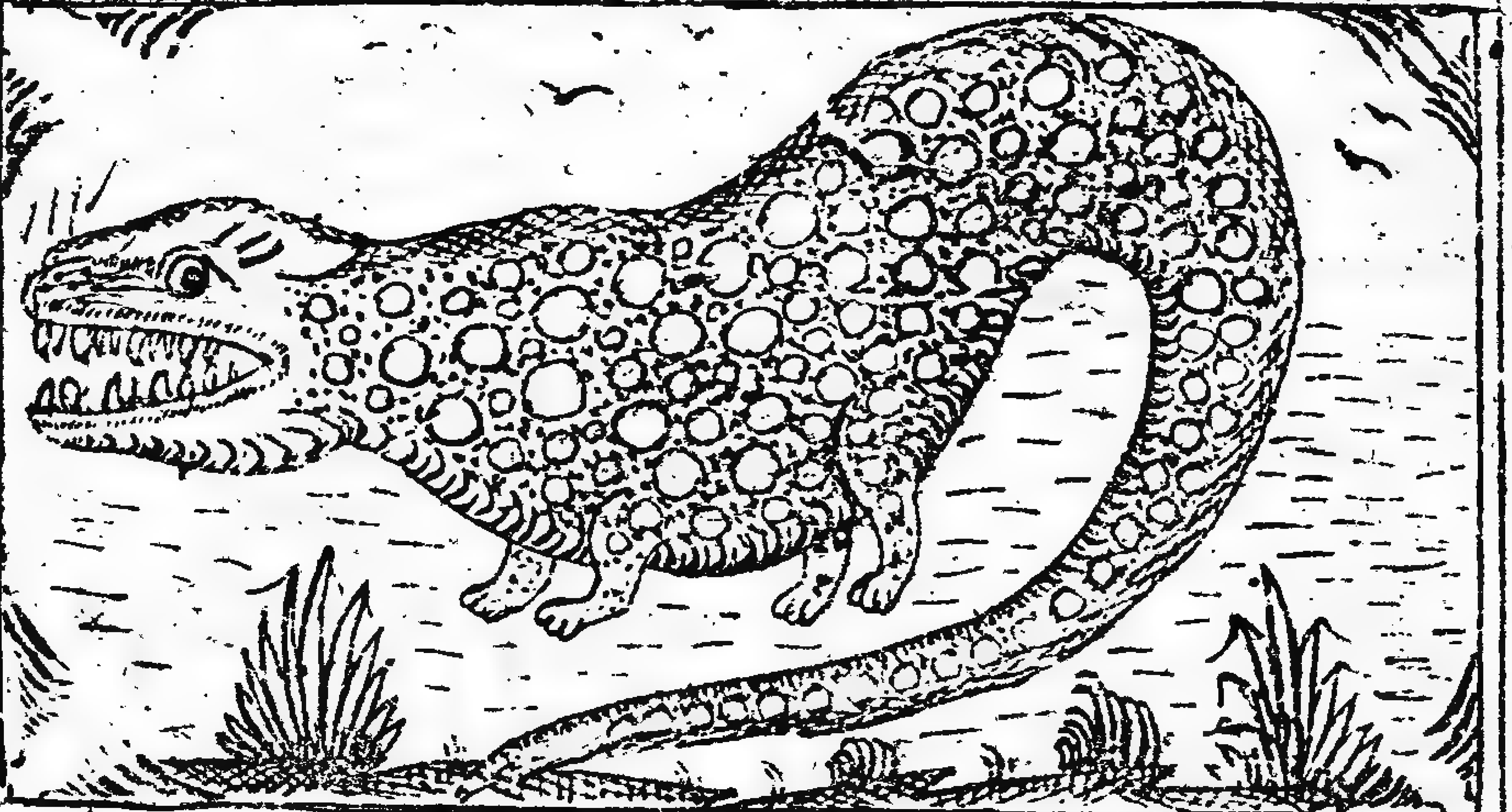

گشتن ندارد و نشیش خشک شود اگر بر اینحال بماند همیشه چنین خواهد شد تا برگردد و در بیضه نهد آنچه
در بحر افتد نهنگ و آنچه در بر بماند سقنقور از عجایب امر او آنکه او را مخرج نیست بلکه هر گاه جوف وی
پر شود بجانبی برآید و دهن گشاید مرغیکه او را قطقاط گویند بیاید و آنچه در دهن او ست بخورد او را غذا
رسیده باشد و نهنگ براحت و شفا و چیزی در ذکر با گذشت او را شصت دندان و شصت رگ است
و شصت بار با ماده جمع شود و شصت سال عمر کند ابو حامد اندلسی گفته که او را هشتاد دندان است چهل در
فک اعلی و چهل در فک اسفل و همیشه فک اعلی متحرک بود و اسفل ساکن و بدترین سباع چهار ماه در زیر
آب پنهان بود در مدت زمستان از آنجمله سگ دریائی دشمن او ست پس چون نهنگ بخواهد دهن

خود بگشاید سگ بحری خود را گل آلود و خشک مینماید و بچرد در دهن وی در آید روده های او را میخورد بعد از
آنکه او را کشت جوف او را شکافته بیرون میآید و را سوسمار نیز با و همین کار کند غیر با کول اللحم است چشم
راست او را بر چشم راست و چشم چپ او را بر چشم چپ صاحب رمد بندند صحت یابد اگر پیه او را در گوش کند که او بند در
را ساکن گرداند و اگر از تقطیر از او بر گوش مداومت کند کری را نفع بخشد و اگر با موم خمیر نموده در چراغ فتیله
کند در هر شبی که برافروزد برقهای وی بمیرند اکتحال زهره او مزیل بیاض چشم است اگر چیزی از دندان
او را در جانب راست خود دارد قوه جماعش زیاد شود دندان او را جانب چپ او را اگر بر صاحب قشعریره
بندند لرز وی ساکن گردد جگر او را اگر بر صاحب صرع بخور کنند شفا یابد اگر پاره از پوست او بر پیشانی
قوچ بندند بر همه قوچها غالب آید و همه را بگریزاند اگر سرگین او را بر چشم او چاوینند و اکتحال نمایند سیا
چین را ببرد بوی مشک بوده تعبیر دیدن نهنگ در خواب دلیل دشمن مسلط شده است و او نظیر
اسد است و بعضی گفته اند که دلیل دزد صاحب مکر و فریب است فصل سیم در ستاره مضمومه بلغمیه
مرغیست که او را صفار بیگویند در صاد بیاید باب چهارم در ستاره مثلثه مشتمل بر دو فصل فصل اول
در ستاره مفتوحه ثور بترکی او کوز گاو و بر کنیت و ابوالمحل است از خواص او آنکه هرگاه بر یاده چند بعد از بول
بول کند هر که از آن گل برداشته بر خود طلا کند قوه باه دهد و انعاظ نماید و مثانه او را اگر خشک نموده بسا

و با سرکه و گلاب مخلوط سازند و بر فراش کسی باشند که در فراش بول کند نفع دهد و اگر او را بنکاید آشته
بر خصیه وی بندند بنشاط راه رود و بسرعت زمین بشکافد و اگر پیه او را با روغن گل چرب کنند
صرع شود اگر بول او را بر آهن بپسندند تاثیر کند تا آنکه خوانده شود سایر خواص او در ذکر بقر گذشت تعبیر
دیدن او در خواب دلیل مرد بزرگ شدید الباس کثیر المنفعت و معین بر امورات باشد که دلالت کند بر حوا

نیلو دیر دیدن و دلیل زیاده شدن غشنه و با معاونت بر کارهای صعب بود خصوصا که تاریک
ندامت و کاه رؤیة ادر دلیل طبقه و غفات بود و کاو ابلق دلیل مسرت و فرحت و کاو سیاه دلیل
شفای بیماریست و باشد که دلیل جنون بود **فصل دویم** در بیان **ثعبان** یعنی اژدها
یعنی مار بزرگ و این در غیر مصر نباشد چه در آنجا خدای تعالی عصای موسی را اژدها گردانید و اگر خواص او
در این باب جا باید انشا نقلست که عبدالله جدعان در اوایل سن مردی درویش بی چیز و خاک نشین بود و با
حال مردی شریر بود که با همه کس جنگ و جنایت میکرد تا آنکه جمله خویشان وی نزد پدر بشکایت آمدند پدر
از وی رنجیده از نزد خود براند و قسم یاد نمود که او را هیچ وقتی نزد خود راه ندهد پس عبدالله
از خلق مایوس گشته در شعاب مکه میگردید و از زندگی مرگ تمنا مینمود تا روزی در اثنای سیر نظرش در
شکاف کوه بر حفره‌ای افتاد گمان برد که در آن ماریست نزدیک رفت بتمنای آنکه مار او را بگزد و از مشقت
دنیا راحت یابد پس در آن شکاف درآمد اژدهای بزرگی بنظر وی درآمد چشم او چون دو چراغ برافروخته

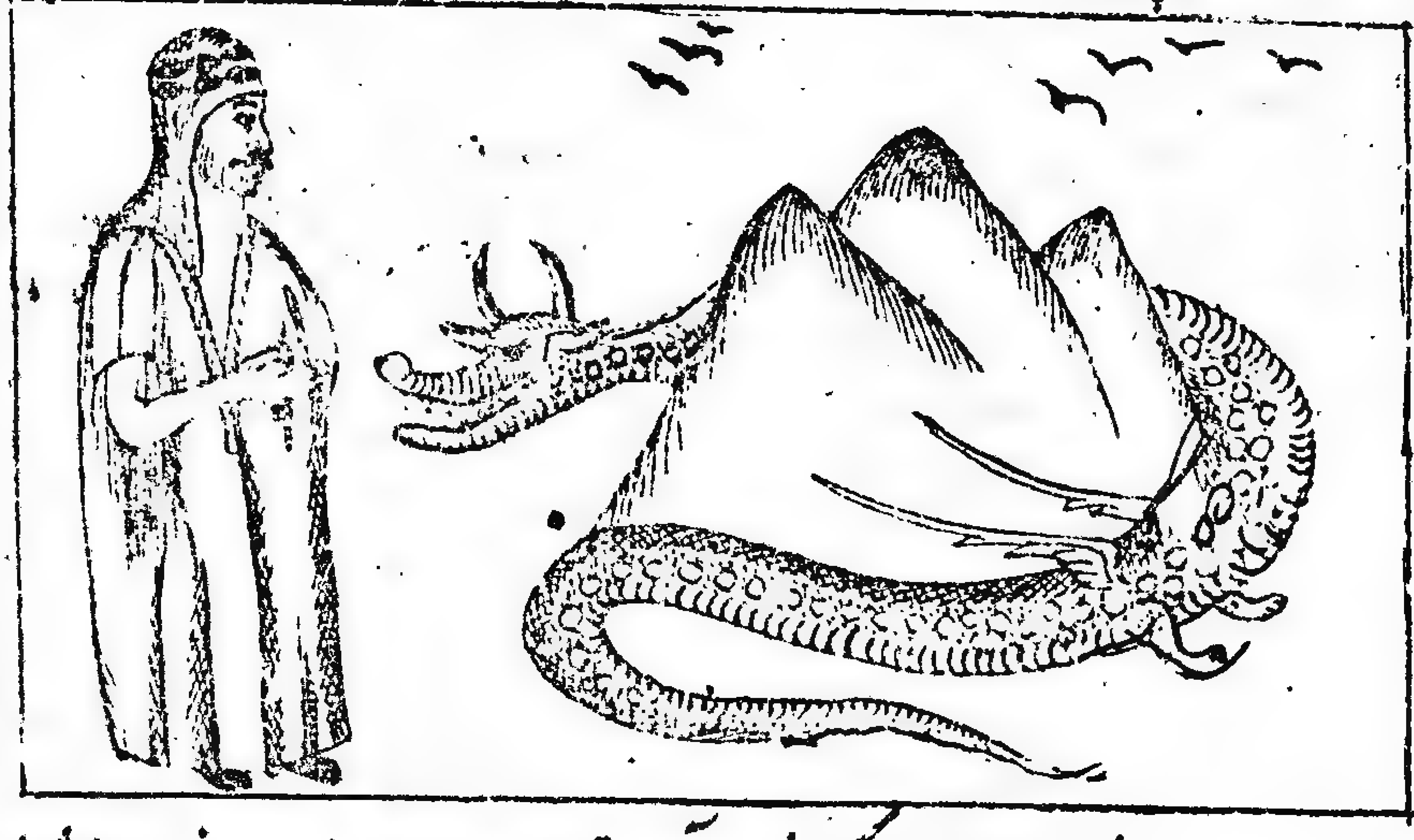

میشد پس اژدها بر او حمله کرد پس رفت بگردش درآمد و حلقه زد عبدالله قدم پیش نهاد اژدها پس رفت
و او پیش شد چون در او تامل نمود دریافت نمود که مصنوعیست که استادان صنعتی نموده اند و او را از طلا
ساخته اند هر دو چشم و برو نشست و اژدها را درهم شکست در نزد او خانه دید در وی درآمد در آنجا تختهای
طویل که در طول مثل آن ندیده بود و بر بالای تختها افتاده و نزد سر هر یک لوحی از نقره که تاریخ وفات
او در آن لوح مرقوم بود و ایشان ملوک قبیله جرهم بودند که آخر ایشان حارث بن مضاض صاحب غزه طویله
بود و بر بالای هر یک از ایشان قباهای منقش دید که دست کسی بدانها نرسیده بود و از طول مرور متلاشی
گردیده بود و در هر لوح موعظه چند ثبت نموده بودند هشام گفت لوحی از سنگ رخام بود که بر او مسطور

چند بعربی مرقوم بود که معنی آنها بفارسی اینست که من نعیا بن عبد الملدان بن خرم بن عبد بابل بن جرهم
بن قحطان بن هود نبی الله که نسبتش بآنحضرت میرسیم و پانصد سال زنده بودم و قطع مسافت عمارل
روی زمین نمودم در طلب ثروه و پادشاهی هرچند علاج نمودم هیچ چیز از مرگ مرا خلاص ننمود تا اینکه اجل
در زیر زمین مسکن دارم پس عبد الله بعد از ملاحظه این احوال در وسط خانه نگاه کرد تلی از زر و یاقوت
احمر و مروارید و نقره و زبرجد مشاهده نمود بعضی از آنها را برداشته در غار را بسنگ استوار نموده نشانی
کرده تا وقت حاجت گم نکند و آنچه از اموال بود نزد پدر و سایر اقوام آورده ایشان را از خود در آ
نمود و با ایشان مهربانی بجای آورده و باحوال عشایر رسید و همیشه از اموال مذکوره در راه خدای تعالی صرف
نموده تعمیر قناطر و مساجد و نفقه و حق مستحقان میرسانید و دوستان را مهمانی و با سایر خلق انواع احسان
بجای میاورد تا روزی بعضی نهاد **ثعلب** روباه و بترکی تولکی گویند و او خائف ترین حیوانات است
و گریزنده و رسنده و پر مکر و حیله است از خیانت و مکاری که دارد با سباع کبار میگردد و از جمله حیل
او در طلب روزی آنست که خود را بمردن میاندازد و شکم خود را پر باد میکند و پاها بالا داره و بر پشت
افتد تا آنکه هر که بر او نظر روی افتد گمان برد که مرده است در اینحال اگر حیوانی نزد او آید بجهد و او را صید
کند و بانگ سگاری زیرا اگر این حیله بکار برد و در مثل گویند روباه را گفته شد که دویدن تو زیاده

بر سگست گفت بجهت آنکه من بجهت نفس خود میدوم
او بجهت دیگری و از نشان او دست که او چون آنست که
سرگین و سلاح او دست که از من آن حیوانات گریزان شوند
چه بد بوتر از سرگین جانوران نیست که در طلب جا باید هرگاه در
برج کبوتر در آید اگر سیر باشد همه را بکشد و نگذارد و هروقت
که گرسنه شود بیاید و بخورد و چون بر خارپشت رسد اگر او را گرد بیند و بدن خود بخارها محفوظ سازد بر او یکجا
اندازد و بول کند تا خارپشت منبسط گشته شکمش مکشوف و ظاهر گردد پس روباه شکم وی بدندان پاره بدرد
و بخورد و اعجب از این آنکه هرگاه کیک بسیار در پوستش در آید بعضی از پوست خود را بدهن گیرد و
بمیان آب در آید آهسته آهسته بته آب می نشیند تا آنکه کیکها تمامه از او دور شوند و بر روی آب بمانند
پس خود را از چنگ ایشان نجات داده از آب در آید و بگریزد و چون گرگ بطلب بچهای وی آید او برگیاهی می
پیاز کوهی که مشهور به پیاغیصلست و در در خانه نهد تا گرگ بوی آن شنود و بگریزد صاحب عجایب المخلوقات در عجائب
آورده که از برای منصور سامانی روباهی هدیه آورده بودند که ادعا دو بال از پر بود و چون کسی نزد او ر

باانها خود را بگستردی و هرگاه دور شدی پهلوی خود منضم میساخت و دیگری گفته که روبهان در زمان سابق
میپریدند محمد بن زکریا نقل کرده چنین گمان برده اند که شیری و روباهی و گرگی بمصاحبت بصحرا رفته صید
میسیر نمودند آهوئی و خری و خرگوشی صید کردند شیر گرگ را فرمود صیدها میان ما قسمت نمای گرگ گفت
این قسمت بی دشمنست که خر حصه تست و خرگوش از پدرم یعنی روباه و آهو از آن من شیر را این قسمت موافق
مزاج نیفتاد و غضب بر او مستولی شده سر گرگ بکند و بدور انداخت پس بروباه گفت فاملک الله تو قسمت نما
گرگ چه جاهل بود بعلم فرائض و قسمت نمیگویند انته روباه گفت یا ابا الحارث این قسمت ظاهرتر از آنست
که من بیان کنم خر چاشت و آهو را عشا تناول کن و خرگوش را میان هر دو بخور بدید شیر گفت بارک الله چه
نیکو عالم بوده بعلم قضا این قسمت را از که آموختی گفت از سر گرگ که از بدنش جدا افتاده ابن جوزی
در حلیه آورده که شیر بیمار شد همه سباع بعیادتش آمدند سوای روباه گرگ نزد شیر نمامی نموده که
روباه نیامده شیر گفت چون بیاید بخاطر من برسان پس روباه نزد شیر آمد او را عتاب نمود که کجا بودی
گفت شنیدم که ملک بیمار شده بطلب دوا رفته بودم شیر گفت اطبا چه دوا تجویز نمودند گفت مهره ساق
گرگ پس شیر بچنگ خود ساق گرگ بدرید روباه راه خود پیش گرفته برفت بعد از آن گرگ از پیش روباه
میگذشت خون از پای او روان بود روباه گفت ای صاحب چکمه سرخ هرگاه نزد ملوک نشینی ملاحظه کن چه
حرف از دهانت بیرون میآید پای از حد خود بیرون منه تعجب نیست در قسمت رزاق که گرگ صید روباه
کند و اکل نماید و روباه صید خارپشت نماید و میخورد و خارپشت صید مار و مار صید گنجشک و او صید
ملخ و ملخ صید زنبور و زنبور صید نحل و او صید مگس و او صید پشه جمیع علمای شیعه و اکثر عامه برآنند
که اکل روباه حرامست از خواص آنکه سر او را در برج کبوتر گذارند همه کبوتران گریزان شوند دندان او را اگر
بر کودک بندند او را از بادیکه عارض کودکان میشود نجات دهد و در خواب نترسد و خلقش نیکو شود زهره
او را اگر در بینی مصروع سعوط نمایند شفا یابد اکلش مانع جذام و لقوه کند طلا رسد که چشمه دسپای
صاحب نقرس نافع بود و دردش ساکن شود و اگر خصیه او را بر کودک بندند دندان وی بآسانی برآید
و در خواب نترسد نشستن بر پوستش انفع اشیاست مرکسانی را که رطوبت بر طبع ایشان غالبست خون او را
اگر بر سر کودک مالند موی بیرون آرد اگر چه کچل باشد و اگر آدمی نزد خود دارد حیله هیچ محیلی بر او کار
نکند شش او را اگر بریان کرده و صلایه نموده اکل نمایند دفع ورم و باد کند اگر دندانهای او را بر مصروع
او بندند صحت یابد اگر بر صاحب صرع بندند وجع را ساکن کند و شفا دهد هرمس گفته که هرگاه کلبتین یعنی
دو کرده او را بدست گیرد از سگ نترسد و سگ بدو فریاد نکند اگر گوش او را بر خوک که بر گردن برآید

بندمند وجع را ساکن کند قضیب او را اگر بر سر او بندند صداع را نافع بود زهره او را اگر بر طلا مالند برنگ او
مانند برنگ مس شود خصیه او را اگر بر ورمیکه در زیر گوش بهم رسیده باشد طلا کنند نفع کند هر گاه
یکمثقال از جگر او با شراب مخلوط ساخته بنوشند فی الحال سپرز را برطرف کند پیه او را اگر بر دست و پا
طلا کنند از سرما ایمن گردد و اگر مغز سر او را با ورس و آن گیاهیست که در یمن میباشد مخلوط نموده بر
سر طلا نمایند کچلی و ریختن مو را نفع بخشد و موی او را نگهدارد هر کجا پوست او باشد کیکها جمع شوند و اگر وزن
درهمی از خصیه او خشک کرده صلایه نموده بیاشامند قوه باه و نعوظ را زیاد کند اگر سرگین او را با گلاب
مخلوط ساخته در حین مباشرت بر احلیل طلا کنند انقدار که جماع خواهند بکنند بدل پیه او پیه گرگ بود
تعبیر اگر در خواب بیند که با روباه بازی میکند او را زنی دوست میدارد و بعضی گویند که روباه مرد
ستمکار عیار فریبنده بود اگر با او منازعه کند با قرض دار خود منازعه کند اگر بیند که گوشت او را میخورد
او را بیماریست که چون گوشت روباه خورد شفا یابد و بعضی گویند روباه دشمنی ست از جانب پادشاه
یهود گویند دیدن او در خواب دلیل طبیب و منجم است نصاری گویند اگر بیند که روباه او را در خواب بگشت
بزن ارجمندی رسد یا انکه قولش قبول کنند اگر بیند که شیر روباه میخورد از مرض شفا یابد اگر بیند
که با او جنگ کند با اهل خود جنگ میکند باب پنجم مشتمل بر سه فصل فصل اول در جیم مفتوحه
جاموش فارسی معربست حیوانیست در کمال شدت و قوت و با انحال خائف ترین حیوانات مخلوقات است

اگر پشه او را بگزد بگریزد و خود را بآب رساند و با غلظ جثه‌اش زیرکی او بمرتبه ایست که اگر راعی وی او را نامی گذارد
و هر مرتبه سه کرت بان نام طلبد اجابت کند و باید شیر او را و ترسد و در طبع او کثره میل است بوطن

خود و شب نخوابد و حراست خود و اولاد خود نماید اگر دایره کشند و جمعی در درون دایره روند و بر
محیط دایره جا نشین نخوابند نحوی که سرهای ایشان بیرون دایره باشد پس اینها دایره بجهت تجمع مثل
حصار قلعه باشد از پاسبانان چون نر شاخ بر نر دیگر زند انکه مغلوب شود در نیستان در آید تا دفعه
قوت مقاومت بهم رساند بیرون آید بطلب خصم آید و شاخ زند تا غالب شود و اگر میان آب تا بینی فرو رود
از جمله خواص او انکه خانه را بپوست او بخور کنند پشه گریزان شود اکل گوشت او مورث تشنج بود اگر بعر
او درا با نمک اندرانی مخلوط ساخته بر کلف و برص و جرب طلا کنند شفا یابد ارسطاطالیس گفته که در
مغز سر او کرمیست که هر که با خود دارد هرگز نخوابد ما دام که با وی باشد باقی در خواص تعیر گذشت :
تعبیر دیدن او در خواب مرد شجاع جلد بیست که شر رسد از احدی که متحمل آزار مردم شود و اگر زنی
در خواب بیند که او شاخ ها بیش دارد پادشاهی شوهر کند اگر شوهر دارد قوت کار آن شوهر باشد
جان مار سفید است و بعضی گویند مار کوچکیست حق سبحانه و تعالی در صفت عصای حضرت موسی
فرمود کانها جان الی قوله فاذا هی حیة تسعی ابن عباس گوید چون موسی ع عصا بینداخت اژدهای شد
دهن بگشاده فک اسفل زیر قصر فرعون و فک اعلی بر بالای آن نهاده ریش وی هشتاد گز بود
بقدر یکمیل از زمین بلند شده بر دم خود بایستاد روایت دیگر آنکه قبه قصر را میان دو دندان خود گرفت
فرعون از قصر بگریخت چارصد مرتبه او را اطلاق واقع شده با آنکه همیشه پنهان از مردم تقضا حاجت
میرفت در آن روز مست و چهل هزار کس بمردند و بعضی بعض دیگر را بکشتند جدی برغاله و بترکی اوغلاق
گویند اکلش حلال گوشتش اندک حرارت با رطوبتی دارد سریع الهضم است گویند برغاله سرخ و کبود

بهتر است اما مورث قولنج است و مصلح او عسل است
و بسیار فربه و خوب نیست زیرا که دیر هضم شود گوشت
هر نوع نر که باشد اکل او هر صاحب دل را نافع است
اکل لحم در زمستان بد بود و در تابستان نیکو
و در باقی فصول متوسط بود تعبیر دیدن او در خواب
دلیل فرزند است نر مذبوح موت اولاد است خوردن
بریان او دلیل فرزند نرینه است اکل ذراع او نجات از هلاکت خوردن او از پهلوی چپ او هم و غم است
اکل او از نصف اعلی تا ناف دلیل زن و دختر و نصف دیگر دلیل پسران باقی در حرف حا بیاید
جراد ملخ و بترکی چکرد و جمعش جراده اکلش حلال و با نواع بعضی بزرگ جثه و بعضی سفید و بعضی سیاه

دمی

و سرخ و بعضی زرد و چون از بیضه بیرون آید او را دبا گویند چون بال آرد غوغا نامند آنچه نر است
زرد رنگ شود و آنچه ماده است سیاه رنگ شود و در سنگلاخها و جایهای سخت که آهن در او کار
نکند بیضه نهند و او را شش پای بود دو در سینه و دو در وسط و دو در عقب و اطراف پاهاش شبیه منشار ا
ست و او حیوانیست که تابع رئیس و سردار خود است چون نحل که بطریق لشکر جمعیت کنند و بهیأت
مجموعی فرود آیند و بجمعیت کوچ کنند لعاب و شیم نباتات بر هر چه نشینند از هلاک کند ابن عمر از
گوید ملخی خدمت حضرت مقدس پیغمبر صلی الله علیه و آله بر زمین افتاد که بر بال او نوشته بود نحن جند الله
الاکبر و لنا تسعة و تسعون بیضة و لو تمت لنا المائة لاکلنا الدنیا و ما فیها یعنی ما لشکر خدائیم و ما را
نود و نه تخم است اگر صد تمام بود هر آنچه همه دنیا را بخوریم پس آنحضرت فرمود اللهم اهلک الجراد اقتل
کبارها و امت صغارها و افسد بیضها و سد افواهها عن مزارع المسلمین و معایشهم انک سمیع الدعا
پس جبرئیل نزول نموده عرض کرد تحقیق که دعای تو بخیر اجابت مقرون گشت پس خواندن این دعا بجهة
دفع ملخ بسیار مجربست طبرانی از حضرت امام مجتبی صلوات الله و سلامه علیه نقل نموده که آنحضرت فرمود
که من و برادرم محمد بن الحنفیه و بنی اعمام خود عبد الله و قثم و فضل و اولاد عباس از پدرم حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام پرسیدیم که بر بال وی چه نوشته است فرمود از جناب مقدس نبوی شنیدم
که بر بال وی نوشته است انا الله لا اله الا انا رب الجراد و رازقها اذا شئت بعثتها القوم رزقا و اذا
شئت بعثتها بلاء یعنی منم خداوندی که نیست معبودی بغیر از من و منم پروردگار ملخ و روزی دهنده
وی هر وقت خواهم بجهة قومی روزی سازم و اگر خواهم ایشان را بجهة قومی بلا فرستم پس عبد الله عباس
گفت این علم مخزون و سر مکنون است از نوادر عجیبه آنکه چون عموریه را نزدیک رسید صداعی عارض شد
که در حرب قادر بر سواری نمیشد اهل عموریه گفتند که امیر شما را چه میشود گفتند او را درد سری عارض
شده ایشان کلاهی بجهة وی فرستادند بر سر گذاشت درد سر وی زایل شد پس کلاه را شکافتند
چیزی نیافتند پس آستر ازرا شکافتند کاغذی یافتند که این آیات بر او مکتوب بود بسم الله الرحمن
الرحیم ذلک تخفیف من ربکم و رحمة یرید الله ان یخفف عنکم و خلق الانسان ضعیفا بسم الله الرحمن الرحیم
الآن خفف الله عنکم و علم ان فیکم ضعفا بسم الله الرحمن الرحیم حمعسق بسم الله الرحمن الرحیم الم تر الی
ربک کیف مد الظل و لو شاء لجعله ساکنا بسم الله الرحمن الرحیم و له ما سکن فی اللیل و النهار و هو
السمیع العلیم مسلمانان گفتند این شما را از کجا بود دیدند و حال آنکه این آیات بر پیغمبر ما نازل شده ایشان گفتند
آباء ما این آیات را هفتصد سال قبل از بعثت پیغمبر شما بر سنگ منقوش دیده بودند نوشته است

جامع الکفه نیز از ادعیه مجربه است بجهة دفع صداع اینه عاست بسم الله الرحمن الرحیم کهیعص ذکر رحمت ربک
عبده زکریا اذ نادی ربه نداء خفیا الم تر الی ربک کیف مد الظل ولو شاء لجعله ساکنا کهیعص قد من
نبه علی عبد شاکر وغیر شاکر وکم من نعمة الله من کل عرق ساکن واذهب بها الصداع بعز عز الله وبنور وجهه
وله ما سکن فی اللیل والنهار وهو السمیع العلیم ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم وصلی الله علی سیدنا
محمد خاتم النبیین وآله وعترته الطاهرین بنویسند و بر سر گذارند از جمله خواص او آنکه ملخ بریان جهت عسر البول
نافع آید شیخ ابو علی سینا گفته که اگر دوازده ملخ را سر و پا جدا
کند و ابدان آنها را با قلیل از مورد خشک مخلوط ساخته صاحب

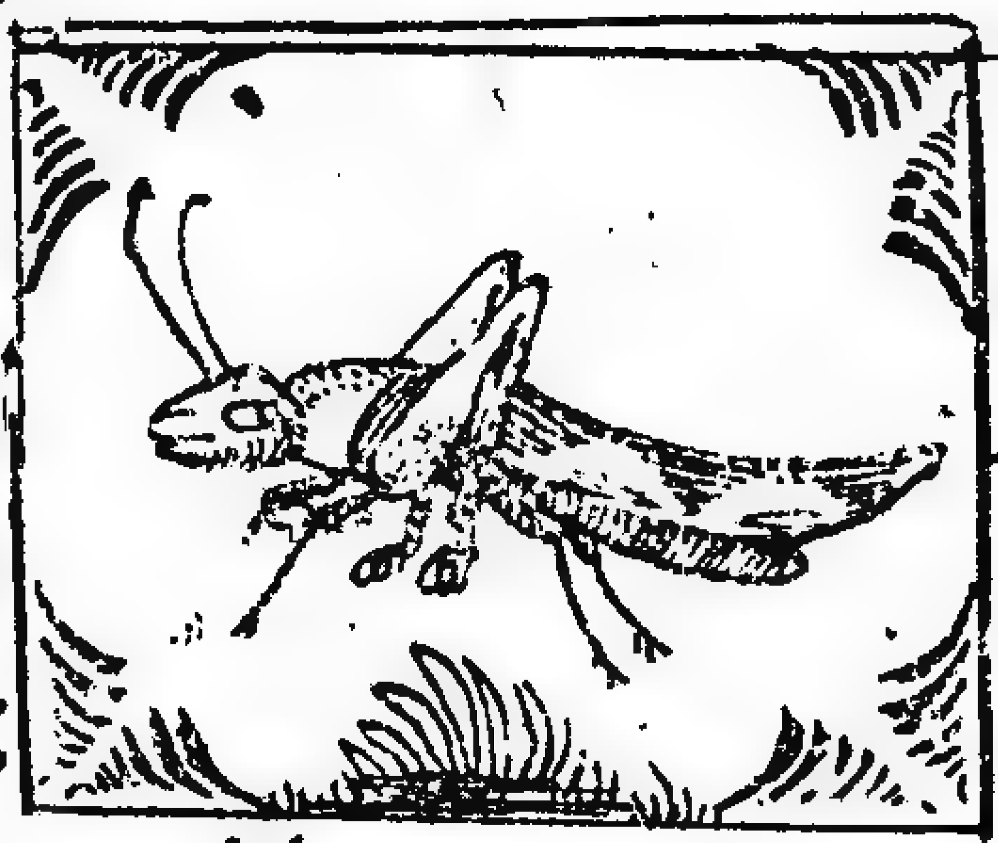

استسقا بنوشد نفع عظیم بخشد و اگر ملخ دراز گردن بر صاحب تب
ربع بندند تب وی زایل گردد اما ملخ بحری حیوانیست که سر او مربع
و در نصف بدن او شبه صدف خزفی یعنی شبیه سفال است و نصف
مؤخر خزف نیست در هر جانب دست دراز دارد شبیه بعنکبوت الا آنکه دستهای عنکبوت بزرگتر است
و بعضی از وی بقدر نان کرده بود یعنی کوچکتر و هر یک را دو شاخ باریک سرخ بود چشمهای برجسته گویا که
سر ایشان آویخته و این در بلاد مغرب بود و بسیار است که بریان کرده و میخورند و طبع این نوع گرم و خشک
است بهترین آنچه از وی خورند آنست که وی را بریان کنند بالخاصیة دافع جذام بود تعبیر دیدن ملخ
در خواب عذاب بود دیدن بچه او دلیل مردمان بدخلق اکل او خیر و نعمت است اگر بیند که آنها را در سبوئی
کند دینار و درهم رسد اگر بیند که ملخ طلا بر او بارید آنچه از دست وی بیرون رفته باز بدست وی آید
زیرا که طلا ذهب است که رفته است چون بیارد بیاید مردی نزد ابن سیرین آمد گفت ملخی برداشتم و در
سبو گذاشتم گفت زر بزن خود سپردی و چنین بود جمل شتر نر و ترکی ارکک دوه گویند صاحب
حیوة الحیوان گوید که بخط بعض علما دیدم که در خراسان مردی بود عاین یعنی چشم زن در میان
جمعی نشسته بود قطار شتری بگذشت مرد عاین گفت از کدام شتر میخواهید از گوشت وی شما را
طعمه دهم ایشان اشاره بجانب شتری کردند که از همه نیکوتر بود عاین بجانب آن شتر نظر کرد در ساعت
نظر وی اثر کرد و شتر بیمار شده بر زمین افتاد صاحب شتر مرد دانشمند بود گفت حمد خدا را اینجا آید و
بگویید بسم الله عظیم الشان شدید البرهان الجماعت همه این کلمه بگفتند مگر عاین که نگفت صاحب شتر گفت
بسم الله عظیم الشان شدید البرهان ما شاء الله کان حبس حابس من حجر یابس وشهاب قابس اللهم انی
رددت عین العاین علیه وفی احب الناس الیه وفی کبده وکلیتیه لحم رقیق وعظم دقیق فیما له یلیق فارجع

البصر

البصر هل تری من فطور ثم ارجع البصر کرتین ینقلب الیک البصر خاسئا و هو حسیر پس شتر برخواست تا بایستاد
و گویا هیچ آسیبی بوی نرسیده بود و چشم تا بین در آمد و صدقه اش بر کید محمد بن سعید بصری گوید که در بعضی
راههای بصره میرفتم اعرابی دیدم که شتری پیش کرفته میاید که ناگاه شتر بیفتاد و بمرد و بار حطب در میان
ماند پس اعرابی پیاده راه میرفت و میگفت یا مسبب کل سبب و یا مامول من طلب رد علی ما ذهب تحمل الرحل
و نقب بقدرة الله تعالی شتر برخواست از طلب و بار بر او مرتب ساخت و خواص لحوم در باب الف در ابل

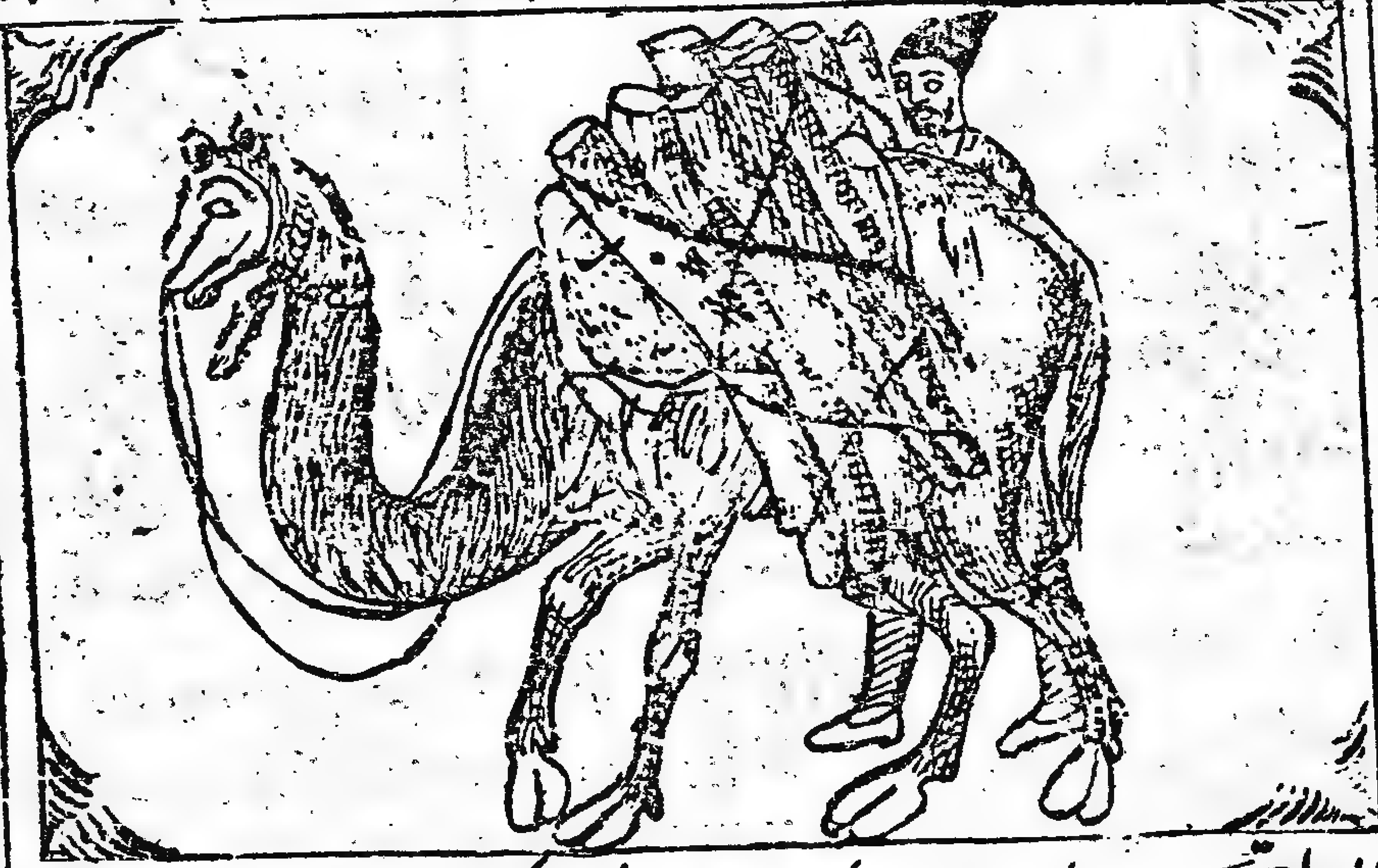

گذشت تعبیر دیدن او در خواب دلیل گذاردن حجت اگر بیند که شتر را و حمل کرد با سفها خصومت
نماید و اگر مهار شتر را بکشد کمراهی را بر راه راست دلالت کند و اگر بیند که سر شتر میخورد غنیمت بزرگ و
رئیسی کند اگر بیند که شتران اعرابی میچرانند بر اهل بادیه حاکم گردد اگر دو شتر بیند که جنگ میکنند
مهلک دیده اگر بیند که اشتر را سر برید بر دشمن غالب گردد اگر بیند که از پشت شتر افتاد بفقر رسد اگر بیند که
شتر را نیزه زد بیمار شود اگر قطار شتر بیند که بعضی پی در پی میروند دلیل باریدن باران است اگر بیند
بر شتری سوار گردیده متحمل بار گناه گردد اگر بیند که بر بختی سوار شده سفر دور یا راحت و را واقع شود
و بخت و دولت روزی وی گردد و شتر گاهی نیز بر کشتی دلالت کند و گاهی بر موت و گاهی بر زوجه و گاه
بر حقد و حسد بعد از زمان دور و گاه باشد که دلیل مرد صبور و با درنگ در احوال بود برای کسی که
استعجال در کار می نماید و باشد که دلیل جستن روزی و فواید بود و بختی دلیل سختی و خلوت جستن
از مردم و اصحاب سفرها و مشغل تجارت در بحر و بر و غربت افتادن و اندوه و اسیری و طلب احوال
جلکا نوعیست از حیوان که از ماهی و مار متولد میشود اگر او را ذبح کنند خون پریدن نیاید

بهتر

بهترین علاجها است بجهة فربه شدن زن هرگاه استخوان او را با گوشتش بخورند چه استخوان در کمال

جلاله هر حیوانیکه نجاست خوار شود و گوشتش
حرام میشود و باید که او را جائی بسته تنقیه نمایند اشتر
جلاله را گاو بیست روز گوسفند ده روز علف مرغ خانگی را با ماهی یکروز چهار بروزن جعفر خرس ماده

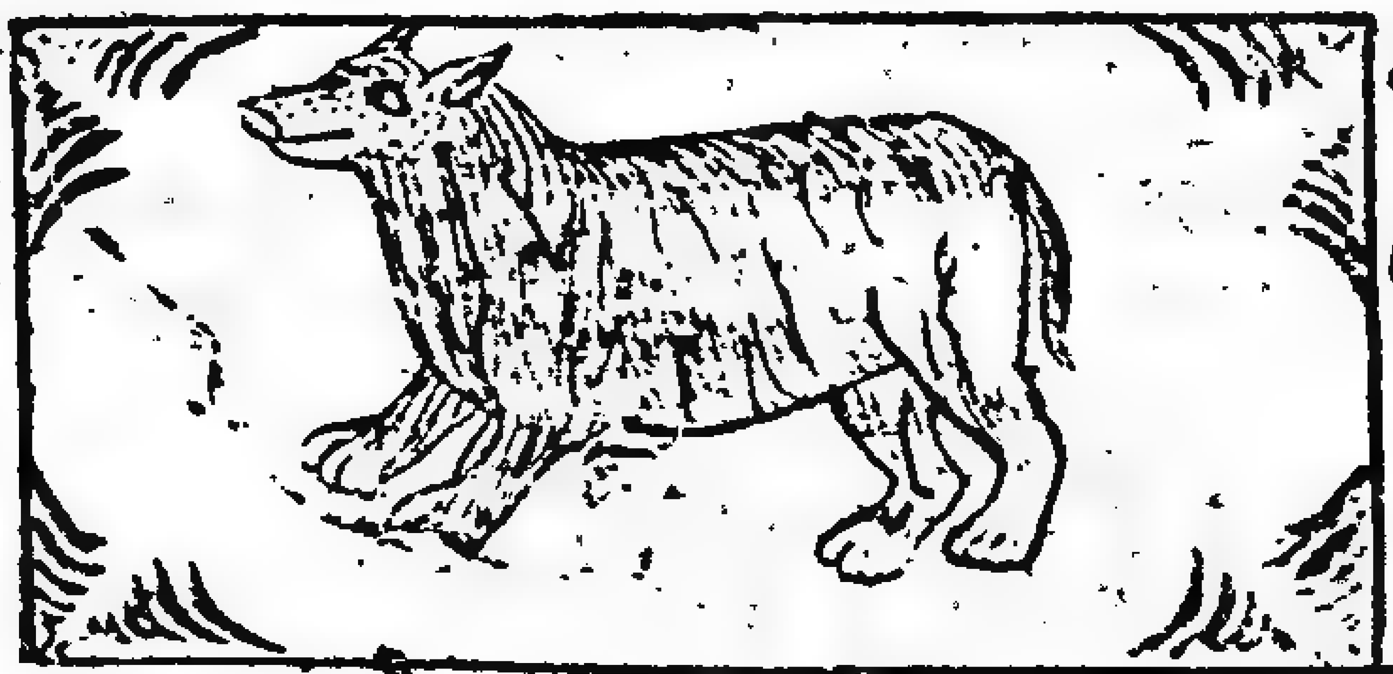

را گویند چون وضع حملش نزدیک شود در یکطرف
بنات النعش کند و ولادتش آسان شود و در اول
ولادت پاره گوشتی از او بیاید از خوف موران
آنرا از موضعی بموضعی نقل نماید و بسیار باشد که اولاد
خود را اگذارد و بچه گفتار شرد هد و لهذا اعراب در امثال خود گویند که فلان احمق من جهر باء احول
او در ذکر دب در باب دال بیاید انشاء الله تعالی فصل دوم در جیم مکسوره جن پری اجسام
هوائیه اند که قادرند بر هر شکلی باشکال مختلفه در حدیث آمده که ایشان سه صنفند صنفی مثل حیات و
عقارب و صنفی مثل طیر در هوا میپرند و صنفی مانند بنی آدم و ایشان مکلفند و بر ایشان حساب و عقاب
و ثواب بود و اجماع کافه اهل اسلام است که پیغمبر صلی الله علیه و اله بر جن و انس مبعوث است و نیز آن
حضرت فرمود که بعثت الی الاحمر والاسود و چون عنصر نار و هوا غالب بر آنها است که خلق الجان من مارج

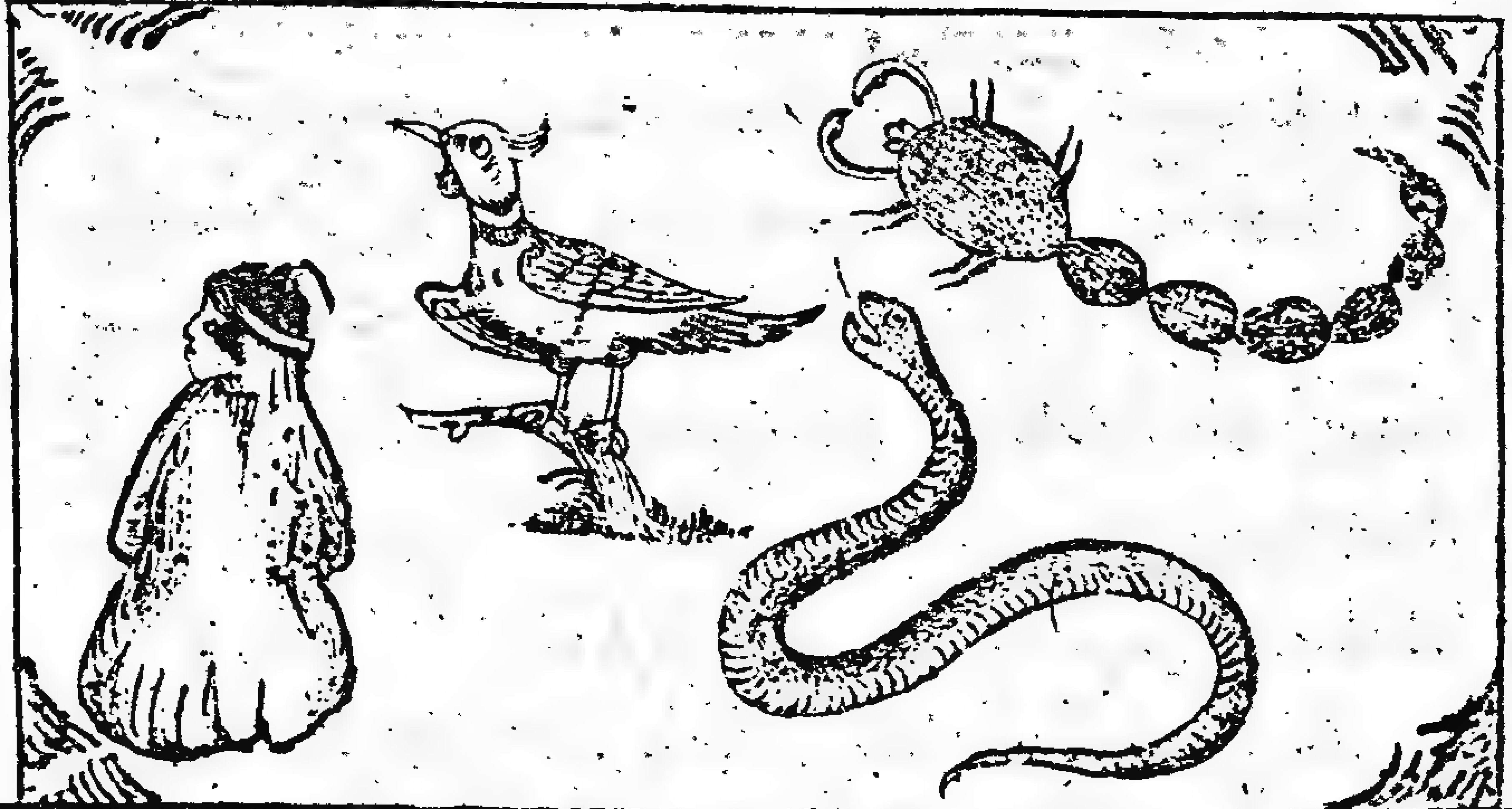

من نار احمر اشاره بدیشان و خاک تیره بر آدمیان فایق است اسود کنایه از آدمیان است که خلق من تراب راقم
حروف گوید تقدیم جنیان بر آدمیان نه بجهة شرافت ایشان است شاید که باعتبار تقدیم خلقت ایشان
بود چنانچه در آیه وافی هدایه و ما خلقت الجن والانس الا لیعبدون نیز انجم تقدیم بر زبان بود که رو

از جنیان استماع قرآن نموده بآنحضرت ایمان آورده نزد قوم خود رفتند و گفتند خواندن عجیبی
شنیدیم که دلهای ما بآن اطمینان یافت حق سبحانه و تعالی در کلام خود یاد فرموده آنجا که فرموده فقالوا
انا سمعنا قرآنا عجبا الآیة در حدیث آمده که جنیان از آنحضرت طلب اکول نمودند پیغمبر صلعم فرمود استخوانی
که بر او نام خدای تعالی برند مأکول شما گردانیدیم و سرگین را علف دواب شما و لهذا امر شریعت که
اینها را استنجا ننمایند با استخوان حرام و بسرگین مکروه و نیز در حدیث آمده که در مائده گوشت را از
استخوان خالی نباید کرد چه جن را در آن نصیبی هست باید استخوانیکه دندان بر آن نرسانیده در
سفره نگذارند و الا آنکه بهتر باشد از آنخانه ببرند انس بن مالک گوید که با رسول خدا صلعم از کوههای مکه بیرون
آمدیم مرد پیری زبرابر پیدا شد تکیه بر عصای خود نموده بر آنحضرت سلام کرد حضرت مقدس نبوی صلعم جواب
سلام باز داده فرمود براه رفتن جن میماند عرض کرد بلی پرسید که از کدام جنی عرض کرد من هامه بن هیم
بن لاقیس بن ابلیسم آنحضرت فرمود نمی بینم میان تو و ابلیس مگر دو پدر عرض کرد بلی پرسید که چند
سال از عمر تو گذشته گفت همه دنیا را خوردم مگر اندکی همه احوال دنیا را دیدم روز قتل هابیل حاضر بودم و
بدست حضرت نوح علیه السلام ایمان آوردم و با وی در کشتی بودم و در وقت القاء حضرت ابراهیم
علیه السلام با وی در آتش انیس و همدم بودم و با یوسف در چاه رفتم و بخدمت حضرت شعیب رسیدم و
بهمه انبیا ایمان آوردم و از حضرت موسی عم تعلیم توریة و از عیسی عم انجیل آموختم و او مرا فرمود که سلام
من به پیغمبر آخر الزمان برسان پس آنحضرت پرسید که چه حاجت داری عرض کرد تلقین کلمه ایمان و تعلیم
قرآن میخواهم پس آنحضرت ورا اسلام عرض کرد قبول نمود و قرآن تعلیم کرد تا بیاموخت راقم حروف گوید
که علی بن ابراهیم در تفسیر خود این نقل را با اندک تفاوتی ذکر نموده و در بعضی تفاسیر بنظر رسیده که
هامه گفت یا حضرت آرزوی شهادت دارم آنحضرت فرمود صبر نمای تا وقت آن برسد پس در جنگ
بدر نزد آنسرور آمد رخصت طلبید و جنگ نمود و هر چند از کفار میکشت هیچکس متعرض نمیشدند بخدمت آن
سرور این معنی را عرض نمود فرمود که باید تو بشکل انسان متشکل شوی تا ترا ببینند پس هامه بشکل انسان
شده بمصافگاه آمده بعد از آنکه چند کس از کفار را از پای در آورد شربت شهادت چشید گویند از اولاد
ابلیس همین یککس که هامه باشد داخل بهشت شود اما سایر مومنان جن از نسل او نباشند بهشت روند و
اولاد ابلیس با او بدوزخ روند بدانکه در خانه که ترنج یا اسب عتیق باشد جن داخل آنخانه نشوند و اسب
عتیق آنستکه پدر و مادر او عربی باشند اما در حاجت دفع جن در باب قاف در شفقند و در یا [illegible] علاج
کسی که جن گرفته باشد بیاید انشاءالله تعالی **تعبیر** دیدن او در خواب دلالت بر اصحاب مکر و حیل کند اگر

بیند

بیند که جن را تعلیم قرآن میکند بریاست بزرگ رسد اگر کسی بیند که جن گرفته را علاج میکند با اهل مکر و حیله منازعه کند. اگر بیند که جنیان داخل خانه او شدند بمزد دزد احتیاط کند اگر بیند که او را جن گرفته
اگر زنی بیند که او را جن گرفته با فسون علاج میکند دلیل آبستن بود و فرزند دیوانه زاید حنانا
السموت مارهای کوچک و بعضی مار باریک سفید را گویند و حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه
آله نهی فرموده اند از قتل مارهائیکه در خانها باشند مگر دو مار را یکی ابتر و دیگر ماری ذو الطفیتین
زیرا که اینه دو مار خطف ابصار و طود اولاد نمایند و نسا ابتر مار کوتاه دم است و الطفتان نعم خطار بست
که دو خط سفید بر پشت او باشد نضر بن سهیل گفته صنفی از حیات کبود بود که مقطوع الذنب باشد
هر زن حامله را که نظر بر وی افتد اسقاط حمل نماید جریث ماهی که شبیه نهنگ باشد جمعش جراری
و او را حیة الماء گویند حرام است و اکثر عامه حلال میدانند زهره او را اگر در بینی اسب دیوانه
سعوط نماید دیوانگی زائل شود اکل لحمش بجهة صوت نیکوست ان شاء الله و در باب صاد در صید
بیاید **فصل سیم** در جیم مضمومه جرذ موش نر و بعضی گویند یکنوع از موش است که بزرگتر از
موش است که سیاهی در دم دارد روزی مقداد اسود که اسم مو منعیت در نواحی مدینه بقضا
حاجت رفته بخرابه درآمد جردی دید که از سوراخ خود بیرون آمده یک دینار پیاده زد بگذاشت و برفت و
رکوی سبزی بیاورد و بنهاد حث گوید برخاستم و گوشه رکو گرفتم هفده دینار در آن یافتم که مجموع هجده
دینار شد پس بخدمت حضرت رسول صلعم رفتم و احوال بر گفتم آنحضرت فرمود که آیا دست بجانب سوراخ
در آوردی عرض کردم نه فرمود بارک الله عرض کردم یا رسول الله خمس آن مودا پس آنحضرت خمس آن
فرا گرفت و باقی بمن داد چند میدستر معروفست و بترکی او قلان دیشی گویند حیوانیست شبیه
بسگ آبی اما سگ آبی نیست گویند بیشترین او عش در بلاد قبچاق و حوالی آن بود و در جای دیگر یافت
نشود و او را قندس نامند
و این اسمور نیز نامند
و پا ندارد بسینه چنان
که بچهار دست و پای راه
رود و پیش مدور و دمش

درقاف نیز بیابند شار بهتر
بشکل روباه سرخ رنگ است و
راه رود که کسی تصور نماید که
میرود سرش مثل سر آدمی است
دراز بود چهار خصیه دارد
دو ظاهر و دو مخفی و چون صیاد او را ببیند بگریزد و چون در طلب وی بسیار کنند بدندان دو خصیه
ظاهر خود را بکند و نزد وی اندازد چه میداند سوای خصیتین او از او چیزی نمیخواهند و اگر صیاد او را

بدانند که خصیتین و مقطوعیت بر پشت بخوابد و محل آنرا مهره دیدیشان نماید تا صیادان ببینند که
قطع شده و جای آن خون آلود است پس دو خصیه خود ظاهر میسازد عوض آنکه بریده است و در
خصیه او شبیه بخون با رنگ عسل چیزیست شبیه بموی خشن که از گوشت کندیده آید و آن بوی برود
از آن خون زائل شود و حیوان مدتی بمیان آب بگریزد و خود در میان آب نگاه دارد پس بیرون
آید و مدتی در بیرون آب بسر برد ولیکن در میان آب بیشتر بسر برد و ماهی و خرچنگ خورد و خصیتین
او بجهت گزیدن جانوران نیکو است و گرم و خشک میکند اعضا را و رطوبه را و هیچ عضوی ضرر
ندارد و خاصه در امراض باد که در خشش و دماغ بهم میرسد انفع ادویه است از برای باد که در گوش
بهم رسیده باشد هیچ چیز بهتر از آن نیست و اگر از آن روغن گیرند و فورا بر سر مصروع مالند شفا دهد و
بجهت فالج و سستی اعضاء ثمر بسیار دارد نفع عظیم بخشد و آشامیدن آن تریاقست بجهت دفع سموم بارده خواه
سم حیوانی باشد یا نباتی سیما تریاک و نیز ملطف اخلاط است و برطرف کننده بلغم و نافعست بجهت خفقانی
که از برودت بهم رسیده باشد پوستش درشت موی بود پوشیدن آن جهت پیران و کسانی که طبع بارد
و بلغمی داشته باشند نیکو است اکل گوشتش دفع فالج کند و اصحاب امزجه رطبه را بغایت سودمند بود
و اگر انسان از خند بید ستر سیاه وزن درمی بخورد بعد از یکروز هلاک شود باب ششم در جانوران
مشتمل بر سه فصل فصل اول در جانوران مفتوحه حجل کبک نر بقدر کبوتر است هر دو پا و منقار
او سرخست و او را دجاج صحرائی نامند چه خانه در صحرا سازد و او دو قسمست نجدی و تهامی آنچه
نجدیست مرغ سبزیست که منقار و پای سرخ دارد چون ماده او نر خود را نه بیند و خواهد که بیضه نهد و
بچه بیرون آورد بر خاک غلطد و منی خود بر بیخ پر خود ریزد و قابل بیضه بیرون کردن شود گویند ماده او
از شنیدن آواز نر او بسبب وزیدن باد از جانب او بیضه بیرون آرد چون بیضه کرد آنچه کبک نر از
آنها بیرون آید نر حضانت نماید و آنچه ماده از آنها بیرون آید ماده حضانت آنها کند همه وقت نر و ماده
او در تربیت اولاد خود بدین نهج راه روند و باشد که نر او بیست سال عمر کند هرگاه او را حادثه از خارج
روی ندهد و دو آشیانه سازد و بر یکی نر نشیند و بر یکی ماده و از طبع کبک نر آنکه هرگاه با آشیانهای
قطاء خود در آید بیضه آنها بردارد و حضانت نماید چون بچه بیرون آرد وقتیکه بپرند رو بمادر خود
روند و قوت طیران او بمرتبه ایست که در وقت پریدن بخمانند که گر سنگ از فلاخن بیرون آید و
شدت غیرت او بمرتبه بود که اگر دو نر با ماده برخورند بجهت او با یکدیگر جنگ کنند هر کدام که غالب آید
ماده تابع وی شود و نر دومی ماند و ماده اشکال خود را بتقرا قصدهای خود میفریبد و لهذا صیادان او را

کتابخانه آستان قدس

در دام خود بهند ما لیسیار صید اکند و ابنای جنس وی نزد وی ایند و در دام افتد و این از غایت حسد بکه
با ابنای جنس خود دارند نمایند که انتقام از ایشان کشد و خواهد ایشان را نیز مثل او در دام افتند و ماده
او بسا باشد که بیضهٔ خود ترک کند و قصد آشیانهٔ غیر خود کند و بیضهٔ او را بدزدد و حضانت کند اکلش حلال
گوشتش در کمال اعتدال و سریع الهضم از جملهٔ خواص او انکه اگر جگر او را در وقتیکه گرم باشد یعنی در حین ذبح
او کسی قدر نیم مثقال فرو برد از ترس و فزع ایمن شود و اگر ترسیده باشد ترس او زایل شود اکتحال زهرهٔ
او دفع غبار و رفع الم چشم کند اگر هر ماه یکبار از زهرهٔ او در بینی سعوط نمایند ذهن را تیز و نسیان را کم کند
و قوهٔ باصره را زیاد کند بعضی گویند بیضهٔ او الطف از بیضهٔ مرغ خانگی بود و سریع الهضم تر بود نافع است
کسانی را که در رفاهیت و فراغت باشند و مضر است جمعه ای که در کدورت و مشقت بسر برند و موافق امزجه

معتدله باشد و بهتر انست که در آب بریان در آب و نمک و سرکه برند که
او بجوشد و باید که آب با بیضه موافق باشند و زیاده نبود و بعضی
طبخ هر بیضه بدین نهج بهتر است اما بریان کرده او مولد سنگ
مثانه و احداث غم و قولنج کند بریان کردن آن میان آب بهتر است
از بریان شدهٔ او میان روغن و بعضی گویند که اکل بیضهٔ بریان کرده او میان آب که در آن زیره و نمک
باشد نفع کند درد شکم را مطبوخ بیضهٔ او با سرکه و پیاز عنصل دافع سایر اوجاع بطن بود باقی در باب قاف در قبج
بیاید انشاء الله تعبیر دیدن او در خواب دلیل کند بر زن که الفت نگیرد و باشد که دلیل محبت اولاد باشد حیه
مار و او را اقرب دوست اسم است سهکی از مسعودی نقل کرده که چون حق سبحانه و تعالی مار را از بهشت

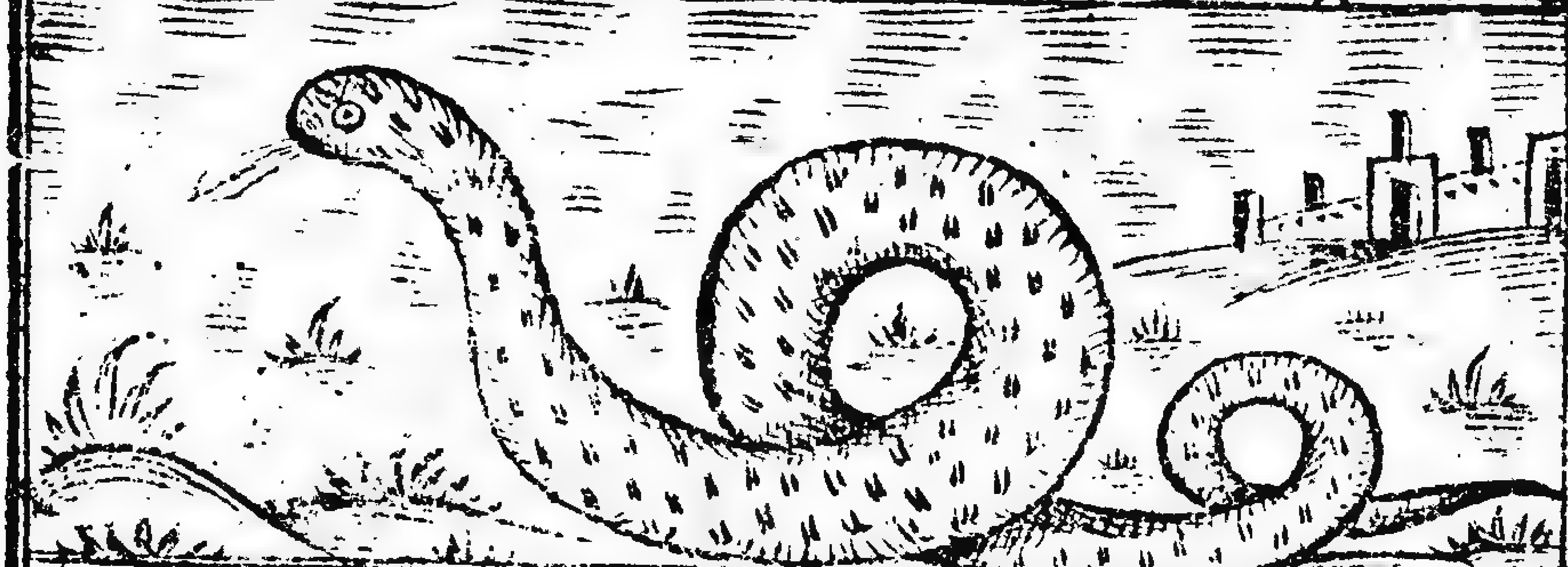

بیرون کرده بزمین سجستان افتاد لهذا اکثر مار در آنجا بمرتبه ایست که اگر یوزا را نخورد زمین از مردم خالی
شود و بعضی مار هست که آنرا اصله نامند مار بزرگیست که چون هزار سال بر او بگذرد روی او شبیه بروی
انسان گردد و از خواص اوست که بنظر آدمی را بکشد و بعضی از این اقسام را اجل گویند یعنی دراز کننده

و مکلله الراس یعنی تاجدار نامند هرچه بر او بگذرد سوخته شود حوالی سوراخ او هیچ گیاه نروید اگر
مرغی در هوا در اطراف مسکن وی طیران نماید بیفتد و هر جانوریکه بیک تیر پرتاب بوی رسد هلاک
شود و هر آدمی که از دور نظر بر وی افکند بمیرد و هرگاه اگر در حال بمیرد اگر سوار بر او نیزه زند فورا
خود و اسبش هلاک شوند و این نوع در بلاد ترکستان بسیار است و مار هزار سال عمر کند و هر سال
یکپوست اندازد و سی بیضه نهد بعدد خطوطیکه در شکم دارد و موران جمعیت نمایند و بیضهای
وی بفساد آرند و بصلاح نماند مگر اندکی و بدترین انواعش افعی است و چون عقرب در انجحر دیگر
و بیضه او دراز و سیاه و تیره رنگ و سبز و منقوط و ناهموار و متحرک و درخشنده است و بسبب
اختلافش معلوم نیست و در میان آن شبیه بحرکت چیزی هست و آن در شکم وی بمارازی چسبیده
شده گویا یک خط مستقیم است و مار را مباشرت معلوم نیست الا آنکه بعضی بر بعضی پیچیده شوند و
زبان او شکافته است و لهذا البعضی گمان برده اند که مار را دو زبان است و موصوفست بشدت حرص جهة
آنکه بچهای طیور فرو برد و مضغ نماید و چون چیز عظیمی فرو برد خود را بر درختی بپیچد تا آنکه آن چیز در شکم وی
منکسر شود و از عادت او است که چون بگزد بگریزد و منقلب شود بعضی گمان برده اند که مگر زیر میبرد چون
طعام نیابد بنسیم تعیش کند و بعد از چندگاه در هم شکسته شود و تعب کشد و بغیر گوشت زنده نخواهد
مرد و هر چند عمر کند جثه اش کوچک و باریک شود و از غرائب کار او آنکه اراده آب بکند اما خود را از شراب نگه
نتواند داشت هر وقت که استشمام نماید شوقی بسوی او بهم رساند و چندان خورد که مست شود و بسا باشد
که بسبب مستی هلاک شود زیرا و بسیار در جائی اقامت نکند بلکه ماده او جفتش بیضه کند تا وقتیکه بچه
برآرد و او را قوت عظیم بر کسب معاش بود و سیر کند تا وقتیکه سوراخی بلند در او رود و چشم او چون
مسمار بر سر او کوفته و در او منیکردد و از برهنه بگریزد و از دیدن آتش خشنود گردد و طلب روشنی
کند و بغایت دوستدار روی شود و اگر بتازیانه که بر او عرق اسب رسیده باشد بزنند بمیرد و متحرک
باشد و اصل مار اهلیت که در دریا زندگی کنند چه اگر بری هم باشد در بر تعیش کند بعد از آنکه بحری
باشد جاحظ گفته که حیات سه نوع باشد یکی آنکه گزند او را تریاق و غیره نفع نکند مثل اژدها و افعی و
مارهای هندی دیگر نوع آنکه تریاق بجهة گزند او نافع باشد و آنچه غیر اینند و قسم است آنکه میکشد از دور
و تربیتی که آن شخص را میرسد که او را مار گزیده میمیرد الا اگر نرسد گزیدن او نخواهد کشت گویند شخصی در
در زیر درختی در خواب بود ماری بیامد خود را بدو رسانید سر او را گزیده بیدار شد رویش خشکیده
بود سر خود را بخارید نگاه کرد کسی را ندید مرتبه دیگر بخواب رفت چون بیدار شد بر خود هیئت

بعد از

بعد از چندگاه شخصی بدو گفت هیچ بخاطر داری که در فلان روز در زیر فلان درخت در خواب بودی
آیا دانستی که سبب بیدار شدن تو چه بود گفت نه گفت ماری خود را بتو رسانید و متربد اگر بدان
شخص را فزعی روی داد که گویا الحال او را مار گزیده چون فزع کند مسامات بدن گشاده شود تا آنکه
زهر در بدن او سرایت کند در نصایح ابوالمظفر مسطور است که ابوذر را کنیزی بود روزی از وی
پرسید که تو از جنی گفت من مثل تو از جنس بشرم گفت چون از جنس بشر باشی و حال آنکه من ترا زهر دادم
چهل مرتبه و ضرر آن بتو نرسید ابوذر گفت مگر ندانسته که کسیکه بذکر خداوند تعالی مداومت نماید هیچ
چیز او را مضرت نرساند گفت من باسم اعظم الهی مداومت مینمایم پرسید که آن کدامست گفت این است
بسم الله الذی لا یضر مع اسمه شیئ فی الارض ولا فی السماء وهو السمیع العلیم ابوذر از او پرسید که باعث
بر حرکت چه بود گفت بغض تو گفت ترا برای رضای خدا آزاد کردم و آنچه تا حال نسبت بمن بدیکه اندیشیدی
عفو کردم صاحب عجایب المخلوقات آورده که ریحان قبل از انوشیروان نبود و در زمان وی بهم رسید
و سبب آن بود که روزی در دیوان معدلت نشسته بود که ماری تحت تخت وی روان شد جمعی از
حضار مجلس بر قتل وی اقدام نمودند نوشیروان فرمود متعرض او مشوید که مرا عقیده آنست که
ظلمی در باره وی شده است پس مار از زیر تخت بیرون آمده روانه شد ملک عادل یکی از ملازمان را فرمود که
در پی او رود مار همراه او رفت تا بر سر چاهی رسید حلقه زد پس در آنجاه فرود آمد پس برگشت و نگاه میکرد
تا آنکه یکی از آنها که رفته بودند در آنجاه نظر کرد ملاحظه نمود دید که ماری در آن چاه مقتول ساخته کژدمی
سیاه بر سر او ایستاده پس آن مرد نیزه خود را تا بنک چاه رسانید بسنان نیزه عقرب را بر آورد و بر زمین
زد کسری هنوز در دیوان نشسته بود دید که همان مار بیامد و در نزد تخت توقف کرد و از دهان خود
سیاهی انداخت نوشیروان فرمود آنرا کاشتند ریحان بهم رسید و پادشاه علت زکام داشت
و کوفتهای دماغی بهم رسید از استعمال آن آنکوفتها بالکلیه مندفع شد و نفع عظیم بخشید در حلیة الاولیاء از
یحیی بن عبدالملک منقولست که روزی در مجلس سفیان بن عیینه بودم که قریب هزار کس نزد او اجتماع
نموده بودند پس از جانب دست راست متوجه شخصی شد که در آخر مجلس نشسته بود گفت برخیز و حدیث مار را
برای مردم بیان کن آن شخص بپای خواست و گفت ای قوم بشنوید و بخاطر نگاهدارید که نقل کرد پدرم از جدم
که شخصی مشهور بابن حمیر در کمال ورع و زهد قائم اللیل صائم النهار آمادت بصیادی نموده بود روزی در
بقصد شکار بیرون آمد ماری برابرم آمده گفت یا بن حمیر مرا در پناه خود در آر تا خدا تعالی ترا در پناه خود
دارد محمد گوید از او پرسیدم که از چه خوف که مار گفت از خوف دشمنی که ستمکرده ام باو متعاقب میرسد

بار پرسیدم ای مار از کدام امتی گفت از امت محمد پس ردای خود را گشودم و گفتم بیا و پنهان شو گفت
ترسم که ببیند گفت بیا در زیر بغل من پنهان شو گفت ترسم گفتم پس با تو چکنم مار گفت اگر احسان نمائی
مرا در درون خود جا بده گفت ترسم که مرا بکشی گفت بخدا که نکشم و حقتعالی و ملائکه و حمله عرش و انبیا و
ساکنان سموات را گواه گرفتم که ترا نکشم محمد حمیر گوید که دهن گشودم تا مار در درون من درآمد چون چند
قدم برفتم شخصی شمشیر بدست پیش آمد و گفت یا محمد حمیر هیچ دشمن مرا ندیدی گفتم دشمن تو کیست گفت ماری
بدین هیئت گفتم اللهم لا و بعد از رفتن او صد مرتبه از سخن دروغ استغفار نمودم پس مار سر بیرون کرده
گفت ببین آیا دشمن من گذشت گفتم کسی را نمی بینم اگر خواهی بیرون آی گفت یا محمد بن حمیر از میان یکی از
دو چیز را اختیار نمای که جگر ترا بشکافم یا دلت را سوراخ نمایم و ترا بی روح گذارم گفتم سبحان الله عهد که
کردی و قسمی که یاد نمودی چه زود فراموش کردی و عیاذ ورزیدی گفت یا محمد احمق تر از تو ندیدم مگر
فراموش کرده عداوتیکه میان من و پدرت آدم صفی بود بچه طریق او را از بهشت بیرون کردم کاشکی
میدانستم که چه چیز ترا بر این داشت که با غیر جنس خود که دشمن تو بود نکوئی کنی نظم نکوئی با بدان کردن چنانست
که بد کردن بجای نیکمردان گفتم بسیار است بگو که البته مرا خواهی کشت یا امتحان من میکنی گفت
البته ترا میکشم گفتم مرا چندان امان ده که خود را بدامن این کوه رسانم و برای خود قبری معین کنم گفت تو
دانی بکن آنچه میتوانی محمد بن حمیر گوید چون من از حیات خود مایوس گشتم هیچ نوع چاره دیگر بکار خود
ندیدم رو بدرگاه قاضی الحاجات کردم و برقت قلب بنالیدم و گفتم یا لطیف بلطفک الخفی یا قدیر اسئلک
بالقدرة التی استویت علی العرش فلم یعلم العرش این مستقرک یا حلیم یا علیم یا علی یا عظیم یا حی یا قیوم الا
تکفینی هذه الحیة پس چند قدم رفتم جوانی نیکو روی و خوشبوی و پاکیزه لباسی دیدم از برابر
بیامد و گفت السلام علیک ای برادر من چیست ترا که رنگ ترا متغیر و ترا مضطرب می بینم گفتم ستمی از دشمن
بمن رسیده است گفت دشمن تو کجاست گفتم اینک در درون من گفت دهن خود بگشای پس من دهن
خود گشودم شبیه برگ زیتون برگ سبزی در دهن من گذاشت گفت بخای و ببلع پس چنین کردم
اندک زمانی نگذشت تا آنکه شکم من بدرد آمد مار در درون من بگردید و پاره پاره از اسفل من بیامد
و من صحت یافتم و خوفم زایل شد دامنش بگرفتم و گفتم که خضر راه من شدی و مرا ازین بلیه نجات دادی تو کیستی
یقین که فرستاده خدائی پس بخندید و مرا گفت آیا مرا نمیشناسی گفتم اللهم لا نمیشناسم گفت یا بن حمیر چون میان
تو و مار آنماجرا گذشت و بدان دعای عظیم الشان خدا تعالی را خواندی ملائکه هفت آسمان از رقت تو بناله
درآمدند و تضرع بدرگاه الهی نمودند خدا تعالی فرمود قسم بعزت و جلال خود که داد وی از مار بگیرم

پس عین که در آسمان چهارم مستقر دارم امر نمود که برگ سبز از درخت طوبی بردار و خود در آب بسند همین سان
و داد او را از مار بستان و من نپامدم الحمد لله آنکه خدایتعالی اجر نیکوکار از ضایع نکند اصطلاع فی
تو بینکو است هر چند باز شمن خود نمایی و نیز از ادعیه مجربه بجهة ایمن بودن از شر مار و عقرب و غیره این
دعاست که از حضرت مقدس نبوی صلعم منقولست و آن دعا اینست اللهم انی اعوذ بک من الهدم و التردی
و اعوذ بک من الحرق و الغرق و اعوذ بک من ان یتخبطنی الشیطان عند الموت و اعوذ بک من ان اموت فی
سبیلک مدبرا و اعوذ بک من ان اموت لدیغا و از علمای معتبر بصحت رسیده که هر که در اوائل لیل و
نهار بگوید که عقدت لسان الحیة و زبانای العقرب و ید السارق بقول اشهد ان لا اله الا الله و اشهد
ان محمدا رسول الله و اشهد ان علیا ولی الله از مار و عقرب و دزد ایمن گردد و از جمله افسونهای مجربه
کسیکه او را مار گزیده باشد آنستکه آن عضو را برهنه نموده آهن بر بالای آن گذارند و این عزیمت را بخوانند
و آهن را مرتبه فرا گیرند که پوست را مجروح شده و فرا تا اسفل وجع برسد و چون وجع در اسفل آن جمعشده تردد نمی
کند تا آنقدر که ممکن باشد با کی نیستد اگر عضو سست شود بعد از آن نیز عزیمت بخواند و عزیمت اینست سلام
علی نوح فی العالمین سلام علی محمد فی المرسلین من حاملات السم اجمعین لا دابة فی السماء و الارض الا و
ربی اخذ بناصیتها اجمعین تجزی عباده المحسنین ان ربی علی صراط مستقیم نوح نوح قال لکم نوح من ذکرنی
فلا تلدغوه ان ربی بکل شیء علیم و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین صاحب حیوة الحیوان گوید که بخط بعضی
از علمای محققین دیدم که مار یا عقرب گزیده یا فرستاده یا کسی اگر سگ دیوانه گزیده باشد یا زهر خورده را
بگوید با ایستد و با کارد فولادی خطی کشند که ابتدا از انگشت بزرگ پای راست نموده دایره کشند که
او مرکز دایره باشد پس خطی دیگر از میان قدم که بمنزله قطر دایره باشد بکشند پس از زیر پای راست و پاشنه
پای چپ او خاک بردداشته در ظرف پاکی کنند و آب بر او ریزند و کارد مذکور را در ظرف دیگر گذارند
چنانکه سر کارد بجانب فوق باشد و آبیکه در ظرف مزبور است در سر کارد بریزند و در وقت ریختن این
افسون بخوانند پس کسیکه آب میریزد مرتبه دیگر عمل مذکور را بقانون مسطور بجای آورند و آن شخص ملسوع
یا سگ گزیده را بر پشت بخوابانند و عزیمت را بر او بخوانند و عزیمت اینست سارا زقی سارا عاقی نور نور نور
نونا انا وارمانا و اطوکا تو بریس اورانا و ضانما کا با بوقا ما ما شار بنا کاطوط اصباؤنا ابرلیس توبی نتاوس
باذن الله تعالی شفا یابد و این نوع مکرر بتجربه رسیده مسعودی از زبیر بن بکار نقل کرده که در زمان جاهلیت
دو برادر با هم بسفر رفتند و در سایه درختی که در جنب صفا بود فرود آمدند تا وقت نماز مغرب شد ماری از
زیر صفا در آمد و دینار سرخی بیاورد نزد ایشان انداخت گفتند ظاهرا که در این مقام باشد بجهة او

باهمین نوع او رفتند پس سه روز انجا اقامت نمودند هر روز دیناری می یافتند و بجهت ایشان دیناری میاورد تا انکه یکی
از ایشان به برادر دیگری را گفت تا کی انتظار کشیم چرا این مار را نکشیم و این گنج را از این موضع برگیریم آن برادر دیگر او
را از این حرکت منع نمود و گفت شاید که هلاک شوی و از مال نیز نومید گردی هر چند نصیحت نمود قبول نکرد پس
تبری برداشت و منتظر آمدن مار بود چون مار بیرون آمد ضربتی بر او زد که سر وی مجروح شد اما بقتل نرسید
مار بدید او را بگزید و برگشت بسوراخ خود رفت پس آن برادر دیگر آمد و او را در آن موضع دفن نمود چون صبح شد مار مجروح
الراس برآمد و با او چیزی نبود آن جوان گفت ای مار بخدا قسم که بد این حرکت که برادرم نمود من راضی نبودم و
او را هر چند منع نمودم فایده نکرد اما تواند بود که من شرط کنم که ما بین من و تو مودت باشد نه من ترا آزاری
رسانم و نه تو مرا بهمان قاعده هر روز دیناری را بیاوری مار گفت نه جوان پرسید که چرا مار گفت جهت آنکه تو هرگز از
من راضی نشوی چون قبر برادر خود ببینی و من نیز تا شکسته سر خود ببینم از تو راضی نشوم ابن عباس گفته که
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که هر که ماری را بکشد چنانست که مشرکی را کشته باشد و هر که ماری را بگذارد
بسبب خوف از عاقبت او از ما نیست اما مارهائیکه در خانها میباشند تا سه روز نکشید انتظار کشید اگر دیگر به بینید
بالا و الا بکشید و نیز فرمودند که در مدینه جنیان هستند که مسلمان شده اند تا سه روز او را بترسانید و لفظ مدینه را
بعضی از علما اختصاص بیثرب داده اند و بعضی عام دانسته اند ما بین آن و غیر آن از بلاد یثرب ابی ثابت گوید
که بخانه ابو سعید خدری رفتم و او در نماز بود نشستم تا از نماز فارغ شود از زیر تخت در گوشه شنیدم پس نظر

گشتم ناگاه ماری دیدم خواستم تا او را بکشم ابو سعید اشاره کرد که بنشین نشستم چون از نماز فارغ
شد اشاره کرد بخانه که در این محوطه بود گفت اینخانه را می بینی گفتم آری گفت در اینخانه جوانی داماد نو بود با جمعیت

حضرت رسول خدا صلعم رفتیم و بحفر خندق مشغول گشتیم آنجوان وقت ظهر از حضرت رخصت طلب میکرد که بخانه خود
رود آنحضرت بعد از رخصت ویرا فرمود که سلاح خود بردار که از بنی قریظه بر تو میترسم جوان سلاح همراه داشت
بخانه خود آمد زوجه خود را دید میان در ایستاده نیزه خود را بجانب وی فرود آورد تا از غیرتی که داشت
بطعن نیزه زند زن گفت نیزه خود نگاه دار و بخانه در آی و نظر کن ببین چه چیز مرا از خانه بیرون آورده
جوان در خانه در آمد ماری دید که بر فراش او حلقه زده جوان نیزه بدو زد و مار نیزه او را در ربوده
بر زمین از اضطرابی در جوان پیدا شد مار و جوان هر دو یکبار بمردند این خبر بدان سرور رسانیدند بعرض
کردند یا رسول الله دعا کنید بجهت جوان شاید که خدای تعالی ویرا زنده کند آنحضرت فرمود آمرزش
خواهید بجهت صاحب خود پس فرمود که در مدینه جنیان هستند که مسلمان شده اند اگر ببینید تا سه روز
انذار کنید اگر روز چهارم بر شما ظاهر شود بکشید که شیطان است و طریق انذار آنست که بگوئید انشدکن با
لعهد الذی اخذه علیکن نوح و سلیمان ان لا تبدوا لنا و لا تؤذونا و در روایت دیگر آنکه چون بر مسکن
شما ظاهر شوند بگوئید انا نسئلکن بعهد نوح و بعهد سلیمان بن داود علیهما السلام ان لا تؤذینا پس اگر دیگر ظاهر شود
بکشید و حافظ ابو عمر روایت کرده که عقبة بن نافع بن قیس الفهری که ولادتش در زمان حضرت
رسالت پناه صلعم بوده چون فتح افریقیه نمود بر موضع قیروان فرستاد و آن وادیی بود که از بسیار
درندگی بود گفت یا اهل الوادی انا حالون فاظعنوا ان شاء الله چون سه مرتبه این سخن بخواند هیچ
سنگی و کلوخی ندیدم که از زیر آن ماری بیرون نیامد تا آنکه آن وادی پر از مار شد پس گفت انزلوا بسم الله
یعنی فرود بیائید بنام خدا همه از آن وادی بیرون رفتند گفته اند که اولاد وی مستجاب الدعوه بوده اند
زعم او آنکه مار سفید را نباید کشت که از جن است سخن مار بدراز کشید چند کلمه از خواص او گوئیم بدانکه
گوشتش حرام و همچنین تریاقی که از وی سازند مگر در حال ضرورت که الضرورات تبیح المحذورات
و در مثل گویند فلان اسمع واعدی من الحیة یعنی فلان کس شنونده تر و دونده تر از مار است اگر پوست
او را در میان رخت گذارند از ضرر موسه ایمن شود و اگر پوست او سوخته با روغن زیت خمیر نموده
بر دندان کرم خورده نهند وجع او ساکن شود اگر پوست وی با سرکه بسایند و بر داء الثعلب مالند
موی برآرد و یحیی بن ماسویه گوید اگر پوست او را بریان کرده با پوست زرد آوند بخور کنند بواسیر ظاهر و
باطن را دفع کند اگر استخوانش با سه خرما خمیر نموده بر کسیکه ثالیل یعنی زگیل بریزد و اگر بدو بسته باشد هرگز بیرون
نیاورد و اگر دل او را بر صاحب ربع آویزند تب وی زائل شود و اکثر خواص او در باب الالف
گذشت تعبیر اگر ببیند که مار او را گزید موضع او ورم کرد مال او آید اگر کشته گوشت مار

پخته بخورد واز دشمن مال یابد اگر خام بخورد دشمن خود را غیبت کند اگر بیند که ماران از مکانی بر طرف شده
در امکان و با حادثه شود زیرا که حیة حیات است از امکان بیرون آمده و اگر مار با او حرف زند او را امر
عظیم رسد و اگر بیند که مار شاهی را هلاک شد ملک و ولایت به در سد و مار بیند دشمنان بود حکایت
کم پشت کوشتی ترکان بالق غولاغی نامند در کنار دریا او شب امیان حجریه یافت میشود
با ضعف بدن خود از میان نی بیرون آید در راست و چپ دود طلب باده کند که از او غذا
خورد و هرگاه احساس درشتی کند منقبض شود و چون احساس نرمی کند منبسط شود و از خوف
موذیات زهره دارد در میان رود هرگاه راه رود خانهٔ خود را با خود برد اکلش حرام است اگر

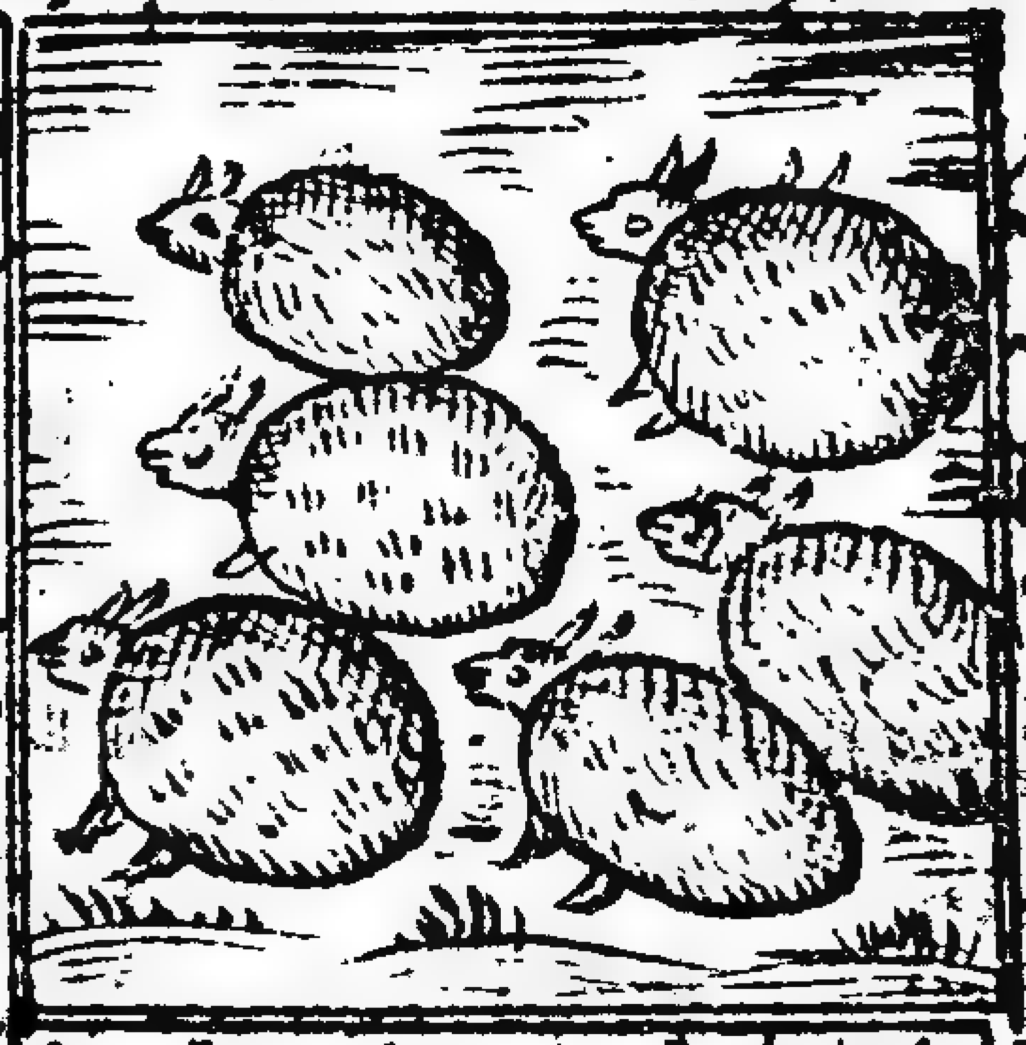

پشبا نیرا با او طلا کنند نافع یه از ریختن باده بچشم و چون
بسوزانند وعده دار و های چشم کنند اکتحال بوی درد
چشم را زایل کنند و نشور طوبی نماید حمامه کبوتر
صاحب طوقی را نامند فاخته و کبوتر و قمری که در خانها
الفت گیرند و بیضه و جوجه گذارند حمامه نامند اسم جنس
است بر آن حمام جمع آید مفرد آن حمامه است و او دو قسم است بری که در برجها و اساز ند و از
مردم گریزان شوند و دیگری اهلی که در خانها جای گیرند و انواع وی مختلف باشد بعضی گویند
حمامه آن بود که بشدت آب بیاشامد و نفس نگیرد و ترجیع آواز نماید و انچه در بعضی احادیث
آمده که حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و آله مردی را دید که از پی کبوتری میرود
فرمود شیطانی از پی شیطانی میرود مراد او انستکه منع فرموده اند از بر آمدن بر بامها چه
مشرف خواهد شد بر خانهای همسایگان و مطلع شود بر عورات ایشان لهذا منع نموده اند و دیگر در احادیث آمده که
حضرت امیر المومنین ع از وحشت و تنهائی شکایت نمود حضرت مقدس نبوی فرمودند که بعضی کبوتر نگهدار که مونس
باشد ترا و آواز بچهای نه تا بسمع تو رسد و ترا برای نماز بیدار کنند ابن عباس نقل کرده که حضرت مقدس نبوی ص فرمودند که
کبوتران خود را در خانها نگاه دارید که شیاطین را از کودکان شما بخود مشغول میسازد و یکنوع از او که کبوتر
نباوا باشد و ترکان الافاخته گویند نگاه داشتن آن شوم است و از طبع کبوتر آنکه از مسافات بعیده در
مدت قریبه طلب آشیان خود کند اگرچه هزار فرسخ قطع کند و بسا باشد که در مدت دو سال از وطن
خود غایب شود و چون او را سر دهند از فرط شعوری که دارد خود را بوطن رساند و آشیان خود را بیاد

مرغان جوارح طلب وی بسیار کنند و خوفش از شاهین بیشتر بود و هر که کبوتر بازی کند نمیرد تا جرعه از فقر
ننوشد و در حدیث آمده که در محلی که رسول خدا صلعم در غار ثور بود حق سبحانه و تعالی دو کبوتر وحشی را امر
فرمود که بر در غار آمده آشیان ساختند و بیضه بردند
و بچه برآوردند کبوتران حرم حاطبه از نسل ایشانند
و در روز فتح که بر سر آنحضرت بال گشاده سایه گسترده بودند
پیغمبر صلعم ایشان را دعا کرد مثنی بن زهیر گوید هر صفتی
در هر مرد و زنی دیدم مثل آن در کبوتر دیدم چه ماده او را

دیدم که الا ماده خود را منع کند و نر ماده خود را و تا مردن از همدیگر جدا نشوند مگر آنکه یکی نایاب شود و ماده کبوتری
از آشیانه برود در زمانیکه نر او اراده کند و هیچ حیوانی ندیدم که در وقت مباشرت ماده خود را بوسه
کند مگر کبوتر و او در نهایت عفت است چه در وقت مباشرت دم خود را بکشد تا عورت ماده اش محفوظ
ماند گویا میدانند که ممانعت باید نمود و گاهی تا مدت شش ماه بمباشرت اشتغال نماید و در هر چهارده روز
بچه برآورد و بیضه کند از بیضه اول کبوتر نر و از ثانی ماده بیرون آید و میان بیضه اول و دوم یکشبانه
روز فاصله باشد پس نر او بر بیضه نشیند تا بعضی از روز آنها را گرم کند و بقیه روز ماده نشیند و شب نیز
بدینطریقه تا وقتیکه مدت حضانت بتمام رسد و بچه بیرون آرد نر او خاک شور به ایشان چشاند و ایشان
بخایند تا خوردن خبز بر ایشان آسان شود و چون نر خواهد که با ماده جمع شود و بچها که در آشیان بیرون
که از زعم ارسطو آنکه کبوتر تا هشت سال تعیش کند اکل جمیع انواعش حلال است و در فضل گویند فلانکس
ایمن تر از کبوتر حرم است و مألوف تر از اوست هرگاه کسی که الم دردی دارد بقرب کبوتر یا در خانه که او باشد و
جائیکه آشیان نموده باشد نشیند شفا یابد زیرا که مجاورت او امان است از لقوه و فالج و سکته و شتاب
ضیفت که کسی که دائم در خواب باشد و خواب بسیار کند و اکتحال بخون او در وقتیکه گرم باشد و
اگر ذبح کنند و بر او در افکنند و ریح بر او خون او تازه ایست اکتحال نمایند همین خاصیت دارد خون
او اگر در بینی چکانند او با مخمصه قطع رعاف کند اگر زیت مخلوط سازند و بر سوخته آتش بمالند شفا
دهد سرگین کبوتر بر یرا حرارت بیشتر از سرگین کبوتر خانگی است اگر سرگین او را با آب گرم ریخته کسی که
حصی البول دارد در آب نشیند نفع عظیم بخشد اگر با سرکه بر صاحب استسقا طلا نمایند نفع دهد اگر سرگین کبوتر
بیرج با مقدار دو درهم یا سه درهم وار حصی باشد سنگ مثانه را بشکند و بیرون آرد گوشت کبوتر
گر فره تریاق گزنده باد است اگر شکم زنده او را بشکافند و گرما گرم بر عقرب گزیده گذارند نفع
یابد

نیکو بخشد اگر از خون او از خارج چشم بر پشه تر کرده بسفیده بیضه و روغن گل نهند در چشم راه کند
معتنی پسر دیدن او در خواب رسول امین یا دوست صادق یا حبیب مونس است یا دلیل زن عزیز
مبارک نیکو که زوج مثل او شوند بهم سایند و باشد که دلیل نوحه بود بر سر بیمار کبوتر مرگست دیدن
برج او مجمع زنان بود و بچهای او دلیل پسران و اگر بیند که ایشانرا علف میدهد و بسوی خود میخواند یا ببیند
که کبوتران و کلاغان در یکجا جمعیت نموده اند قیادت زنان نماید و اگر بیند شنیدن آواز ایشان
در خواب دلیل شنیدن کلام باطل است اگر نزد او آید نامه بدو رسد اگر از و گریزد زنش طلاق گیرد یا
بمیرد اگر بیند که مالک ایشان شده کنیزکان بخرد جا آسیب کشته صید نمودن کبوتران در خواب مال
دشمنان است اگر نقصان در چشم کبوتر بیند نقصان زوجه اوست **حوصله** مرغ بزرگ حوصله
در مصر بسیار بود و او دو قسمت یکی سیاه کریه الرائحه پوست آنرا استعمال نکنند و دیگر اگر پوستش

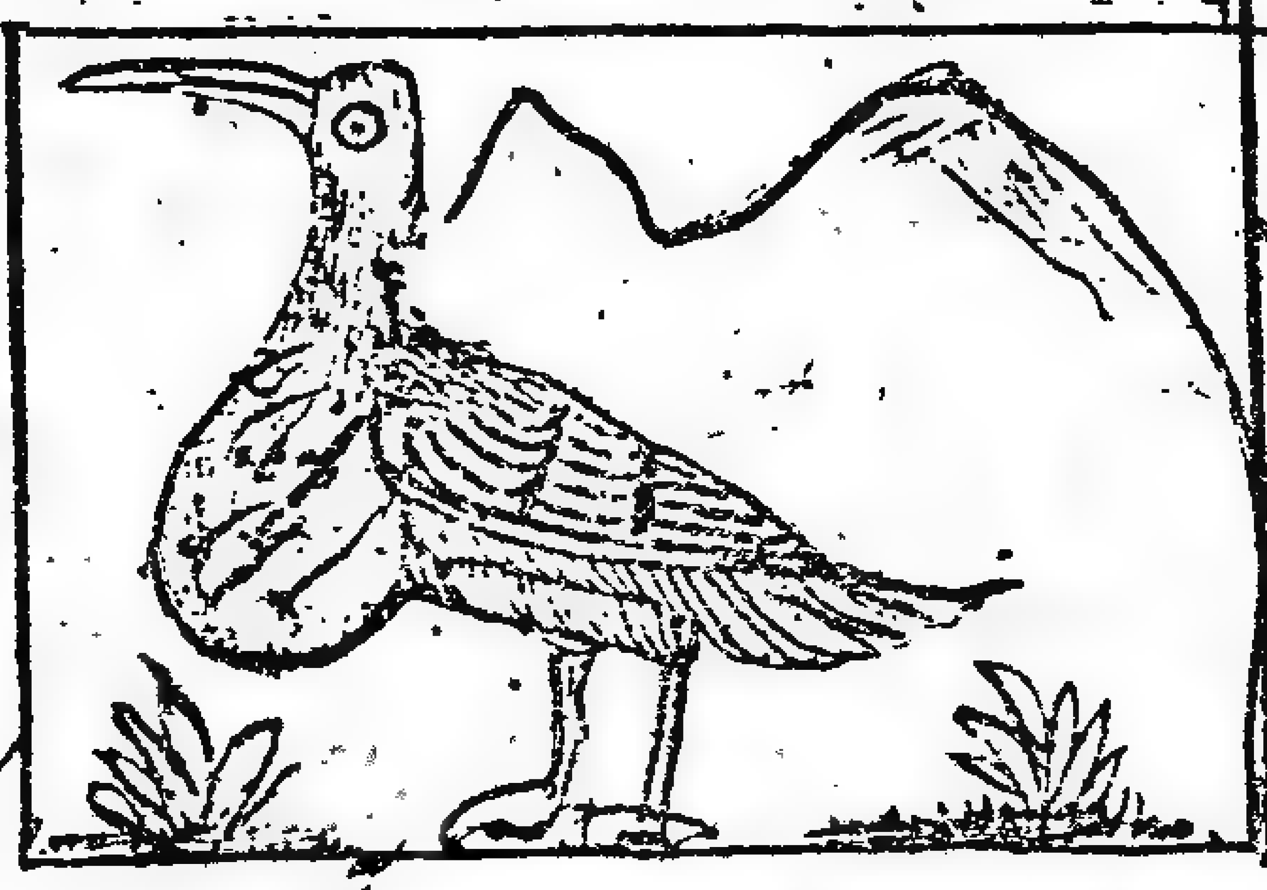

استعمال کنند رطوبت او بیشتر از حرارت و کم عمر
میباشد پوشیدن پوست او مناسب است با مزاج
جوانان و کسانیکه مزاج حار دارند یا ضابر ایشان
غالب باشد **حیدر** نام شیر و لقب حضرت امیر
صلوات الله و سلامه علیه گویند حیدر آنستکه گوشت
سکمش ممتلی باشد چون حضرت ع چنین بود ملقب بحیدر شده یا آنکه والده ماجده اش باسم پدر خود او را
اسد نامیده بود یا آنکه در کتب اوائل اسد بوده **فصل دویم در حاء مکسوره** حجر حکیم صعر و خواب
در باب خا در حنین باید انشاء الله تعالی العصر دیدن او در خواب دلیل زن شریفه مبارک است چنانچه
در حدیث آمده که ظهورها عز و بطونها کنز یعنی سواری بر پشت اینها عزت است و شکمش گنجی که بچه دهد اگر بیند
که مادیان با زین و لجام سوار شده زنان مبارکه عفیفه بنکاح صحیح در آورد اگر بی لجام سوار شده زنی
عصمتی تزویج کند یا مرتکب کاری بی ثبات شود دیدن مادیان سفید دلیل زن صاحب حسب و نسب
بود و سرخ او دلیل زنان بازینت و مادیان زرد زن بیمار و سیاه زن صاحب ملک و جاه بود و باشد
که دیدن مادیان فربه سال پر نعمت و ارزانی و لاغر دلیل سال قحط باشد **حدائه** قیلولاج و شیرازی
کورکوره و ترکی چلاغان نامند جنس طیور است دو بیضه و گاه سه بیضه نهد و سه جوجه بر آرد و بیست روز
حضانت نماید رنگ وی سیاه و خاکستری و از مرغان شکاری نیست با بچهای مرغان رباید مگر طیوریکه
همسایه آشیان وی باشند ایشانرا آزار ندهد و حق جوار محافظت نماید اگرچه از گرسنگی بمیرد بچهای

ایشان

ایشان نخورد و در طیران خود کسب نماید ابن وحشیه و ابن زهره را زعم آنکه عقاب فلیواج و فلیواج عقاب
شود فسبحان الله القادر علی اینها گویند از طیور جوارح سلیمان ع است و لهذا الفت و تملک او ممتنع است
چه او ملک کیست که تمام ملک او بهیچ احدی را بعد از وی سزاوار نیست کقوله تعالی رب هب لی ملکا لا ینبغی
لاحد من بعدی اگر با وی صید کردن ممکن بودی هر آینه در طیور شکننده تر از وی نبود و همیشه از
همه افزون بودی هرچه رباید از زه است کسی رباید و مشکل که از جانب چپ آدمی چیزی رباید و او یکسال
نر باشد و یکسال ماده نقلست که اعرابی همیشه این بیت میخواند ویوم الوشاح من اعاجیب ربنا علی
انه من ظلمة الکفر نجانی یعنی پیدا شدن گردن بند از عجایبات پروردگار ماست چرا که مرا از ظلمت کفر نجات
داد چون سبب مداومت این بیت از او پرسیدند گفت روزی در عروسی حاضر بودم بعد از آنکه عروس
بغسلگاه رفت که غسل کند گردن بند خود را بر زمین گذاشتن همان بود و در ربودن فلیواج همان چنانکه
کسی بر آن مطلع نشد بعد از فقدان آن مرا بدزدی متهم ساختند پس من دست بدرگاه قاضی الحاجات

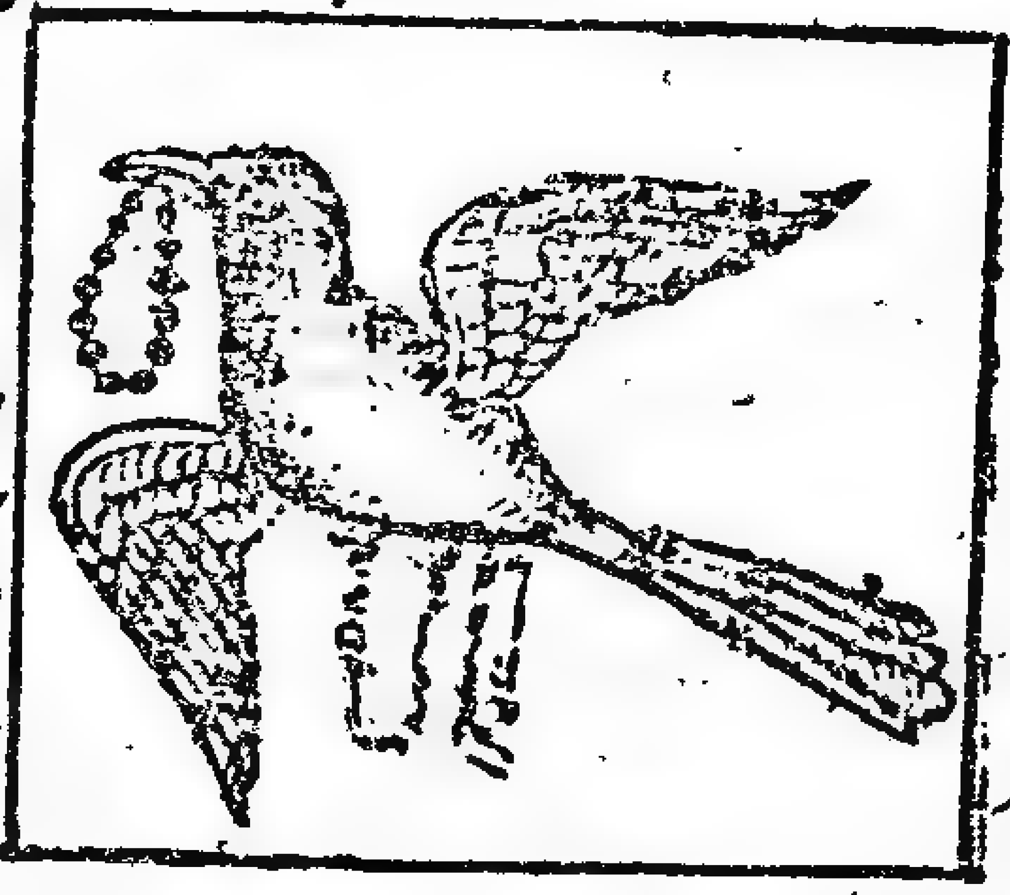

برآوردم و گفتم اغثنی یا غیاث المستغیثین هنوز این دعا را تمام
نرسیده بود که فلیواج گردن بند را انداخت و زنانی که در
دور من بودند میگفتند که ما را حلال کن که ترا بگناه متهم ساختیم
من این بیت در رشته نظم کشیده ام و اگر میخواهم تا نعمت منعم حقیقی را فراموش
نکنم و از جمله فواسق خمسه است که امر بقتل وی شده و آنها فلیواج و
غراب ابقع و عقرب و موش و سگ گزنده بجهت ضرر اینها حضرت مقدس نبوی صلعم امر بقتل اینها در حل و حرم
فرموده و اکل فلیواج حرامست اگر زهره او را در سایه خشک نموده و در میان شیشه نگاه کننده و هر که را
هر که را جانوری بگزد قطره از آن در موضع گزیده چکانند شفا دهد اگر جانب چپ را گزیده در چشم راست
به میل از او اکتحال نمایند و اگر جانب راست گزیده بچشم چپ شفا یابد و اگر زهره او در جهت صلابه
نموده در موضعی که حیات و عقارب باشند بپاشند همه حیات و عقارب بمیرند اگر خون او در تعلیل از
مشک و گلاب مخلوط ساخته ببینی بیاشامند از ضیق نفس نفع بخشد اگر خون زنده او در خانه او بریزند
مار و عقرب داخل آن خانه نشوند تعبیر دیدن او در خواب دلیل حرب و قطاع الطریق یا زن زانیه باشد
و بیاباشد که دلیل معامله با کسی باشد که حرفش حلال باشد و بعضی گویند دیدن او دلیل پادشاهیست که ظالم
و مشهور باشد اگر ببیند که او را در خواب گرفت حق سبحانه و تعالی او را فرزندی کرامت کند که قبل از بلوغ
پادشاه شود و اگر بپرد آن فرزند بمیرد و هر بار او را نتابه است و در عمل السود ملحد جانوریست که با آفتاب

میگردد و روی او از روی نگرداند و هیئت او کوچک سر و پس چون سر گوساله مثل کرباسو چهار دست و پای
دارد و مانند شتر کوهان دارد و زبان او دراز در حلق اوست صاحب عجائب المخلوقات آورده که حق سبحانه
و تعالی ورا بر صورت عجیبی آفریده که چشمان او میگردد بهر جهت که در آن صید باشد بی آنکه بدن
بگردد و با حرکت نماید گویا خاموش است و در هر درختی که باشد متلون بلون اندرختی گردد و زبان
او بدرازی سه گز باشد چون بعضی حیوانات مانند مگس وغیره نزد او آیند زبان بیرون آرد و او را چون
برق رباید و زبان زودی در کام کشد و بخورد و چون جانوری بیند که از او ترسد بشکلی متشکل ان
شود که آن حیوان از او گریزان شود و بهر ساعت برنگ دیگر شود لهذا همه حیوانات از و گریزان
شوند از آنست که کسی که بر یکحال قرار نگیرد گویند مثل حربا متلون است و مادام که جوجه است خاکستری
رنگ است و هر چند بزرگ شود در رنگش صاف شود و چون آفتاب طلوع کند رو بطرف او کند و متوجه آفتاب
او وقتیکه آفتاب بسمت الراس رسد آفتاب را نبیند مثل جنون علتی در وی ظاهر شود و همیشه طالب وی
بود تا رو بطرف مغرب آورد و غروب کند و چون آفتاب غروب کند قرص او از نظر وی غایب شود
تا صبح طلب معیشت کند اکلش حرام چه از ذوات السموم است خون او را اگر طلا کنند بر چشمیکه موی
زاید وارد و بعد از آنکه موی او را بردارند دیگر بیرون نیارد اکتحال زهره او مزیل غشاوه چشم آن
اگر بینه او را بر پاره آهن گذاشته در آتش بسوزانند و با خون او و اندک آبی مخلوط ساخته خون و بینه تازه برآ
ورند و بر جراحات سر طلا کنند در دفعه اول شفا دهد گوشت و بیضه او سم قاتل بود تعبیر
دیدن او در خواب دلیل وزیر یا خلیفه که از پادشاه جدا نشود چه او همیشه با آفتاب .. باشد که دلیل
رسیدن رای باشد بخدمت پادشاه یا حصول فتنه در دین و مذهب یا دلیل زن آتش پرست
یا دلیل جنگ و کره برمیت حمار خر و بترکی ایشک نامند و گویند که در جمیع حیوانات هیچ حیوانی بناسل
که با غیر جنس خود جمع گردد و بار گیرد مگر او و چون سی ماه از تولد او گذرد بر حیوان جهد یکنوع از و
قابل احمال و انفعال است و یکنوع دیگر از آن هست که در دویدن از اسب پیشقت گیرد و از عادت
اوست که چون استشمام شیر نماید از شدت خوف مضطرب گشته خود را بر بالای او اندازد هر که یکمرتبه
رفته باشد در خاطر او بماند و موصوف است بحدت سمع و شنوائی طوائف انام را در مدح و ذم او اقوال
متباینه است جمعی رکوب او را از اسب نر اختیار نمایند و گویند او حیوانیست متعب و باربردار فرد
مسکین خر اگرچه بی تمیز است   چون بار همی کشد عزیز است   و دیگر آنکه خرخش اندک و کار
کند و سواری او دیگر را بر طرف کند و حضرت مقدس نبوی صلعم و بسیار سوار شده و زود ازا د

او ان

توان فرود آمد و در قرب خود چرانید و بعضی دیگر در مذمت او گویند که حق سبحانه و تعالی انکر صوت را
تشبیه بصوت او کرده چنانچه فرموده ان انکر الاصوات لصوت الحمیر و از جمله آداب آنکه در مجلس
نام او نبرند بلکه از او بدراز گوش تعبیر کنند و عربان در امثال و کلمات خود گویند الحمار شنار
والسیر عار یعنی سواری خر زعیب است و سواری خرزاده عار و دیت اندکی هرا از و چه بهر زنان
داده نشود و پیغمبر صلعم و آله فرمود هر گاه آواز حمار شنوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بگوئید
جهه آنکه او شیطان را می بیند در باب حمار قول بسیار وارد است ما نقل غریبی اندک مناسبت
که ذکر حمار محتوی است مذکور میسازد و آن آنست که روایت کرده از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن
محمد الصادق صلوات الله و سلامه علیه مرویست که آنحضرت فرمودند در بنی اسرائیل مردی
ساده دلی صاف عقیده بود زنی داشت که اجمل زنان آن زمان بود اما مرد از غایت حرص که بمحافظت
وی داشت هر نوبت که بیرون رفتی در آنخانه را مقفل ساختی زن بمقتضای الانسان حریص علی ما منع زن خود
محبوس دید از دیوار و روزنه خانه مشاهده مردم رهگذر مینمود روزی نظرش بر جوان نیکو
شمایلی که موافق طبعش باشد واقع شد شیفته و واله او گردیده او را طلبیده اظهار اشتیاق بملاقات
او نمود چون جوان نیز بروی نظر افتاد صید دام وی شد عاقبت بعد از تامل در اینکار کلید موافق

تحصیل نموده بر وقت که جوان بیامدی گشادی و کار خود را از در بسته تمامی در را گشودی و مراد
خود از آن زن حاصل کردی و مدتی با آن زن مکاره بدینطریقه صحبت داشتی و هیچکس خود را از آن
امر شنیع باخبر نساختندی تا روزی شوهر بیامدی و گفت ای زن هیچ میدانی که من ترا اگر خواستم و بر آن غایت
دوست میداشتم و هیچ نوع غبار ملال از تو بر خاطرم ننشست تا چند وقت که دغدغه از تو در خاطرم وسوسه

از نهد

از تو در دلم بهم رسیده و بر تو ایمن نیستم میخواهم که قسم خوری و مرا ایمن گردانی از آنکه تو غیر من مرد دیگر را
نشناسی و جماعت بنی اسرائیل را کوهی بود که مقسم ایشان بود و آنکوه در خارج شهر بود که مدعی و
مدعی علیه نزد آنکوه میرفتند منکر قسم یاد مینمود اگر دروغ قسم یاد کرده بود هلاک شدی و اگر راست
گفتی نجات یافتی و آسیبی به او نرسیدی زن گفت ای مرد بعد از آنکه من قسم خورم تو خوشنود میشوی و
خاطر تو از طرف من اطمینان بهم میرساند گفت آری گفت هر وقت که خواهی قسم خورم چون شوهر بجهة
مهمی بیرون رفت جوان شاه باز بیامد و در بگشود و نزد زن آمد زن گفت ای جوان شوهرم میخواهد که

مرا در دامن آنکوه برد و قسم دهد و من قسم خورم که دست غیری بمن نرسیده و من اگر قسم خورم هلاک
شوم و اگر قسم نخورم شوهر را بر من اعتمادی نیست و نزد وی بی اعتبار شوم و رسوا شوم جوان از
استماع این کلمات متحیر و مبهوت بماند پرسید که پس چه خواهی کرد گفت مرا حیله بخاطر رسیده گفت بگو بدانم
گفت باید که تو علی الصباح لباس مکاریان بپوشی و دراز گوشی با خود بکنار آن نهر که در خارج شهر است
حاضر گردانی چون بکنار نهر رسم او را از تو کرایه کنم تو شتاب کن و مرا بر دراز گوشی گذار تا من در قسم خود راست
گفته باشم که جز تو و این مکاری دست کسی بمن نرسیده جوان گفت چه خوب گفتی چه نیکو گفتی هرگز فکر من
بدین نرسیده پس جوان بیرون رفت و در مقفل ساخت و در بگشود و بخانه در آمد چون صبح شد زن را
گفت برخیز تا بجانب کوه رویم و قسم یاد نمائی زن گفت من طاقت پیاده رفتن ندارم گفت برخیز و بهائم

میا

بسیار اگر چنانچه اتفاق افتاد دراز گوشی بچه تو کرایه کنم پس زن برجست و لباس خود را نیز تمامی پوشید
برفاقت شوهر از شهر بیرون آمد زن جوان را دید لباس مکاریان پوشیده دراز گوش در دست انتظار
میکشید فریاد کرد که ای مکاری بیدر از گوش را تا دامن آن کوه ببریم در هم راضی میشوی گفت آری پس
جوان پیش آمده زن را برداشت و بر بالای دراز گوش گذاشت و رفتند تا دامن کوه رسیدند زن
گفت ای مکاری بیا و مرا فرود آر قبل از آنکه جوان بدو رسد زن خود را از بالای دراز گوش بزمین
افکند عورت وی مکشوف گشت نظر جوان بروی افتاد زن جوان را دشنام داد جوان گفت والله من
بقدر کاهی گناه ندارم زن برخواست و در دامن آن کوه بایستاد و دست بطرف آن کوه دراز کرد و بشوهر
خطاب کرد گفت بشنو قسم یاد نمود و گفت ای شوهر سوای دست و نظر تو و این مکاری دست و نظر کسی بمن
نرسیده از مکر و حیل شدید الحیل جبل در اضطراب آمد کوه با آن شکوه از هم فرو ریخت بنو اسرائیل از
مشاهده این حال انکار بلیغ نمودند و از اینست که حق سبحانه و تعالی مکر زنان را عظیم و کید شیطان را ضعیف شمرده
چنانکه فرموده ان کیدکن عظیم و در باب مکر شیطان فرموده ان کید الشیطان کان ضعیفا و از جمله خواص
او آنکه هرگاه از چرک بیخ گوش او در شراب یا غیر آن داخل کرده بکسی نوشانند آن شخص بخواب رود
و بیهوش شود و عقل وی زایل شود و هر که در وقت جستن نر او بر ماده از دم نر موئی کشیده بر ران
خود بندد قوه باه و نعوظ زیاده کند و اگر سنگی بر دم او بندند یا مقعد او را بروغن چرب کنند فریاد
نکند اطبا گفته اند که هر که گوشت حمار اهلی مطبوخ نموده در آب آن نشیند کسی که مرض کزاز دارد زایل شود
کزاز مرضیست که از شدت برودت و سرما بهم رسد اکثر اعضا را سست سازند و کسی که صرع دارد در انحشت کند
شفا یابد و اگر سرگین او را با سرگین اسب مخلوط ساخته بر خون روان که از عضوی آید بپاشند باز دارد
اگر بسوزانند و بپاشند بهتر است اگر پوست پیشانی او را بر کودکان آویزند از فزع و خوف ایمن شوند
و نیز اگر سرگین او تر که بپاشند و در بینی سعوط نمایند رعاف را باز دارد و اگر عقرب گزیده واژگونه بر او
سوار شوند چنانچه روی او بطرف دم آن باشد صحت یابد و باشد که دراز گوش در آنوقت فریاد کند
از آنکه درد بدو رود و نیز اگر در گوش او گوید که در فلان موضع مرا عقرب گزید درد از او برود اما اول
اصح است و اگر مغز ساق او را با روغن زیت مخلوط ساخته بر سر طلا کنند موی را دراز کند اگر شیر او را بر
قضیب طلا کنند نعوظ کند و فریاد او سگ را مضر باشد و باشد که از درد مقعد فریاد کند و اگر کسی جگر او را
بریان کند و بخورد و در سرگین نشیند صرع را دفع کند تعبیر دیدن او در خواب دلیل جد و سعی انسان
و تحصیل فرزند خیر و سفر با عالم بیعمل بود کقوله تعالی کمثل الحمار یحمل اسفارا و باشد که دلیل معیشت بود کقوله تعالی

دانه

وانظر الی حمارک یا دیدن حمار نشان عز و علامت نجات بود و رجوع بمناسب سواری و در خواب دلیل رسیدن بمال و زینت و اولاد بود کقوله تعالی والخیل والبغال والحمیر لترکبوها و نیز دلیل نجات از غم و دیدن موت حمار دلیل موت صاحب اوست و دلیل ضرر است اگر بیند بقصد خوردن ذبح نمود و بعضی در روزی بهم ساند و اگر قصد اکل نداشت و ذبح نمود مال و معاش او زایل شود اگر بیند که از پشت او بزیر آمد و قصد سواری ندارد یا بیع کند دلیل بر فقر او کند و اگر دم حمارش دراز ده بیند خیر و دولت و مال و جاه وی زیاده شود حمار زین کرده دلیل فرزند و عزتست حمار فربه مال بسیار یابد بخصوص که مالک زنی بود و حمار سیاه باشد حمار مصری دلیل است و حمار ماده زن با معیشت کثیر الخیر و صاحب نسل و اگر حمار ماده بیند و کره او متعاقب وی آید دلیلست که زنی بخواهد که فرزند همراه آورد اگر بیند که حمار راه نمیرود مگر بتازیانه دلیلست که مال بدست نرسد مگر بدعا حمار وحشی خرکوهی ترکی داغ اشکی که او قراو عیر گویند در باب عین بیاید بغایت شدید الغیره است لهذا دایم او همیشه مهموم بود چون ماده او بزاید اگر نر باشد نر او خصیتین فرکره بدندان کرد پس ماده او حیله کند در گریختن با سلامت بماند دویست سال یا بیشتر عمر کند ابن بختیان آورده که بعضی از لشکریان در

قریه جزو دیگر از قرار شام است فرود آمدند و حمار وحشی بسیار شکار نمودند بعضی از آنها را ذبح و طبخ میکردند تا شب آتش در زیر او برافروختند پخته نشد پس بعضی برخواستند سر او برگرداندند در پشت گوش او چیزی بخط کوفی نوشته دیدند که باسم بهرام گور بود و موضع علامت سیاه شده بود چون بهرام گور از ملوک فرس قبل از بعثت پیغمبر صلعم بزمان بسیاری بود و از عادت او آن بود که چون شکاری میکرد بنام خود گوش او را داغ میکرد و رها مینمود و خدای عالم است که آن خر وحشی چه قدر عمر کرده باشد قبل از داغ نمودن شاید زیاده بر هشتصد سال عمر نموده باشد گویند نگاه کردن به

حمار وحشی باعث دوام صحت چشم و مانع نزول آبست از چشم اکتحال زهرهٔ او تحدید بصر نماید خوردن گوشت
فربه او مرض مفاصل را نفع دهد و گوشت و پیه او نافعست از برای نقرس طلای پیه او ازالهٔ کلف کند اکتحال
زهرهٔ او دفع بول در فراش کند اگر مغز ساق او را با روغن زیبق مخلوط ساخته بر بهق طلا نمایند زایل
کند **تعبیر** دیدن او در خواب دلیل فرزند زن جفاکار صاحب قوه که از اهل بادیه بود و
رکوب او دلیل عصیان و نافرمانی و افتادن از پشت او دلیل وقوع در مصیبت است نوشیدن شیر او
دلیل عبادت و دیندار نیست هلاک شدن او یا عضوی از او دلیل رسیدن غنیمت و مال و وحشت از
او دلیل شر و ضرر دانش بوی دلیل نفعست **حمار قبان** بفارسی باشند گر جانوریست شکم تاریک
پشت او مدور است گویا سپری بر پشت بسته بقدر دیناری سیاهی و از حبل کمتر است و از او کوچکتر در موا
ضع نم بهم رسد در مثل گویند فلان اذل من حمار قبان اکلش حرام است اگر او را در رگوی بندند بر صاحب

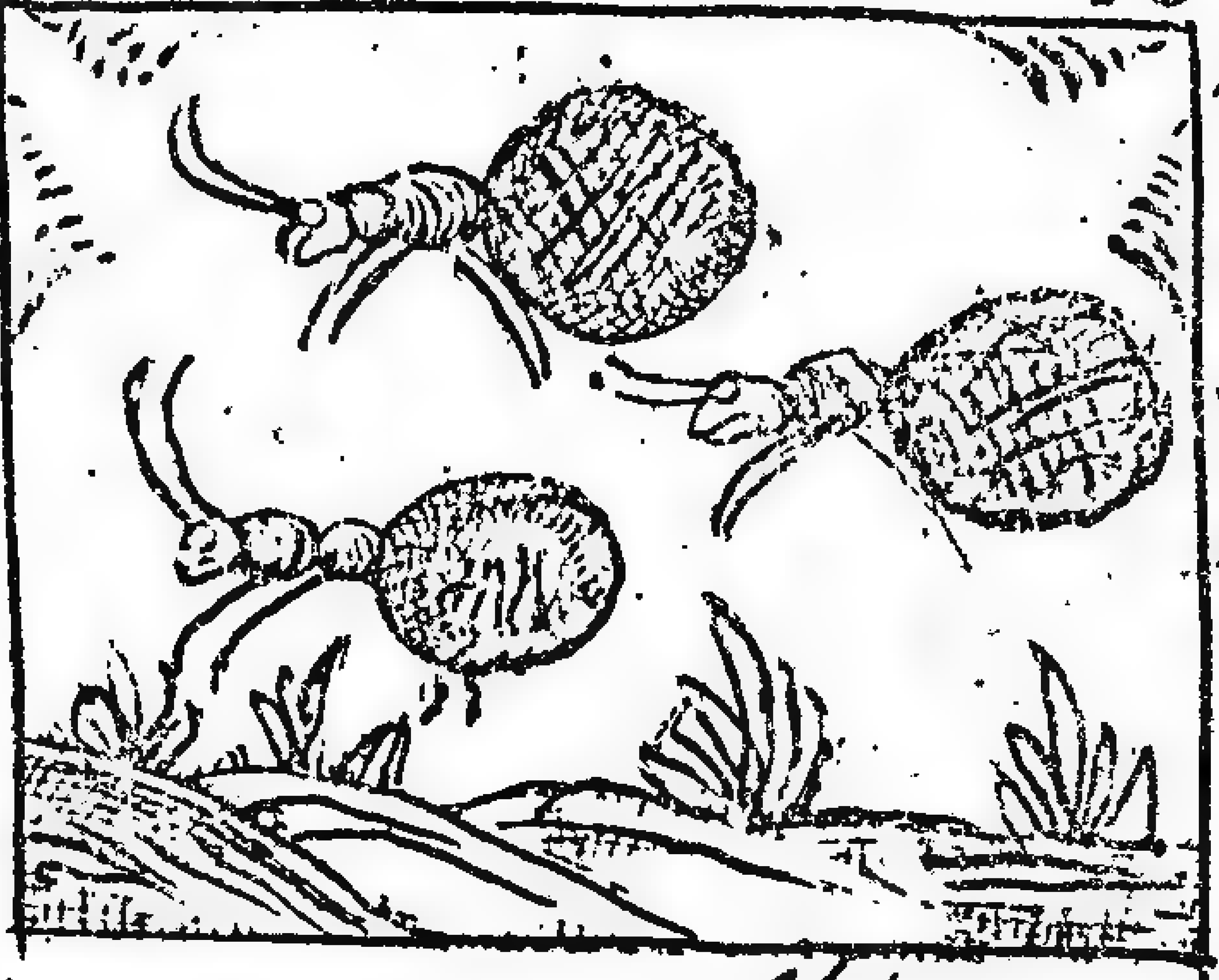

تب ربع او ببرد بالکلیه تب وی مفارقت کند
حردون بذال معجمه سوسمار و بعضی گویند
جانوریست از ذوات السموم است و در جاهای
معموره غیر مسکونه میباشد کف او شبیه بکف انسان است
انگشتان و بندهای انگشتان و بهیئتش بیاضی
بیاضی ندارد و بخلاف حلیاسه که بیاضی دارد

اکلش حرام عقرب را بکشد ارسطو گفته که اگر کسی پیه او را بر بدن مالد و خود را بر نهنگ زند ضرر نرساند
و چون بوی او بشنود بتر سد و بگریزد طلای سوخته پوستش الم ضرب و قطع را محسوس نکند اگرچه بسیار
بر او جدا کنند تا بار دو عیاران چنین کنند بر الم ضرب و قطع ثبات ورزند نگهداشتن او در میان
رگوی سیاه با خود مزیل تب ربعست **تعبیر** دیدن او در خواب طمع و حرص است و کسب اخلاق
در مزاج و غفلت و فراموشی است **فصل سیم** در حار مضمومه **حباری** جزء بترکی دعذری
و جره مانند مرغ عیبتی دراز گردن اندک طولی در منقار دارد خاکستری رنگست در بصره بسیار میباشد
و اکثر صید مردم آنجا بود و در حوصلهٔ او دانه یابند که از حب بطم یعنی حبة الخضر بهم رسد اگر پر او را بکشند
از رسیدن باد باز ماند از غم بمیرد و گوشت وی اخف از گوشت بط است چون چرخ خواهد که او را صید
سرگین بر او انداز د و ریش کنده شود لهذا عربان گویند سلاحه سلاحه یعنی سرگین او سلاح اوست
طیور جوارح صید او نتوانند نمود و او صید ایشان کند اکلش حلال است چه از طیبات است

در ابهر

در بعضی از تعابیر مذکور است که او از لاغری بسبب گناهان بنی آدم میرد یعنی هرگاه گناه ایشان بسیار
شود و باران کم بارد چه باقدار امطار حبوب برطوبت رسد و بیشتر از جمه طیور در تحصیل روزی جد
نمایند و لهذا میرد از جوع سبحان الله القادر لما یشاء و بچه او را نهار و جوجه مرغ خانگی را لیل نامند شاعری گفته
نهار ارکبت منتصف اللیل ولیلا رأیت نصف النهار یعنی بچه حباری در نصف و جوجه مرغ خانگی را
در نصف روز دیدم اکل گوشت او و در بچه با دناها صحت ولیکن مضر قولنج و مفاصل است مصلح او داروهای
زنجبیل و سرکه است و خوردن گوشت او مولد خون سست یعنی موافق از جهت بارده است بخصوص در زمستان
در بلاد معتدله و بعضی گفته اند گوشت وی باید خورد چه تغلیظ و دیر هضم است بهتر آنست که بعد از ذبح
گوشت او را در روغن نگاه دارند و بعد از آن طبخ نمایند در سینه در انتهای وی سنگ فلفل او و چاره
کنند و اجب است که بعد از اکل او حلوا خورند صاحب عجایب المخلوقات آورده که در حوصله او سنگی
باشد اگر کسی با خود دارد محتلم نشود و در عمارا
در ساعت قطع کند و شکم بندد مادام که با او ...
اگر دل او را بر کسی بندند که خواب بسیار کند خواب
کم شود ارسطاطالیس در صفه ... گفته که انچه
از او بر بهم بسد موی را سیاه کند و تا یکسال زود
و انچه ماده از او بهم بسد سیاه کند طرتو مغرش

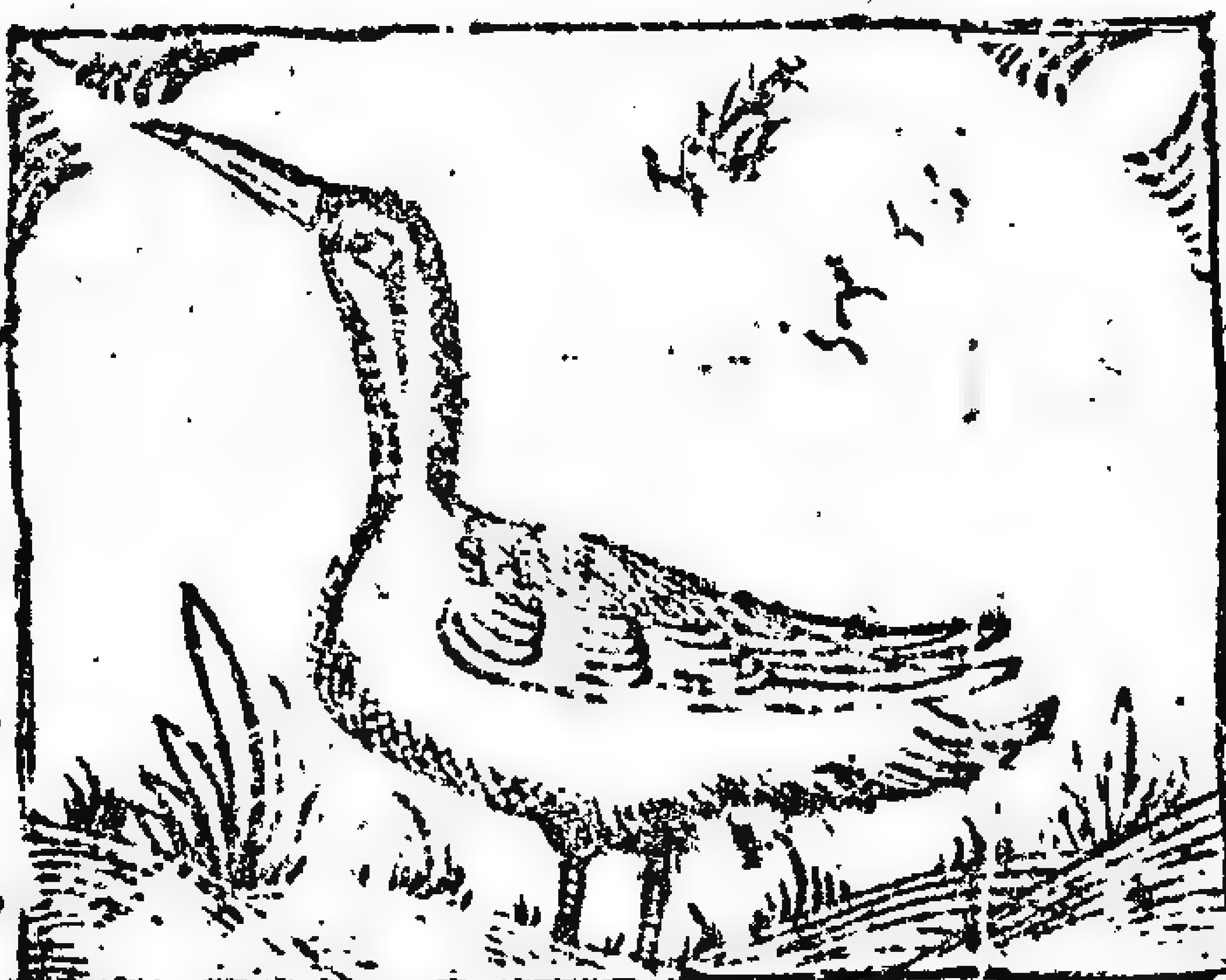

آید و نشکه رشته در سوزن کند و در مضر دنار دا گر رشته سیاه کند مضر است و الا ماده
اگر پوست سنگدان او را خشک نموده با اندک نمک اندرانی صلایه کنند و اکتحال نمایند و هبتدای روزی
آب از چشم نافع بود **معتبر** دیدن او در خواب دلیل مرد جوانمرد که دخل اندک و خرج بسیار داشته
باشد کثیر الاکل که هیچ وقت در شب و روز از مشقت خالی نبود **حر قوس** بصاد و سین هر دو آمده
جانوریست که میل بسرخی زند و زردی غالب رنگ او سیاه است بسا باشد که دنبال زند و برابر دود
بیرون ... زمخشری گفته جانوریست جرع آورنده بزرگتر از کیک گزیدن او بدتر از گزیدن کیک است و نعرش
زنان عادت نموده چنانچه مورچه میدان آرد بعضی گویند که بعینه برغوث یعنی کیک دیگری گفته جانوریست
جرع آورنده بطریق زنبور صاحب نیش و گزنده است مثل سر تازیانه و کسی که او را تازیانه زنند گویند
او را حر قوس گرفته اکلش حرام است چه آنکه از حشرات است **حوت** ماهی و ترکی بالغ نامند خوا
و تعبیر وی در سمک باید انشاء الله قشیری گوید روزی سلیمان علی نبینا و آله و علیه السلام از حضر

باری التماس نمود که یکروز مشغل روزی حیوانات شود پس از زمان طویل طعام کثیر جمع نمود خداوند عالم
از دریا ماهی فرستاد که همه آنها را یک لقمه نمود پس زیاده طلب نمود آنحضرت فرمود دیگر چیزی نماند نزد
من و پرسید که هر روز اینقدر طعام میخوری گفت من امروز ثلث روزی خود خورده ام گرسنه مانده ام
کاش هر روز ضیافت میکردی امروز حقتعالی مرا روزی نداد مگر آنچه تو ضیافت کنی صدق الله و ما من دابة
فی الارض الا علی الله رزقها **حوت الحیض** حیوان بزرگیست در دریا که کشتی باز دارد چون
اهل کشتی بر هلاکت مشرف شوند لته حیض نزد او اندازند گریزان شوند لهذا او را حوت الحیض نامند و
او فاطوس است که انشاء الله در باب فا بیاید و چون زن حایض در کشتی باشد نزد آن کشتی نیاید

بعضی خون او را پاک دانند چنانکه چون بخشکد سفید شود بخلاف خونهای دیگر که سیاه شوند
اگر بوزن حبه از زهره او در بینی مصروع سعوط نمایند شفا یابد و این بتجربه رسیده اگر جگر او را
خشک و صلایه نموده بر خون روان پاشند باز دارد اگر بر جراحت نهند گوشت آرد اگر چه جراحت
عظیم بود و این نیز مجربست گوشت میان پشت او را اگر کسی بخاید تهییج باه کند تعبیر دیدن او در
خواب خون حیض و دلیل نکاح حرام و گفتن دروغ بود اگر خود را حایض بیند کارش راحی کند اگر زن
باشد کارش بد شود پس اگر غسل کند غم وی زایل شود اگر خون خود را استحاضه بیند که خون قطع نشود
دلیل کثرت گناه اوست و توبه میکند و اگر توبه کند بر توبه خود میایستد اگر مرد زن حایض بیند کارش
بسته شود بار زن **حوت موسی و یوشع** ابو حامد اندلسی گفته که ماهی دیدم بقرب شهر سبته
ماهیکه از نسل حضرت موسی و یوشع علیهما السلام از او تناول نموده بودند و چون نصف او را بطول خورده
بودند و نصف دیگر چون یوشع ع وضو ساخته بود آب وضوی وی بر او چکیده بامر الله زنده شده

ازان

ازمیان سفره میان دریا جسته رفت واو ماهیست که طولش شبری از نیم است قریب بشبر و عرض یک شبر یکسر پهلوی او خار و استخوان است پوست نازکی بر احشای او کشیده شده او بتجسیم نیمه سر باشد هر که او را ببیند چون این صفات در او مشاهده نماید گمان برد که میت است و بعضی بگمر صحیح او را مبارک شمرند و با ماکن بعیده هدیه برند و این محلی که ماهی زنده شد مجمع البحرین است که در دریای فارس و روم بهم رسند و بعضی گویند در دریای ... قلزم است و بعضی گویند در دریا مغرب و قاف است و حکمت در جمع بودن موسی و خضر علیهما السلام است در مجمع البحرین اجتماع بحرین علمین ظاهر و باطن است یعنی شریعت و حقیقت والله اعلم **ام حبین** مثل ابن عرس جانوریست که راسو و سام ابرص گویند یعنی چلپاسه است و بخلقت حربا است سوای سینه او و بعضی گویند که ماده حربا است و این حیوانیست بقدر کف دست شبیه سوسمار سر او پهن بود زیبا گفته که او را چهار رنگست و بازست

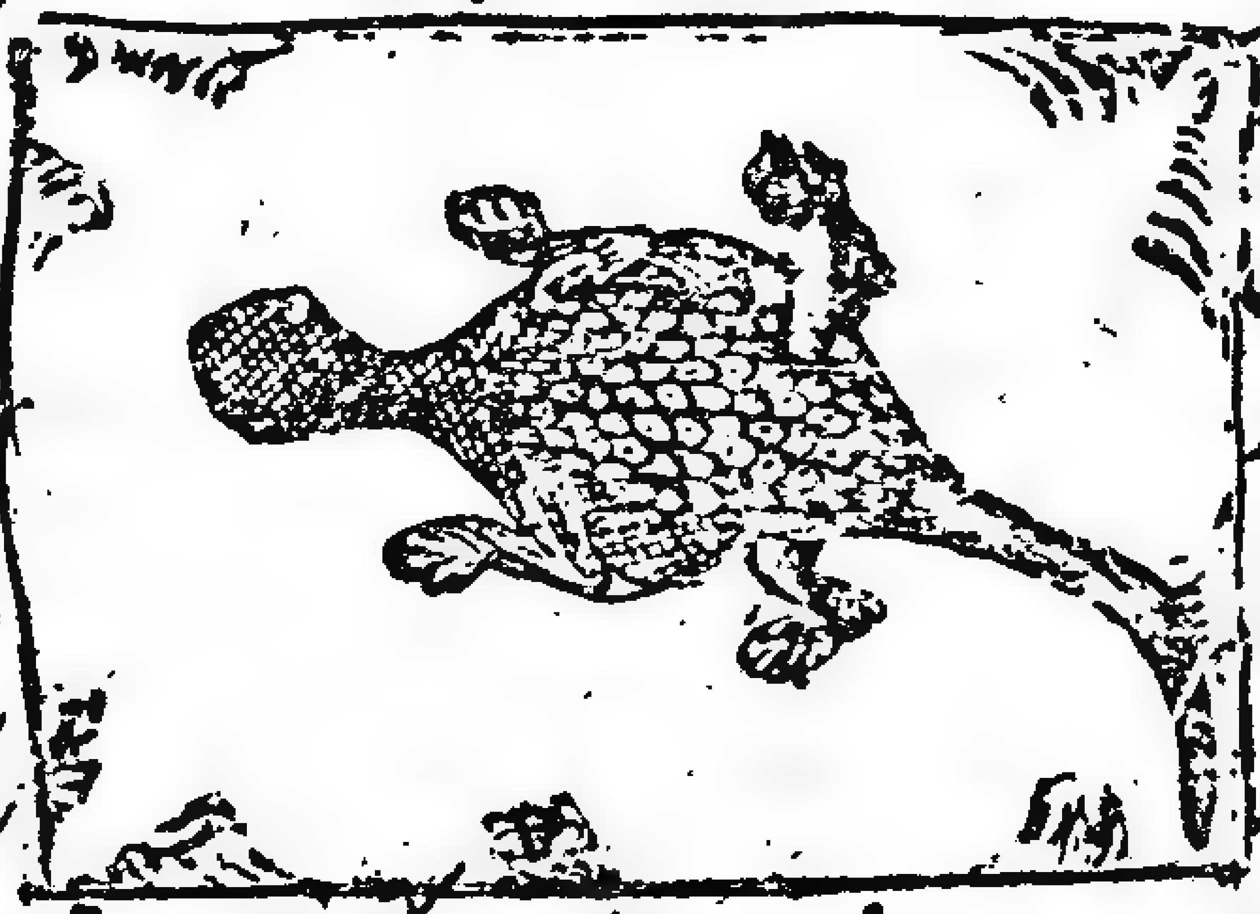

بسیار بغایتی چون با حوهند که صید وی کنند این
افسون بخوانند ام حبین انشر بوریکی ان الامیر
ناظر الیکی فناظر سوطه حبینک بس اورا
میرانند تا عجز روی باری شود و بهر دو پای ریسمان
بایستد و دو بال او که حاشیه رنگست بیگمر که زیباتر از

دو بال اول است بعضی از آنها سرخ و بعضی زرد و در کمال تراکت چون صیادان در آید بجال بسته بر خال خود واگذارند گویند این صفات ام عزیست که انشار در باب همین بیاید بر اصح اکلش حرام عامه او را **خفاش** بروزن هداهد ولد الزنا داو حیوانی است مثل مگس دو بال دارد و در شب روشن میشود گویا آتشی برافروخته است و نیز اسم مرد بخیل است گویا او ضعیف است که از ترس میهمان شب روشن میشود **باب هشتم** در خاء معجمه مشتمل بر سه فصل **فصل اول** در خاء مضمومه **خازباز** و **خزباز** اسم دو مگس اندکی کرد بده اند جایز است که از خیر الذباب باشد هر کاه و بعضی گویند جبر الصوت و اسم ابو سعید گفته مگسی است و که چون در بهار طیران نماید دلیل ارزانی سال باشد **خنوق** ارسطاطالیس گفته که او مرغ بزرگیست که در بلاد چین و بابل و ترک یافت شد کسی در را تند و ندیده هیچکس برگرفتن او دست رس ندارد از نشان او دست نه چون رایحه زهر بمشام او رسد خیره شود و عرق کند و حبس شود بعضی گویند که در موضعیکه صیف و شتا نزدیک بیک دیگر است و چندان اختلافی ندارد منتبه شده

زهر بسیار در راه او ریزند چون شم سم کند خیره گشته میشود و بمیرد جثه او را فرا گیرند و استخوان او سم

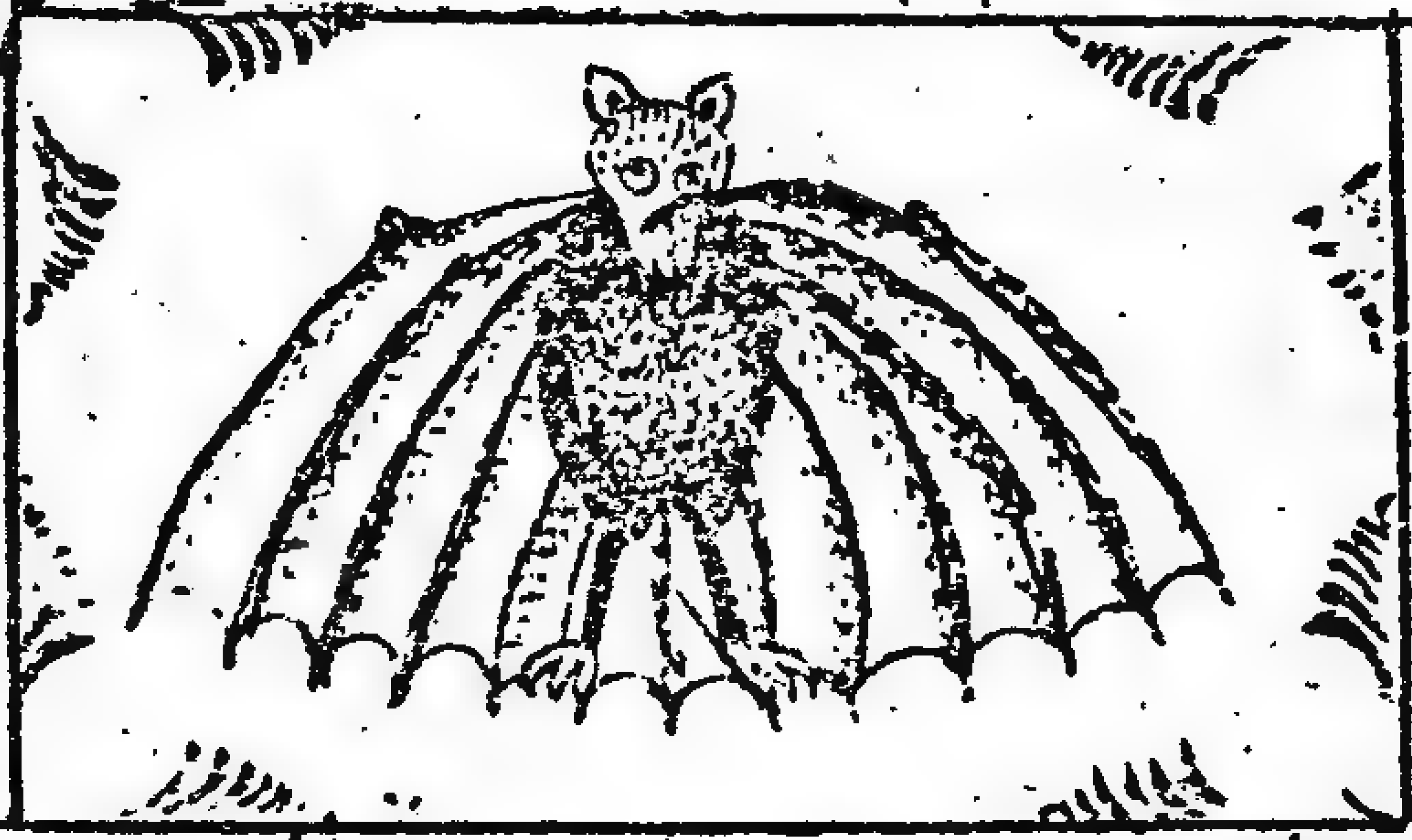

هر حیوانی بود و مار زو گریزان شود و
هیچ وقت مار را نیابد

خطاف

پرستوک و ترکی قرلان قوج گویند عربان زوار
الهند نیز نامند مسافت بعیده قطع کند با خود را
بجوار مردم رساند و در خانهای معمور از گل
بقدر آنچه بچهای وی را باید آشیان سازد در جاهای بلند دور از خطر و بچه زهدی که دارد نظر باحوال تقی
که در دست مردم است ندارد و عصفور الجنة نامند یعنی گنجشک بهشت و بد بچه او را دوست دارند
چه او با گل گیک و پشه اکتفا نماید و پشه را از هوا رباید لهذا او را خطاف نامند یعنی رباینده و از عجایب
کار او آنکه چشم او از محل خود در آید بار دیگر بجای خود بر گردد و هیچکس او را ندیده که بر چیزی بایستد و
بخورد و یا آنکه با ماده خود جمع شود **خفاش** شب پره از دشمن دوست بدین سبب چه بچه پرندن
اثر چند شاخ از کرفس در خانه خود نهد تا بچهای او را نرنجاند و چون از گل آشیان سازد گاه داخل
کند و اگر گل نیابد خود را در آب اندازد پس در خاک غلطد تا بالهای او پر از گل شود و خانه سازد و در
آشیان خود زبل نکند و آنچه باشد بیرون ریزد و محل خود را پاک نگهدارد و چون بچه او بزرگ شود
اصحاب یرقان او را بزعفران زرد نمایند پس چون بچه خود را از زرد ببیند گمان برد که از شدت
حرارت چنین شده برود از زمین هند سنگ یرقان بیاورد در آشیان اندازد و آن سنگ
کوچکی است که در آن خطوط سیاه و سرخ است و مشهور است بحجر سنونو در باب سین بیاید انشاء الله
تعالی پس آن سنگ بردارند و بسایند و از آب وی بیاشامند باذن الله شفا یابد قشیری در آخر
رساله خود در باب محبت آورده که خطافی بر خطافه مراوده نمود و امتناع کرد خطاف گفت سخن مرا
قبول نمیکنی اگر خواهم قبه سلیمان را در هم نوردم با دم ایمکالمه بسمع سلیمان علیه السلام رسانند
آنحضرت فرمود او را طلبیده فرمود چه چیز ترا باعث شد که چنین گفتی گفت یا نبی الله عشاق را
باقوال ایشان مؤاخذه نمایید فرمود که راست گفتی ثعلبی در تفسیر سوره نمل آورده که چون آدم
صفی الله از بهشت بیرون آمده از تنهائی شکایت نمود حق سبحانه و تعالی خطاف را مونس وی
فرستاد و بر او لازم ساخت که در بیوت ایشان آشیان سازد و از بنی آدم مفارقت نجوید و با او
چهار آیه از کتاب خدای تعالی بود و آن لو انزلنا هذا القرآن علی جبل تا آخر سوره حشر او از خود

بنعمات کلمات العزیز الحکیم ترنم و تمجید می سازد و او چند نوع است یکی آنکه در سواحل بحار پیدا می
سازد و ازین نوع بسیار و در جثه کوچکتر از قسم ثالث باشد خاکستری رنگ که او را سمو موخوانند
انشاء الله در سین بیاید نوع دیگر سبز رنگ است در پشتش علامت سرخی هست کوچکتر از ذره که بمی
ببغا است که در باب باگذشت اهل مصر از جهة سبزی او را اخضر نامند هر جا که کمی و پروانه بیند بر
چینند و بخورد و این نوع بیرنستی بسمو موکنند در مسجد الحرام بسیار ایشان کنند در سقف و در
باب بنی شیبه بعضی گمان برده اند که این ابابیل است که حق سبحانه و تعالی اصحاب فیل را باین
عذاب نمود و اکل جمیع انواع آن حرام است که حضرت پیغمبر صلعم حدیثی نقل فرموده در از قتل او نهی نموده
تخصیص آنها را که در خانه ها خانه گیرند عبدالله بن عمر از حضرت پیغمبر صلعم حدیثی نقل کرده که مکشید مرغ را
بدرستیکه آواز او تسبیح است و مکشید خطاف را که در حینیکه بیت المقدس را خراب کردند گفت بار
خدایا مرا مسلط گردان بدریا تا ایشانرا بدریا غرق کنم از جمله خواص او آنکه چشم او را بر زنوی بسته هر که
بروی بخواند خوابش نبرد اگر خشک نموده بسایند و بروغن خوشبوی مطیب سازند و به زنیکه بنوشانند
محبت سانی کرده و اگر با روغن زنبق مخلوط ساخته در وقت زائیدن ناف زن را مسح نمایند نفع
عظیم بخشد خوردن دل او بعد از آنکه خشک کرده بسایند تهییج باه کند اگر زن او را از خون او بنوشانند
بشرطیکه نداند شهوتش تسکین یابد اگر بر صاحب صداع طلا کنند در روش ظاهر شود هر گاه بسبب اخلاط
حادث شده باشد آشامیدن زهره او موی را سیاه کند اما چنان خورد که بدندانهای وی نخورد تا سیاه
نکند خوردن گوشت او بیخوابی آرد و در سر بعضی از آنها سنگریزه است چون یافت شود هر که با خود دارد
از شر و درد محفوظ ماند و مرد هر که زود حاجتش روا گردد و در دست سوال او نشاید اسکندر فرموده که چون
نخستین وی را بگیرند وقتیکه قمر زاید النور باشد شکم وی بشکافند دو سنگ در او یابند یکی سفید اگر بر
مصروع یا معقود آویزند شفا یابند دیگری سرخ اگر بر عسر البول آویزند نجات یابند و باشد که این دو
سنگ یکی طولانی و یکی مجتمع و مدور باشد اگر ایندو سنگ را بر پوست گوساله گذاشته بر صاحب
وسواس آویزند شفا یابد و ایندو سنگ در بچه خطاف که آشیانه او در ناحیه شرق باشد از خانه او
بیابند و در باقی یابند اگر گل آشیانه او را با آب ممزوج ساخته بنوشند درار بول کند ابو حامد اندلسی گفته
که خطاف نوعی خار ماهیست و در دریای سبته باشد که او را دو بال سیاه بر پشت است از آب برآمده در هوا
بپرد و باز بدریا عود کند **خنفساء** سرگین گردان و به ترکی دوزان قوردی نامند جانوریست سیاه
از جعل کوچکتر پشتش طولانی بود میان او و عقرب صداقت و دوستی هست و لهذا اهل مدینه طیبه

او را جاریة العقرب نامند یعنی کنیز عقرب و آنچه نوعست یکی جعل و دیگری جارفان و دیگری حنفب و این هر
سه گذشت و دیگر خنفسا که مشهور بکثیرة الفسو است و لهذا او را فسفلو گویند عربان گویند الخنفسا اذا
تحرکت فست یعنی تا جنبید این بوی بد از وی ظاهر شد صاحب عجایب المخلوقات آورده که سنجر
نظر بر خنفساء افتاد گفت آیا چه حکمت است در خلقت وی و نبیکوئی صورتش با بوی خوشش بعد از
تکلم باینکلام بی انجام حق سبحانه و تعالی لغد الجراحات ریش مبتلا کرد که جمیع اطبا از معالجه او عاجز
آمدند پس امر کرد در بیرون دروازه شهر مقام گرفت روزی آواز طبیبی آمد که گذری رسید بسمع او گفت
بیارید او را تا بحال من نظر کند گفتند او را چه علاج خواهد نمود و حال آنکه اطبای حاذق از معالجه تو
عاجز آمدند پس گفت البته بیاورید او را پیش چون حاضر شد جراحتش بوی نمود خنفسا طلبید حاضران
خنده کردند مرد علیل بخاطرش رسید که روزی استهزا بر خلقت خنفسا نموده بود گفت حاضر سازید
آنچه خواهد که این مرد را صاحب نظر می بینم پس خنفسا را حاضر ساختند او را سوخته بر جراحتش پاشید در حال
بام رسید نعم شفا یافت پس امر کرد گفت که خدای تبارک و تعالی خواست من آشنا سازد که اخس مخلوقات
احسن دواها داشت آکلش جهة استجاس حرام است اگر سرهای خنافس را که در برج کبوتر بسیار جمع میشود بکحال
برطوبتی کرا بوف اوست تحدید نظر و جلاء بصر نماید و پرده چشم را زایل کند و بیاض و سبل را نفع عظیم
بخشد و اگر در موضعی برگ چنار بخور کنند خنافس گریزان شوند اگر یکی از آنها را بر گزیده عقرب گذارند
شفا دهد و اگر کسی بخبر او را بخورد و مطلع نشود تا بجوف او رسد در حال بمیرد **تعبیر** دیدن او در خواب
دلیل موت زن صاحب نفاس است و اگر زانی ... بود خدمت استقرار کند و باشد که دلیل دشمن بود

فصل دویم در خاء مکسوره خنزیر خوک ترکی طنغوز نامند صفات بهایم و سباع هر

دو در او موجود است از سبعیت دندان گرفتن و ... بودن و مردارخواری و درندگی و از بهیمیه سم و علف
خوردن و در شهوت بمرتبه حریص است که ماده در چرا باشد و نر در پشت او و ماده شش پای باشد کسی که
اینمعنی یافته گمان برد که نر از جمله دواب نوعی است که شش پای باشد و باشد که دو نر بر سر یک ماده جنگ
کنند تا یکی بمیرد چو نوبت هیجان شود چو کان سر به پیش اندازند و دمها بجنبانند و آوازها تغیر
سازند و بسا باشد که ماده او از کثرت نکاح زیر او جهد ببیت بچه آرد چون چهار ماهه بر ماده جهد و ماده
چون آبستن شود بار گیرد بعد از پانزده سال دیگر زاید دندان خوک از دندانهای همه حیوانات تیز
ترک شمشیر بران انسان نبرد و دندان پیش از زیر و زبر چنان دراز شود که از یکدیگر گذرد و از اکل باز
ماند و از جوع بمیرد چون سگ به دندان گیرد موی سگ بریزد و بسرعت حیات و عقارب خورد زهر آنها

دردی

دوی ابر کند از روباه ترسناک تر بود چون سه روز گرسنه ماند در روز دیگر چیزی بخورد فربه شود
علمای نصاری چنین گمان کنند چون بیمار شود سرطان خورد خوب شود اگر او را محکم بر حماری ببندند
چو بحمار بول کند خوک بمیرد و چون بچشم او درآید در حال بمیرد پوست او بر گوشت چسبیده است
مثل انسان بخلاف سایر حیوانات وحشی و اگر اهلی شود قبول تادیب کند بعض بکلام ملک علام
لحم او حرام لقوله تعالی حرمت علیکم المیتة والدم ولحم الخنزیر خوردن جگر او از گزیدن جانوران نفع
بخشد اگر خشک کرده بخورند فالج و قولنج را نافع آید و در ساعت صحت دهد اگر زهره او در منی مربوط
ریزند از هر جانب سه قطره روان شود گشاده گردد اگر خشک کرده بر بواسیر بندند به کند اگر صاحب
خواق سرگین او با خود دارد صحت یابد اگر بپاشاند سنگ مثانه را بشکند و اگر بعسل و سرکه مخلوط ساخته
بر سر طلا کنند جراحات را به کند اگر برنج انار ترش ریزند مبدل بانار شیرین گردد مالیدن و اشامیدن
سوخته استخوان او بعد از آنکه صلایه نموده باشند بواسیر را شفا دهد و اگر صاحب تب ربع با خود
دارد زایل شود پاشنه او را اگر سوخته و صلایه کرده بسرکه و عسل معجون نموده کسیرا که درد شکم و
نفخ معده ورم داده باشد بوزن یکمثقال آشامد نفع عظیم بخشد **تعبیر** دیدن او در خواب دلیل شر و
نکبت و افلاس و دیدن ماده او دلیل زیاده شدن نسل و گذشت رسیدن ضرر از وی دلیل
نکبت و ضرر از نصرانی یا دشمن قوی ملعون که از مصایب جزع بسیار کند سواری او رسیدن مال
و غالب شدن بر دشمنان بود خوردن گوشت او رسیدن بذلت و خواری و سستی و مال حرام اگر
بیند که مثل او راه رود خوش شود گردد و هلاک شدن او دلیل غم و اهل او و دلیل ارزانی اگر مسافر بود و بیند
دلیل برف و سرما بود و چرانیدن دلیل حکومت بر یهود و نصاری اگر بیند که زن او خوک گردیده است
دلیل طلاق اوست چه بخشش برا و حرام است مردی نزد ابن سیرین آمد گفت در خواب دیدم که قلاده‌ها
گردن خوکان میاویزم گفت البته بنا اهلی تعلیم علوم مینمائی **فصل سیم در خفاش مضمومه است**

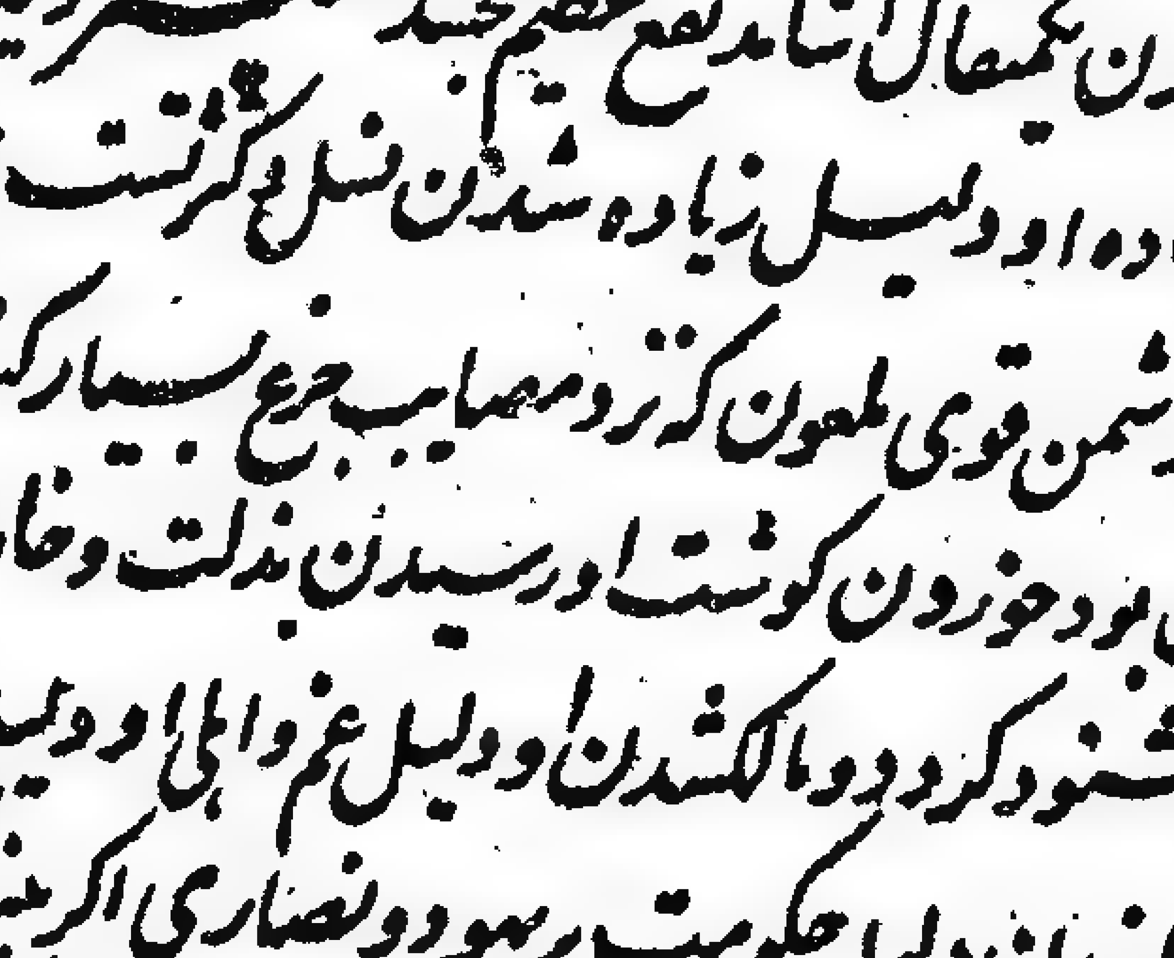

خفاش شب پره ترکی یوسه نامند از جهة ضعف بصر در
شب طیران نماید بزرگ او را وطواط و کوچک او را
خفاش نامند در روشنی ماه و روز نبیند قریب بغروب
شمس در طیران آید چه در آنوقت نه نور بود و نه ظلمت
و وقت هیجان پشه است که قوت خود کند و در شب
روز ابر و هوای صاف ببیند و اعمش ضد اوست که در روز ببیند و شب نبیند و اعمش ضعیف البصر است

باسیلان اسنک و خفاش از جنس طیور نیست که از پستان و دو گوش و خفتنش و شعار باشد و
حیض و طهر بیند مثل انسان خنده کند و مثل چارپای بول کند و بچه خود را شیر دهد و او را بینائی
بعضی مفسرین گفته اند که چون مصنوع مخلوق است لهذا مباین صفت خالق است از این جهت مغلوب سایر
طیور باشد چه مرغانیکه گوشت خورند او را خورند و آنچه گوشت نخورند او را بکشند بدین سبب او را
غیر شب نتوانند دید و سبب گفته اند نظر مردم بر او باشد چه پرد و چون از نظر غایب شود بیفتد تا فعل خالق از
فعل مخلوق متمیز شود و بدانند قدرت کامله قادر عزیز را از آن جهت آن طلب خفاش را از حضرت مسیح علی
نبینا و آله و علیه السلام نمودند که از اعجب طیور است از گوشت و خون است بی پر شد بد الطیران
است پشه و مگس و درهم شکند و بخورد و بعضی میوه اکل نماید مع هذا بیشتر از حمار وحشی و کرکس عمر کند و
ماده او میان سه و هشت بچه کند نر او کثیر الجماعست در میان حیوانات سوای او و میمون و انسان
هیچ حیوانی بچه خود بر ندارد و چون بچه خود بردارد در زیر بال بنهد دارد و باشد که از کمال اشفاق
بر دو پستان خود چسباند و در همین طیران بچه خود شیر دهد و چون برگ چنار بدو خورد بترسد و بمیرد و اگر
او را گویند اطرق کرای یعنی سر به پیش انداز و فرود آی بر زمین چسبد لهذا او را بالحماقت وصف
کنند اکلش حرام و قتلش نیز حرام او نیز مثل پرستو در حین تخریب بیت المقدس گفت یا رب مرا بر ایشان
مسلط کن تا ایشان را غرق کنم از جمله خواص او آنکه اگر سر او را در میان بالشی هر که سر بر او نهد
نخوابد و اگر در ظرف مس یا آهن با روغن زنبق مخلوط ساخته نگرم بپزند تا محترق شود پس بگیرند
صاف نموده بر صاحب نقرس و فالج کهنه و ارتعاش و ورم جسد و تنگی نفس بمالند شفا یابد و این
بتجربه رسیده در خانه که بگیرند دل او را در همان خانه بسوزانند مار و عقرب گریزان شوند و در آن خانه
نیایند و در زمان هیجان او دل وی بر انسانی آویزند هیچ باه کند بر گردن او با خود دارد از گزیدن
عقرب ایمن باشد و اگر زهره او را بر فرج زن عسیر الولاده مالند در همان ساعت وضع حملش شود اگر بینی
او را زنیکه خون از وی بسیار برود بجود بر دارد خون وی قطع شود و مرتفع گردد اگر خفاش را نحر
نزند و بر قضیب مالند از تقطیر البول ایمن گردد و اگر صاحب فالج بر شوربای او نشیند صحت یابد اگر
سرگین او را بر قوبا نعنی گذارند بمالند از بیخ بر کند و هر که موی او را بر کند و سرگین او را با اشک چشم
بجا بمالند موی برنیاید و اگر بر زهار کودکان قبل از بلوغ بمالند موی نروید تعبیر دیدن او در خواب
دلیل مرد عابد ارباب امید و بس کشته که دلیل بطالت و خوف است و اگر زن حامله بیند دلیل سهولت
ولادت است بچه مسافر باز آمدن و اگر بیند که بخانه داخل شد دلیل خرابی منزل بود و دیدن ماده او دلیل

ن

زن ساحره است بعضی دیدن خفاش را دلیل همسایگان دانند که این کس یا کسی از ایشان باشد
خلد بر وزن جعل موش کور و بزبان گورستان نامند و بعضی گویند جانوریست که چشم خود نبیند
بوی از سوراخ خود در آید و دهن کشاید و با یستد تا مگس میان دو لب و اطراف دهن او جمع شود پس
لبها بهم آرد و همه را فرو برد ارسطو گفته که هر حیوانی را دو چشم است حقسبحانه و تعالی عوض بینائی
بوی شنوائی عطا کرده بمرتبه که از مسافت بعیده اصوات خفیه احساس کند و چون احساس صدائی

کند زمین را لود کند و چون خواهند که او را صید کنند
ملخی در سوراخ او گذارند بمرو[د] آید تا او را بگیرد و برا بگیرند از طبخ
اوست که از بوی خوش گریزد و بوی پیاز دوست کند تا غشق یا رکی
یابد و باشد که بسبب بیند و چون او را صید کنند و بعضی از اهل
تفسیر گویند که او حیوانیست که سد مارب را خراب کرد و این چنان بود که قوم سبا را دو باغستان بود و جمیرا
که وارد ایشان میشد یکی از جانب یمین و دیگری از طرف شمال و ایشان مستغرق نعم الهی شده
بودند چنانچه حقسبحانه و تعالی فرمود کلوا من رزق ربکم واشکروا له یعنی بخورید از روزی پروردگار
خود را و شکر او را بجای آورید ایشان شهر پاکیزه بود که او پشه و مگس و کیک و مار و عقرب و
سایر موذیات نبود و مردم غریب که وارد آنجا میشدند آنچه از شپش وغیره در رخت او بود میمرد و چون
کسی داخل باغستان ایشان میشد اگر زنبیل در حین عبور بر سر او بود از اثمار و فواکه مملو میشد بی آنکه
دستی باشجار رساند حقتعالی سیزده پیغمبر بدان قوم بخبر فرستاد ایشان تکذیب همه نمودند هر چند
و انذار نمودند بعدد نعم الهی بر ایشان کردند فایده نبخشید فرد بر سیه دل چه سود خواندن وعظ
نرود میخ آهنین بر سنگ اباد امتناع را شعار و دثار خود داشته کفران نعم خدا را شیوه خود نمودند
و ایشانرا سدی بود که بلقیس در حینیکه پادشاه بود بسته بود در پس آن برکه ساخته که از دوازده جا آب
بیرون میآمد بعدد انهار که مقسم ایشان بود و بعد از ازدواج سلیمان بلقیس ایشان مدتی در مسرت
و نعمت بودند پس طغیان و کفران ایشان از حد متجاوز گشته حقسبحانه و تعالی موشی نزاعمی مسمی بخلد
فرستاد تا سد ایشانرا از بیخ سوراخ کرده سیلی عظیم آمده اشجار را از اصول قطع نموده اراضی ایشانرا
خراب کرد و ایشان قبل از وقوع این حادثه از علم کهانت خبر داده بودند که موش تخریب سد ایشان
نماید لهذا در هر سوراخ موشی گربه نگاه داشته بودند چون نوبت عذاب آن قوم ناصواب رسید حقتعالی
موشی سرخی بشر چنگ گفته شد فرستاد که از هیبت او جمیع گربها بسوراخ موشان گریختند پس آن موش

کور رخنهٔ عظیمی در سد ایشان کرده که از آن رخنه سیل داخل باغستان و خانها شده جمیع اشجار و اموال ایشانرا
قطع کرده و خانهارا پر از ریک نمود کویند که موش مذکور انیاب و مخالب او از حدید بود عمرو در خواب دید که رخنه
در سد ایشان شده چون صبح شد آزرده بجانب سد رفته موشی دید که بچنکال آهنین رخنه در سد ایشان مینماید برکشته
زن و فرزندان خود را برده موش را بدان نمود ایشان بنهایت بد ایشان نمود چون برکشتند کفت دیدید آنچه من دیدم کفتند
آری کفت بدانید که این کار خداست که ما علاج نتوانیم اما مرا حیله در دفع آن بخاطر رسیده اول
ببینیم که خدای تعالی رخصت هلاک اینقوم داده یا نه پس برفت کربه را کرفته نزد موش برده بحفره مشغول
بود اقبال بکربه نکرد اما چون کربه موش را دید روی بکریز نهاد عمرو با اولاد خود کفت چاره کار خود کوئید
کفتند چه چاره کنیم کفت بدرستیکه مرا حیلهٔ بخاطر رسیده کفتند بکن آنچه خواهی پس اصغر اولاد خود را کفت
فردا که من در مجلس قوم بنشینم و هرکس در مرتبهٔ خود قرار کیرد ترا امور نمایم تغافل نمائی چون ترا دشنام دهم برخیز
و سیلی بر صورت من زن پس باقی اولاد را کفت چون اینچنین کند شما هیچ مکوئید من در آنوقت قسم یاد
کنم بقسمیکه کفاره نداشته باشد اکر خلاف قسم نمایم که بعد از این در قوم اقامت نکنم که اصغر اولاد من با
من چنین بی ادبی کند و هیچیک او را عیب و عار نکنند اولاد کفتند سمعاً و طاعة چنین کنیم روز دیکر که عقد جلسه
انتظام پذیرفت عمرو با اصغر اولاد کفت برخیز و فلان کار بکن او بحرف پدر اقبال ننموده بتغافل کذرانید
عمرو ویرا دشنام داد برخاست و سیلی بر پدر زد اولاد وی سر به پیش انداخته هیچ نکفتند قوم از جرئت او
و سکوت سایر اولاد تعجب نمودند ایشان نیز چون دیدند هیچ بحرف نزدند پس عمرو کفت اصغر اولاد مرا
سیلی زده شما هیچ نکفتید و جمله ساکت شدید در میان شما بچو قومی اقامت نمیتوان نمود پس قسم خورد
بقسمیکه او را هیچ کفاره نباشد که اکر از میان ایشان بیرون نرود قوم برخواسته عذر ما خواسته که ما را
کمان نبود که اولاد تو منع او نکنند و لهذا سبقت در منع ننمودیم عمرو کفت الحال چاره نیست بغیر از آنکه
بیرون روم و چنان قسمی از من صادر شده هرچند علاج واقعه قبل از وقوع باید کرد دریغ سود ندارد
چه رفت کار از دست پس اظهار بیع املاک خود نمود قوم برغبت تمام املاک وی بخریدند پس
عمرو احمال و اثقال و عیال و اطفال خود را بار نموده از مواضع ایشان بمحل دیکر نقل نمود پس
اندک زمانی نکذشت که موش کور رخنهٔ در سد مذکور کرده سیل آمده و دواب و انعام
و اموال ایشانرا برده خانهای ایشانرا خراب کرده چنانکه کلام ملک علام بدین معنی ناطق است
که فأرسلنا علیهم سیل العرم یعنی فرستادیم بر ایشان سیل عرم را جمعی
کفته اند که سیل عرم رخنه است و جمعی دیکر سیلی را کویند که کسی طاقت

آن نداشته باشد اما ماٰرب بسکون همزه اسم قصر او لقب پادشاه شهر سبا ست چنانکه تبع لقب ملوک یمن

یمن است مسعودی و سهیلی گفته اند بانی سد سبا ابن یشجب بود هفتاد رود بجانب آن سد جاری میشد

سبا قبل از اتمام وی رحلت نموده ملوک حمیر با تمام رسانیدند گفته اند که سبا اول کسی است که

از ملوک یمن که تاج پوشید نام او عبد الشمس بن یشجب بود یعرب قحطانست مسعودی گفته که لقمان

بن عاد بانی او بود یکفرسخ ساخته بودند خدایتعالی بسبب سیل عرم مردم آنجا را متفرق ساخته

قصه ایشان درجهان مثل گردید از جمله ادعیه و اشکالیکه دافع ان نملیست که در دواب می افتد

اینها است که برگوش چپ اسب باید آویخت که با خاتم سلیمان بن داود ذکر عزرائیل عن وسطک

و ذکر جبرائیل علی راسک و ذکر اسرافیل علی ظهرک و ذکر میکائیل علی بطنک لاتدب ولا تسعی الا ابیض

کعبا کما یبس لبن الدجاجه و قرن الحمار بقدرة العزیز القهار هذا قول جبرئیل و میکائیل ملائکة

الله المقربین الذین لا یاکلون ولا یشربون الا بذکر الله هم یعیشون احیاؤنا آل سعدای ابیس ایها الخلد

من دابة فلان بن فلان او من هذه بقدرة من یری ولا یری ویسئلونک عن الجبال فقل ینسفها ربی

نسفا فیذرها قاعا صفصفا لا تری فیها عوجا ولا امتا الم تر الی الذین خرجوا من دیارهم وهم الوف حذر

الموت فقال لهم موتوا فماتوا کذلک یموت الخلد من دابة فلان بن فلان ومن هذه الدابه ۱۱ ۱۱ ۱۱۳ لا الوطالا

اط۱۱۱۹ـ۹کا

بدانکه اکل او حرام است چه آنکه از انواع موش است عربان در امثال خود

گویند فلان اسمع و افسد من خلد یعنی فلان کس شنواتر و فساد کننده تر

از خلد است از جمله خواص او آنکه اکتحال خون او شافی بصر است و طلاء خون

دم او مزیل تب ربع کسی که بریان او خورد بهر چیز عالم گردد و اگر مغز سر او با روغن گل در شیشه کنند و از او

روغن گرفته بر جرب مالند شفا دهد بعضی گفته اند که اگر خاکی که او از سوراخ بیرون آورده باب تر نمایند و

نقرس مالند شفا یابد اگر خلد را در سه رطل آب فرو برند هر کس از آن آب بیاشامد بر سبیل هذیان تا

چهل روز تکلم نماید یحیی بن زکریا گفته که او را در سه رطل آب حار و برده گذارند تا آماس

کند پس او را صاف نموده اشجار وی را جدا کنند باقی در دیگ کنند با لبان و کبریت و نشاسته از

هریک چهار درهم بر او اضافه کنند تا آنکه مثل طلا گردد و در شیشه گذارند هر که از او بیاشامد لعوق

نماید در اوقاتیکه شمس مابین اول حمل و اول اسد باشد مستعمل وی از دسومات و چربیها اجتناب

نماید و پاک و با تقوی روزه بود هر که اینعمل بجای آورد حق سبحانه و تعالی او را نصیب علم کند

تعبیر دیدن او در خواب دلیل ضلالت و حیرانیست و اختفاء ضیق مسلک است و باشد که

دلیل حدت سمع بود بجهت آنکه شکایت از ناشنوائی کند اگر با مستی ورنه بار بشنید ده بار و زاید داگر در
بهشت بیند در بهشت در آید **باب هشتم** در دواب مشتمل بر سه فصل **فصل اول** در دابه

دابه جنبنده از هر حیوانی این بحسب لغتست اما بحسب اصطلاح اختصاص بچهارپای دارد و بر
اسب بسیار اطلاق کنند و بعضی طیور را داخل دواب نداند استدلال بدین آیه وما من دابة فی
الارض ولا طائر یطیر بجناحیه الا امم امثالکم و بعضی بر استدلال رد کرده اند بدین آیه که وما من دابة
فی الارض الا علی الله رزقها ویعلم مستقرها ومستودعها کل فی کتاب مبین چه طیر نیز گاهی بر روی زمین
میگردد علی بن ربیعه گوید که در خدمت حضرت امیر سلام الله علیه بودم که مرکب آنحضرت را آوردند
که سوار شود چون پای مبارک در رکاب ظفر انتساب نمود فرمود بسم الله و چون بر پشت مرکب قرار
گرفت سه مرتبه الحمد و سه مرتبه الله اکبر و سه مرتبه سبحانک انی ظلمت نفسی فاغفر لی انه لا یغفر الذنوب
الا انت بگفت پس تبسم نمود از آنحضرت پرسیدند فرمود که حضرت پیغمبر خدا صلعم چنین کرد که من کردم
پرسیدند یا امیر المؤمنین از چه سبب خنده کردی فرمود که خدا تعالی تعجب مینماید در وقتیکه بنده بگوید
خدایا بیامرز مرا در حال آنکه میداند که غیر وی آمرزنده نیست از حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و آله
نقل کرده که چون کسی بر مرکب سوار شود و نام خدا نبرد شیطان ردیف او شود گوید غنا کن اگر او
ندانسته باشد گوید آرزو کن و همیشه غنا کنند تا فرود آید و در دوا از رسول خدا صلعم نقل نموده
که آنحضرت فرمود هر گاه در وقت سوار شدن بگوید بسم الله الذی لا یضر مع اسمه شئ فی الارض ولا فی السماء
وهو السمیع العلیم سبحان من لیس له سمی سبحان من سخر لنا هذا وما کنا له مقرنین والحمد لله رب العالمین و
صلی الله علی سیدنا محمد وآله الطاهرین مرکبی که در زیر اوست گوید مبارک باد ترا ای مؤمن که پشت مرا
سبک ساختی و فرمان پروردگار خود بردی و حاجت خود برآوردی اما دابة الارض که از علامات
قیامت بعضی گویند او حیوانیست که طول او شصت گز است صاحب قوائم در شب جمعه از کوه صفا

دمرده بجانب مناره و بعضی گویند از حجر بیرون آید و بعضی دیگر گفته اند که از طایف بیرون آید
عصای موسی ع در دست و خاتم سلیمان ع بادی باشد بعضی چینی گفتار بگشاید و بخاتم تا جبینه مؤمنان
نقش نماید پس مردم بعد از این یکدیگر را بنام نخوانند بلکه گویند یا مؤمن و یا کافر و در تعبیر و حدیث آمده
که دابه حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام است که در حین ظهور حضرت صاحب الامر علیه السلام رجعت نماید
و تعبیر این حق سبحانه و تعالی که زیادتی ایمان و غلبه کفر دارند در آن روز زنده نماید و آیه وافی هدایه و یوم نحشر
من کل امة فوجا مؤید این قولست **دلق** دله فارسی معربست جانوریست شبیه بگربه در بعض اوقات جانوران
بدرد و بعضی گویند سیوان وحشی است چون در برج کبوتران در آید یکی از آنها را زنده بگذارد و اگر
چشم رانست او را بر صاحب
زایل کند و چون خشم
اگر پیه او را در برج کبوتران
طلا بسته و منزل بپاشند غیبت
عارض شود اگر پیه او
نافع آید **فصل دویم**

تب ربع بندند تب ربع تب را
علش ببا و بزند بازیت عود کند
بخور کنند همه آنها گریزان شوند
که او بسیار از خوردن چیزی بر ...
از خون او در گوش مصروع چکانند
در دال **خروس** دیک
کنیت او ابو الیقظان است یعنی بیدار از شان اوست که بفریاد خود مهربان نیست و بیگر دیگر خود الفت
بگیرد و هر ساعت مطلوب در بر کشد و چون از سر دیوار بزیر آید در خانه صاحب خود راه بیابد اهل
تجربه گویند که خروس سفید
باشد آنخانه را دزد نبرد
باشد در حدیث آمده که
خود را از قاضی الحاجات
اعوذ بالله من الشیطان

صاحب دو تاج در مکانی که
ذبح کنند و او دایم در بخت
چون آواز خروس شنوید
بخواهید و اگر آواز حمار شنوید
الرجیم گویند در تاریخ اصفهانی
آورده که از حضرت مقدس نبوی صلعم مرویست که خدایتعالی خروس سفیدی بقدرت خود خلق
کرده که بالهای او منقش و مزین بزبرجد و یاقوت و مروارید و یکبال او در مشرق و یکی در مغرب
سر او در زیر عرش و پایهای او در هوا چون آواز کوید او از او را همه اهل آسمانها و زمین برکه
بشنود مگر جن و انس در آنوقت خروسان زمین اجابت کنند و با او آواز آیند چون نعمت
نزدیک شود خطاب رب الارباب در رسد که بالهای خود فراهم آورده آواز خود نگهدار نس

اهل السموات و الارض غیر آدمیان و جنیان همه دانند که قیامت نزدیک شده و در روایت دیگر از جابر و غیره
از آنحضرت صلعم منقولست که خدای را خروسی است سر او در زیر عرش و هر دو پای او در اقصای زمین و
هر دو بال او در هوا چون صبح نزدیک شود هر دو بال بر هم زند و گوید سبوح قدوس و در روایت دیگر
سبحان الملک القدوس ربنا الرحمن الملک لا اله غیره گوید ثعلبی از حضرت مقدس نبوی صلعم در تفسیر
خود آورده که خدای تعالی سه آواز را دوست دارد آواز خروس و قاری قرآن و استغفار کنندگان
در سحر او در حدیث دیگر آمده که آنحضرت فرمود که خروس دوتاج دوست من و دوست دوست
من جبرئیل است که نگه میدارد آنخانه را با شانزده خانه دیگر از همسایگان در اخبار آمده که آنحضرت را خروس
سفید دوتاجی بود چون بسفر میرفتند خروس را با خود همراه میبردند تا محافظت اوقات نماز را
نماید و نیز روایت است که خروس را دشنام مدهید که شما را بجهة نماز صبح بیدار میکند اکلش حلال است
گوشت او گرم و خشک است باعتدال نافع اصحاب قولنج و موافق مزاج پیر است تخصیص در زمستان
و مسهل و نافع مفاصل و رعشه است با گوشت خروس بچه موافق جمیع امزجه است مالیدن خون و مغز سر
او گزیده جانور را از شفا است اگر تاج و پیشانی او در روغن بمالند دیگر صدا نکند اکتحال خون او مزیل سفیدی
چشم است اگر تاج او را بسوزانند و بر کسیکه بر فراش بول کند بنوشانند نافع بود و اگر پر دراز
او را وقتیکه بر مرغ جهد بکشند و در مجرای آب حمام گذارند هر که از آن آب غسل کند او را العوفا
واقع شود در کنار بال او دو استخوان است اگر بر صاحب تب ربع تب دی زایل شود اگر بر چهارپایی
بندند قوت مشی او زیاده شود اگر زنیکه بار نگیرد خصیتین او بریان کرده تا سه روز در ایام حیض
بخورد و با شوهر مقاربت نماید بار گیرد اگر در کاغذی گذارند و در بازو بندند قوت بازو و باه را
زیاد شود و بندانکه خواهد جماع کند تا نگشاید آرام نشود تاج سفید و سرخ را بجهة دیوانه بخور کنند نفع
عظیم بخشد اگر زهره او را با شوربای میش مخلوط ساخته بناشتا تناول نمایند نسیان را زایل کند چون
او را با عسل مخلوط نموده بر آتش گرم نموده بر قضیب بمالند قوت باه و نعوظ را زیاد کند اگر خصیه او را
بر خروس جنگی بندند از هیچ خروس نگریزد تعبیر دیدن او دلیل خطیب و قاری و موذن و
مطرب یا شخصی که امر معروف کند و خود عمل نکند خود بذکر صلوة و غیر مصلی است و باشد که دلیل مرد
کثیر النکاح و مرد کریم و قانع باشد یا مرد ناقص الحظ و تامل که در مشقتها بسیار افتد یا دلیل صاحبخانه یا
مملوک یا محارب و دیدن قتل خروس ابیض دلیل عدم اجابت دعوت گویند دیدن او و مصاحبت
با علما است مردی نزد ابن سیرین آمد و گفت دیدم که خروس بخانه من درآمد و چند دانه جو بر چید

کرد

گفت که چون از خانه تو چیزی بدزدند مرا خبر کن بعد از چند روز آمد و بیامد گفت بساط مرا از پشت بام
دزدیدند گفت مؤذن برده چون تحقیق نمودند چنین بود دیگری گفت در خواب دیدم که
خروسی در خانه فلان کس فریاد میکرد ابن سیرین گفت سی و چهار روز دیگر صاحب آنخانه بمیرد بعدد
دیک که سی و چهار است شخصی دیگر گفت دیدم که خروسی سه بار گفت الله گفت سه روز دیگر از عمر تو
باقی مانده است و چنین بود اما دیک الجن جانوریست در باغها و بستانها یافت شود اگر او را گرفته در
شراب کهنه اندازند تا بمیرد پس در میان کوزه فراخی گذاشته سر او را بگیرند و در خانه دفن نمایند اجنه
و وسوسه از آنخانه برطرف شود فصل سیم در دال مضمومه دُب خرس و بترکی ایو باشد خانه
در غارها گیرد و در زمستان داخل شود و بیرون نیاید تا هوا خوش نگردد و چون گرسنه شود دست
و پای خود میمکد جوع او زایل شود و در بهار بیرون آید بغایت فربه گشته مختلف الطبع باشد چه آنچه سباع و

و بهایم خورند بخورد و از گوشت و علف اکل و چرا نماید چون وقت مباشرت ایشان شود نری از آنها
ماده خود را بگوشه تنها و خلوت برد و بر زمین خواباند و جماع کند ماده او پارچه گوشتی زاید که اعضای او
متمیز نباشد پس او را از موضعی بموضعی نقل نماید از ترس موران بیکجا نگذارد چنانچه در جهد در باب جیم
مذکور شد پس در مالیدن اعضای او متمیز گردد و بعضی زنند ولادت او در غایت صعوبت بود بسا باشد
که در آن حال بمیرد و چون زن بطرف بنات النعش بسهولت وضع حملش شود در زعم جمعی آنکه از دهن زاید و ناقصه
الخلقه باشد از شوق بمذکر و حرص جماع باشد که از شدت شهوت آدمیزاد را بخود خواند چون در مکان
فربه شود تا چهارده روز بگذرد از آن موضع حرکت نکند بعد از آن آهسته آهسته در حرکت آید تا راه رود
چون بسیار ترسد بر سر درختان آید و در طبع او زیرکیست قبول تادیب نماید اطاعت معلم کند

اکر بعض و ضرب اکلش حرام از جمله خواص او انکه اکر دندان او را در شیر زنان اندازند و بکودک دهانند
دندان بسهولت بیرون اید و طلا بیه او مزیل برص است اکر چشم راست او را بر خرقه بندند و با خود
دارند از درنده نترسند اکر بر صاحب تب ربع اویزند تب وی مفارقت کند اکتحال زهره او با
عسل و آب رازیانج مزیل ظلمت چشم است اکر بر داء الثعلب طلا کنند مو بر وید اکر بر پلک که موی زاید
دارد بعد از انکه مو بر اکنند طلا کنند دیکر موی بر نیاید طلا بیه که از خصیه آن باشد از بهر بیء اکر بر
موضع ناسور بندند شفا یابد اکر پیه او را بر سنک مالند دیوانه شود اکر پاره از پوست او خشک نموده بر طفل
اویزند در خواب نترسد **تعبیر** دیدن او در خواب دلیل شر و نکبت و فتنه و مکر و خدعه کند
زن ثقیل البدن و حقیر المنظر صاحب لهو و لعب و طرب و باشد که دلیل اسیری و بند و زندان و یا دشمن
احمق و دزد و مخنث بود اکر بیند که خرس ماده شد ولایت دنیه متصرف وی در آید اکر از اهل ولایت باشد
او را غمی و حزنی روی نماید پس نجات یابد و باشد که سفر کند و بر کردد بمکان خود **دراج** معروف است
ترکان تراج کویند مرغ مبارک کثیر النتاج است بشیر فصل بهار و کوینده شکر پروردکار است
بدوام نعمتها و صوت او مشعر است بر کلمات پاکیزه در هوای بهار وقت وزیدن باد شمال و هوا
صاف خود را مطیب و پاکیزه سازد و پر و بال افشاند
و در طیران آید و در وقت باد جنوب حال او بد شود
و قدرت بر طیران ندارد و بشکل سیاه ظاهر و باطن و

هر دو بال او خاکستری رنکست بر خلقت خطاف سنک
خواره است الطف از وی بود نر او را حیقطان
نامند سیبویه از طیور عراق کفته و جاحظ از اقسام کبوتر شمرده چرا که بچهای خود مثل کبوتر زیر بال خود جمع
میکند و از نشان او نیست که در یکموضع بیضه خود نکهدارد بلکه از موضعی بموضعی نقل نماید تا کس مکان او نداند
نر او با ماده جمع نشود مکر در باغها و بستانها جاحظ کفته که او بزرک شود اما فربه نشود اکلش حلال چه او از
انواع کبوتر است کوشت او از کوشت کبوتر و فاخته احسن و الطف است اکل آن مغز سر و فهم و منی افزاید
تعبیر دیدن او در خواب دلیل مال و زن مملوکست پس اکر او را مالک شود یا نزد خود بیند مالک مال و
لشکر کردد و یا تزویج نماید یا مملوکی را متصرف کردد **دلدل** خارپشت بزرک یا نوعی از وی ترکان کرپی
نامند جاحظ کوید که فرقی میان وی و خارپشت مثل فرق میان کاو و کاومیش است در بلاد شام و
عراق و عرب و سلخ بسیار بود و بچه روباه بود و ایستاده جماع کند چنانچه پشت نر او به پشت ماده چسپیده

و پنج بیضه گذارد اگرچه در حقیقت بیضه نیست لیکن شبیه به بیضه است مشابه گوشت چربی بود خانه خود را
یکی در بطرف جنوب گذارد و در دیگر بطرف شمال از بهر در یکه باد وزد مسدود کند چون چیزی بیند
که مکروه وی بود منقبض شود خاری از او بیرون آید مانند شمشیر برهنه بر آن بهر که رسد مجروح گرداند
خاریکه در پشت اوست موی بود در کمال درشتی و کثرت پیوست اکلش حرام در مثل گویند فلان
اسمع من دلدل یعنی فلانکس شنواتر از دلدلست بدانکه دلدل بمعنی حرکت با اضطراب آمده بدین سبب

استریکه مقوقس بحضرت مقدس نبوی صلعم هدیه فرستاد
بود دلدل گفتندی چه او استر سفیدی بود در کمال
سرعت او را آنحضرت امیر بخشید اما خواص و تعبیر او در باب
قاف در ذکر قنفذ بیاید **دلفین** جانوریست در دریا
غریق را نجات میدهد و به پشت اعانت میکند تا به ساحل
رساند جوهری و حسن بخارا وسین آمده اند و بعضی
گویند خوک بحریست و در رود نیل بسیار بود و از دریای شور بدانجا آید بصفت خیکی پر باد میباشد
و لهذا نفس زند چون بر غریق نظر یابد همیشه دفع او میکند تا بساحل رساند و نجات دهد و بعضی گویند
برنجاند و ماهی بخورد چون بر روی آب ظاهر شود گویا میتی است و از او بچه متولد شود و شیر دهد
بچه خود را و هر جا که رود همراه برد و در تابستان بر آید و با آدمی انس گیرد خاصه با کودکان اگر یکی
از او صید کنند دلفین بسیار بر او جمع شوند تا جنگ کنند تا چون رهایی در کوی او را نگهدارد

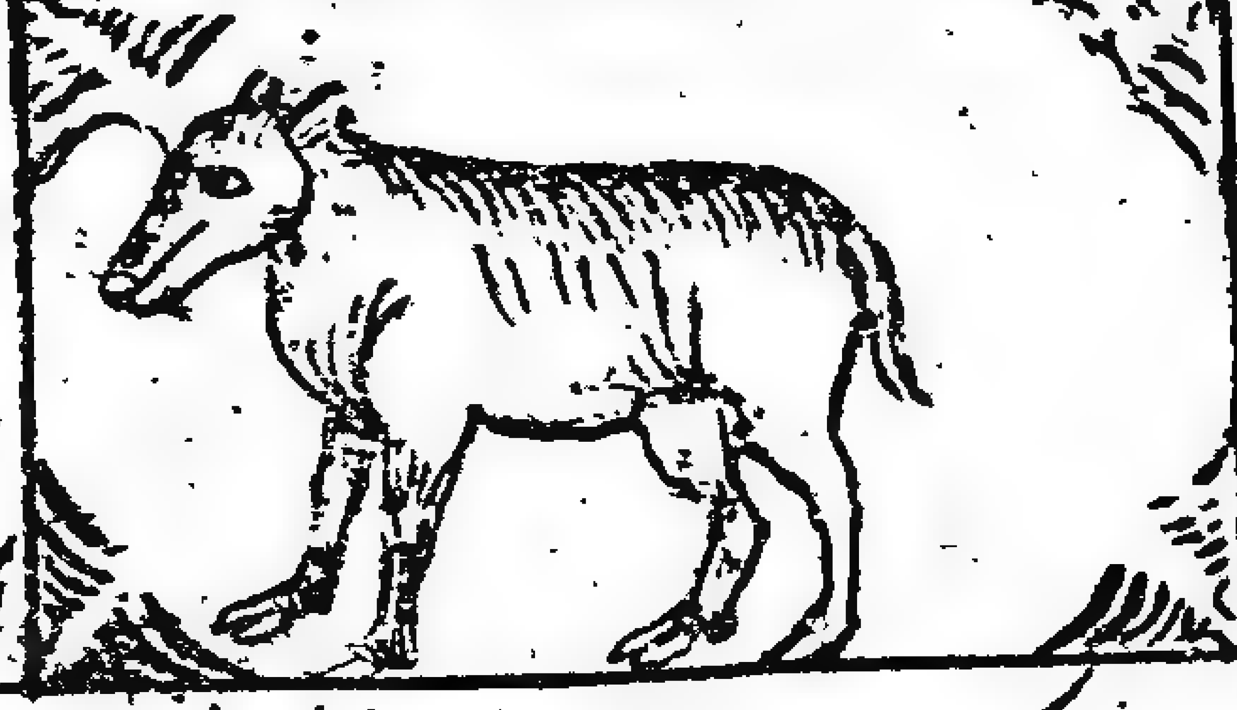

بسرعت تمام چون تیر آنجا باز آید اگر در مثل و غشی
باشد بر بالای آن آید نزد او هیچوقت از ماده جدا نشود
چون تیس ندارد اکلش حرام است خلاف مر عامه
را اگر ایشان حلال میدانند اگر پیه او را در میان حنظل
که میان خالی باشد بجوشانند و در گوش چکانند نفع عظیم بخشد گوشتش سرد و تر است و دیر هضم
دندان او را بر کودک بندند نترسد خوردن پیه او درد مفاصل را دفع کند پیه گرده او را اگر زنی بگذارد
و با روغن زنبق مخلوط ساخته بر خود بمالد شوهرش او را دوست دارد و طلب رضای او کند
اگر هر دو کف او را بر بخور نهد و بر بند هر ترس و بیم از او زایل شود اگر دندان راست او را هفت روز در
روغن گل گذارند هر که از آن روغن بر رو بمالد محبوب القلوب گردد و دندان چپ او بند

رنجاحیت دهد بعضی تعبیر دیدن او در خواب دلیل است بر آنچه مساح برد و باشد که دلیل مکر و کید و
اختفاء اعمال و استراق سمع بوده باشد و باشد که دلیل کثرت باران بود اگر خائف بیند ترسش می
زائل شود جهت آنکه او نجات دهنده غرق شدگان است زعم اگر در خارج آب بیند دلیل است بر دشمن عاجز
صفوة در اینست **دود** کرم ترکان قورد نامند و انواع است چون اساریع که کرم سبز است که در
سبزه زارها باشد و کرم سبز که در درخت صنوبر میباشد و کرمیکه در جوف انسان از عفونت متولد
شود ابن عباس از حضرت مقدس نبوی صلعم نقل کرده که آنحضرت فرمود که خرما بناشتا خوردن کرم
معده را بکشد اطبا گویند آشامیدن و خیسانک کرم از شکم بیندازد و برگ شفتالو را ضماد کنند
کرم شکم را بکشد اما کرم ابریشم از عجیب مخلوقات است چه دل بر حکمت مقدار دانهایکه در انجیر میباشد

از مورچه کوچکتر زنگ او سیاه وقت بیرون آمدن او قریب بفصل بهار بود در کرم سیرها در حقه گذارند
اگر از آن بیرون نیاید زنان در زیر بغل و پستان نگهدارند چون بیرون آید برگ توت سفید دهند
تا روز بروز بزرگ شود و از سیاهی بسفیدی مبدل شود و در مدت شصت روز باین مرتبه رسد پس
شروع کند بر تنیدن بر نفس خود و بر گرد خود بتند یعنی آنچه در درون وی بود خالی شود تا بقدر
گردکان شود اما طولانی بود تا ده روز چنین شود و بعد از ده روز بمیرد پس آن خزنه را سوراخ
کند و پروانه که دو بال سفید داشته باشد از و بیرون آید و در وقت بیرون آمدن او مستطیر
بیرون آید و بالهای او متحرک از حرص جماع نر او بماده دم بدم چسبیده مدتی بدن ایشان بهم چسبیده بود
پس جدا شده ماده او تخم کند بهیئتی که گذشت تخم او را بر کوی سفیدی ببینند نر و ماده هر دو
بمیرند و نگهدارند اگر بجهة تخم خواهند والا از آنها که حریر سازند و در آفتاب گذارند و چند خزنه
خواص او دست که از صوت رعد و زدن طشت و کوفتن هاون و بوی سرکه و از آدم جنب و زن

عالیقین واز موش و گنجشک و مورچه و کثرت حرارت و برودت ترسند بعضی حکما گفته اند که فرزند ادم
بکرم ابریشم ماند همیشه در جهل خود است زیرا از جهل خلاصی نیست تا انکه خود را نکشد بدانکه بعضی
انواع کرمها جنبه استخباث حرام است از جمله خواص کرم ابریشم انکه اگر زیت مخلوط ساخته بر بدن نبات
بمالند از گزیدن جانوران زهردار ایمن گردد چون کرم ابریشم منفعت تاجر را در غلبت سلطان را
پس هر گاه بیرون اید مرغ خانگی خورد فربه شود اگر کرم زردیکه از زبل متکون شود در زیت کهنه
جوشانند و بر داء الثعلب گذارند شفا یابد و نفع عظیم بخشد و موی برارد تعبیر دیدن او در
خواب دلیل دشمن حیله است و دیدن کرم ابریشم رسیدن منفعت تاجر را و در غلبت سلطان را
پس هر که خبری از و فرا گیرد منفعت رسد و باشد که دیدن کرمها دلیل مال و خیر باشد و اگر کرم در ولاد
باشد دجاج برکات ال آمده مرغ خانگی که ماکیان گویند و بترکی داوق گویند و احد او دجاجه
و جهت انکه در راه رفتن اقبال و ادبار نماید دجاجه نامند چه هرگاه کسی در راه رفتن گامهای دیگر

گذارد و پیش و پس رود او را دجاجه گویند و چون پیر شود تخم
او را زردی نباشد و جوجه از او بیرون نیاید باتفاق اکل او
ضلالت است از عجایب او انکه سباع از نزدیکی گذرند از هیبت
نترسد اما چون شغال بر او گذرد اگر بر بام یا دیوار باشد خود را
از ترس بزیر اندازد و موصوفست بکم خوابی و زود بیدار شدن گویند که نوم او بمقدار بیرون امدن
نفس و برجوع انست و این از غایت ترس و بیدلی وست و از شدت حیله که دارد بر زمین نخوابد
بلکه بر بالای شاخ درخت یا دیواری بخواب رود و جوجه از بیضه بیرون اید بار و ظریف و مقبول
بود و بعد از یکروزه راه رود و هر چند بزرگتر شود احمق تر و ناقص تر گردد تا انکه جمیع صفات حسن
از او زایل شود پس قابل ذبح گردد مثل طیور جوارح گوشت و مگس خورد و بطریق بهایم نان تنها
خاید و دانه چند بیضه او را هر چه اطرافش دراز و تیز از او مرغ بیرون اید و انچه مدور و عریض بود خروس
از و بیرون اید جوجه از بیضه گاهی بحضانت مرغ بیرون اید و گاه در دفن در زبل و مانند آن بعضی از
او در روزی دو نوبت بیضه نهد در همه سال بیضه گذارد مگر در دو ماه زمستان خلقت بیضه در دو
ماه با تمام رسد در وقت بیرون امدن پوستش نرم است چون هوا برا و رسد خشک و محکم گردد میان
زرده و سفیده ان پوست نازکی باشد او را قیض نامند هرگاه در یک بیضه دو زرده باشد از او دو جوجه
براید احسن و الطف از انکه زرده ای و پیشه بود بیضه مرغیکه او را خروس نباشد قلیل الغذا بود و جوجه او

ازاو متولد نشود و همچنین از بیضه که زرده اش کم یا ناقص النور باشد چه مضار از هلال باید ممتلی شود و
رطوبت او زیاد گردد و از بدر تا محاق ناقص و لهذا بعضی از انها از یک پهلو ناقص باشد چوجه بریان
باده بد نظر تو شناسد که او را از مقدار او بیند اگر حرکت نمود نر است و اگر ساکن شد ماده است حضرت
مقدس نبوی صلعم اعتبار انکه نهداشتن مرغ و خروس و غیر آن را بکه نهداشتن مرغ خانگی امر فرمود یعنی که اگر
کس بفراخور حال خود چه معیشت نجری آن شیئا لنا باد بیضه و تخمش حلال تخمش در حرارت معتدل است گوشت
مرغ جوان زیاد کننده عقل و منی است و از را اصناف کند غذای معتدل بود و تخصیص جوانان را در فصل
بهار لیکن مضر اهل ریاضت است مصلح او بعد از اکل و شرب عسل تناول کنند و جوی از اطبا اتفاق
نموده اند که خوردن او مولد نقرس است و مضر او ست ظاهرا معنی را بالخاصیته نافع باشد و الا او درجه
اعتدال دارد چه بسیار گرم نیست که بصفرا مستحیل شود و بسیار هم سرد نیست که مولد بلغم باشد و حال
انکه گوشت او در جگر اثر نیکو دارد و دماغ را قوه و عقل را زیاده میکند بیضه او گرم است مایل بخشکی بعضی گویند که بمعتدل
سفیده او تر و سرد و زرده او گرم اکل زرده و تازه او قوت باه را زیاده کند نیم برشت او احسن و الطف
اغذیه است و تمام پخته او دیر هضم و مداومت بر اکل او مولد کلف است و دفع ضرر او آنکه سفیده او
نخورد و زرده اکتفا نماید که مولد خلط محمود نیست اگر مغز سر او را برگزیده مالند بالخاصیته شفا دهد صاحب
عجایب المخلوقات آورده که اگر جوجه باده چهار روز یک کف کنجد بقشر بزند تا بحرا شود و گوشت و شوربای
او بخورند قوه باه را زیاد کند بعضی از جاهلان بعلم طب را اعتقاد انکه مداومت بر اکل گوشت او مورث
بواسیر و نقرس است و این باطل است صاحب عجایب المخلوقات آورده که در سنگدان او سنگی است
که اگر بر مصروع آویزند شفا یابد و اگر کسی با خود دارد قوت باه را زیاده نماید و اگر زیر سر کودک
نهند از خوف ایمن شود و سرگین مرغ سیاه اگر بر در خانه چسبد میان اهل آنخانه خصومت پدید آید اگر
زهره او را بر قضیب مالند با هر زنیکه مجامعت کند او غیر او دیگری را نخواهد اگر سر او را در ظرفی گذاشته زیر
سر مردیکه اگر با زنش جنگ نماید دفن نمایند رفع آن شود و اگر مردی چهار درم از روغن او بردارد
قوت باه زیاده شود چشم او که بسیار سیاه باشد با دو چشم گربه سیاه خشک نموده بعد از سحق اکتحال
نمایند روحانیین را ببینند و هرچه از ایشان پرسند جواب گویند تعبیر دیدن او در خواب دلیل
زنان بمقدار اگر با رعونت و نشاط بیند دلیل زن اصیل بود و اگر در مزبله بیند دلیل زن فاجره
و جوجه او ولد از نا باشد که دیدن او دلیل زن صاحب اولاد باشد و اگر بیند که بسر مریض آمد شفا
یابد و از او سرد موثست و اگر بیند که بر هیچ در ایستد دلیل بیماریست و گاه دلیل زوال غم باشد اگر بیند

او را ذبح

اورا ذبح نموده کبیرزا بتجارت برداره اکر ببیند که اورا صید کرد او نجم ولایتی و مالی یابد در عهد اکر ببیند
که اورا با بچها و بیضها از مکانی بمکانی رود اهل آن ولایت را اسیر کنند بر و بال و بیضهاش دلیل زنان
است قوله تعالی کانهن بیض مکنون اکر در دست خود بیضه ببیند اکر زنش حامله باشد دختر زاید و اکر عزب
باشد زن خواهد و اکر بیضه خورد خام مال حرام خورد و اکر مطبوخ بود یعنی حلال بود حکایت مردی نزد ابن
سیرین آمده کفت در خواب دیدم که پوست بیضها جدا میکنم و زرده آنها میاندازم و سفیده آنها
میخورم کفت تو نباشی کفت بلی از کجا دانستی کفت بیضه بمنزله مراعات و زردی چند و سفیده کفن و
انداختن زرده عبارت از انداختن میت و بهای کفن میخورد اکر زن حامله ببیند که بیضه پوست کنده
با و داده و شد البته دختر زاید باب نهم در ذال معجمه مشتمل بر سه فصل فصل اول در ذال
مفتوحه ذراریح الکلک جانوریست خبیث که نقطهای سیاه دارد و مسمردو از ذوات السموست
بانواع باشد بعضی از او در بالها خطهای سبز دارد و رنکش مختلف جسمش بزرک و طویل و مستلی بود
مثل کرم کل چیزیست اکلش حرام مالیدن او نافع جرب و علتی که پوست بریزد و نیز مخلوط بمار مبادرو
که مواطی ور جهانت مثل سرطان امام فخر رازی کفته که او را طبخ نموده بر دار الثعلب بهند سودی دارد
و شفا دهد اطبای سلف را زعم اینکه اکر چیزی از او در رکوی سرخی بجند و بر محموم آویزند تب از وی مفارقت
کند بالخاصیت فصل دویم در ذال مکسوره ذئب کرک و ترکی قورد نامند اکلش حرام
عربان ورا ابا قیس نام نهند او و شیر را یکنوع صبری بر کرسنکی هست که سایر حیوانات را نیست لیکن شیر
حریص تر و پرخوارتر است اکر چند روز بکذرد که چیزی نیابد بنسیم استشاق نماید و تعیش کند پشت او
صلب و مصمتی در جوف و بکدام از دکر استخوان خر با هیچ حیوانی غیر از او و سک نزد مباشرت ملتحم
نشوند و چون نر و ماده او باهم ملتحم شوند هرکس بر ایشان هجوم آورد و بهر طریق که باشد او را بکشد لهذا
چون اراده مباشرت کنند از خوفیکه بر خود دارند اکر بموضعی روند که تردد در او کمتر باشد بر زمین

خوابیده جماع کنند
لهذا چون اراده وطی
واند یکبار باند تا و
کشاده کردد چشم کشاده
نشود چه یکچشم
خود نماید و یکچشم
دیدو موصوفست بزیرکی و
زیرکی کند بجهد و خواب
که چشم خوابید بیدار و
بخواب رود و پوشیده
بیدار مراقبت و حراست
خوابیده استراحت کند

و چون گوسفند باشد از همه حیوانات بیشتر فریاد کند و چون گرفتار شود اگر او را بکوبند و عصا و شمشیر زنند یا زخمی بر دارد یا عضوی شکسته شود تا مردن صدای او شنیده نشود نوبت شبانه او بعد از نیمه است که از مسافت یک فرسخ ادراک شموم نماید و اگر در صبح متعرض گوسفندان شود چه تمام شب کلاب مراقبت و پاسبانی کنند در وقت انفلاق فجر ایشان کلالی و فطوری روی نماید بخواب روند پس در آن وقت گرگ این چه همان قصد گله گوسفند کنند اگر چه در مسافت بعیده و اماکن قریبه باشند هر تعب و مشقت که باشد خود را بمقصد رسانند و از رنج و تعب و دوری راه تنگدل نشوند بلکه از تجشم آن محض راحت دانند و احسن ما قال

رنج راحت دان چو شد مطلب بزرگ
گرد گله توتیای چشم گرگ

و چون مابین او و گوسفند عداوت جبلی و تنفر منافرت فطری واقع است لهذا اگر پوست او را با پوست گوسفند گذارند موهای پوست گوسفند بریزد و از روی برهنه کند لیکن چون پای بر برگ عنصل نهد در حال جان بقابض ارواح سپارد و چون گرسنه شود فریاد کند تا گرگان دیگر جمع آیند چون یکی از آنها روی بگریز نهد همه بر او تازند و او را از هم بدرند و بخورند و چون تنها با آدمی برسد از و بترسد بطریق استغاثه فریاد کند تا ابنای جنس او بشنوند مجتمع گشته بهیئت مجموعی بروی یورش آرند و خواهند که از روی حرص او را بخورند اگر آنکس یکی از آنها را از خود دور کند آنکس را گذارند و بر وی یورش آرند و او را از هم بدرند و بخورند و آنکس نجات یابد چه از شأن اوست که چون آدمی از و بترسد طمع در وی کند و اگر نترسد و در پی طمع نکند و از ترس بگریزد و از خواص او آنکه دندانش نخود چون شمشیر استخوان ببرد چنانچه صدای او مسموع نشود اگر سر او را در برجی گذارند گربه و غیره از موذیات نزدیک ایشان نشود و هر که چشم راست او با خود دارد از سباع نترسد اگر قاب پای او را بر سر نیزه آویزند اگر جمیع کثیر بر آن رمح دی زنند بدو نرسد تا هنگام که آن قاب بر سر نیزه باشد اگر خصیتین او را بشکافند و نمک و سعتر پاشند هر که را پهلو درد کند وزن یکمثقال از و با آب جرجیر بنوشند صحت یابد اگر با آب عسل نوشند ذات الجنب را شفا بخشد اگر قطره از خون او با روغن گاو مخلوط ساخته در گوش چکانند درد و کری گوش را زایل کند اگر مغز سر او را با آب سداب و زیت بسایند روغن آنرا اگر بر جسد مالند از جمیع علل ظاهره و باطنه که علت آنها سردی باشد ایمن و سالم باشد و دندانها با پوست و چشم او را هر که با خود دارد بر خصم غالب آید و محبوب القلوب گردد اکل جگر او درد جگر دفع کند اگر قضیب او را در فرق بریان کرده بخایند قوت باه دهد و این تجربه رسیده اگر زهره او را با عسل و آب مخلوط ساخته بر ذکر طلا کنند با هر زن که جماع

کنند او را بغایت دوست دارند اگر دم او را بر علف زار گرگان آویزند هیچ گرگ نزدیک او نشود اگرچه از جوع بمیرد اگر سرگین او را در موضعی بخور کنند هیچ موش بدان مکان نزدیک نمیشود مداومت جلوس بر پوستش از قولنج باز دارد اگر زهی از روده او ساخته بر سازی آویزند جمیع زههای که از روده گوسفند باشد پاره کند و اگر در دکانیکه دف سازند پوستش بخور کنند جمیع دفها را پاره کند اگر از پوستش طبلی سازند چون در میان طبلها نوازند همه را پاره کند مالیدن او بر داء الثعلب موی برآرد آشامیدن زهره او شکم ببندد و اسهال را نافع بود و چون بر قضیب مالند هر مقدار که خواهند جماع کنند اگر با زهره کرکس و روغن زنبق بمالند هیچ باه و نعوظ کند و از تمام باید اگر بروغن گل سائیده هر مرد که بر ابروی خود مالد زنش بغایت دوست دارد و اگر پیه او را بر روی کسی مالند در راه رود اگر با ورس که گیاهی است شبیه بکنجد بر بهق مالند زائل کند دندان باده او را اگر بر مصروع آویزند شفا یابد اگر استخوانیکه میان سرگین او یافت شود دندانیکه درد کند باو بخارا دهند وجع وی در ساعت ساکن شود جالینوس گفته کسی که او را درد شقیقه دائمی باشد اگر با زهره او روغن بنفشه در بینی او چکانند مدت حیات از صرع ایمن باشد و اگر زهره دو چشم او را بر کودک آویزند مصروع نشود اگر جزوی از زهره او با عسل خام مخلوط ساخته اکتحال نمایند از ظلمت و تیرگی چشم ایمن گردد و اگر قضیب او را با سم زنی ببندند هیچ مردی برو قدرت ندارد الا وقتیکه گره آن بگشایند طلاء خون او نافع جراحات بود صفت طلسمی که گرگان جمع شوند از مس صورت گرگ مجوف ساخته در جوف وی سرگین گرگ گذارند در موضعیکه دفن کنند گرگان گریزان شوند تعبیر دیدن او در خواب دلیل کذب و حیله و عداوت و دزد ستمکار بود و دیدن بچه او دلیل فرزند دزد هر که بچه او بیند فرزند دزد پرورش دهد اگر بیند گرگ با گوسفند یا بزه یا حیوان انسی گرد در دزد توبه کند اگر بیند گرگان بخانه او در آمدند از دزدان احتیاط نماید و باشد که دیدن او دلیل تهمت بستن بر شخصی باشد که از او بری باشد بالنظر الی قصه یوسف علیه السلام فنج بفار بحتیه و خار بمجمه کفتار نر بسیار موی که جنبش بیوخ داد باخست هرگاه صیاد اراده صیدش کند سنگی در خانه او اندازد از حماقتی که دارد گمان برد که مگر چیزی است که بیرون آید صیدش کنند و اگر در سوراخ باشد این افسون بدو خوانند اطرقی ام طریق خامری ام عامر ابشری بجراد عظلی و شاه هزلی مکرر این افسون خوانند تا از سوراخ آید دست و پایش ببندد و بیرون آرند فصل سیم در ذال معجمه ذباب مگس بزرگان چنین نادان ترین مخلوقات است که خود را در هلاک اندازد افلاطون گفته که از صغر

حدقه اش مژه ندارد چه مژه آینه حدقه را مصقلی ومجلی گرداند حق تعالی او را عوض مژه دو دست
دیگر داده که حدقه خود را صیقل دهد و لهذا همیشه بدو دست مسح چشمها نماید جاحظ گفته که
عربان ذباب را بر مگس و پشه و زنبور و کیک و مگس خر و مگس سگ و مگس باغها اطلاق کنند اصلش
کرم کوچکی است که از بدن حیوانات بیرون آید مگس گردد اما مگس مردم از سرگین و کثافات
و عفونت از جماع با یکدیگر متکون گردد و در حین وزیدن باد جنوب بسیار شود و در هبوب باد
شمال متفرق و متلاشی گردد مخارق الساعه مثل پشه خرطوم دارد اشهای کلام باد بن و آنکه
بر موضع سیاه نشیند سفید گردد و بر موضع سفید نشیند سیاه گردد و لهذا حق تعالی بر یونس ع در
وقت خروج او از بطن حوت درخت کدو رویاند تا مگس از و باز داشت چشمش صلب گردید در
مواضع متعفنه بسیار باشد و باشد که نر او با ماده تمام روز جماع کند و او را حیوان هستیه گویند چه در
زمستان پنهان و در تابستان پیدا گردد اکلش حرام و در حدیث آمده که هر گاه در ظرف شما افتد
او را در آن ظرف فرو برید بدرستیکه در یکبال او علت و در بال دیگر دوا است و در روایت
دیگر آنکه در یکبال او سم و در بال دیگر شفا است پس اگر در طعام افتد او را فرو برید جهة آنکه اول بال
سم دار را مقدم دارد و بال دیگر که در او شفا است فرو رود دفع او کند مؤلف گوید در حیوة
الحیوان که تامل نمودم دیدم که بال چپ که مدار دیس را مناسب علت است و بال راست مناسب
شفا ابی اسامه از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده که آنحضرت فرمود که بهر مومنی صد و شصت ملک
موکل است که دفع میکنند از او آفاتیکه قدرت بر دفع آنها ندارد پس از آنجمله هفت فرشته اند
همه آفات دفع بلیات از او میکنند بنحویکه شما دفع مگس از کاسه عسل میکنید در روز تابستان اگر
بر شما ظاهر شوند هر آینه بر زمین پست و کوه بلند و هر نشیب و فراز بینند که جمعی کفها پهن کرده و
دهنها گشاده اگر بنده را طرفة العینی بحال خود گذارند که اعتماد بر خود کند هر آینه دیوان و شیاطین
او را بربایند قال الله تعالی له معقبات من بین یدیه و من خلفه یحفظونه من امر الله یعنی مر خدا راست
فرشتهائیکه دور کننده و رانده اند از بنی آدم آفات دیوان و شیاطین را از پیش و پس
نگهداری میکنند از شر شیاطین جاحظ گفته که اگر شیر را با گندس مخلوط ساخته بر خانه پاشند هیچ
مگس داخل آن نشود اگر او را سوخته و صلایه نموده بعسل بسرشند و بر دار الثعلب بالند موی بر آرد
بر مرده او چون ریم آهن پاشند هیچ مگسی بر وی نیاید اگر سر او را بکنند و بر گزیده عقرب بالند
درد وی را ساکن گرداند اگر دسته از علف سداب بر در خانه نهند هیچ مگس داخل آنخانه نشود ا

مگسها

کلسهای بزرگ را اگر بند بر سر و بندهای آنها را بر موضعی از پلک چشم که موی زاید بر آورده باشند بیخ
بیالند موی زاید بر دو دیگر بیرون نیاید عظیم مجربست اگر مگس را گرفته در درد گوی کتان پیچند و بر رشته
ابریشم بسته بر گردن یا بازوی کسی که چشمش درد کند یا و بزند درد وی ساکن شود اگر مگس
را در هم شکسته بچیزی که ورم کرده ضماد کنند صحت بخشد محمد بن زکریا گوید که در کتب طلسمات و
دیدم که اگر مگسی زنده بر کسی و بزند که دندان او درد میکند درد آن ساکن کند کثیر اگر سگ دیوانه
گزیده باشد روی او را بپوشانند تا مگس بر او ننشیند که باعث ازدیاد باشد صفت طلسمی که منع
کند مگس کندس تازه و زرنیخ زرد اجزای متساویه گرفته در هم نرم بسایند با آب گرم و روغن خمیر
کنند تمثال مگسی از او سازند و بر بالا دره بنهند هیچ مگس در آنجا نماند و نشیند مادام که آن تمثال بر آنجا
باشد تعبیر دیدن او در خواب دلیل خصم ضعیف باشد که دلیل جمعیت روزی باشد و ب
باشد که دلیل درد و وبا و فزع و ترس بود **باب دهم** در ذکر انواع مهمله مشتمل بر سه فصل فصل
اول در ذکر مفتوحه رخم همای و او استخوان خورد و فرد همای بر همه مرغان از آن شرف دارد
که استخوان خورد و آدمی نیازارد گویند در خلقت مرغیست ابلق شبیه بکرکس در جبال صلبه و
موحشه و اراضی بعیده از اماکن اعدا خود ماوی سازد و لهذا اعراب در امثال خود گویند فلان
اعز من بیض الانوق یعنی فلان چیز عزیزتر از بیضه انوق است این طیر بحماقت اشتهار دارد چه با سر آفت
قدرش طمع در عذره نماید اکلش حرام اگر خانه را بر
او بخور کنند همه جانوران بگریزند اگر سرگین او را با کلاب
و سرکه مخلوط ساخته بر برص طلا نمایند تغیر لون او کند اگر
حک او را بر بالا کرده باب سایند و دیوانه هر روز بگیرد
نوشند تا سه روز متوالی شفا یابد اگر سر او را بر زن عسیر

الولاده بندند بزودی بار نهد اگر پوست او را که بر چینه دان او باشد خشک نموده بسایند با شربت
عسل بیاشامند جمیع زهر مار را دفع کند گمند اشتن او دافع اوجاع بود تعبیر دیدن او در خواب
دلیل مرد احمقست اگر بیند که او را گرفته حرب و خوریجین واقع شود یا بیماری صعب در او دیده
نصاری گویند اگر بیند که بسیاری از او در مکانی فرود آیند دلیل فرود آمدن لشکر است در آن
مکان ارطامیدورس گفته دیدن او خیر است زیرا کسیکه بیرون شهر است چه او داخل شهر نشود و نیز
دیدن او دلیل فساد کسانیکه در مقابر ساکنند اگر او را در خانه بیند اگر مریض در آنخانه بود موت

او هست و دلیل موت صاحب است فصل دوم در دابه‌ایکه بوره مرفق جانوریست شبیه نهنگ
و نیز سنگ پشت را گویند فصل سیم در رتیلا در تفسیر مدرسه سلا شاد شاید یا دیده و عقرب
هر دو آنکه جنسی از هوام یعنی حشرات زمین جاحظ گفته نوعی از عنکبوت و از عقرب زاران باشد
جهه آنکه قاتل حیوانست ترکان بغه نامند بدترین انواع او مصریه است صاحب قاموس تا بعد دو نقطه
ضبط نموده یعنی رتیلا چنانچه مشهور است و گفته مشهور ترین اینکه او تلفیست شبیه بکرم است که جوانب
و بهوای آدمی آید بعضی سیاه و بعضی سفید باریک باشند گزیدن همه انواع او قاتل و در دنبال آب

و بعضی انواع او در غله زار باشد بحجه دفع زهر او و عقرب
بالیدن شکوفه سوسن نافعست و نیز از مغز سر او را با فلفل
بیاشامد دفع سم او کند معجون در دیدن او در خواب دلیل
زن موذیه مفسده است که بکار مردم آید که خبرها بیافد و بعضی گویند دیدن او دلیل دشمن قتال
حقیر النظر شدید الطعن است رخ بیان ماهی کوچک سرخ رنگ اگر سرخ تازه او را کوفته بر موضعی
خار یا تیر فرو رفته باشد طلا نمایند بسهولت در آید رخ مرغیست معروف در جزایر چین بیاشد

که هر بال او ده هزار باع است
گویند مردی رسید بتجارت
از خشک آب در کشتی و دشت
همراه بیکشف که یکبره پیدا
چین سفر کردم باد کشتیها
بجزیره بزرگی انداخت اهل آن
کشتی بطلب آب و هیمه بیرون

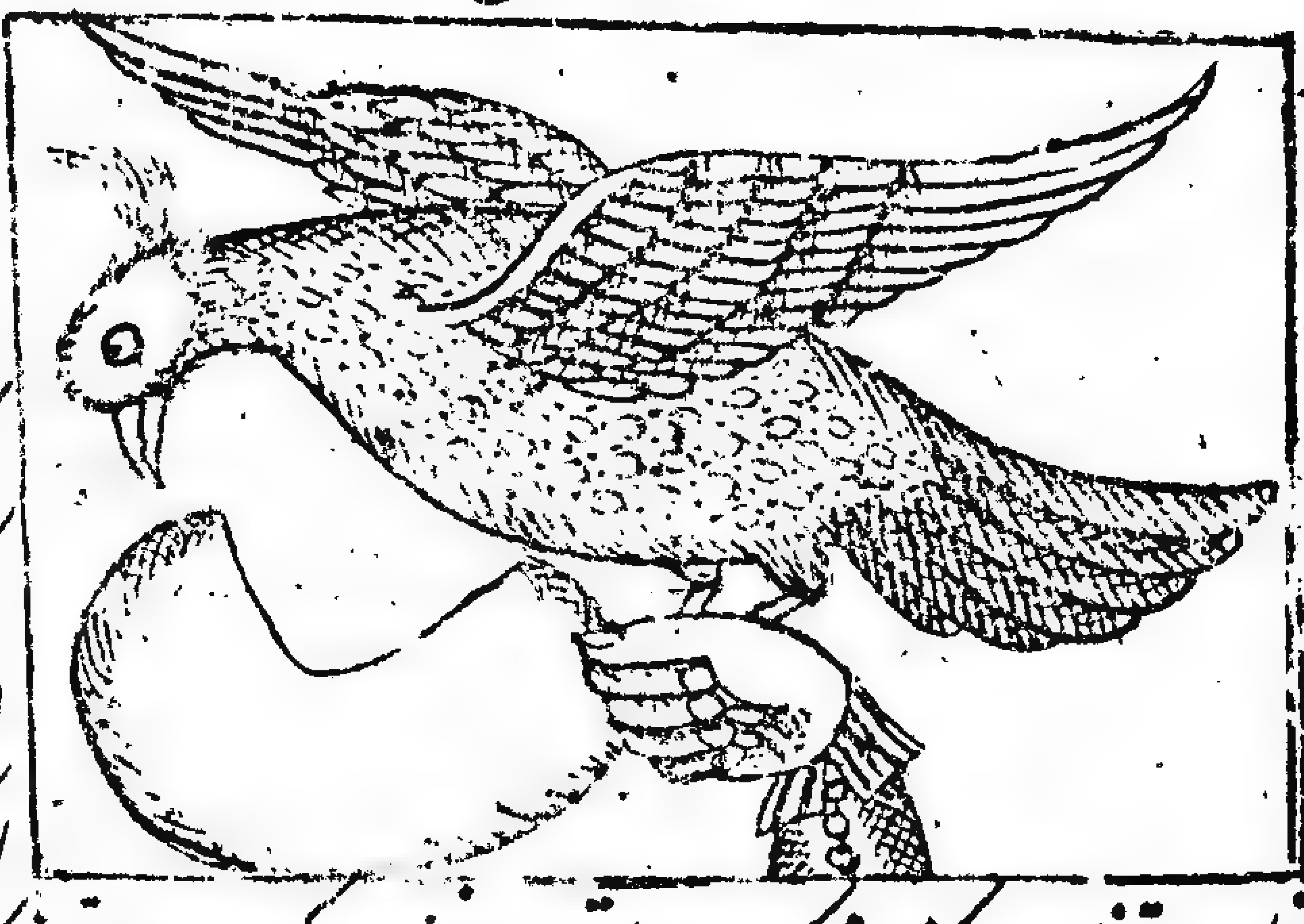

رفتند قبه عظیمی بارتفاع صد گز دیدند که او را براقی و درخشندگی بود از او تعجب کردند چون
نزدیک وی رسیدند بیضه رخ بود چوب و تیر و شمشیر برا و زدند تا شکافته شد و بچه او بیرون
آمد مانند کوه بزرگی پس از پر و بال او گرفتند و کشیدند تا بال او شکسته شد و بیرون آمد و پر با
ایشان باقی ماند هنوز خلقت او تمام نشده بود او را کشتند و از گوشت او طبخ نمودند و با
چوبکه در آن بیضه بود بهم زدند و بخوردند جمعی در میان ایشان که در ریش سفید بودند چو صبح
شد جوان در ریش سیاه گشته بودند و بعد هر که از آن گوشت بخورد جوان و در ریش سیاه نگردید

میکشند این اثر از آن چوبست که گوشت را در وقت طبخ بر هم زده اند و او چوب تشاب بود که از او تیر میسازند چون آفتاب طلوع نمود در یخ مثل ابر عظیمی در هوا پیدا شد سنگی که بزرگتر از تختی در دو پای خود داشت در دریا انداخت چون کشتی پیشتر رفته بود معون اینکه بسلامت نجات یافت تعبیر دیدن او در خواب دلیل اخبار غریبه و اسفار بعیده است و باشد که دلیل سقوط کلام صحیح باشد چنانچه دیدن عقاب **باب یازدهم** در زاء معجمه مشتمل بر سه فصل است **فصل اول** در زاء مفتوحه **زاغ و زاغچه** زکان غرقه و غرقون مانند یکنوع او سیاه محض کوچک و را کلاغ زراعت خوانند اکلش حلال است یکنوع دیگر منقار سرخ دارد و او را اغراب زیتونی نامند چه آن که خوردن او اگر زیتون نیست لطیف الشکل و نیکو منظر است در عجایب المخلوقات آورده که یکنوع او بزرگ و سیاه بود که زیاده از هزار سال عمر کند والله اعلم زبان زاغچه اگر خشک نموده تشنه خورد تشنگی او زایل شود اگر چه در قلب الاسد باشد اگر دل او را خشک نموده و سائیده هر که بیاشامد تشنه نشود چه او در ماه تموز آب نیاشامد اگر زهره او را با زهره خروس مخلوط ساخته اکتحال نمایند تیرگی چشم را زایل کند اگر بر موی سفید طلا کنند بغایت سیاه کند اکتحال حوصله او مانع نزول آب از چشم کند **تعبیر** دیدن زاغ منقار سرخ دیدن مردیست صاحب سطوت و لهو و طرب و رجال میدوس همه که دیدن زاغ در خواب دلیل جمعیت که محبت شرکت باشند و باشد که دلالت بر فقر کند بعضی گویند که دلیل ولد الزنا است و دلیل کسب کارهای او مزوج بخیر و شر باشد **مور** انکه زکان ارد مانند آنچه کوچک است سیاه رنگ و در کوه و در خشت مکان گیرد از خاک خانه سازد از جهار جهت بچه و زیدن باد اربعه در کند او در حقه صاحب هشتن و گزنده است غذای وی از میوه ها و شکوفه ها نر او بزرگ جثه تر از ماده باشد آنچه غیر کوچک است سرخ رنگست مثل مورچه در زیر درختان میوه دار خانه سازد و خاک از زمین بیرون آورد و در زمستان در زیر زمین پنهان شود و الا از سرما هلاک شود

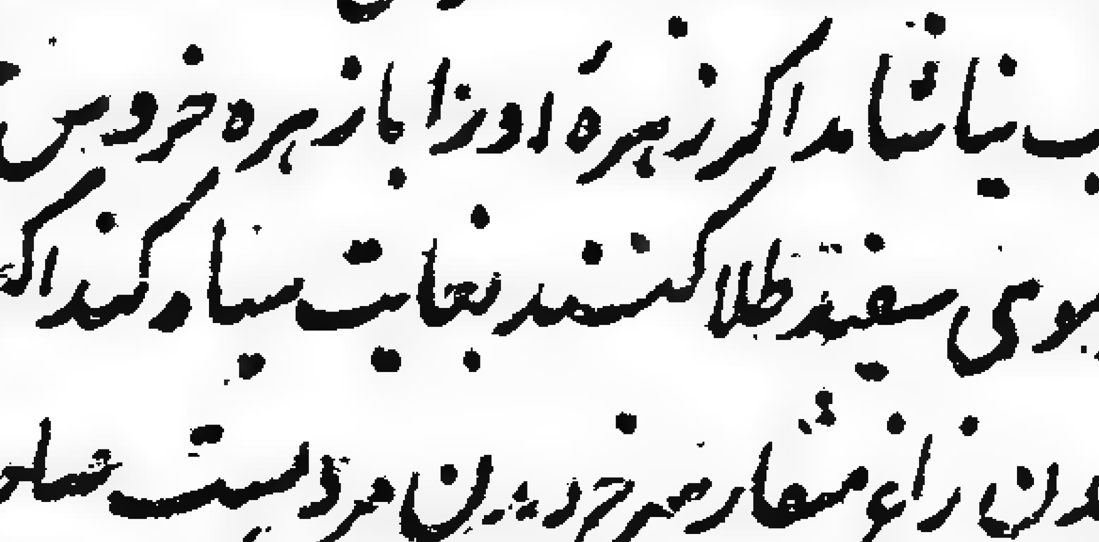

و مثل جلیه بخواب رود و قوت زمستان جمع کند بخلاف نحل عسل که قوت جمع کند چون بهار شود از شدت برودت و عدم قوت مثل چوب خشک گردیده باشد حق تعالی در آنها روح در دمد بطریق سال گذشته زنده شود و ابیضقت مختلف اللون دراز جسد حریص الطبع بود هر چیزی که در او گوشت بود از میوه و غیر میوه میخورد و شب ها میپرد و در بطون زمین و دیوارها ساکن گردد و از میان کژ معوم است و لهذا از درون نفس میکشد چون در روغن فرو رود از حرکت باز ماند و چون

پرنده قندر نه ه شود و سرد اکلش حرام است از حضرت سید امام نقل نموده که آنحضرت فرمود که هر که
چنین کسب کند لیکن سوزانیدن خانه او و در آتش افکندن مکروه است مگر در و فتنه
او را از او بر سند بعضی صحیح نیست چه از خبر نیست و اگر در خانه او ست در نیت نشاند با شراب
مخلوط کرده بخورند قوت باه و شهوت بیفزاید اگر شیر ماده گاو بر گزیده او مالند در حال شفا یابد
علم تعبیر دیدن او در خواب دلیل دشمن محارب باشد که دلیل نفاق و نفاقش و بعضی گویند
و گاه دلیل قطاع الطریق و صاحب کسب مضطرب که خارج کند و ضرب خورده گاه دلیل اکل و
شرب مسموم بود و بعضی گویند دلیل دیدن چشمی مهیب ثابت در قتال بود یا سفیدی حیثیت الاکل
والشرب بود اگر بیند زنبور در امکان در آمدند دلیل لشکر مهیب با سرعت باشد و بعضی گویند که
دلیل مرد مجادل باطل بود و بعضی گویند زنبور و غراب دلیل خوف بحق با جمعیت اینها از رحم بود فتیل
دوم در زاء مکسوره زریاب بود ذلایع گویند مرغیست که الغشب بر دم گیرد قابل تعلیم
منطق الطیر آورده که مردی از بغداد بیرون رفت چهار صد درهم داشت در راه بکنار
زریاب دید هر چه داشت بقیمت آنها داده و خرید و راه بغداد نمود چون صبح شد باد خنک
وزید همه آنها مردند یکی از آنها که لاغر بود ماند و چون مرد با حیرت تمام یقین شد که فقر و احتیاج در روی
شب تا صبح بتضرع و ابتهال بدرگاه ایزد متعال بذکر یا غیاث المستغیثین اشتغال داشت چون صبح شد
بروشنی گرایید هوا حرارت بهم رسانید مرغ ضعیف آن حالت پر و بال برافشاند با آواز فصیح
غیاث المستغیثین اغثنی مردم جمعیت نموده صدای او شنیدند کنیز خلیفه برو بگذشت در اینجا
بخرید آن مرد از هم و غم استخلاص یافت **فصل سیم** در زاء مضمومه زرق مرغ شکاری که با
باز و باشق شکار کنند فراگیرند که او مرغ سفید نیست اما آنکه حرارت و یبوست و بیشتر است از جمعی

نوع او ست محکم بال تر
قوی تر است سیاه پشت و
بازو بزرگ شقر چین گویند
کوچک باشی بود از عجایب
تماشائی شکار زود زدی

در طیران اسرع و باطنش
سفید اکلش حرام زود زد
جاحظ گفته که مرغ نیکو بال
دنیا آنکه در رومیه از مس
ساخته اند که سالی یکروز صدا

کند هر مرغ که از آن جنس باشد زیتونی بمنقار گرفته در آورد و بگذارند و برود و مجموع بخورند
... سفید اکلش حلال است چه از جمله عصافیر است گوشتش مقوی باه است اگر زن

ورابل

اورا بر دمل گذارند شفا یابد زهر برو زن جرد معروفست که ملوک با او شکار مرغان کنند مانند
او را از مرغان جوارح شمرند چه ضعف و سستی او از چشم او بحرکت و شدت و دویدن است تا
موصوف باشد بعقل و ذکا و بشدت الفت قابل تعلیم است بطور و در رنگ ... شکار کند جنسش

آنکه رنگ او سرخ مانند آتش
دو برادران خوانند چه اگر
اعانت از ابنای جنس خود
اکلش حرام لیکن خوردن

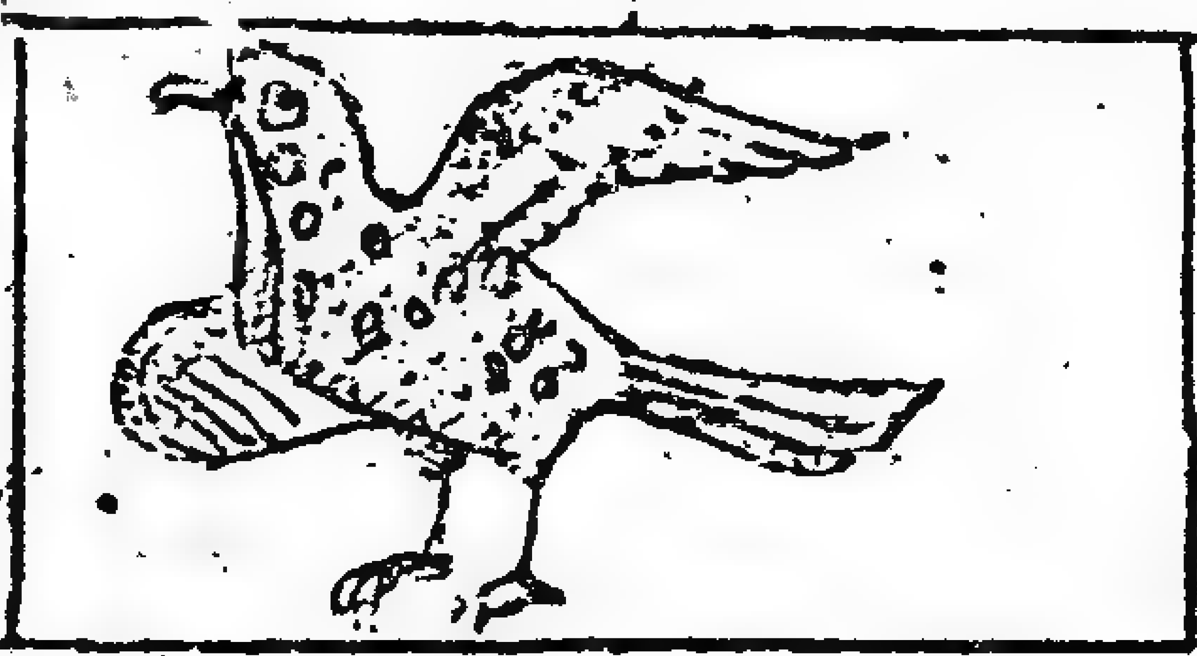

از عقاب بود و فارسی
چون از صید عاجز شود
خواهد تا صید فرا گیرد و
گوشت او دفع خفقان

و طپش دل کند اگر زهره او را در سرمه داخل نموده اکتحال نمایند نفع بخشد از غشاوت عین و دفع
ظلمت بصر نماید و طلاء سرگین او مزیل کلف و نمش است **باب دوازدهم** در سین مهمله مشتمل بر
سه فصل **فصل اول** در سین مفتوحه سامه الابرص بتشدید المیم چلپاسه بزرگ تیره رنگی باشد
مانند چو سنم او زهرست لهذا او را سام و ابرص لکه سفیدی گویند اکلش حرام و قتلش حلال و اگر
اگر او را بداء الثعلب مانند موی برآرد جگر او را اگر بر دندان گذارند درد و می ساکن کند گوشت

او را اگر بر گزیده عقرب
اگر بر زخم و شکاف گذارند

گذارند صحت بخشد پوست او را
بکند در خانه که زعفران باشد

داخل نشود تعبیر دیدن او در خواب دلیل فقر است سرطان خرچنگ او را گرد ماهی نامند
در آب مخلوق گردد اما در بر تعیش کند بشدت رفتار و دونده و فک با چنگالها و ناخنهای تیز دارد
و دندان بسیار و پشتش محکم و سخت بود و هر که او را بیند گمان برد که حیوانی بی سر و دم است هر دو

چشم او در شانه او ست
و اسفل از هر دو جانب
و بیک پهلو راه رود و

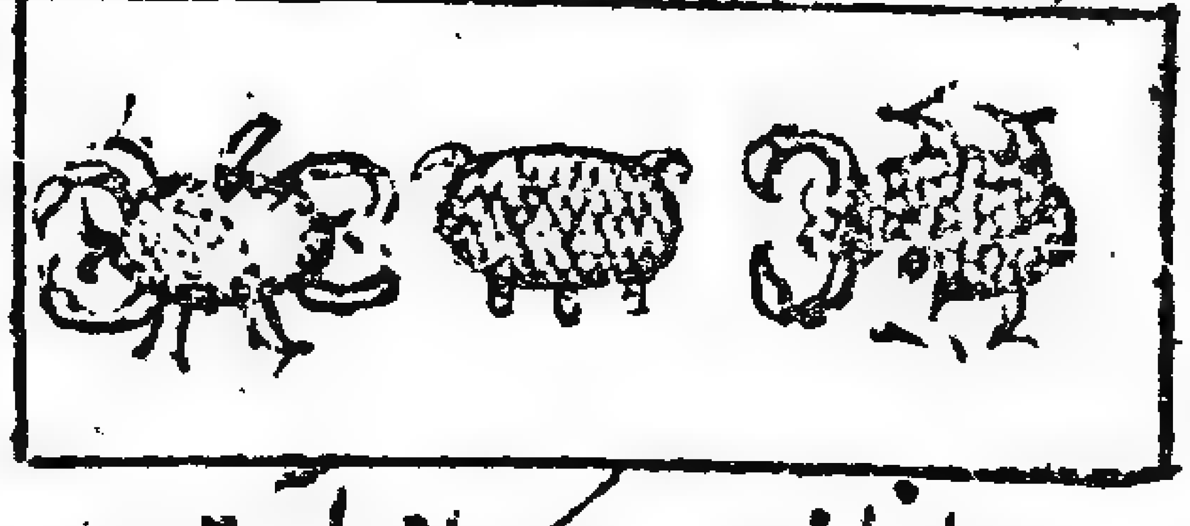

دهن و سینه اش نفکی
تنها و پست هشت پا دارد
استنشاق آب و هوا با هم

نماید سالی شش نوبت پوست اندازد و در یکجانب آشیانه سد و سازد تا از همه حیوانات
درنده ایمن باشد و در یکجانب خشکیست گشاده گذارد تا باد بدو وزد در رطوبت و بخشکد و تطلب
معاش کند ارسطاطالیس گفته که گمان برده اند که هرگاه سرطان مرده در میان گودال پشت
افتاده باشد دلیل باشد که آنده از آفات محفوظ باشد اگر او را بر درخت میوه آویزند بسیار بار
دهد و در زمین چمن یکنوع سرطان باشد که هر وقت بسوی بر بیرون آید سنگ شود اطبا او را

بر اکیرند و سرمه سازند الکحال او جلاء بصر کند سرطان اگر متوالد و متناسل مخلوق نگردد بلکه در صدف
متکون شود و بیرون آید و بعضی را از توالد حاصل شود و در حلیة الاولیاء مذکور است که ابو
الخیر دیلمی گوید که نزد خیر نساج بودم که زنی نزد وی آمد و گفت بجهة من دستمال بباف گفت چند درهم
میدهی گفت دو درهم فردا ان شاء الله بیاورم خیر گفت هرگاه مرا نیابی در دجله انداز که من وقتیکه
بیایم فرا گیرم ابو الخیر گوید بیامدم چون روز دیگر شد آن زن بیامد خیر غایب بود و ساعتی انتظار کشیده بر
خواست و درهم را بر گوشه بسته و در دجله انداخت خرچنگی از آب برآمد و بران رکوی چسپیده و در
آب فرو رفت چون ساعتی گذشت خیر بیامد و در دکان را گشاده نشست و طهری رفت که وضو سازد
خرچنگ دوان از آب برآمد چون بخیر نزدیک رسید رکو را برداشت خرچنگ برفت ابو الخیر گوید گفتم
که چنین حالی مشاهده کردم گفت تا من در حیات باشم اظهار این سر مکن والله اعلم التعبیر دیدن او
در خواب دلیل مرد بسیار مکر است از جهة کثرت صلاح و بمردی نسبت بر تعبیر کنند که دست او این
او کم رسد اگر بیند که گوشت او میخورد او را منفعتی از راه دور برسد جاماسب گفته که خوردن گوشت
او در خواب مال حرام است سعلات اجنث غولان سهیلی گفته که سعلات آنست که روز بنظر
مردم در آید و غول آنکه شب مرئی شود جاحظ گفته که عمرو بن یربوع از سعلات و انسیه متولد شده و
بعضی را زعم آنکه جرهم از نتاج ملائکه و بنات آدم زاینده شده بعضی گویند مادر بلقیس جنیه و پدر
ذی القرنین ملائکه و مادر شمر اجنیه بود و زعم بعضی آنکه نتاج و تناکح و طلاق مابین جن و انس واقع
میشود استدلال بدین آیه نموده اند که و شارکهم فی الاموال و الاولاد گویند که زنان جنیه برجال
انسی و مردان ایشان بزنان آدمیه عاشق شوند و طلب مباشرت نمایند لهذا صرع عارض ایشان شود
و نیز گفته اند که وقواق نتاج است مابین نبات و حیوان و گویند سعلات در بیابانها در انسان ظفر یابد
با او برقص آید و بازی کند چنانچه گربه با موش و بسیار است که گرگ او را شب شکار کند و بخورد و چون
او را بگیرد فریاد کند ادرکونی دریابید مرا بدرستیکه گرگ مرا میخورد و بسا باشد که بگوید با من
هزار دینار است هر که مرا خلاص کند بردارد مردم میشناسند که کلام سعلات است کسی خلاص
نکند او را تا گرگ او را بخورد چون روز شود بروند ببینند که موی او و سر او در آنجا است حق آنست که
اکثر این اقوال از درجه اعتبار ساقط است سیما در باب جرهم و بلقیس و ذو القرنین باید دانست که در نسب و
اسم ذو القرنین اختلاف کرده اند گویند که نام او اسکندر بوده و پدرش ... اعلم ... زنان خود بود
و از اهل نجوم است حق سبحانه و تعالی او را مهلتی در اجل داده است با زوجه خود گفته که امشب بستر زنی

بسباد

بسیار کشیده ام ساعتی بر آسمان نظر کن وقتی فلان ستاره از فلان مکان طلوع کند مرا بیدار ساز تا با
تو مباشرت کنم بزعم آنکه نطفه که در آن وقت بسته شود فرزند متولد شود تا آخر دهر زنده ماند پس
بخوابید رفته خواهر آن زن حکایت مذکوره را شنیده مترصد طلوع آن کوکب بود چون کوکب مذکور طلوع
نمود شوهر با او مباشرت نمود نطفه خضر علیه السلام بسته شد پس خضر علیه السلام پسر خاله اسکندر باشد که وزیر او بود چون
پدر اسکندر بیدار شد نظر کرد و دید کوکب از برج طالع بیرون رفته و مقصد فوت شده بزوجه خود گفت
چرا مرا بیدار نساختی گفت شرم داشتم گفت مدت چهل سال منتظر طلوع این کوکب بودم و عمر خود را بعبث

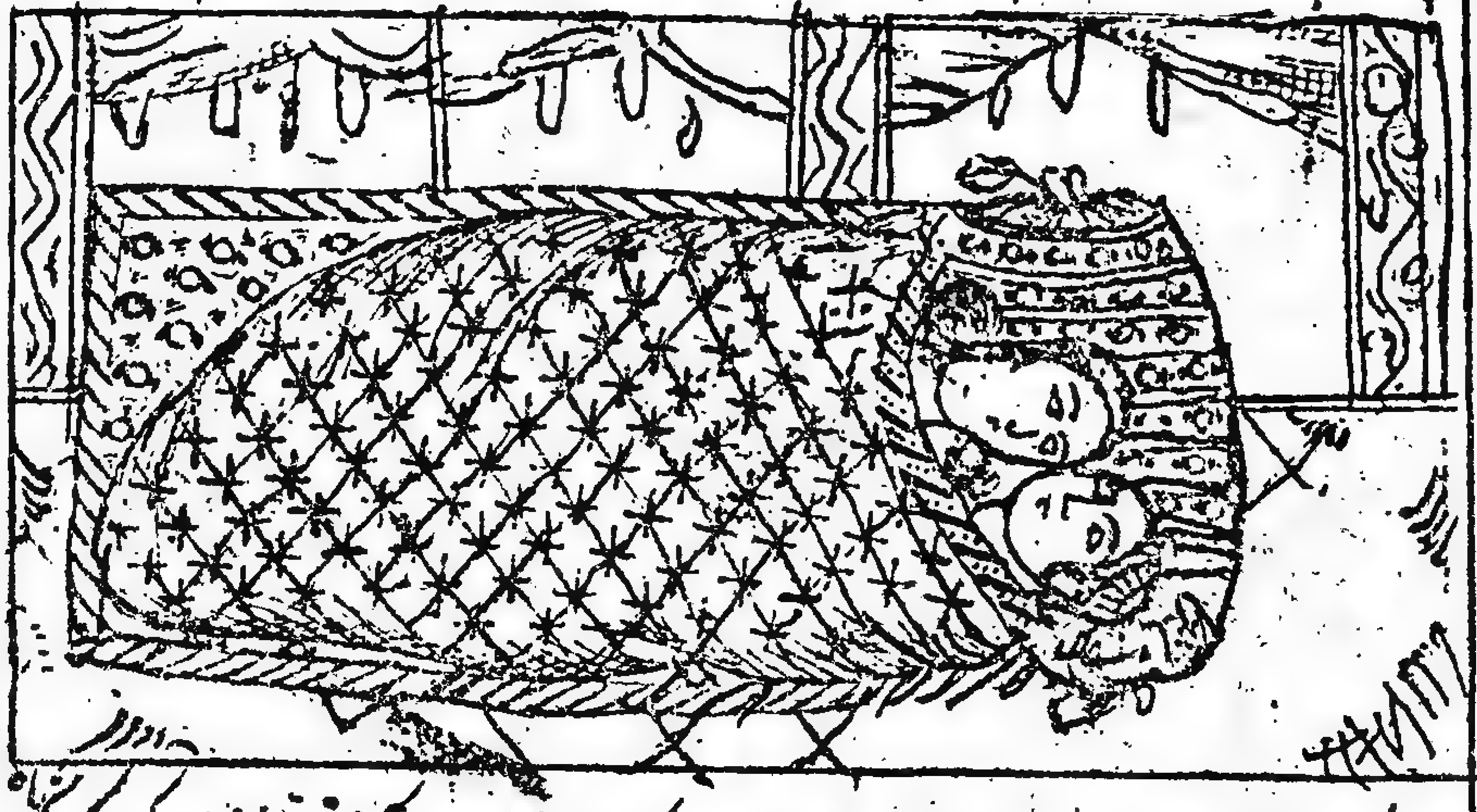

صرف کردم اما در این ساعت در عقب آن ستاره دیگر طلوع کند با تو مقارنت کنم تعلق بفرزندی گیرد که پادشاه
دو قرن شود یعنی ملک مشرق و مغرب گیرد پس اندک ساعتی نگذشت که کوکب مذکور از افق سعادت طلوع نمود
پدر اسکندر بامر سعد در قیام نمود نطفه اسکندر بسته شد پس نطفه خضر و اسکندر در یک شب بسته شد و این
نیز وجه است از وجوه تسمیه او بذی القرنین وهب بن منبه گوید که ذو القرنین مردی بود از روم پسر عجوز
که او را غیر از او فرزندی نبود نام او اسکندر بنده صالحی بود ایشان گروهی مختلف بودند جمعی از زمین
بطول معموره و بعضی در عرض و فرقه میان ساکن میشد چون ذی القرنین بمرتبه رشد و عقل رسید حق سبحانه
و تعالی بطریق وحی یا الهام بدو فرمود که ای ذی القرنین بدرستیکه ترا مبعوث نمایم بسوی گروهی از اهل
زمین ذو القرنین گفت بار خدایا مرا بامر عظیم خواندی که قدرت آن نمیدارد کسی مگر تو با کدام قوت بر ایشان
غالب گردم و بکدام صبر تحمل شوم و بکدام زبان ناطق گردم و لغات مختلفه ایشان چون فهم و بکدام گوش سخن
ایشان شنوم و بکدام نصرت بر ایشان تقدم جویم و بکدام حجت در مخاصمه با ایشان نمایم و بکدام عقل ادراک
کلمات ایشان نمایم و بکدام دل تدبیر کار ایشان کنم و بکدام عدل میان ایشان عدالت کنم و بکدام معرفت

انفصل از ایشان باشم و کدام دست بر ایشان زیادتی کنم و بکدام پای بر دو ایشان روم و بکدام لسان با ایشان
جنگ کنم و بکدام نرمی با ایشان تالیف قلوب کنم و آنچه ذکر کردیم نزد من چیزی نیست غیر تو هیچکس طاقت ایشان
ندارد و تو مهربانی در حسیمی که تکلیف ما لا یطاق هیچ نفس انقرمانی حق سبحانه و تعالی فرمود زود باشد که ترا طاقت
دهم و سینه تو وسعت بر هر چیز داشته باشد و گوش ترا شنوا گردانم که همه چیز بشنوی و فهم ترا قوی گردانم که هر چیز را
بفهمی زبان ترا بگشایم تا هر کلمه جاری شود گوش ترا بگشایم تا محافظت بر همه کند و پشت ترا محکم کنم و دل ترا قوی
گردانم که از هیچ چیز نترسی و عقل ترا الهام دهم تا هیچ چیز فراموش تو نشود و دست تو بگشایم تا بر همه مسلط باشی
و پای ترا جاری سازم تا همه جا رفتن بر تو آسان گردد و لباس هیبت بر تو پوشانم که همه از تو بترسند و نور و ظلمت
مسخر تو کنم نور از پیش لشکر تو باشد تا دشمن را ببینی و ظلمت در عقب تو تا اگر دشمن بر تو دست یابد ترا نبینند و ترا
هر چیز را اسمی سازم چنانچه فرمود و آتیناه من کل شیء سببا سنقر از مرغان شکاری در جثه شاهین است
اما پاهایش درشت در بلاد سرد سیر تعیش کند در شهرهای ترک بسیار یافت شود و چون بر شکار مرغی ببینند
بشکل دایره دور بگردد تا مکانی که از او ابتدا کرده است بطور در وسط دایره خواهند بود و هیچ یک از دایره

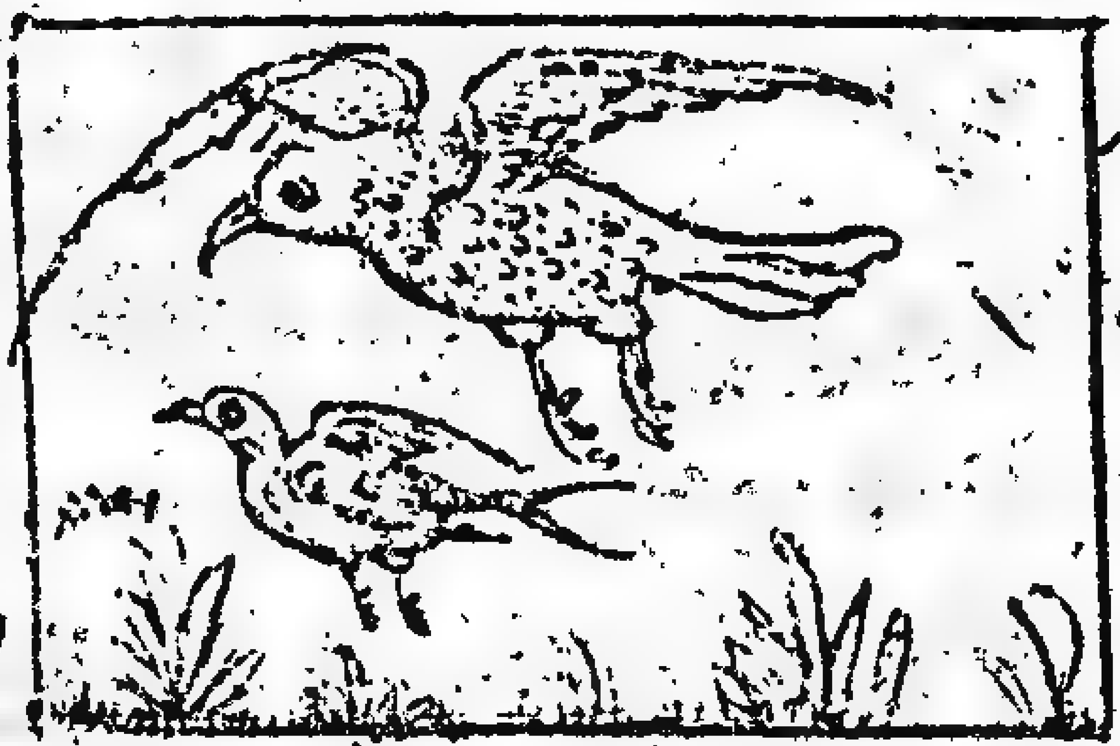

بیرون نروند اگرچه هزار طیر باشند پس بطریق دور آهسته آهسته
نزول کنند تا بر زمین چسبند و التفات بهیچ یک نکنند تا شکار را
بر دارند سقنقور یکنوع ماهیست در رنگ مانند و دو نوع بود
هندی و مصری بعضی از او در بحر قلزم متولد شود و آن بحریست
که فرعون در آن غرق شده نزد عقبه حاجیانست و نیز در بلاد حبشه بهم رسد و در دریا ماهی خورد و در صحرا قطارا که
سنگخواره است بطریق حیوانات طالب حرارتست بیضه در ریگ دفن کند ماده او دو فرج دارد و نر او دو ذکر

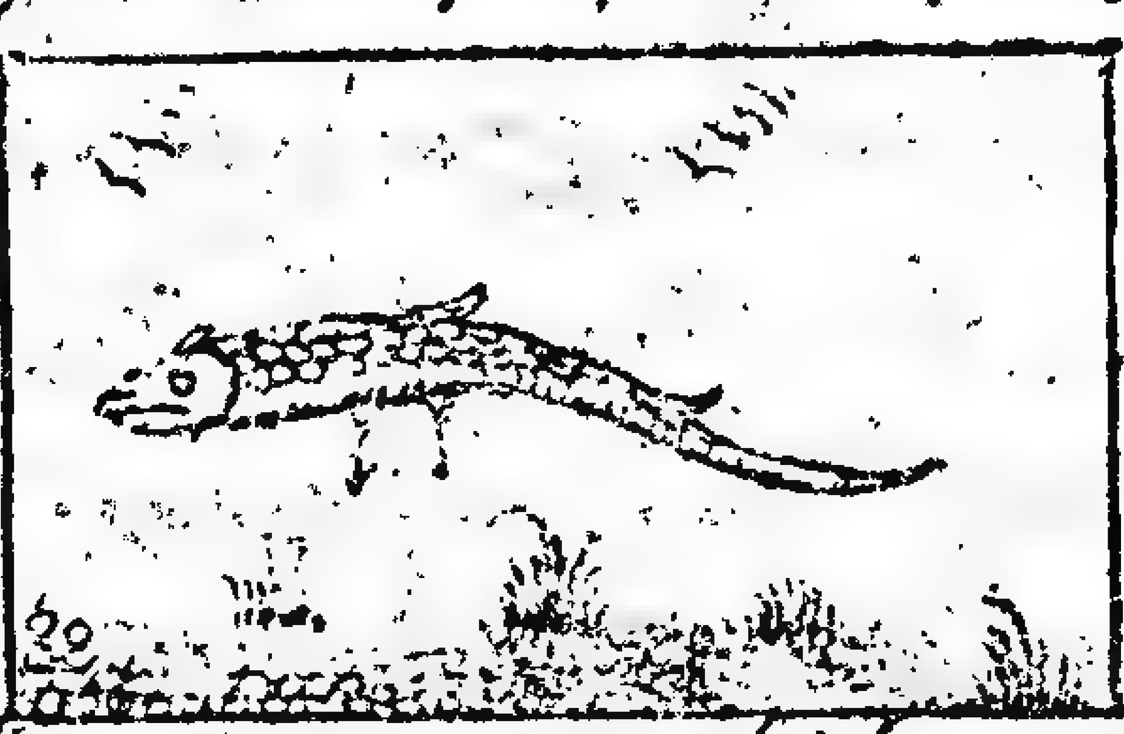

دارد و از عجب کارهای او آنکه اگر آدمی را بگزد اگر آدمی زودتر خود را
بآب برساند و در آب فرو رود سقنقور بمیرد اگر او سبقت برد
بگیرد و خود در آب رساند آدمی بمیرد میان او و مار دشمنیست
که هر یک بر آن دیگر ظفر یابند بکشند فرق میان او و آنکه در کنار
چند وجه است یکی آنکه درنگ پوستش خاکی دیگر در صحرا و سقنقور خانه نسازد مگر بقرب دریا دیگر آنکه پوست
او نرمتر از پوست ورل است و پشت ورل از دو طرف خاکستری رنگ و پشت سقنقور منقش بزردی و سیاهی
از جمله خواص او آنکه اکل گوشت او بجهت قوه باه انفع از باده او ست و بتجربه بهترین اعضای او از
پشت تا نزدیک دم است مادام که نمک نیافته باشند گرم و ترانست در درجه دوم و چون نمک یافته باشند خشک شود

کثیر الحرارة قلیل الرطوبه کرده اگر مدتی او را در جائی بیاویزند بلند استعمالش موافق امزجه حاره بالنسبت و در
بیضه عصیر یافت نشود و کمر در بلاد قوم و از و تجاهره او رند در زمستان چون شدت برودت بلاد اثر کند از
دریا بصحرا بیرون آید صید می کنند طول عصفور هندی دو وجب و عرض نصف وجب باشد اگر میان
دو کس عداوت باشد از او شلول کنند ده سبک یکدیگر شوند اکل گوشت و بیضه او زیاده کننده
شهوت و قوه نعوظ امراض بارده که در عصب باشد دفع کند اگر او را با عسل مخلوط کرده استعمال کنند
نفع بسیار دهد شربتا یک مثقال بود اکل او گوشت را فربه کند گوشت او در دیشت کلیتین را برطرف کند و منی را
زیاده کند و بهره پشت او اگر بر پشت کسی آویزند نعوظ کند و اراده مباشرت نماید تعبیر دیدن او
در خواب دلیل بر دشمنان و عالم در راه نما باشد در ظلمات جهل و حمق سلوی مرغ سمانه و بترکی بلدرچین
نامند جهة آنکه از اکل او از سایر حیوانات خورش تسلی میشوند سلوی مرغیست که بچه در میان بچه و گل میگذارد
وتسمیل الرعدش خوانند از جهة انکه از او از رعد میرد حقتعالی
دمعلّاد و را بر قوم موسی فرستاد در حد نشا بده که اگر زیر آن شد
میسود هر گوشت متعفن نمیشد جهة انکه حقسبحانه و تعالی
من و سلوی بر ایشان فرستاد و از ذخیره کردن

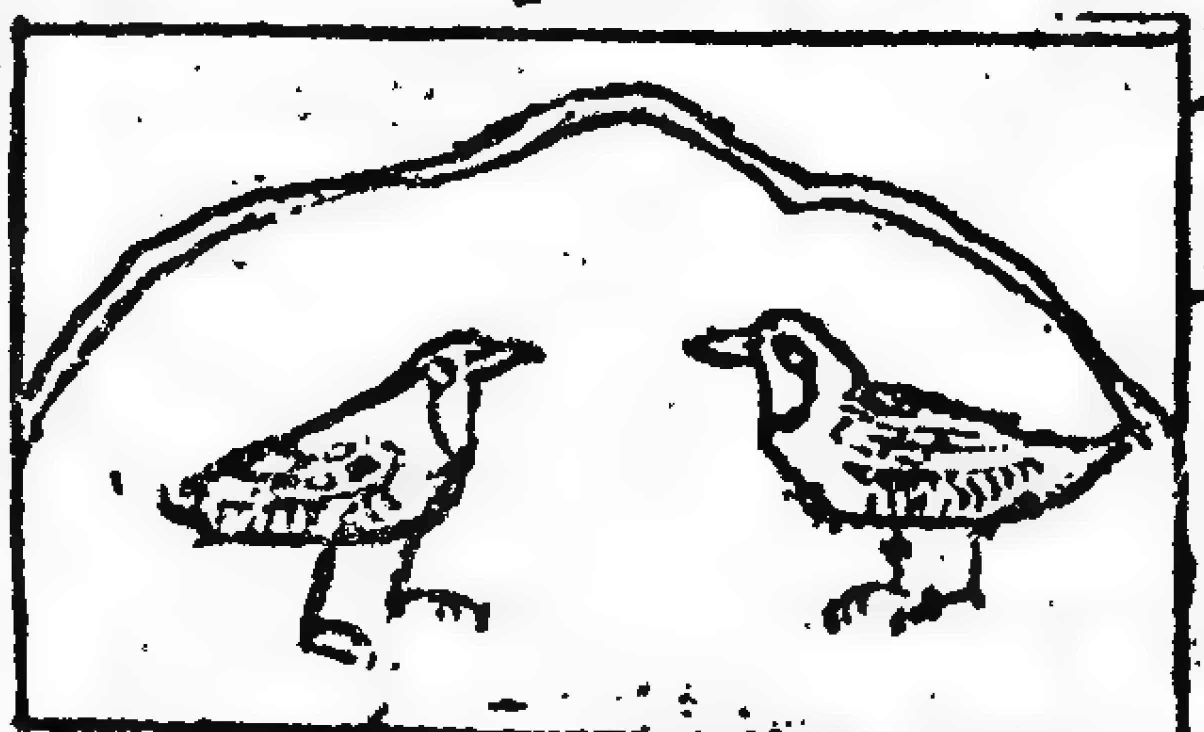

انها نهی فرمود ایشان ذخیره نهادند متعفن شد اکلش حلال و با کبره چو بیاز در جگر بهم ساند او را اگر در
جگرش بخورد شفا یابد اگر چشم او را بر صاحب رمد بندند صحت یابد و چون بدو اکتحال نمایند وجع نفع دهد
زهره او لعوق نمایند صرع را سود دهد خون وی دل را نرم کند اکل گوشت او سنگ مثانه را بریزاند و بول را
براند زهره او را اگر با زعفران مخلوط نموده بزودی برهق نالند زایل کند سرگین او را اگر سایده بر جراحت
که خورده شده باشد طلا نمایند امتناع کند اگر سر او را در برج کبوتر گذارند هوام گریزان شوند تعبیر
دیدن او در خواب دلیل نجات از غم و دشمن و از اله نکبت است چه سلوی تسلی از بدی و هم و انجاز وعده
نماید در وزی بلا تعب برسد مالک شدن او در خواب دلیل رنج و تعب بود سمک ماهی و بترکان
بالق گویند از آب مخلوق شود در حدیث آمده که حضرت قدس نبوی صلی الله علیه و آله فرمود که خدای عزوجل
هزار نوع مخلوقات شش صد در بحر و چهار صد در بر از انواع ماهیان بیست که نه از ل و و یده میشود و نه آخرش
و همه اصناف او در آب مادی گیرند و استنشاق آب بعد عین نمایند که از نفت بین چشم و گوش است چنانچه
بنی آدم و دیگر استنشاق هوا نمایند و آب در دل او مقام هوا در تولد روح حیوانی باشد و از هوا مستغنی گردد
در او است جوه و ما از هوا مستغنی نگردیم جاحظ گفته او را دشنا دری در جوف آب نه در رودی است مثل هوا

کم جلدر

از طلوع برباد و تعلیق کنند بالا کشود انواع او قاطبة حریص و اگر بو کند از جهة برودت معده و تیزدیکی او دندانش
نماشند او را کردن و صورت نباشند چه لیکن هوا در جوف او داخل نشود و لهذا بعضی گویند او را شش نیست
چنانکه اسب را سپرز و شتر را زهره و شترمرغ را مغز ساق نباشد ماهیان کوچک جهة محافظت از ماهیان بزرگ
خود را باطراف انهار و سواحل بحار رسانند بعضی از آنها از عفونت متولد شوند و بعضی از ریگ و گل حادث شوند
و بیضه او را سفیدی نیست بلکه یکرنگست بعضی از آنها در همه فصول یافت شود و بعضی باشد که در همه فصلها یافت
از جمله انواع سقنقور و دلفین و نهر سقلاو و تمساح است که در این باب و باب سابق گذشت و بعض دیگر در ابواب

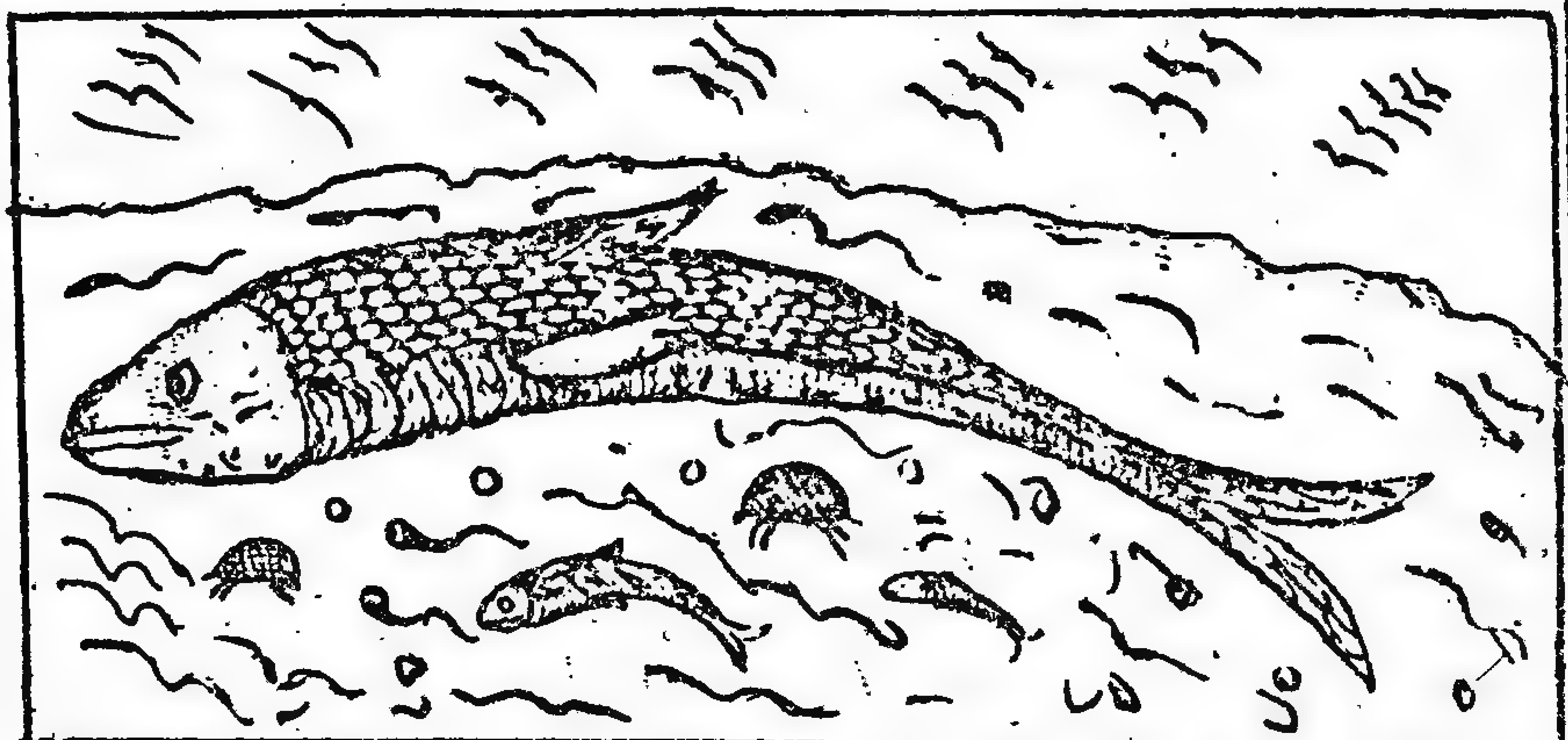

آینده بیاید انشاء الله و یکنوع از و عاره که ماهی کوچکیست که چون در دام افتد بلرزد در ریسمان شبکه را میخی بادی
محکم ببندند تا در شبکه بمیرد و چون در شبکه بمیرد خاصیت او برطرف شود اطبا او را در امراض شدید الحرارة استعمال
کنند ابن سینه گفته که اگر از دعاره زنده به مصروع نزدیک دارند نفع عظیم بخشد اگر زن چیزی از و
با خود دارد شوهرش مفارقت ننماید و از جمله انواع او شیخ الیهود است که انشاء الله در باب شین بیاید
در عجایب المخلوقات آورده که عبدالرحمن ... مغربی گفته وقتی در دریای مغرب در کشتی بودم در مکانی که
آنرا برطون میگفتند رسیدیم پسر صیقلی با ما بود دامی داشت در دریا انداخته ماهی صید کرد در پشت گوشش نوشته
لا اله الا الله مکتوب بود و در عقب گردن وی محمد صلعم مرقوم و در پس گوش چپ رسول الله مسطور بود در کتاب
تحفه ابو حامد اندلسی آورده که در بحر روم بقدر یکذرع ماهی دیدم که از او ثلث نماند چون بدست گیرند بماند و نمیرد
بلکه حرکت و اضطراب نماید پاره پاره شود اگر پاره از و بر آتش افروخته اندازند خود را بیرون اندازد و باشد
که برروی مردم خورد اگر او را در دیگ نهند و سر دیگ را بسنگ یا آهنی بپوشانند تا بیرون نیاید نمیرد و پخته
نشود اگرچه او را هزار پاره کنند از انواع او آنچه فلس دارد بغیر ذبح حلال باقی حرام تزکیه او بخروج او است
از بحر زنده بر وقوع او بر خاک گوشتش سرد و تر و جذام را نافع گنند و تشنگی آرد و تولید خلط بلغمی نماید موافق از جهة

حاره و جوانان است اما چون دشمن آنکور در بانستان در بلاد حاره بهم رسد یکنوع دیگر آنکه او را مرامس ابو بوری
خوانند جهة مضره معده و اطلاق شکم خورند ماهی بزرگ جثه کثیر الغذا بود و اکل گوشت او با عسل آب
چشم باز دارد و تجدید بصر نماید و قوه باه دهد بشرط آنکه گرم باشد و سرد نشده باشد چون زن بوی او بشام
مست برسد هشیار گردد زهره او و زهره سنگ پشت بحری را مخلوط ساخته از او با قلم فولاد نویسند
چنانچه تر باشد چنان نماید که با طلا نوشته شده اکتحال زهره او و زهره کلنک و زهره کبک نزول چشم را
از نزول آب نگهدارد و آشامیدن زهره او بخصوصه دفع خفقان دستی نماید اگر چیزی در حلق نفخ کرده
باشد نفع بخشد تعبیر دیدن او در خواب ابن جهار زبان در باره او از آن بالسویة و او را بوزیر و لشکر
پادشاه تعبیر کنند اگر از او بردارد از لشکر پادشاه بدو نفع رسد اگر بیند که او را در چاه صید میکنند
کلامی شنود که خشنود شود لیکن بجهة بیماری بدانست اگر ماهی در فراش او بیند دلیل شدت و گاه دلیل
غرق باشد و اگر در آب روشن بیند دلیل روزی حلال و فرزند صالح ماهی شوربا و بریان کرده دلیل
سفر بعضی گویند دیدن او دلیل یمن و قسم است حق سبحانه و تعالی بدو قسم یاد فرموده که ن والقلم و ما یسطرون
و نیز دلیل مسجد و معبد است چه یونس ع در شکم او بعبادت مشغول بود سمندر و سمندل هر دو
جانوریست که پیش میخورد و آن گیاهیست که در چین پیدا شود و مادام که تر است قوت سمندر است چون
خشک شود قوت مردم آنجا باشد و بدیشان ضرر نرساند و چون از سمندر دور شود اگرچه زرعی باشد هر که
خورد در ساعت بمیرد و از عجایب کار سمندر آنکه از آتش محفوظ باشد و لذت یابد و در آن مکث کند چون
پوستش چرک شود در آتش برد پاک شود و در هند بسیار بود و او جانوریست از روباه کوچکتر سرخ رنگ

و دراز دم بود و از نفتک — او دستمال بافند چو چرک شود
در آتش اندازند پاک نشود — و نسوزد جمعی گمان برده اند که
و مرغلیت که در بلاد هند — جوجه و بیضه در آتش کند و
و با خاصیت آتش در او اثر نکند — از پر او دستمال بافند بلاد شام
و چون چرک شود در آتش — اندازند پاک شود و نسوزد این

خلیجان گفته که پارچه از آن دستمال دیدم که بصنعت یک اسب در طول و عرض بافته بودند در آتش انداختند
نسوخت یکجانب او را بروغن زیت فرو بردند و بر فتیله چراغ کردند بر افروخته شد و زمان بسیار بسوخت
پس خاموش کردند هیچ تغیری در او بهم نرسیده بود عبد اللطیف بن یوسف بغدادی گفته که بجهة ملک ظاهر
قطعه از سمندل یک گز پهنا و دو ذرع در طول و یک ذرع در عرض بود آوردند در زیت فرو بردند بر آتش گرفته

برافروخت

بر او فرو چینار ریت میپوشید او سفید میگشت صاحب عجایب المخلوقات آورده که نوعی از موش است که بصفتی که گفته
شد داخل آتش شود اما مشهور آنست که از غلبه بطر بتعلیه بکتاب مسالک الممالک و غیره مذکور است اگر زهره
او را مقدار یکجو با آب بخورد بنا کرده و صاف نموده بشیر ... نموده دشیده چند نوبت بیاشامد اگر زهر
کشنده خورده باشد صحت یابد اکتحال از مغز سر او با نمک سرمه از چشم باز دارد و حدقه را از سایر دردها محافظت
نماید اگر خون او را بر برص بمالند تغییر لون او دهد اگر از دل او فرو برد چیزی نشنود مگر آنکه حفظ کند یا لیدلی جرم
موی بروباند اگرچه بر کف دست باشد سمنور بضم میم شد حیوانیست صحرائی شبیه بگربه بعضی گمان برده اند که
نر او گربه است که انشاء الله در باب نون بیاید مکانیکه سمنور می‌باشد بالخاصیت در تغییر رنگ او اثر الملک عبد
اللطیف بغدادی گفته که او حیوانیست بحری که بحیله بدست آورند و صفه دفن نمایند و در دام آرند گوشتش شیرین و
حرام بر کان گوشت او خورند و پوست او جهه نرمی و سبکی دباغی نکنند و از او پوستین دوزند ملوک و اکابر
تعبیر دیدن او در خواب دلیل مرد ظلم و فتنه‌ایست که با کسی مخالطه نکند فصل دوم در سین مکسوره است
سنجاب موش دشتی است موش و در نهایت نرمیست اهل نعم بجهه پوستین فراگیرند چون او میرا بیند
بر درختهای بلند براید و میوه آنها خورد و در بلاد صقالبه و ترک بسیار بود مزاجش گرم و تر است چه اگر حرکت

او اسرع از حرکت انسان است
و نرم اکلش حرام و پوشیدنش
او بخور و عاقل گردد و مرضهای
برمزاج او رطوبت باقلبگ ارتبه

بهترین پوستها او آنست که کبود باشد
حلال است اگر دیوانه از گوشتش
سوداوی او دفع شود و چون بقا لست
پوست او بدمزاج چندان گرم نکند

لبس او محرور المزاجان را جوانا نزاینکو است سنور بتشدید نون گربه و بترکی پشک باشد حیوانیست متواضع
و الفت گیرنده از آدم آورده اند که اعرابی گربه را صید کرده نشناخت که چه جانور است از شخصی پرسید که این
کیست سنور از دیگری پرسید گفت قط دیگری گفت ایزابره پز نامند و دیگری گفت خنداع گویند دیگری گفت
ابن خیطل نامند اعرابی با خود گفت از جهت کثرت نام عزیز و پر قیمت باشد چون ببازار آورد گفتند بچند درهم
میفروشی گفت بصد درهم گفتند بهای او سادی نیم درهم نمیشود چون این شنید گربه را بر زمین زد و گفت
لعنک الله اگر اسمک و قلیل قیمتک چه نام بسیار و بهای اندک داری در اخبار آمده که در کشتی حضرت نوح از
فساد موش شکایت پیش آنحضرت بردند آنحضرت دست مبارک بر سر شیر کشید شیر عطسه زد و از بینی او گربه بیرون
جست که شبیه باوست لطیف الطبعست که بلعاب دهن خود روی خود مسح نماید اگر کثافتی ببدن او آلوده شود
بسیار زود در آخر زمستان تهیج شهوتش شود والم شدید از آن مر لاحق وی شود و بدین سبب اگر فریاد کنند تا آنکه

تا آنکه دفع آن کند از شدت محبتی که به بچهای خود دارد مرده ایشان را بخورد و چون بول کند بپوشاند تا موش
بوی او نشنود و بگریزد و در بعضی اوقات بو کند چون بچه شد بدان زبان شود چنانچه شاند که عین اثر او پدید

شود والا بانگ نوشیده اکتفا نماید و چون غایط کند
بر چنین نماید مخبری گفته که حق سبحانه و تعالی این معنی را بدید
الهام کرده از جمله بنی آدم چون فضله حاجت
زند بول و غایط خود را مستور بدارند چون گربه این احبث
گیرد که بنهادن بگیرد امتناع میکند و جنگ نماید که داند که صاحب او
این دارد آستحسن شمارد و او بر خیزد و تقدیم نماید تا شارک نسازد در طعام اگر از منزل چیزی خیانت کند بگریزد
چه داند که او را خواهند آزرد چه او را بزد تهد برادری صید کند و تملق نماید و خود را بدیشان بساید زیرا که داند که
از دعفو نمانند و چون موش یا گنجشک بیند خود را پنهان کند آهسته آهسته پیش آید و یکمرتبه بر جهد و بچنگال برباید فرد
گربه مسکین اگر پر داشتی تخم گنجشک از میان برداشتی نقل کنند که جمعی از لشکر فیلپوار که گربه را دیدند
فیلان رو بگریز نهادند بر هزیمت بر عزیمت اختیار نمودند سه نوع بود یکی زبادی که از زباد او تر نیز دیدیم اهلی و
وحشی و بری که در جثه بزرگتر از اهلی بود و هر یک از وحشی و اهلی با فرمانی دد و درنده کنند و گوشت حیوان زنده چون
موش و عصفور میخورد و با انسان در بعضی از امور چو عطسه زدن و دهن دره نمودن و خود را لیسیدن را
چیزی بدست برداشتن مشارک باشند سالی دو بار بار گیرد و پنجاه روز مدت حملش باشد صاحب عجایب المخلوقات
آورده که بعضی گربه را مال بود دارچینی گوشتش بازم و اگر این قول صحیح باشد ظاهر آنکه گربه وحشی و بری بود اکل او نوعش
باجماع حرام از جمله خواص او آنکه کسیکه گوشت گربه سیاه بخورد سحر در او کار نکند سپرز او را اگر بر زن مستحاضه
آویزند حیض او منقطع شود اگر هر دو چشم او را خشک نموده هر که نزد خود بخور کند هر حاجتی که دارد بر آورده گردد اگر
دندان او با خود دارند در شب نترسند اگر دل او را در پارچه از پوست او پیچیده با خود دارد از شر دشمن ایمن باشد
اگر زهره او را با سمک و زیره کرمانی مخلوط ساخته بر جراحت و ریشهای ناسور گذارند بسرعت به شود اگر خون او را در
وقت جماع بر قضیب بمالد مفعول محب فاعل گردد اگر صاحب جذام زهره او نوشد نافع آید اگر مردی از او نوشد زنان
او را دوست دارند بخور سرگین او بچه دان بیرون اندازد صاحب عجایب المخلوقات آورده که زهره گربه سیاه
و مرغ سیاه را خشک و صلایه نموده ممزوج کرده اکتحال نمایند جنیان بر وی ظاهر شوند و خدمت او کنند و این
بتجربه رسیده است و نیز اگر کسی زهره او اکتحال نماید در شب بطریق روز بیند اگر بیند رم از زهره او بروغن
زنبق بیالایند صاحب لقوه در بینی چکاند شفا یابد اما خواص گربه بری مغز ساق او عظیم مجرب است درد گرده را

اگر مغز

اگر مغز سر او را با آب چغندر گداخته گرم نموده در حمام بناشتا بنوشند عسر البول کهنه را دفع کند مغز سر او را اگر بخور کنند مشیمه
از رحم بیرون آرد باقی خواص او در قط و هره میباید الخ اما گربه زبادی مثل گربه اهلی است لیکن دمش دراز
تر از پوست و در جثه از او بزرگتر است نفع او در زباد او است زباد زیر بغل و بیخ دم و زانوی وی بهم رسد
بحرکت چیزی سیاه و چرکی است که بوی وی نیز داشت ربع مذکور بردارند و استعمال کنند فصل
ششم در سین مهمله سلحفات سنگ پشت ترکان توسبغا نامند در بعضی هند آنچه در بحر
اند کچهوا خوانند و آنچه در بر بود سلحفات نامند و از هر دو صنف بزرگ شود تا بار شتری گردند چون نر او را ماده
مباشرت نماید ماده اطاعت نکند گیاهی آورد چون نر ببیند فرمان برد هر که آن را دارد محبوب القلوب گردد
که همه کس او را دوست دارد و بعضی مردم الکهل بشناسند و منتظر حضانت بیضه نماید تا بچه بیرون آرد جهة آنکه حرارت

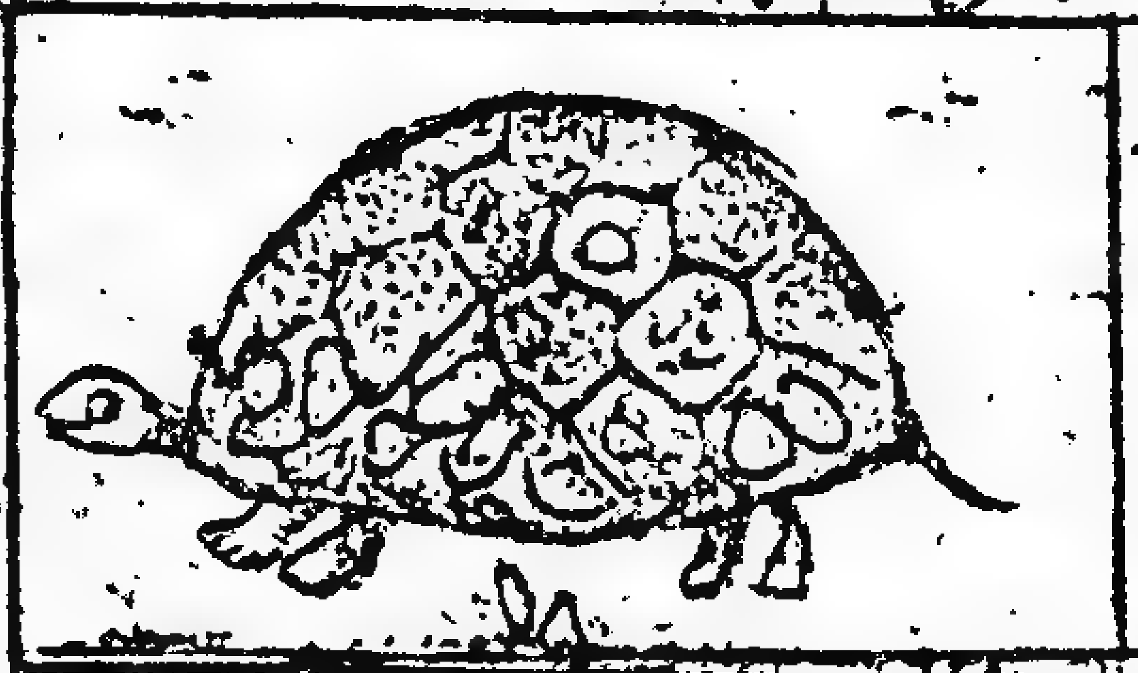

خود کامل نتواند بود جهة آنکه
کم مطلقا حرارت در او نیست
بیرون کند و مار خود را
و باشد که از آب بیرون آید
اسفل او در کمال صلابت است
و باشد که دم مار بگیرد و سر خود را
بر پشت او چندان زند که هلاک شود
و بر خاک غلطد و خود را بمکانی
رساند که طیور بجهة آب آشامیدن نزول کنند هیئت خود را بسبب آنکه ورمی که از آب و خاک اکتساب نموده مخفی
سازد و هر یک از طیور را که قدرت بر او دارد بگیرد و در جماع بسیار مکث نماید جهة حادثه بر اکل حیات نموده و
چون مار بسیار اکل نماید سعتر خورد از ضرر سم انها ایمن گردد و سر بچه بر پشت دارد از موذیات حفظ وی کند
در مکانیکه مهر بسیار بود او را بر پشت اندازد چنانچه پاهای او بجانب آسمان بود امکان از ضرر سرما محفوظ اند
اگر صاحب مفاصل دست یا پای خود را بخون او مخلوط سازد صحت یابد مداومت مسح بخون او دفع کزاز و تشنج
نماید کزاز در دست که از شدت سرما بهم رسد اکل بچه اش نیز همین خاصیت دارد اگر خون او را خشک نموده صلایه
کرده با پوست او سر مالند هر که آن را از بن کند منفصل از شخص جدا شود هر عضو از اعضای آدمی که درد کند همان
عضو از سلحفات برای او بربندند ساکن شود و هر که در وقت هیجان شهوت سر و دم نر او را بریده با خود دارد
هیجان قوه باه کند اگر کاسه پشت او را اگر فنه بر سر دیگ نهند از جوش باز ایستد مادام که بر او باشد اما سلحفات
بحری که سنگ پشت آبی است در آن ایام نباید پوست او را کوبند از و شانه سازند اگر با او شانه کنند موی بریزد اگر سوخته
خاکستر وی سفیدی بیضه خمیر نموده بر شقاق لثه بین و انگشتان طلا نمایند نافع آید بعضی گویند پوست سلحفات
در هند از و شانه سازند مراد بعاج او است با جنگه دندان فیل است تعبیر دیدن او در خواب دلیل
مرد زینه معطره که خود را بر مردان عرض کند و نیز بقاضی القضاة و مرد عالم تعبیر کنند جهة آنکه اعلم حیوانات بحر است

ازبیند

اگر بیند که او را گرامی داشته علما اکرام او کنند اگر بیند که از گوشت خود را استفاده علمی کند بقضای
بمال و علم خود تعبیر میکنند سوسه کرمیست که در گندم و پشم افتد از انبشش ده مانند قتاده در تفسیر آنه
وافی هدایه و تخلیق بالا تعقلون دروده کرمیست که در حشیه خورد و در میوه افتد و در بعضی کتب سماوی مذکور است
که اکرمیکردم که مرده متعفن شده جزینه در خانها نگاه میداشتند و اصح آنست که سوسه در قسم است که در پشم
افتد و بعلیه شلبه که در جو و گندم باشد و ارضه آنکه چوب خورد بجهة دفع این هر سه این افسون بر خشته نعار
بیم بجهتی که آفتاب بر او نتابد در گندم و جو در میان رخوت نهند

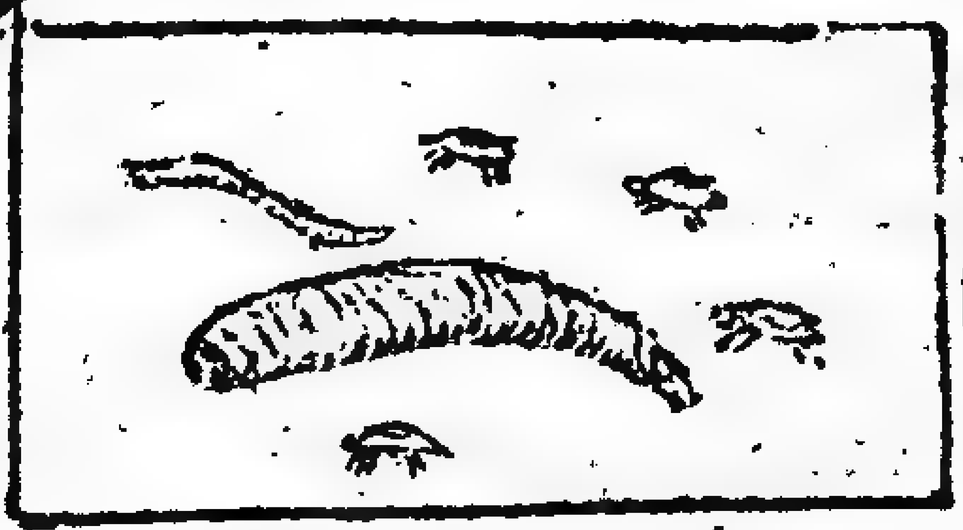

الم تر الی الذین خرجوا من دیارهم و هم الوف حذر الموت فقال لهم الله
موتوا فاماتوا الکالک یموت الفراش و السوس و یرحل باذن الله
اخرج ایها السوس و الفراش و یرحل باذن الله تعالی عاجلا و الا خرجت عن ولایة علی بن ابیطالب صلوات الله و
سلامه علیه و اشهد انک سرقت لجام بغلة نبی الله سلیمان بن داود و مجرب مجربست از علمای امامیه رضوان الله
علیهم منقولست **باب سیزدهم** در شین معجمه مشتمل بر سه فصل **فصل اول** در شین مفتوحه شادهوا
بسکون دال مهمله آخر شین معجمه حیوانیست که در انتهای بلاد روم یافت شود صاحب عجایب المخلوقات آورده
که او را شاخی است که بر او هفتاد و شعبه مجوف چون باد وزد اصوات حسنه از او مسموع شود و بسبب این حیوانات
جمع شوند که استماع صوتش نمایند و میگویند بعضی از ملوک شاخ شادهوا را بهدیه فرستادند در وقت هبوب
ریاح اصوات عجیبه طرب انگیز از او شنیده میشد بنحویکه آدمی را از استماع بیهوش میشد و چون آنرا بر گردانیدندی
آواز حزین از آن میامد که مستمع را رقت میشد شاهین معروفست ترکان لاچین نامند عربی نیست
لیکن عربان با و متکلم گشته اند سه نوع است شاهین عظامی و ابغی شاهین در حقیقت از جنس چرغست
لیکن برودت مزاجش بیشتر است و سبب حرکتش بشدت و صلابت تمام بود چنانچه بفرود آمدن صید را
در هم شکند و مع هذا در کمال بیدلی و سستی است گاه باشد که خود را چنان بر زمین زند که بمیرد استخوان

او سخت تر است از استخوان سایر جوارح نه تحمل سیری و
نه صبر بر جوع دارد که او را در سیری و گرسنگی متوسط
باید داشت تا بسلامت باشد بهترین صفات در آنستکه
میان سر و بزرگ رو و گشاده چشم و فراخ سینه بود از
میان دو شهپر گوشت و بزرگ زانو و کوتاه ساقین کم پر و باریک دم باشد چنانچه اگر در بالش پر او
را در بر نهند چیزی از اندوه آنرا یاد نیاید هر گاه شاهین بصفات مذکوره بهم رسد شکار کلنگ و امثال

او نماید اول کسیکه شاهین شکار نمود قسطنطین بود او را شاهینی بود که وقتیکه سوار میشد از حرارت آفتاب
بر سرش سایه میکرد فرود میآمد و بالا میشد و بدور سرش میگردید تا محلیکه سوار میشد تا روزی مرغی
از زمین بجانب او پرید آن شاهین خود را باو زد و بشکست و فرود آورد قسطنطین را خوش آمد و او را بر دام
در صید نمید و موافق مقصود یافت انشاء الله در باب صاد در ذکر صقر بیاید اکلش حرام صیدش حلال سحمد
الارض جانوریست که چون آدمی دست براو گذارد مثل مهره جمع شود هرمس گفته جانوریست خوشبو و کوچک
که از یکجانب آتش درآید و از جانب دیگر بیرون رود و نسوزد هرگاه پیه او را بر خود مالد در آتش آید نسوزد آتش
باران این عمل کنند اگر او را گرفته خشک نموده قدری از آن زن عسر الولاده دهند زود بار نهد شقراق و شراق و شرقراق بفارسی

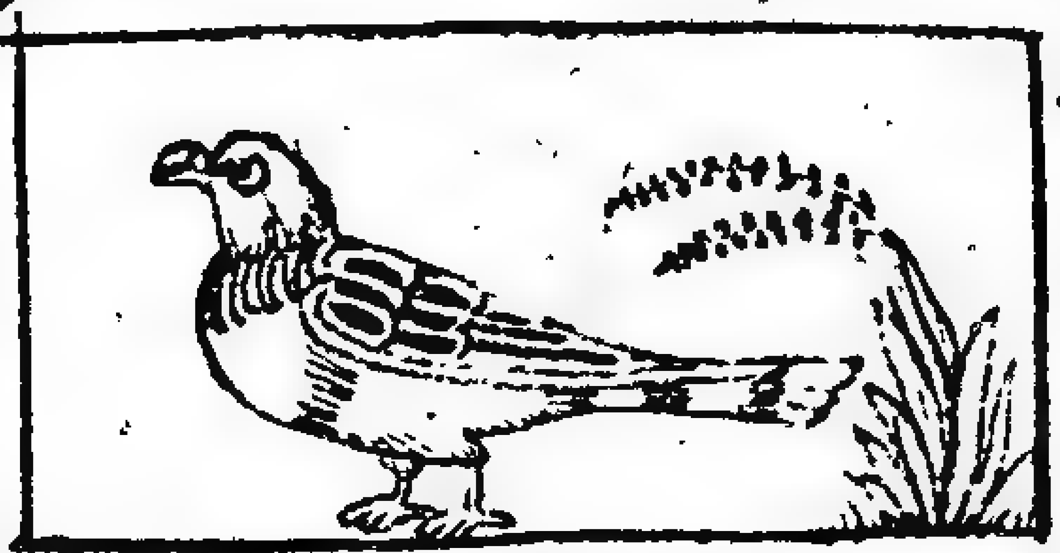

بلوسه و سفره و شیرازی کاسه شکن عربان اخیل نیز نامند و شوم دانند مرغ سبز رنگیست بقدر کبوتر بالهای سیاه دارد در بلاد روم و شام و خراسان و نواحی آن بسیار باشد
مخطط بسیاهی و سبزی حرص و دزدی بر طبع وی غالب همیشه از آدمی گریزان در تلال و رؤس جبال مأوی گیرد
در زمستان در معموره و در تابستان بصحرا رود و خضاب بعضه

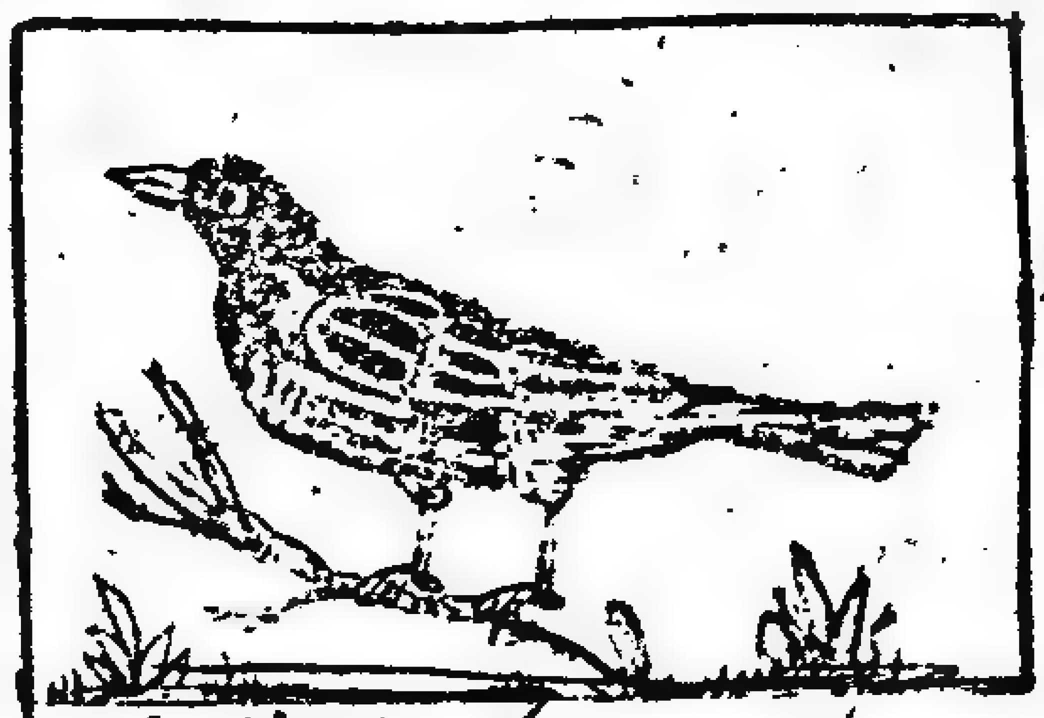

خود در معموره در جاهای بلند نماید که دست کسی بآن نرسد آشیانه وی بسیار بدبو و روشن بود جاحظ گفته که یکنوع از کلاغ است در طبع او عفت است از جماع عجوم مرغ بطرف وی برد فریاد کند
استغاثه نماید اکلش حرام اگر زهره او را که اخته بطلا کم عیار بندند سرخ شود چنانکه اگر زهره روباه بر او بریزند
عیارش کم شود و نیز اگر زهره او در اخضاب بسازند موی سیاه کند گوشتش گرم و در آن چربی هست محلل بادهای
غلیظ است که در روده میباشد تعبیر دیدن او در خواب دلیل زن صالحه نیکو جمال است فضل
دوم در شین مکسوره شقنین بقاف و نون و یاء دو نقطه از تحت جاحظ او را از انواع کبوتر شمرده عوام
یمام نامند آوازش مثل آواز رباب خرین چون جمعی ازین نوع باشند او از

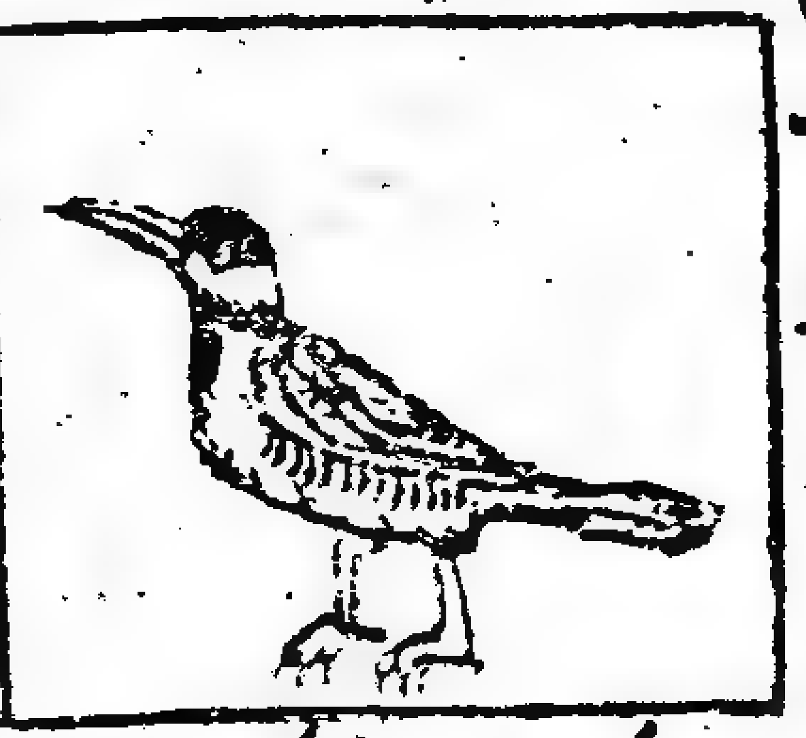

ایشان بهم مخلوط گردد بسیار نیکو شود از طبع اوست که اگر ماده خود را نیابد همیشه عزب بماند تا آنکه بمیرد و همچنین ماده او و چون فربه شود پرش بریزد و از جماع باز ماند و عزلت خواهد بسیار متفرد و متحرز بود با صیادی
از او عبد نماید اکلش حلال بیضه او مزید قوت باه گردد اگر زنی سرگین او را بروغن مخلوط ساخته بردارد او جماع رحم
زایل گردد و اگر از خون او بر قضیب مالند با هر زنیکه مجامعت کند هیچکس غیر او بر آن زن قادر نباشد و آن زن او را

اورا چندان دوست دارد که اگر آنکس بمیرد دیگر شوهر نکند اگر وقت ذبح او از خون او قطره در چشم چکانند درد

او زایل کند فصل سیم در شین معجمه سبوط بباء موحده و طاء مهمله نوعی از ماهی باب

چهاردهم در صاد مهمله مشتمل بر سه فصل فصل اول در صاد مفتوحه صافر و صفاریه از انواع [illegible]

از ایشان او را آنکه چون شب شود هر دو پا بخود را بر شاخ درخت چسباند و خود را سر زیر میاویزد و تا صبح فریاد

کند از ترس آنکه آسمان بر سر او فرود آید و بعضی گویند

او سقوط است که در تا گذشت صدف از حیوانات

دریاست از ابن عباس منقولست که هرگاه باران

نیسانی آید صدف بر روی آب آید و دهن گشاید قطار

کشند بعد از ایشان بخورد از خواص مروارید آنکه آکله

آن خفقان و مرض سودا را زایل کند و خون دل و جگر

صاف کند چون حل کرده او را بر بهق مالند با کلف

زایل کند صاحب عجایب المخلوقات آورده که اگر

صدف را بروج نقرس ضماد کنند سود کند اگر با سرکه سائیده بر بینی سعوط کنند قطع رعاف کند گزش

گزیده سگ دیوانه را نافع بود سنون صدف سوخته جلاء دندان دهد الکحال او نافع جراحات چشم بود اگر

محل موی زاید بر پلک بمالند بعد از آن موی بر آورده باشند از بر آوردن موی مانع اگر سوخته آتش

طلا کنند به شود اگر پاره از او بر کودک محکم ببندند دندان باسانی برآرد و بعضی گویند صدف جانوریست که در

جوف این حیوانی میگردد سرش بر پرده صلبی است شبه اگر از آن بسایند بر روی کسی که در خواب باشد ماشند

زبانی بسیار در خواب گوید و چون [illegible] بسایند و جاوشیر را در آن مخلوط ساخته در بینی چکانند رعاف را

باز دارد تعبیر دیدن صدف در خواب در دست خود دلیل اعراض و ابطال کاریست که عزم داشته

اما دیدن مروارید دلیل غلامان و کنیزان و فرزندان و مال و کلام نیکو است اگر بیند که مروارید سوراخ

میکند تفسیر قرآن بصواب میکند اگر مروارید سوراخ نکرده در دست خود بیند اگر او را زن حامله باشد

پسر آورد یا مالک غلامی گردد لقوله تعالی یطوف علیهم ولدان مخلدون کانهم بیض مکنون اگر بیند که مروارید از

جائی میکند و میفروشد قرآن فراموش کند اگر از جائی قلع میکند علمی در میان مردم ثابت کند اگر بیند که بروی

متفرق بسیار دو مردم برمی‌چینند البته موعظه مردم کند و وعظ او در ایشان نافع و مؤثر آید اگر در دست خود

مروارید چند بعدد [illegible] فرزندی بشارت باید اگر حامله دارد الا انگشتری بخرد و اگر عزب باشد تزویج نماید اگر

نعد

که از دریا مروارید بیرون میاورد و کیل و وزن بکند بال بسیار از آن شخص که ملوث بحر باشد یا ورسید
جاماسب گفته که اگر کسی بیند که مروارید از دور شد مشقتی بدو رسد اگر بیند که مروارید بود داد و ندریافت
یابد و مسرور گردد و دیدن عقد مروارید رسیدن بزن صاحب جمال است و گاهی دلیل نکاح بود صرصر
صرصر چهار جانوریست شبیه بملخ و جهنده و آواز باریک اگر فریاد آورد در شب لهذا صرار اللیل نامند نوعی
از کرم زمین که بنات الوردان نامند بال ندارد بعضی گویند که جد جدست که جوهری بصرار اللیل تفسیر کرده
در باب جیم گذشت مکانش معروف
نمناک مختلف الالوانست بعضی سرخ

بود دیگر تتبع اوازش در جایهای
و بعضی سیاه و بعضی کبود صحرائیت
اکلش حرام شیخ ابو علی سینا گفته
که اگر او را با قردمانا بر بواسیر و گزیده
هوام طلا کنند نفع عظیم بخشد اگر خشک نموده و سائیده با اثمد مخلوط ساخته اکتحال نمایند حدت بصر دهد و اگر
با زهره گاو اکتحال نمایند بر هم زدن چشم را نفع بخشد صفر بقاف و رای مهمله چرخ ترکان آن را اسکلو نامند از طیور
جوارح است که با او صید کنند ابن زهر گفته که او زهره ندارد چون ورا گرده از ندارد خوف بسر دارد اگر مغز سر
او را بر بهق مالند خونش را
زایل کند اگر بر قضیب طلا کنند
لذت جماع افزاید و تهییج
باه کند اگر از دهنش رایحه کریهه
آید لهذا اعراب در امثال
خود گویند فلان اخلف من الصقر
یعنی بوی دهن فلان کس بدتر
از بوی چرخ است تعبیر دیدن او

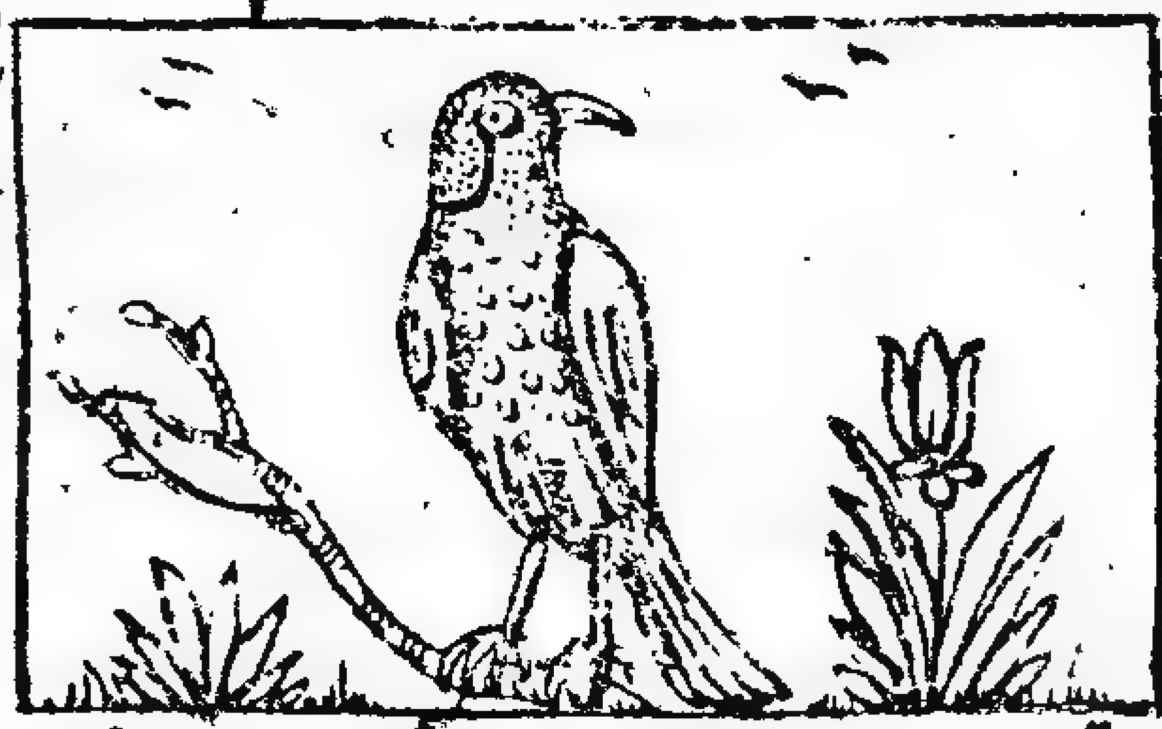

در خواب دلیل عزت و جاه و تسلط بر اعادی و رسیدن بارزوها و یافتن ازواج و اولاد و بنده و خدم و
حشم و نفایس اموال و صحت جسم و کثرت اسفار و برگشتن با فایده و گاه باشد که دلیل هیبت بود چنانکه او سلب
او و لج نماید یا دلیل زندان و تنگی طعام و شراب و بعضی گویند که دلیل مرد با قوت و بطش بود صفر بفتح
فاء و راء مهمله زعم اهل جاهلیت انکه در جوف آدمی زیست که بر اطراف اضلاعیست که مشرف بر شکم است انرا
صفر نامند هرگاه انمار حرکت کند آدمی گرسنه شود اهل اسلام این قول را مردود دانند فصل دوم در صاد
مکسوره صلنباج بنون و بای موحده نقطه زحختی حاء مهمله ماهی دراز و باریک فصل سیم در صاد مضمومه
صرد دارکوب مرغ کوچکی است از گنجشک بزرگتر صید گنجشکها کند نصفی سیاه و نصفی سفید بزرگ منقار
مخالب و اصابع عظیم دارد کسی قدرت بر گرفتن او ندارد شریر النفس بسیار متنفر و گریزنده غذای او از گوشت
بود مرغی را که خواهد صید کند مثل او صید کند چون طیور جمع آیند حمله بر بعضی از آنها کند یکی را بگیرد و منقار
او را صید کند در ساعت بخورد و مکان او بر روس جبال و اغصان اشجار بلند باشد

بازشاند

باب شانزدهم مشتمل بر سه فصل **فصل اول** در ضاد معجمه **ضان** گوسفند میش و بترکی قوین گویند

گوشتش نافع صفرای سوخته و سیاه و مرزه بارد ی
بود در دفع سموم نافع است کبد تر از گوشت نر بهتر
یکساله است وگوشت خصی او باه را زیاد کند اگر در وقت
ذبح خون او را بر برص مالند فور لتغییر لون وی دهد جگر
بز نر را اگر تازه بسوزانند و بر دندان بمالند سفید کند اگر شاخ قوچ را در زیر درخت میوه دار دفن کنند
میوه بسیار دهد اکتحال زهره او با عسل نزول آب از چشم کند اگر استخوان او را با آتش چوب گز بسوزانند خاکستر او را
بروغن گل مخلوط ساخته بر موضع شکسته بمالند درست شود اگر زن پشم گوسفند ماده را بر جدا از دیگر دار اگر بار
از پشم بز سفید بافته باشند بر سر ظرف عسل گذارند مورچه نزدیک آن نشود **ضبّ** سوسمار حیوان بر نیست

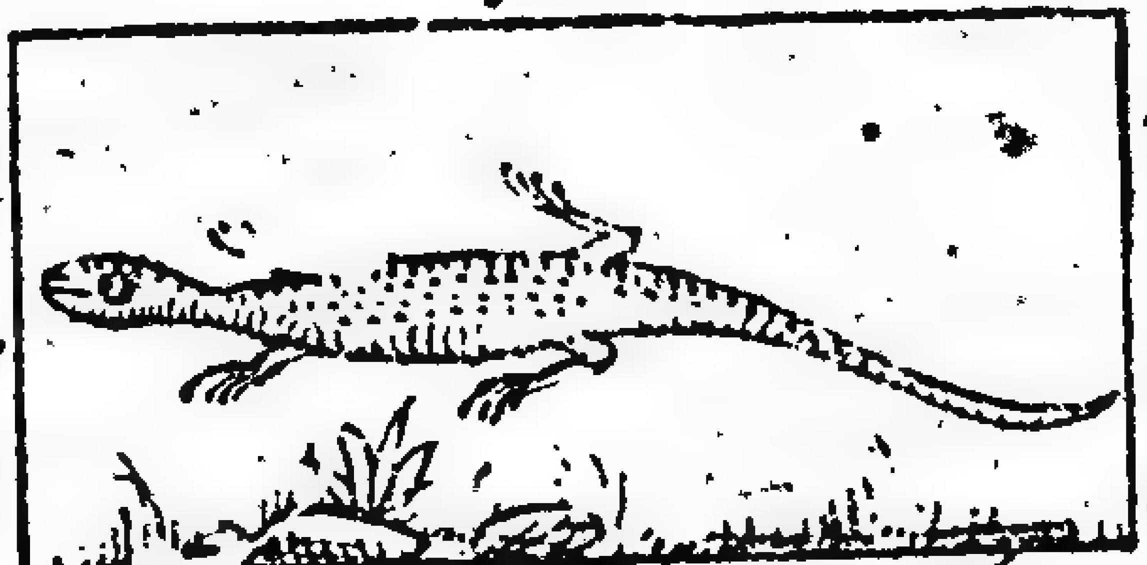

آب نخورد لهذا اعرابان در امثال خود گویند لا افعل حتی یرد
الضب یعنی اینکار نکنم تا آنکه سوسمار آب خورد ابن خالویه
گفته که سوسماری نباشد مگر آنکه هفتصد سال زنده ماند
یا زیاده و در هر روز چهل مرتبه بول کند دندانش برنده دندانهای وی یکپارچه است نه متفرق نر آن دو دکر
و ماده اش دو فرج دارد چون خواهد که بیضه نهد گودی بکند و بیضه در آن نهد و بخاک بپوشد و چهل روز
حضانت نماید تا بچه بیرون آرد هفتاد یا بیشتر بیضه نهد شبیه به بیضه کبوتر چون از سوراخ خود بیرون برآید
چشمش چندان روشنی ندارد نظر بآفتاب اندازد در وقت پیری غذا از نسیم یابد و برودت هوا تعیش
کند چه رطوبات وی تحلیل یافته و حرارتش نقصان پذیرد میان او و کژدم دوستی است لهذا کژدم بر در سوراخ
وی نشیند و پاسبانی نماید تا اگر کسی دست بسوراخ وی دراز کند بگزد خانه نسازد مگر در زمینهای سخت تا از
سیل و سم ستوران محفوظ ماند مخلب وی همیشه ناقص و شکسته است و از طبعش فراموشی و عدم هدایت است لهذا
خانه نسازد مگر در نزد نشان و یا در نزد سنگ بزرگ در وقت مراجعت بخانه خود راه گم کند عربان
در ضلالت بدو مثل زنند و گویند فلان اضل من سوسمار یعنی فلانکس گمراه تر از سوسمار است در تحفه
اعرابی سوسماری گرفته نزد حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و آله و سلم آورده بر زمین انداخت و گفت
ایمان نیاورم بتو تا ایمان نیاورد این سوسمار آنحضرت بزبان معجز بیان او ردکه ای سوسمار بحق آنکس که
در عرش پرستش او میکنند و در فرش اطاعت او نمایند در بحر راه اوست و در بهشت رحمت او بگو که
من کیستم در حال سوسمار بزبان عربی فصیح گفت انت خاتم النبیین قد افلح من صدقک و قد خاب

من کذبک یعنی تو خاتم پیغمبرانی و آخرین ایشان پس منکار شد هر که تصدیق تو کرد و از رحمت الهی نومید
گشت آنکه تکذیب تو نمود چون اعرابی این معجزه بدید از روی صدق و عقیده درست با قبایل و عشایر
خود بدایره اسلام درآمدند از نار سعیر نجات یافته بنور ایمان رسیدند پس آنحضرت صلعم فرمود که یا
اصحاب دنیا فرقی ندارد هر یک بدو چیزی دهید اصحاب هر یک بدو چیزی دادند تا غنی شد گفت یا حضرت
صبح از خانه درآمده ام گمراه ترین و بیخبرترین قبایل خود بودم الحمد لله الآن شبانه که الحال هدایت یافته
بدولت اسلام رسیدم و توانگرترین ایشان گشتم باجماع علمای امامیه اکل سوسمار حرام و بعضی از عامه
حلال میدانند از جمله خواص آنکه از تابین قدمین هر مردیکه بیرون رود آن شخص عنین گردد و هر که
دل او را بخورد خفقان و غم او زایل گردد اگر پیه او را گداخته بر قضیب مالند قوه جماع زیاد کند هر که او را
بخورد زبان بسیار نشود هر که خصیتین او را با خود دارد خادمانش او را بغایت دوست دارند و
اگر قضیب او را بر پیشانی اسب ویزند هیچ اسبی در گرد بندی بر او پیشی نگیرد پوست او را اگر بر غلاف
شمشیر کشند هر که آن شمشیر را بکار فرماید شجاع گردد اگر ظرف عسل کنند هر که از آن تناول کند تهییج شهوتش
شود اگر سرگین او را بر برص طلا کنند و بر کلف مالند زایل کند اکتحال او آب روشن از چشم باز دارد
تعبیر دیدن او در خواب دلیل اعرابی فریبنده در مال مردم و صاحب خود یا دلیل مجهولی یا
ملعونی بود چه از جمله مسوخات است و بعضی گویند دیدن او دلیل کسب و بعضی گویند دلیل بیماریست
ضبع کفتار مثل خرگوش سالی نر و والد و سالی ماده و والده صاحب عجایب المخلوقات آورده
که در عرب قبیله ایست مسمی بضبعیین هرگاه یکی از ایشان در میان جمع کثیر از قافله باشد چون کفتار
بقصد شکار آنجا آید بسوی آن شخص متعرض غیری نشود و موصوف است بعرج ولیکن اگر چه لنگ واقعی نیست
لیکن در نظر ناظر چنین نماید سببش آنکه رطوبتی در مفاصل دارد و در جانب راست بیشتر پس طرف چپ
او مدام در مشی ثقیل نماید
آدم وار دفنش قبور کند
بیند که شخص در خوابست
بگیرد و بکشد و خونش
که با حدی از بنی نوع خود
زنا بکند و چون در زمه
گرگ بکند و چون با گرگ

و از خواهش تمامی که بلحوم بنی
هرگاه در وقت فرصت
زیر سر او حفر نماید و حلقش
بیاشامد و فاسقست که در حلقی
رسد تا بر او دخول بکند
گوسفندان او شد اکتفا کنند که
باشد گوسفندان بسلامت مانند

هر یک با نعرا دیکر شود لهند لیغربان در دعای خود کویند اللهم اصنعها وذینا یعنی بار خدایا در کوسفندان
الکنشا برما اکر که مبتلای بجاذبه کلابست هیچ مغناطیس ابن برابد بجهة اکر کسی در ماهتاب بر بالای
دیواری برا در ربوده کرفتاری درباخ ولداری چونسایه بیک براه دا میشود نور اچند دکفتار او را
بجهد و موصوف بحماقت است چون شکار بان هر در سوراخ او کلمات چند کویند بیرون آید شکارش کنند
خانچه سابقا سمت کذرش بافت انکش با جماع شیعه حرام عامه ویرا دخلاف کرده اند از جمله خواص او
انکه از عنب الثعلب کر برد اکر بیه او را بر جسد تا لند از شر کلاب ایمن کردند زهره او را اکر زنی خشکنموده بعد
بهند اکر بیاشامد شهوتش زایل کردد اکر از پوست او پرویزن سازند و بذر از و بیزند و بکار بندند از شر
ملخ ایمن باشد اکر عصاره عنب الثعلب بر بدن تالند از مضرت او ایمن باشد هر که پوستش با خود دارد و سگ بدو
فریاد نکند اکتحال زهره او دفع نزول آب کند از چشم و تجدید روی نماید اکر چشم راست او را در سرکه هفت
روز نقوعنموده پس در زیر نکین انکشتر نهند هر که انخاتم در دست کند سحر و مکر در او کار نکند اکر کسی را
سحر کرده باشند خاتم مذکور را شسته آب آن بیاشامند از سحر نجات یابند اکر سر او را در برج کبوتران
کذارند کبوتر بسیار جمع آیند اکر کسی زبان او را بدست راست کیرد سگ بر او فریاد نکند و او را نجایند
عیاران اکر چنین کنند اکر بیخ غنصل بدست کیرند کفتار کریزان شود اکر بیمار موی پس کردن او را تا
هفت روز بخور کند شفا یابد اکر قضیب او خشکنموده سائیده بخیر بخورد زن دهند شهوتش منقطع شود
هر که پاره از فرج او با خود دارد محبوب القلوب کردد اکر دندان او را با خود دارند از نسیان و درد
دندان ایمن کردد اکر از پوست او کیل سازند تخمیکه میکارند بدو کیل کنند زراعت او از جانوران و
سایر آفات محفوظ ماند خوردن دل او قطع وسواس کند اکر کسی حنظل در دست کیرد از و بکریزد اکر پیه
او را بر تن طلا کنند از کزیدن سگ ایمن کردد اکر زهره او را با هیعا یا زغاله اکتحال نمایند بعد از انکه
موی زایدرا از چشم برآورده باشند دیکر بیرون نیارد هر مردیکه مقدار یکدانک از قضیب او بعد از
انکه خشک کرده باشند بخورد تهییج باه کند و از جماع ملالتی بهم نرساند اکر نصف درهم از زهره او با
عسل اکتحال نمایند تجدید بصر و جلا نظر نماید و مزید حسن کردد هر چند کهنه کردد نفع بیشتر بخشد و نیز اکتحال
زهره او دفع ابله و دموع عین کند اجماع اطباست که اکر موی الیه راست نر او را کنده و بسوزانند در بیت
مخلوط سازند و بر مقعد شخصیکه مرض ابنه داشته باشد کذارند زایل کند و دیکر انشخص مرتکب آن امر قبیح
نکردد اکر از ماده او موئی بکنند و ابنه بجای آرند محدث علت مزبوره بود فافهم فانه مجرب تعبیر
دیدن او در خواب دلیل کشف اسرار در آمدن در بالا یعنی و باشد که دیدن نر او دلیل خنثی مشکل بود دیا

دلیل مرد جبار و دشمن ستمکار و دیدن ماده او دلیل زن قبیحهٔ بیشرم کریه المنظر بود **فصل دوم در**
ضفادع مکسوره ضفدع بضاد و دال و عین مهمله و بفتح دال نیز آمده است اما فصیح نیست و او را
بترکی وزق و قورباغه گویند از آبهای ایستاده متکون شود و از توالد نیز بهم رسد از عفونات و باد و باران
و شب بسیار بود و مردم گمان برده اند که مگر از ابر میبارد نه از توالد و تناسل اینگمان باطل است
حق سبحانه و تعالی در ساعت از طبیعت همان خاک که باران بر او باریده خلق نماید و حیوانی است که استخوان
ندارد و بعضی از او آواز کند
بجدت سمع خواهد که صدا کند از
کند داخل آب شود و فک اسفل بر
او داخل شود و صدا کند از دیدن

و او از بیخ گوشش بر آید و موضع
آب برآید و چون اراده کند که صدا
آب نهد صدا کند چون آب در دهن
آتش تعجب کند و ساکت شود همیشه
نظر بر آتش اندازد و مبدء خلقت او در آب مثل دانه جاورس سیاه بود و پس بیرون آید مثل دعموص بعد از آن
او منبسط گردد اکلش حرام و قتلش منهی عنه شیخ ابو علی سینا گفته در سالیکه ضفادع بسیار شوند زیاده
بر عادت در عقب آن وبا بهم رسد صاحب عجایب المخلوقات آورده که ضفدع مثل لاک پشت در ریگ
بیضه نهد دو نوع بود کوهی و آبی از خواص او آنکه زنی وزق آبی را دهن گشوده سه نوبت در دهن او
تف کند پس از دست گذارد تا در آب رود و بار دیگر دارد اگر پیه او را بر خارج دیگ مالند هرگز بجوش نیاید اگر
او را بر گزیده جانوران مالند در حال به شود اگر او را از ستر تا عجز دو نیم کنند هر زنیکه در انوقت بر او
نظر کند شهوت بر او غلبه کند بسوی مردان مایل شود اگر زبان او را بر کسیکه متهم بدزدی باشد بخوابانند
اقرار دهد اگر بر روی مالند مردم او را دوست دارند اگر بر بیخ دندان نهد بلا تعب بیفتد از صاحب
عجایب المخلوقات آورده که در موصل در کنار باغی حوضی با جمعی نشسته بودیم از استماع آواز ضفادع
متاذی گشتیم شخصی طشتی آورده بر روی آب گذاشت ساکت کنند راحت یافتیم و نیز آورده که اگر پیه ضفدع
در میان چشمه و برکه آب نهند وزقان صدا نکنند تعبیر دیدن او در خواب دلیل مرد عابد مجتهد
که در طاعت الهی مشغول باشد چه او در نار نمرود آب ریخت تا بحضرت ابراهیم علیه السلام اذیت نرسد
دیدن وزقهای بسیار دلیل عذابست چه بر قوم فرعون ضفادع بارید نصاری گویند دیدن او
دلیل حسن معاشرت با اقربا و همسایگان است اگر بیند که گوشت وزق میخورد منفعتی رسد طامید و بس
گفته که دیدن او دلیل فریبندگان و ساحران بود جاماسب گفته هر که با وزق سخن گوید مملکتی بدست
او آید اگر بیند که ضفادع از شهر بیرون آمدند دلیل است که از آن شهر عذاب بیرون رود **فصل**

سیم در ضاد مضمومه ضوضو مرغیست که اخیل نامند در الف گذشت باب شانزدهم در
طاء مهمله مشتمل بر سه فصل **فصل اول** در طاء مفتوحه **طاوس** این طیور بعزت و عفت
مشهور است و حسن منظر خود دوست دارد و تکبر و عجب بر پر خود کند و عقد دم کند سیما در وقتی
که ماده اش نظر بجانب او کند چون سه ساله شود نر او رنگین شود و ماده او بیضه نهد در سالی
دوازده بار یا کمتر در بهار مباشرت کند و در خریف اسقاط پر نماید بنحویکه اشجار برگ ریزد چون در

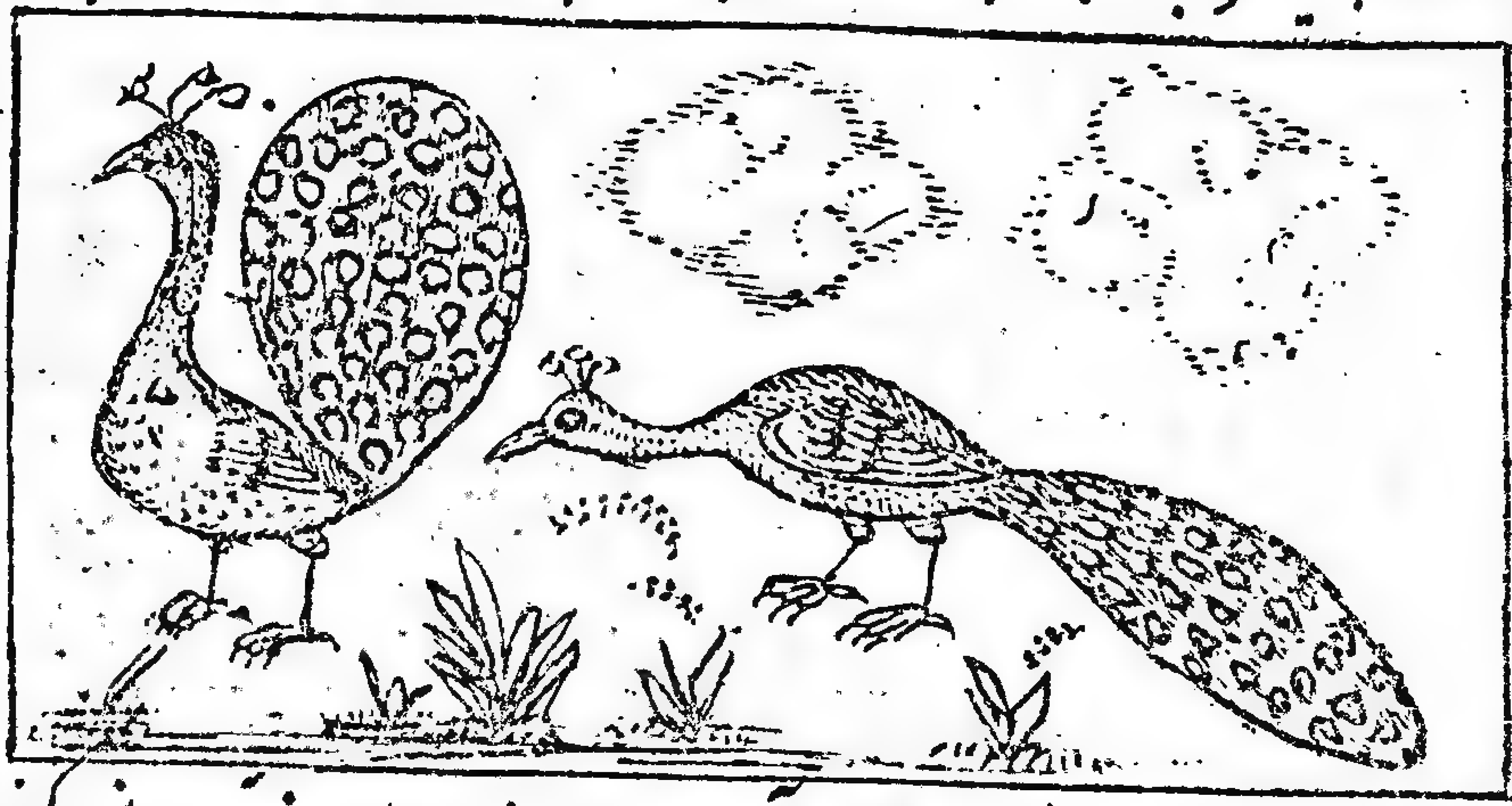

بهار اشجار شروع در انبات نمایند او نیز پر برآرد و در وقت حضانت با ماده خود بسیار بازی کند
و بسا باشد که بیضه را بشکند مدت حضانتش سی روز بود جوجه او برهنه یعنی بی پر بیرون آید و چون
بیضه او در زیر مرغ خانگی گذارند و جمیع مایحتاج وی از اکل و شرب حاضر سازند از خوف آنکه اگر بر
خیزد هوا فاسد سازد و قوت آن ندارد که زیاده از دو بیضه وی حضانت نماید جوجه که از او بیرون
آید بشکل طاوس بود لیکن کم حسن بود و ناقص الخلقه بدانکه او را با حسن صورت شوم دانند جهة آنکه
سبب دخول ابلیس و سبب خروج آدم از بهشت او بود گویند چون آدم صفی علیه السلام بحکم الهی
تاک انگور غرس نمود ابلیس طاوسی آورده بر پای او ذبح کرد و بخون وی آنرا آب داد چون برگ بیرون
آورد بوزینه ذبح نمود چون غوره شد شیری ذبح نمود تا خونش بیاشامد بعد از اتمام ثمره خوکی ذبح نمود
بخون وی آب داد از اینجهة شارب الخمر اول رنگش مثل پر طاوس سرخ گردد و چون مست شود مثل
میمون بازی کند و برقص آید و چون مستی وی زیاده شود بطریق شیر نعره زند و عربده کند و هذیان
ولا یعنی گوید و در آخر مثل خوک سر پیش انداز دو بخوابد و عربان در امثال خود گویند فلان احسن من
طاوس اکلش حرام و گوشتش دیر هضم و بد مزاج لیکن گرم معده را نافع است اطبا گویند گوشت وی
اغلظ لحوم طیور است اجتناب از وی واجب دانند اگر با سرکه پزند دفع ضرر وی شود ابن زهر گوید

از خواص طاوس انکه چون طعام مسموم در اید او شنود فرح کند و بال بکستر د و رقص و اظهار سرور نماید
اشامیدن زهره او باسرکه از کزیدن جانوران نافع بود اما حکما کویند که ادمی زهره طاوس اشامد البته
دیوانه شود این تجربه رسیده هرمس کفته اکر خون ویرا با اندروت و نمک مخلوط ساخته بر قروح
رطبه بر دیه که از اکله پیش اند طلا نمایند به کند سر کین ویرا اکر بر کبل مالند زایل کند استخوان ویرا اکر
سوخته و سائیده بر کلف مالند بری سازد تعبیر دیدن او در خواب دلیل عجب و خیلای و حسن
جمال مالک او بوده باشد که دلیل سخن حسنی و فریب و مکر و القیاد اعداء و زوال نعمت و شماتت
شکدستی بود و کاه دلیل زینت و زیور لوز باج و ازواج حسنه و اولاد کریمه یا زن اعجمیه صاحب جمال
یا غیر مسلم بود اکر بیند که با طاوس برادر شده با ملوک عجم مواخاة نماید طیر جنس مرغان و احداو
طایر و جمعش طیور اید ابن عباس کفته که ده مرغ است که نام در قرآن مذکور است عوضه در بقره
غراب در مائده جراد در اعراف سلوی در بقره و طه و نحله در نحل نمله و هدهد در نمل ذباب در حج فراش
در قارعه ابابیل در فیل تعبیر دیدن طایر در خواب عمل ادمی است لقوله تعالی و کل انسان الزمناه

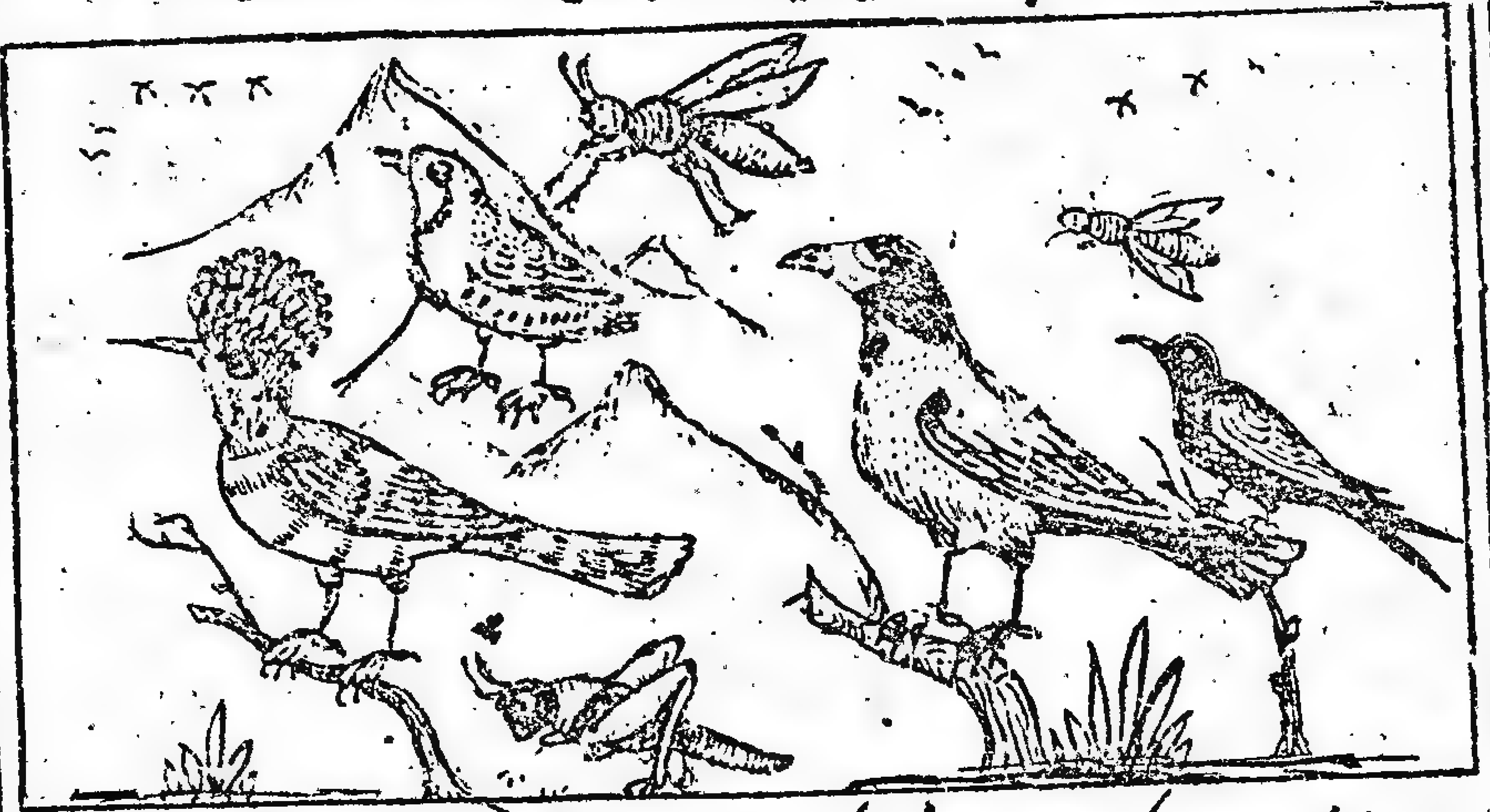

طائره فی عنقه یعنی عمل هرکس را لازم داشتیم بر کردنش اکر مرغ مجهولی بیند نامش معلوم نباشد دلیل
انذار و ترس بود لقوله تعالی طائرکم معکم الآیة اکر از جنس طیور نیکو بیند دلیل نیکوئی عمل او بود یا رسولی
خبر خیر اورد و دیدن اشیانه مرغ دلیل زوجه و بیضه او دلیل فرزند اشیانه او در کوه یا غار یا دیوار
بیند زیارت مساجد و متعبدین از خلق نماید چنکال او غلبه بر دشمن و منقار او دلیل عزت و جاه و
سر کین او دلیل مال حلال اکر از طیور ماکول اللحم بیند و الا مال حرام تتمه در کلام طیور کویند روزی
حضرت ختمیه الله علی نبینا واله وعلیه السلام بر بلبلی کذشت که بر درخت سر و دم میجنبانید باصحاب خود
فرمودید این بلبل چه میکوید کفتند الله و رسوله اعلم فرمود میکوید که امروز نیم خرما خورده ام و

وخاک بر سر دنیا کرده ام بهدهد در سجده میکوید اذکر الله الغفور رحمی النصر یا احسن یا قال فرقو ۹
قضا از آسمان چون فرو هشت پر همه زیرکان کور کردند کر کعب الاحبار گفت میکوید من لا یرحم
لا یرحم یعنی هر که رحم نکند بر او رحم کرده نشود فاخته میکوید بالیت هذا الخلق ما خلقوا او علموا الماذ اخلقوا
ایکاش این خلق مخلوق نکشتندی یا دانستندی برای چه مخلوق شده اند وعمل میکردند بدانچه عالم کشتندی
در شان کوید لدوا للموت وابنوا للخراب بزائید از برای مردن بنا کنید از برای خراب شدن
طاوس کوید کما تدین تدان یعنی همچنانکه جزا میدهی جزا داده میشوی صرد کوید استغفر الله یا مذنبین
استغفار کنید خدا را ای گناهکاران طیطوی کوید کل حی میت وکل جدید بال یعنی هر زنده میمیرد و هر تازه
میپوسد پرستوک کوید قدموا خیرا تجدوه هر نیکی که پیش فرستاده اید بیابید کبوتر کوید سبحان ربی الاعلی
وبحمده قمری میکوید سبحان ربی العظیم وبحمده بعضی گفته اند که میکوید یا کریم غراب عشار را لعن و نفرین
میکند قیلواج میکوید کل شی هالک الا وجهه سنگخواره کوید من سکت سلم هر که خاموش شد بسلامت
ماند طوطی کوید ویل لمن کانت الدنیا همه وای بر کسیکه همتش دنیا باشد دراج کوید الرحمن علی العرش استوی
سار میکوید بار خدایا بر دشمنان محمد وال محمد لعنت کن خروس میکوید اذکروا الله یا ایها الغافلون
کرکس کوید هر نوع که خواهی زندگانی کن که اخر مرگ است عقاب کوید در مفارقت از مردم موانست و
دوری از ایشان راحت پرستوک او از بر کشد و فاتحه تا اخر بخواند بطریقی که قاری خواند اسب در
درصف قتال بیکدیکر رسند میکوید سبوح قدوس ربنا ورب الملائکة والروح حمار لعن کند بر کسیکه
در بیع هم کند برق کوید سبحان ربی القدوس سرطان کوید ربی المذکور بکل لسان طیطری
ارسطاطالیس گفته که او طریست از نیستان و انهار مفارقت نمیکند چه او غیر کرمیکه در اطراف انهار
نیستانها میکون شود نخورد و بار چون بیمار شود ان مرغ شکار کند جکر وی بخورد شفا یابد و این طیر
طیران نماید و او ارکند و بمکان خود تغیر ندهد مکر وقتیکه بار بکریزد اگر در شب کریزد فریاد
کند از خواص او انکه کوشت وی شکم ببندد و باه را زیاد کند طیهوج شبیه بکبک کوچکست الا انکه
کردن و منقار و هر دو پای او سرخست زیر پر او سیاه و سفید اکلش حلال کوشتش کثیر الحرارة
والرطوبه است اصح انکه معتدلست بعضی کویند در درجه سیم یا رجه است بهترش انکه فربه بود مزید قوة
باه و شهوتست شکم ببندد و ضرر دارد بکسیکه علاج خلط و ثقل نماید اگر در هریسه بزنند ضررش
دفع شود و مولد خون معتدل و موافق مزاج معتدل بود اکلش در بهار انسب تخصیص در بلاد سیر فیه
طیهوج و دراج و کبک باهم در ترتیب اغذیه و اعتدال و لطافة اول طیهوج پس دراج پس کبک

لغبر

بعضی مر دیدن او در خواب دلیل زن است طرغلودس براو عین مهملتین و لام و دال و سین
مهملتین اهل اندلس او را خیربش گویند در ضاد گذشت بعضی گویند اصفر عصافیر است خاکستری رنگ
در بال او رنگهای سرخ و زرد و پرش طلائیست باریک منقار در دم نقطهای سفید دارد بهترش
آنستکه فربه باشد ماکول اللحم است تناول گوشت وی سنگ مثانه را بشکند و از تولد او مانع آید
باب هفدهم در ظاء معجمه مشتمل بر یکفصل فصل در ظاء معجمه طبی بیاریکنقطه آهو ترکان جیران
نامند سه نوع بود اول آرام که آهوی خالص سفید است مسکن او در ریگ باشد جهة فربهی ور اینش
آهوان گویند یکنوع دیگر را عفر نامند سرخ رنگ و کوتاه گردن بود در دویدن ضعیف ترین آهوان بود
در اراضی مرتفعه صلبه جای گیرد نوع سیم گندم گون و دراز گردن و طویل القوائم است و سفید شکم همه نوع
او موصوفست بجدت بصر گریزنده ترین حیوانات است بعضی از قوچ وی چو بخواید که داخل خانه خود شود
از خوف صیاد عقب عقب بخانه درآید و بدریا آید و آب تلخ خورد و از اکل حنظل متلذذ شود ابن خلکان

در ترجمه خود آورده که حضرت امام جعفر الصادق صلوات الله و
سلامه علیه از ابو حنیفه پرسیدند که چه چیز لازم است
محرم را که دندان رباعیه او بشکند گفت نمیدانم این مست
رسول الله آنحضرت فرمود که آهو را رباعیه نباشد و دو دندان
پیش دارد یکی فوقانی و یکی تحتانی ثعلبی در کتاب ثمار القلوب
آورده که روزی بهرام بقصد شکار بر شتری تیز رفتار سوار شده با کنیزیکه تعشق تام بدو داشت ردیف
خود کردانید بر روی دشت و هامون برآمدند تا در شکارگاه بجمعی از آهوان برخوردند بهرام بکنیز گفت که
بکدام عضو آهوئی که گوئی بدین تیر بزنم گفت که خواهم بیک تیر نر و ماده را بهم دوزی پس بهرام تیر و کمان
بر کمان نهاده بیک تیر هر دو شاخ آهو از بیخ بر کند و دو تیر دیگر در موضع آنها چون دو شاخ بدوخت
بعد از آن کنیز گفت که خواهم سم وی را بر بیخ شاخش بدوزی بهرام او را بندقه گل بر بیخ گوش وی زد تا آهو
با نجود بر بیخ گوش رسانیده تا بیخ گوش خود بخارد پس بیک تیر سم وی بر بیخ گوشش بدوخت کنیز گفت
اینعمل و تیراندازی از بسیار کردنست با آنکه تعشق و میل تمام بجانب آن کنیز داشت او را بزمین انداخت
و شتر را بر اعضای وی دوانید تا اعضای وی درهم شکست و گفت تو خواهیکه عجز مرا ظاهر کنی پس اندک
زمانی نگذشت که کنیز گذشت بدانکه آهوی ختائی که از و مشک حاصل آید رنگش سیاه و دندان باریک سفید
بقدر ما بین ابهام و سبابه از دهن وی مثل دو دندان خوک در روی وی برآمده و در شکل و باریکی سم

فرقی با سایر آهوان ندارد گویند آهو از تبت بهند رود و نافه اندازد و آن مشک بدبو بود و حقیقت
مشک خونی است که در وقت معلوم از سال در ناف آهو جمع شود بمنزله ماده که در عضوی ریخته شده
حق سبحانه و تعالی ناف او را معدن مشک ساخته مثل اشجار و اثمار هر سال در وقت معین بار
دهد چون این ورم حادث شود آهو بیمار شود تا آنکه ماده کامل شود اهل تبت در صحراها میخهای چوب
زنند تا در آن وقت خود را بر آن موضع رسانیده ناف خود را بر سر آن چوب گذارد و درد ساکن شود
نافه معرب نافجه است بتصغیر فارسی طرف مشک را گویند ابن جعفر بغدادی گفته که نافجه در درون آهو
مثل مثانه است که در جوف بزغاله است صاحب عجایب المخلوقات آورده که جانوریست در دریا
بشکل آهو دابة المسک نامند در وقت معلوم از سال بیرون آیند بسیاری از وی شکار نمایند چون
ذبح نمایند در ناف او خونیست که مشک است در آن موضع بوی ندارد چون بمکان دیگر برند بوی
دهد از ام سلمه مرویست که حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و آله در صحرائی بودند که ندائی شنیدند که
یا رسول الله آنحضرت بدان طرف متوجه شد آهوی ماده را دید که بر درختی بسته بود عرض کرد یا رسول الله
در این کوه دو بچه دارم مرا بگشای تا بروم و ایشان را شیر داده بیایم آنحضرت فرمود که میآئی عرض کرد
اگر نیایم خدای تعالی مرا عذاب عشار کند پس وی را نجات داده برفت بچهای خود را شیر داده بیامد
اعرابی که او را مقید ساخته بود خبردار شد و بیامد عرض کرد یا رسول الله هیچ شما را مطلبی باشد فرمود
آری خواهم که این آهو را رها کنی پس آهو را رها کرده برفت و میگفت لا اله الا الله و انک رسول الله
بدانکه اکل او حلال و مشکی که از او حاصل شود پاکست گوشت او گرم و خشک بهترین نوع او گوشت بره
آهوئیکه اول زائیده باشد خشف نامند نافع قولنج و دافع فالج و مصلح بدنهاست که فضول بسیار دارد
و اعضا را خشک کند و مولد خون حاره است که موافق امزجه بارده باشد بجهت پیران تخصیص در زمستان
اگر شاخ او را تراشیده بخور کنند هوام گریزان شوند اگر زبان وی در سایه خشک نموده آن سلیطه
خورد تسلط وی برطرف شود اگر زهره او را در گوش چکانند دردش برد اگر سرگین و پوست او را
صلایه نموده در طعام کودک کنند چون از وی بخورد هر چند که نشو و نما بکند زیرک و حافظ و
فصیح و بلیغ شود اما … مشک آنکه قوه چشم و دل و دماغ دهد و رطوبات دفع کند و جلاء بصر
دهد نافع خفقان و یرقان تریاق زهرهاست الا آنکه روی را زرد کند اگر در طعام کنند بوی دهن
زایل کند بالخاصیة تعبیر دیدن او در خواب دلیل زن صاحب جمال غریبست اگر بیند بصید گرفت
مالک آهو شد کنیزی یا بکری مالک شود یا زنی تزویج کند اگر تیری بر آهوئی بقصد شکار اندازد زن را

درتما

دشنام دهد اگر بیند که آهو برا ذبح کرد کنیزی را بکارت بردارد اگر بقصد شکار انداز د زنی با مال
یابد اگر بیند که آهوئی بر او دوید زنش تعصب وی کشد اگر از پوست یا موی و یا گوشت او قبل زنان
مال یابد دیدن مشک در خواب دلیل رسیدن بدوستی یا تملک کنیزی اگر بیند که مشک از دزد دزدن
برداشت مشک کم نداشتن بد بود و نیز دلیل رسیدن بدوستی خوش و عیش و خبر خوشی و لبسی گویند
دلیل فرزند و رشت ظربان برا رمعله و با ریکشیطه مرزنکل و تبرکی بدق سوراخ خود بدم خود مسدود
سازد و کوهان خوانند جانوریست از سگ بچه بزرگتر و بدبو کثیر الفسوه بر در سوراخ سوسمار آید دمش
سوراخ او بدم خود مسدود سازد سه مرتبه فسوه دهد از بوی آن سوسمار بیهوش شود پس او را با بچه

وبیضه وانچه باشد بخورد اعراب بادیه را زعم آنکه چون ملابس
ایشان بوی وی برسد هرگز از او بدر نرود تا نپوسد ابو علی
سینا گفته حیوانی است بقدر گربه ظاهر و باطن بدبو بود
سوراخی دیگر بغیر گوش دارد و دستها و چنگالها تیز دارد و دم
دراز و استخوان پشت جدا و مفاصل ندارد بلکه از سر تا دم یک استخوان است و باشد که مردم بر او ظفر یابند
شمشیر زنند در او اثر نکند مگر آنکه بگوشه بینی او خورد و سر در جهت آنکه پوست او در نهایت صلابت است
از عادت اوست که چون اژدها بیند نزدیک وی شود خود را بطول کشد و باریک کند تا آنکه مثل ریسمان
شود تا مار خود را بپیچد و بعد از مدتی سر بر آورد و مار را پاره پاره کند و نیز قوت عجیبی دارد که از دیوارها
بالا رود و طیور طلب کند و چون خواهد که از دیوار بزیر آید شکم خود را پر باد کند چون بیفتد ضرر بوی نرسد
و گاه بمیان گله شتر آید فسوه کند تا از عفونت او شتران متفرق شوند لهذا او را مفرق النعم گویند در
بلاد عرب گویند فلان افسی من الظربان اکلش حرام ظاء مکسوره و مضمومه نیامده باب هجدهم
در عین مهمله مشتمل بر سه فصل فصل اول در عین مفتوحه عظائه بظاء معجمه جانوریست از حلیا سه
بزرگتر زبیری گفته که جانوریست نرم که در زندگی تردد بسیار کند شبیه بکرباسو الا آنکه نیکوتر از و
ازار نرساند شحمة الارض شحمة النمل نیز گویند در باب شین بگذشت مختلف الالوان است سیاه و سفید و
زرد همه انواع او منقط بسیاهی اختلاف و اختلاف موضعیت بعضی از آنها در ریگ و بعضی قریب ما کیان
در سوراخ خود چهار ماه چیزی نخورد از طبع اوست دوستی با آفتاب در آفتاب روی خود را بنماید و بزداز
مزخرفات عربست که گفته اند که چون بر سوانات رسد بیفرقها گردد و مجبوس شود تا در هر حیوانی بقدر
حصه وی سم بخاطر وی رسد تا سف کشد از قدرت او در مصر سلجیه گویند در سین گذشت گلش حرام

هرکه دست راست و پای چپ او با خود دارد اهتداز که خواهد جماع کند اگر در رکوی سیاه بحید و
و بر صاحب تب ربع او بیزند تب وی زایل گردد هر چند مزمن باشد اگر ذل او را بر زنی او بیزند
بار نگیرد مادام که با وی باشد اگر با روغن کاو طبخ نمایند تا محترق شود بر گزیده عقرب مالند شفا یابد اگر
با زیت مخلوط ساخته در شیشه گذارند و در آفتاب نهند زهر قاتل شود تعبیر دیدن او در خواب
دلیل اختلاف اسرار است عقرب کژدم بکان مسار و دیلو گویند بانیه الطبع و کثیر الاولاد باشد
افتش در اولادش باشد چه اولاد او شکم مادر بدرند و بیرون آیند جاحظ نفی این قول کند گوید معتمدی
بن کعب که من عقربی دیدم که دو بار بچه آورد و اولاد خود در پشت خود برداشته میرفت با
دارد و چشمش در پشتش بود و میت و خوابیده را نگزد الا در صورتیکه عضوی از وی متحرک شود و باشد
افعی را بزند و افعی بمیرد جاحظ گفته که عقرب افعی را بزند اگر افعی خورد بسلامت ماند و الا بمیرد و دلیل کامل
بلخ حریص است طریق صیدش آنکه ملخ را بنیاد از دو در جنگل خانه خود کند اگر بکند باد در سوراخ وی
گذارند ملخ را بیرون کند و باز معاودت وی رود و بسا باشد که سنگ و کلوخ بروی زنند و هر گرا
برند و در حال بمیرد و باشد که گوشت کسی را بگزد تا متعفن گردد چنانکه کسی با بینی خود بگیرد و نتواند
اورقت اصغر خشخاش فیل و شیر را برند و بکشند یکنوع از ذکر تفصین
مانند صاحب برو طیلسان و در غالب اوقات کشند و بود
اگر مورچه بر موضع نیش او نهند شفا یابد عایشه گوید روزی حضرت
مقدس نبوی صلی الله علیه و اله در نماز ایستاده بود که حضرت
امیر صلوات الله و سلامه علیه درآمده در پهلوی آنحضرت نماز

ایستاد که عقربی آمده از رسول خدا صلعم در گذشت چون بامیر المومنین رسید آنحضرت با نعل عربی
که در پای داشت بزد و بکشت حضرت مقدس نبوی صلعم در نماز هیچ اعتراضی ننمودند و در روایت دیگر
آمده که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و اله خود در نماز بود که عقربی آنحضرت را بزد آنحضرت با نعل عربی
بزد و بکشت چون از نماز فارغ شدند فرمود لعن الله العقرب که مصلی و غیر او را نمیگذارد و آنگه دو آب
و نمک بر او مسح نمود و قل هو الله احد و معوذتین بر او خواند با فعی عث در حوادث سنه اربع و
خمسماه نزد بعضی از ملوک بودیم یکی از منجمان گفته که ترا در فلان ساعت و فلان روز فلان عقرب
بگزد و بمیری آن پادشاه در آن روز رفته از ساعت مذکوره غسل نموده موی سر خود شانه کرده جوا
ستر عورت از جمیع لباس برهنه گشته موی سر خود را متفرق ساخته بر اسب برهنه سوار شده و

داخل دریا شد از خوف آنچه منجمین گفته بودند قضا را در همان ساعت موعود آبش عطسه زده عقربی از
بینی او بیرون آمد او را گزید پادشاه در حال جان بقابض ارواح سپرد حذر او دفع قدر نکرد ذلک
وسیله وی شد و ذو النون مصری گوید روزی از خانه برآمدم تا در حیث خود شوم عقربی بزرگ
دیدم که روی بمن آورد بسیار ترسیدم استعاذه بجناب احدیت بردم حق سبحانه و تعالی شر او را از من
دفع کرد پس از من گذشت تا بکنار نیل رسید و زورقی از آب برآمد و او را بر پشت برداشت من نیز
لنگی بمیان بستم تا بدر آمدم تا ببینم که کجا میرود از آب در آمدم دیدم که عقرب را از زورق در پای
درختی آورد که جوانی مستی در خواب بود گفتم لا حول و لا قوة الا بالله عقرب از آب عبور کرد که این
جوان را بکشد ماری دیدم که عقرب بدماغ مار نیشی زد و بکشت و برگشت و بر پشت همان زورق سوار
شده از آب گذشت این شعر بخواندم یا راقدا و الجلیل یحفظه من کل سوء یکون فی الظلم
کیف تنام العیون عن ملک یاتیک منه فواید النعم از استماع آواز من جوان بیدار شد
احوال باو گفتم جوان گفت سبحان الله من اسباب عیش را از شراب و کباب و میوه برداشته بدین محل
آمدم چون اراده شرب خمر کردم سائلی آمده گفت خود و عیالاتم چند روز است که چیزی نخورده ایم آنچه از
نان و کباب آورده بودم بدو دادم و خود بشراب خوردن مشغول گشتم چون مست شدم بخواب رفتم و
از خود بیخبر بودم تا وقتی که آواز تو شنیدم بیدار شدم پس جوان اسباب لهو بیرون آورده توبه نمود
و سیاحت اختیار کرد تا آنکه عمرش باخر رسید بزهد و تقوی و عبادت بود زمخشری در کتاب
ربیع الابرار آورده که عقرب در زمین حمص زنده نمیماند چه زعم بعضی آنکه در آن بلده طلسم عقرب
ساخته اند و اگر از جای دیگر بدانجا برند در حال بمیرد بدانکه افسون عقرب جایز است چه جابر بن عبد الله
انصاری گوید در خدمت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بودم که مرا عقرب گزید شخصی
برخاست عرض کرد یا رسول الله او را افسون کنم فرمودند افسون کن از شما هر که خواهد و بتواند که برادر
مومن نفع برساند برساند جمعی عرض کردند یا رسول الله شما ما را از افسون نهی فرموده اید و حال
آنکه نزد ما افسونی است که بآن عقرب را افسون کنند آنحضرت فرمودند که آن را بمن بنمائید پس بر آن
حضرت نمودند فرمودند قصوری در آن نمی بینم بدانکه یک نوع افسون هست که بغیر عربیست مثل زبان
هندی و غیره که معنی آن دریافته نمیشود منهی عنه است چه میتواند بود که در آن کلمه کفری باشد و در
تجویز افسون اهل کتاب اختلافست بعضی از علما تجویز نکرده اند و از افسونهای مجرب بجهة دفع عقرب
افسونیست که اگر آدمی عقرب بدست گیرد نزند و اگر بزند ضرر نرساند بسم الله و بالله و باسم جبرئیل

ومیکائیل کازم کازم و نیز ادم حیث بنزر الی مزن لیشما هزاهورا هورا هی ولمطا انا الراقی والله الشافی
و هر بر صبح و شام بگوید سلام علی نوح فی العالمین هیچ مار و عقرب نگزد و بعضی نیز از افسون
و عقرب در باب جاید در فرجه گذشت صفت خاتمی که نافع از گزیدن مار و عقرب است و بجهة عامل شدن
دیوانه و دفع رعاف و درد چشم که از باد حمره باشد بر نگین بلور سرخ این اسما نویسند خطلب لیسند
لطووده ول صحره او سطاطی همه بدی اسفا بجهة زدن عقرب بگیر از ذات باک غرور برده موضع
گزیده گذارند و بجهة دیوانه چنان کند که همیشه نظر او بر نگین باشد که بهوش آید و بجهة رعاف با نگین بر
پیشانی او نقش کند خون باز ایستد و بجهة تب برگ زیتون نویسند و بیاویزند و بجهة باد انگشتر را
بر موضع باد مالد و از جمله افسونهای مجربه بجهة دفع تب آنست بر سه پارچه کاغذ نویسند و در زیر مجموع
بسوزانند اوله ۱۱۱ لرلرم وثانیه ۱۱۱ لهوم وثالثه ۱۱۱ لرام و نیز بجهة دفع تب بر سه پارچه
کاغذ نویسند هر روز یکی را بخور دهند روز اول تارت و امارت دویم بسم الله فی عالم الغیب حارت
سیم بسم الله حول العرش بمارت و از جهة رعاف نویسند برطا بوطا بوطا مامت ثلاثة اسطر صاحب
الخواص آورده که هر که این اسما را بر کاغذی یا طاسی ۳ بار که صحیح باشد یعنی شکسته نشده
باشد یا بر کاغذ سفید بیگوشه نویسند با نام او و پدر او و در شش آب از آن سوی که از جانب عقرب زده
آمده باشد نوشانند شفا یابد و اگر عقرب زده نوشانند در حال بمیرد افسون اینست سارا سا
الی سارا انزل الی مال واصاد الی ماکال طوساما ربنا قابرس اردا باب الملس بها کا باما آس
بها بار الا ار باین جهار اکاطین صساو سیرین صار دبنا اوس هر تلدی گفته که هر که محل شام سه مرتبه
بگوید اعوذ بکلمات الله التامات من شر ما خلق از ضرر نیش عقرب و غیره در آن شب ایمن گردد و محمد بن عثمان
الثوری گوید وقتی در مکه کتاب فرایض بر شیخ تقی الدین جوزی میخواندم که ناگاه عقربی راه میرفت
شیخ بدست خود برداشت و بر میگرداند پس من کتاب را از دست گذاشتم گفت بخوان گفتم
خواهم این فایده که در نزد تو هست بدانم که از چیست گفت از حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه
وآله به ثبوت پیوسته که هر که در وقت صبح و شام بگوید بسم الله الذی لا یضر مع اسمه شیء فی الارض ولا
فی السماء وهو السمیع العلیم هیچ چیز ضرر نرساند و از جمله آنکه دفع ضرر مار و عقرب کند اینست که در
وقت خواب بخواند سه مرتبه اعوذ برب وصافه من کل عقرب وحیة سلام علی نوح فی العالمین انا
کذلک نجزی المحسنین اعوذ بکلمات الله التامات من شر ما خلق از جهة گزیدن عقرب بخواند که تلدغ
تلدغا وتلذاغا فهو ملذوغ و تلسع وابرة ولسعة العقرب والحیة تلسع لسعا فهو ملسوع و از جهة مار

گزیده بگوید عضب تعص وهشت تهش و نشطت غسطه دکرات بالعف اخکر سعش و اکلش حرام و از جمله
خواص او آنکه چون چلپاسه را که در ساعت خشک شود و بمیرد اگر بسوزانند همه عقربها گریزان شوند اگر بریت
طبخ نموده بر گزیده عقرب گذارند تا آنکه خاکستر گردد دردش ساکن شود ترمذی گفته اگر عقربی در ظرف سفالین
نهند سر آنرا بخمیر بگیرند و در تنور گذارند تا آنکه خاکستر شود از اینجا کسی که سنگ مثانه دارد بخورد سنگ
مثانه را بشکند اگر در سه روز آخر ماه عقربی گرفته در ظرفی کرده یک رطل زیت بر او ریزند و سر آنرا
گرفته با زیت قوت او را گرفته پس روغن او درد پشت را نافع بود اگر پاره ترنجی را بر دیگی گذارند و
بجوشانند و بر موضع گزیده عقرب گذارند فوراً دردش ساکن کند اگر نیش او در جامه کسی باشد
همیشه آن شخص بیمار باشد تا از او بیفتد اگر عقرب را بکوبند و بر گزیده او مالند صحت یابد اگر عقربی در آب افتد
کسی از آن بخورد بدنش از دل مبتلی شود خانه را به پیه کاو و زرنیخ طلا کنند عقارب گریزان شوند
صاحب عجائب المخلوقات آورده که اگر عقرب گزیده دو مثقال دانه ترنج بعد از آنکه نرم کوفته باشد
بخورد شفا یابد که تریاق سموم مار و عقرب است عظیم مجرب و نافع و نیز اگر برگ زیتون با خود
دارد در ساعت شفا یابد دیدن ستاره سهیل دفع گزیدن عقرب و درد آن نماید و تا صبح از درد
محفوظ بماند شیخ ابو علی سینا گفته که اگر دو کس باهم نظر بر ستاره ها کنند یا دو ستاره که در منزل
بلع و سعود ذابح است نظر کنند باهم دوست گردند و نمودن کف الخضیب تا ابد فرقت آرد و فرو بردن یکدرهم
صابون از قولنج نجات دهد تعبیر دیدن او در خواب منازعه با اراذل است اگر عقربی کشد مالی از او
بیرون رود باز بیاید دیدن در سراویل دلیل مرد فاسق است خوردن گوشت مطبوخ او دلیل رسیدن
مال و میراث است و باشد که دیدن او دلیل فتنه بود علامات در دریای هند اعتبا میان دراز و
باریک مثل مار متلون برنگها در حرکات در دریا علامت وصول ببلاد هند و نشانه نجات از مهالک ابن
عباس گفته که در آیه وانی هاتیه وعلامات و بالنجم هم یهتدون علامات در روز نشانهای راهها
و نجم در شب ستاره است که بسبب آن در شب و روز مردم بمقصد رسند علق زلو و جر
سلوک مانند سیاه و سرخ رنگ باشند و در آب میباشند و ببدن چسپند و خون بمکند از ادویه
علق و اورام دمویه چه هرگاه موضعی از اعضای آدمی از ماده خون ورم نموده باشد غالب
اوقات اطبا تجویز نمایند که در آن موضع زلو بندند و حجامت کنند و در بعضی احادیث آمده که بهترین
دواها علق و حجامت است و در اعضای ضعیفه کار حجامت کند مثلاً اگر خون فاسد در رگی باشد

موی چسبد و چون اب و نمک بر او پاشند در حال بیفتد اگر در آب آشامیدن بحلق کسی رود پشم
روباه و موی بخور کنند جوند و بحلق وی رسد در حال بیفتد و این عظیم مجربست صاحب
عین الخواص گفته هرگاه او را در سایه خشک نموده با نشادر و روغن ضماد کنند بر داء الثعلب طلا
کنند موی بر آرد دیگری گفته که اگر او را در خانه بخور

کنند کیک و پشه و امثال اینها گریزان شوند اگر در شیشه
گذارند تا بمیرد پس ضلایه نموده موی از عضوی بکنند و بر محل
وی بمالند دیگر موی بر نیارد صاحب عجایب المخلوقات
آورده که اگر زلو بحلق کسی چسبد سرکه و شراب یکدرهم از هر یکی که در باقلا باشد غرغره کنند بیفتد
و از خواص مجربه نافعه او انستکه اگر زلوهای بزرگ را که در نهرها و مواضع نم باشد با زیت با کثیره
بجوشانند و با سرکه ضلایه نموده مرهم سازند و در میان پشم نهند و بر موضع بواسیر مالند شفا بخشد
اگر او را در دکان شیشه فروشی بخور کنند همه شیشها بشکند اگر روغن او بگیرند بر احلیل بمالند موجب
بزرگ شود اگر او را در کوزه فقاعی گذارند تا بمیرد پس ضلایه کنند و بر موضعیکه مویش بکنند بمالند
دیگر موی بر نیارد و نیز اگر زلو بحلق رود او را بدوانند پس بخور علق او نزدیک سازند تا چسبیده
بیرون آید تعبیر دیدن او در خواب دلیل فرزند است لقوله تعالی خلق الانسان من علق اگر در خواب
بیند که خون بسته شده از بینی یا دهن یا ذکر یا دبرش بیرون آید زنش اسقاط حمل کند عناق
الارض جانوریست کوچکتر از یوز هر چیز را صید کند ترکان قراقولاق نامند قتاده گفته که از جوار
جثه است از سگ کوچکتر و از گربه بزرگتر قابل تعلیم شکار است رنگش زرد اکثر اوقات ملازم
شیر است عنبر ماهی بزرگ بحریست که از پوستش سپر سازند اما عنبر مشموم از دریا بیرون آید
و بعضی از دواب بحر او را از جهة وسوسه بخورد پس قی بیندازد و بروی آب بر آید پس نهنگ
باد انرا بکنار اندازد صاحب قاموس گفته که سرگین حیوان بحریست یا چشمه که در او مسکون شود
ابو علی سینا گفته که عنبر از دریا بیرون آرند بهترین انواعش اشهب است پس آنکه مایل بسفیدیست
چه او با نواع است اسود و اخضر و اشهب شخصی نقل نموده که بجزیره افتادم درختی دیدم که بشکل گردن
گوسفند میوه او عنبر بود انرا گذاشتم تا بزرگ شد باد وزیده در دریا انداخت گویند چون باران
در بحر افتد عنبر است چون در آب بحر او را فرو برند بجهة انطفاء حرارت که زنده ماند چون صیادان
ماهی گیرند در شکمش عنبر یابند گمان برند که مگر از او حاصل شده و حال آنکه میوه درختی است اما

اصح آنستکه در جزایر بحر محل عسل ساز د چون در دریا اندازد شهید آن آب برود و سوم آن عنبر باشد که نحل در جزایر گیاهای خوشبو بسیار خورد از جمله خواص او آنکه مقوی دل و دماغ و روح است نافع لقوه و فالج است موافق است امزجه باز ده رطبه خاصه بچه پیران در زمستان عنبر خام مثل کدو امی باشد که بوزن هزار مثقال باشد بعضی گویند از چشمه ها یکه در بحار است ریزد و بر روی آب ظاهر شود طیور ربایند و بخورند و هلاک شوند عنز عنز بز غاله ماده اکلش حلال از جمله خواص او آنکه اگر زهره او را با نشادر مخلوط سازند از هر موضع که موی برکنند و بر محل وی بمالند دیگر موی برنیارد و اگر هر دو ساق صاحب سلس البول را بوی بشویند و بنوشند شفا یابند اگر شیر او بر کاغذ بنویسند ظاهر نشود و چون خاکستر آن ریزند ظاهر شود و هر کس

کفش اگر مغز سر او و خون کفتار از هر یک وزن یکدانگ باده و اندازکافور با سم شخص خمیر نمایند چون بوی دهند بعد از اکل محبت روحانیت بهم اگر از هر یک از زهره و خون او یکدانگ بایند انگ از مغز سر گربه سیاه بکسی دهند شهوتش قطع شود و هیچ زنی تصرف نتواند نمود تا نگشایند طریق گشادن وی آنکه هر مایه باکره در شیر عنز گرم نموده بنوشانند بامر الله تعالی گشاده گردد سوید بن غفله گوید که روزی حضرت امیر صلوات الله وسلامه علیه را فقر و فاقه روی نموده بود در وی بد انسلاله دودمان نبوت و نمک خوان رسالت یعنی حضرت صدیقه طاهره سلام الله علیها آورده فرمودند اگر نزد پدر بزرگوار و والد عالیمقدار خود روی و احوال بگوئی بهتر خواهد بود آنمخدره پیاده و در بخدمت حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و آله نزد ام ایمن بودند فرمودند در بگشا که جگر گوشه ام فاطمه است ام ایمن برخاست و در بگشاد چون بیامد سلام کرد حضرت بعد از جواب سلام فرمودند یا فاطمه در ساعتی آمده که عادت تو نبود در چنین وقتی بیائی عرض کرد یا رسول الله طعام ملائکه تسبیح و تهلیل است طعام ما چیست آنحضرت فرمودند بحق آنکسیکه مرا براستی بخلق فرستاده که در خانواده آل محمد سه روز است که طبخ نشده اما چند عنز یعنی بز غاله ماده او بوده اند اگر خواهی چند رأس از آنها ترا بخشم و اگر خواهی پنج کلمه ترا تعلیم نمایم که ترا بهتر باشد آنمخدره عرض کرد بلکه پنج کلمه تعلیم فرما آنحضرت فرمودند بگو یا اول الاولین و یا آخر الآخرین و یا ذا القوة المتین و یا راحم المساکین و یا ارحم الراحمین پس برگشت و بخدمت جناب امیر صلوات الله و سلامه علیه آمده گفت از نزد تو بطلب دنیا رفتم آخرت آوردم این پنج کلمه بخواند آنحضرت فرمودند خیرا یا یک خیرا یعنی نیکو

به آدمی تو بینکو باز آدمی تو عنقا سیمرغ لفظ معرب است بعضی گفته اند مرغ عربی است بزرگی
کوهیست بیضه کند مسافت بعیده طیران نماید و بلند رود و بعضی گویند که چون طوقی بیاضی در گردن
دارد لهذا اسمی بعنقا شده و بعضی دیگر گویند مرغیست غریب بمغرب شمس صاحب عجایب المخلوقات
آورده که او اعظم طیور است بجثه فیل را چنان رباید که گربه موش را در زمان سابق بوده
اذیت بمردم رسانیده تا آنکه روزی دختری را ربوده از قوم حنظله بوده پیغمبر حنظله نبی برا و دعا کرد
حقتعالی او را ببعضی از جزایر دریای محیط که در عقب خط استوا است و پای جن و مردم بدانجا نمیرسد جزایر حیوانات
عظیم چون فیل و کرگدن و جاموش و ببر و سباع برده در حین طیران وی از وی آواز سیمرغ شنود
مانند صدای رعد شد و هزار سال عمر کند ارسطاطالیس گفته که عنقا گاهی شکار کرده میشود از
چنگالهای او قدحها و مشربه ها بزرگ بسازند طریق شکار نمودن و چنانست که دو گاو یا زیادتر را می بندند
و گوساله را در میان هر دو بسنگهای بزرگ و سنگین بند کنند و در پیش او خانه سازند که مردی
در آن باشد که در او آتش برافروزد چون عنقا فرود آید گاوها را برباید چون چنگالها خود را در هر دو
یا یکی از آنها فرو برد و خواهد آنها را از جای برکند چه آنکه گاوها بر گوساله بسته شده و گوساله
بسنگ سنگین بند شده پس چنگالها خود را نتواند برآورد پس در آتش افتد و بسوزد و گرفتار گردد تا بوا لبقا

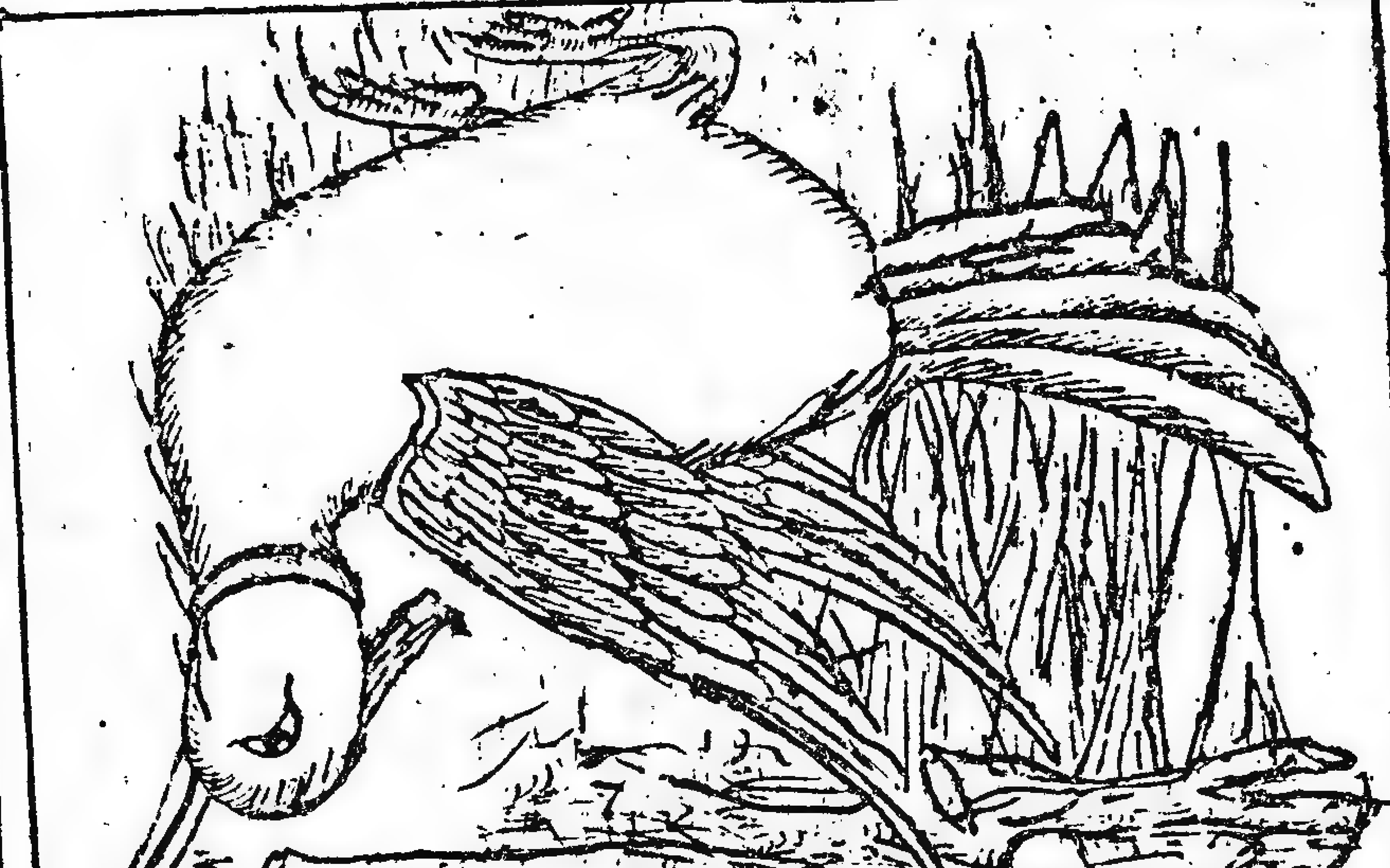

گفته اهل روم در زمین ایشان کوهیست که آنرا ارخ گویند بقدر یک میل بلندی دارد و در آنکوه از
انواع طیور کبار بسیار باشد عقاب را که جثه عظیم باشد و رویش شبیه بروی آدمیست و از هر نوع

در او مشابهتی هست و او احسن طیور است سالی یکمرتبه بکوه مذکور می آمده و از مرغان آنجا صید میکرد
میخورد سالی بیامد همانا صید طیر ندید از کوه فرود آمده از دهیکه در دامن آنکوه بود کودکی را ربوده
برد نوبت دیگر زنی را با زیورش ربود مردم آنکوه بحنظله بن صم آورده پس آنحضرت دعا کرده
صاعقه بهم رسید و او را بسوخت و نسل او قطع شد و حنظله بن صم در فترهٔ ما بین حضرت روح الله عیسی
و نبینا و آله و علیه السلام و حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله بود و زمخشری در آخر کتاب ربیع
الابرار از ابن عباس نقل کرده که خدایتعالی در زمان حضرت کلیم الله علیه السلام مرغ ماده خلق کرد
که از هر جانبی چهار پر داشت و رویش شبیه بروی انسان و از هر مرغ در او نشانی بود پس نری
مثل او خلق کرد و بسوی آنحضرت وحی فرستاد که من مرغ عجبی آفریدم آنها را در وحوش و حوالی
بیت المقدس گردانیدم و نسل ایشانرا زیاد کردم چون حضرت موسی علیه السلام رحلت فرمود
اولاد ایشان بمرتبه کثرت رسید بزمین نجد و حجاز انتقال نموده وحوش میخوردند و کودکان را
میربودند تا آنکه خالد بن سنان در عهد حضرت عیسی علیه السلام مبعوث شد بوی شکوه کردند آنحضرت
دعا کرد دیگر از مغاره خود بیرون نیامد و کسی او و از نسل او ندید بهر تقدیر امروز عنقا را نام مانده
و کسی از وی نشان ندهد تعبیر دیدن او در خواب دلیل مردی رفیع القدر بزرگ منش که با کسی
الفت نکند که او را حرف زند از قبل پادشاه یا وزیر پیروزی مند شود اگر بر عنقا سوار شود بر مرد
بزرگی غالب شود و اگر صید کند زن جمیله بنکاح آورد و اگر تصرف آورد اگر زنش باردار بود پسر
شجاعی آورد **عنکبوت** کارتن و تبرکی را تنیک گویند هشت پای و شش چشم دارد و پاهای
وی دراز و چشم وی بزرگ چون اراده صید مگس کند بر دور وی تند پس چو بخود را جمع کند و بر دو
دور هیچیک از آنها خلاص نشود افلاطون گفته که چون حریص ترین اشیا عنکبوت است لهذا حق سبحانه
احرص اشیا را روزی اقنع گردانیده فسبحان اللطیف الخبیر و یکنوع آن بسرخی زند و موهای باریک
و چهار نیش در سر دارد و این نوع شدید رود بلکه بچه خود را خانه بکند و در شب بیرون آید و یکنوع
از و رتیلاست که در باب را گذشت جاحظ گفته که بچه عنکبوت اعجب بچهای جانور است چه بی
بیرون آید در حال کسب کند یعنی بی تعلیم مادر و پدر تنند و بیضه نهند و حضانت نماید نر او چون اراده
جماع کند بعضی از رشتها از میان ماده کشد و ماده رشتهای وی کشد آهسته آهسته بهم نزدیک شوند
بنحویکه شکم هر دو بهم ملصق گردد از دانش او آنکه چون سقفی کشد ابتدا از وسط نماید و محلی برای صید
مهیا سازد و در مکان دیگر مثل آن خانه سازد هرگاه مگس یا مثل او از جانوران در خانه افتد

حرکت کند برو می‌جهد و مشبک تا آنکه صید ضعیف گردد بعد از آن بردارد و بخانه خود برد و اگر
صید از تار تنیده بجهد او را از جای آن بیرون نبرد بلکه از محل دیگر موضعی الطول بشکافد و ببرد
این نوع تنیده بخانه خود باشد ابدا بشکل مثلث شده و خانه خود را چنان بیند که بغیر از جثه خود چیزی
در آن نگنجد **فائده** ثعلبی و ابن عطیه و غیرهما از حضرت امیر صلوات الله وسلامه علیه نقل نموده‌اند
که آنحضرت علیه السلام فرمودند خانهای خود را از تار عنکبوت پاک سازید که ابقای آن
فقر آرد ابو نعیم در کتاب حلیه در سبب نزول آیه وافی هدایه اینما تکونوا یدرککم الموت و لو کنتم فی بروج مشیدة آورده
که در زمان سابق زنی بار حمل داشت دختری از وی متولد شد او را اجیری بود او را گفت برو آتشی
بیار اجیر از خانه بیرون آمده بر در خانه مردی را دید از وی سوال کرد که این زن چه زائید گفت دختری
آن مرد گفت این دختر نمیرد تا بصد کس زنا ندهد و عاقبت اجیرش بنکاح در آورد و آخر موتش بعنکبوت بود
اجیر با خود گفت من کجا راضی شوم بآنکه این دختر با صد کس زنا کند بعد از آن او را بنکاح آورم البته
او را بکشم پس کارد بزرگی برداشت و بخانه در آمده شکم دختر را پاره کرد و برگردید بیرون آمد بکنار
دریا رسید بر کشتی سوار شده از دریا گذشت چون مادرش بر قضیه مطلع گشت شکمش بدوخت
و مرهم انداخته بمعالجه و مداوا بر گرداند دختر نشو و نما یافته بعد از سن بلوغ از [illegible] و اجمل زنان آن زمان
گردیده زنا میکرد و در شهرها میگردید تا بکنار دریا رسیده در محل معموری از ساکن بجا اقامت نمود
و آن اجیر بعد از مدتی که از تجارت اموال وافره و امتعه متکاثره حاصل نموده سیر بلدان مینمود تا
از دریا عبور کرد گذارش بدان محل افتاد چون موضع نیکوئی یافت اقامت گزید و تزویج کرد بزنی از اهل
آنجا گفت زن جمیله بجهت من پیدا کن تا بنکاح در آرم آن زن گفت در اینجا زنیست در نهایت حسن
و جمال که بدان زیبائی و رعنائی در این ساحل نیست مگر آن زن اما بزنا اشتغال دارد مرد تاجر گفت
او را بنزد من آر آن زن نزد او رفت و گفت اینجا مرد صاحب ثروتی آمده میخواهد تو را بنکاح خود در آورد
گفت من نیز ترک زنا نمودم پس او را نزد تاجر آورده بعقد او در آورد و نهایت الفت در میان ایشان
پدید آمده او را بسیار دوست میداشت روزی آن مرد از بدایت حال خود تا نهایت نقل نمود زن
گفت من آن دخترم و شکم خود بوی نمود که جای شکاف و بخیه مرئی بود و گفت من مدتی زنا میکردم صد
کم و بیش وی را ندانم پس مرد تاجر گفت شنیدم که سبب موت تو عنکبوت خواهد بود پس بجهت او در
صحرا برج محکم و قصر مشید بنا کرد و بلند تهادار آن برج بود روزی عنکبوتی را دید بر سقف گفت پیش
از آنکه تو مرا بکشی من تو را بکشم پس تار وی را حرکت داده تا بیفتاد انگشت ابهام پای بر او گذاشت و بفشرد

زهر وی بابن چون بگوشت در آمده باشد سیاه شود دشمن بهمه اعضای وی در آمد ازین مرد جمعی
اید مذکوره را فرستاد که اشاره بقصه وی باشد اما اکثر مفسرین بر آنند که این آیه در شان منافقین
نازل شده که درباره قتل امیر بدر گفتند اگر ایشان نزد ما میبودند کشته نمیشدند حق تعالی رد قول
ایشان نمود که شما هر جا باشید اجل موعود بشما خواهد رسید اگرچه در برجهای محکم باشید
راقم حروف گوید که میتواند بود تشبیه احوال منافقین باشد بحال آن زن گویا خطاب ایشانست
که اگر شما بطریق آن زن در بروج مشیده باشید مرگ شما را دریابد چنانچه او را دریافت من الطول
والله اعلم عنکبوت را این فخر کافی است که بامر پروردگار بر در غار ثور تنیدند تا حضرت شمس سما
نبوی صلی الله علیه و آله از شر کفار و اذیت اشرار محفوظ باشد امام ابی حافظ ابی القاسم بن عساکر
آورده که عنکبوت بر عورت زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب تنیده در روز قتل او را
در سنه مائه و احدی و عشرین برهنه بر دار آویخته بودند مدت چهار سال بر دار گذاشته بودند روی
وی را بغیر قبله گردانیده بودند چوب دار بجانب قبله گردید عاقبت جسدش را با چوب دار
بسوختند و حال آنکه خلق بسیار بیعت او در آمده بودند بدانکه اکل عنکبوت حرام از جمله خواص
او آنکه اگر تار او را بر جراحت تازه که در ظاهر بدن باشد گذارند ورم نکند و قطع سیلان خون
کند اگر بر بثره که رنگش تغیر یافته باشد بمالند جلا دهد اگر صاحب تب ربع تار عنکبوت که بر
کنیف تنیده باشد بر خرقه بسته با خود دارد تب وی زایل شود اگر زنده او را با روغن زیت
بسایند و بر بدن محموم بمالند شفا یابد اگر برگ مورد در خانه بخور کنند عناکب گریزان شوند
تعبیر دیدن او در خواب دلیل مرد قریب العهد و زاهد یا زن ملعونه ایست که از فراش شوهر
مفارقت کند دیدن خانه عنکبوت دلیل ضعف دین و اعتقاد است لقوله تعالی ان اوهن البیوت
لبیت العنکبوت بعضی گویند دیدن عنکبوت دلیل مرد بافنده است اگر بیند که با او نزاع میکند با
مرد بافنده نزاع میکند عطارد را بمهمله نوعی از حیوانات

صدفیه است که در بلاد هند یافت شود و در آبهای ایستاده
و در زمین بابل نیز یافت شود انزا انه صدفیست که از آن
بیرون آید و سر و دو چشم و دو گوش مانند آن دیده شود و چون
داخل خانه خود شود کسی گمان برد که صدفیست چون بیرون آید بر روی زمین خانه خود را با خود کشند
چون در تابستان خشک شود جمع کرده بوی آن عطر است چون بخور کنند از صرع نفع بخشد سنبلی

خاکستر اورا جلاء دندان دهد اگر بر سوخته آتش گذارند نفع بین دهد فصل دویم در عین مهمله
عجل گوساله و بزرگی بزدو و بجهة استعجال بنی اسرائیل در عبادت او عجل نامند چه چهل روز
عبادت کردند و چهل سال در تیه سرگردان بماندند لهذا حق سبحانه وتعالی ایشانرا بذبح بقره امر فرمود

ماکول اللحم است اگر خصیه اورا بعد از طبخ خشک نموده و
تناول نمایند تهییج باه کند اگر قضیب اورا خشک نموده چون
بسایند بقدر درهم از او پیر عاجز بخورد اقتصاص کار
نماید اگر سائیده بر بیضهٔ نیم برشت پاشیده بخورند
بغایت تهییج باه و نعوظ کند اگر قضیب اورا خشک نموده
بسایند سنون آن درد دندانرا سود کند اگر با سکنجبین بیاشامند منع سبرز نماید تعبیر دیدن
او در خواب تمثیل بسر و ایمنی از مخوفات نمود ثم از جاء بعجل حنیذ الی قوله تحف ابن عرس
براء و سین مهمله راسو را گویند حیوان باریکی است که دشمن موش است بسوراخ او در آید برون
آورد و نیز دشمن نهنگ است چه نهنگ همیشه دهن گشاده بدهن وی رود و احشای ویرا بخورد و بیرون
آید مار را بکشد چون بیمار شود بیضهٔ مرغ خانگی خورد مرض وی زایل شود نقل است که راسوی

نری موشی را پی کرده موش بر بالای درختی بر آمد راسو هم بتعاقب او میرفت از شاخ بشاخ میشد
تا بر شاخی رسید چو موش از فرار از او عاجز آمد خود را بر سر برگی رسانید گوشهٔ برگرا بدندان گرفته خود
سر از پیر از برگ آویخته راسو ماده خود را آواز داده بپای درخت آمد نر برگرا از بیخ قطع نمود تا موش
با برگ بزیر افتاد راسو ماده که در زیر درخت بود موشرا بگرفت عبد اللطیف بغدادی گفته که ظن
من آنست که او حیوانیست مسمی بلف شاید که رنگ و موی او بسبب اختلاف مواضع مختلف باشد
از طبع اوست که آنچه از طلا و نقره بیابد مثل موش بدزدد و باشد که موشرا بکشد لیکن ترس
موش از گربه بیش از راسو ست در مصر بسیار باشد نقلست که شخصی بچه راسو را گرفته در

قفسی محبوس ساخت او بن برفت بدندان یکدینار سرخ بیاورد و بیرون سوراخ خود گذاشت
آنمرد او را رها نکرد تا هیچدینار بیاورد و رها نکرد تا یکمرتبه کیسه که در آن دینارها بود بیاورد و چند وقت
رها نکرد پس یکدینار برداشت و بسوراخ خود رفت آنمرد ترسید که چه او را نبرد او را رها کرد و کیسه را
با چهار دینار برداشت ارسطاطالیس گفته که پاشنه او از دهن بار گیرد و از گوش برآید از جمله خواص او
آنکه اکتحال بمغز سر او دفع تاریکی چشم کند اگر مغز سر او را خشک نموده با سرکه بیاشامند از صرع نجات یابند
اگر گوشت او را بر وجع مفاصل ضماد کنند نافع آید اگر سه او بدندان گذارند درد دندان ... برده
او را اگر کرما کرم بخورند در ساعت بخشد خون شراره ... طلا کنند تحلیل دهد اگر خون او با خون موش
مخلوط ساخته با آب مرزنجوش کرده در خانه باشند خصومت در آنجا پدید آید و اگر راسو را در خانه دفن
کنند همین خاصیت دهد سرگین او را اگر بر جراحت گذارند قطع خون کند اگر هر دو شانه که کتف باشد
او را بر زنی ببندند بار نگیرد تا دام که با او باشد تعبیر اگر عربی او را در خواب ببیند تعبیر بعقد در
آورد فصل سیم در میمون عصفور بصاد مهمله و فا و رای مهمله گنجشک و ترکی سرچه نامند
انواع باشد بعضی خوش نغمه و نیکو صورت و پرستو گرا از وی از او شمرند و عصفور الجنه نامند بعضی
دیگر اصوار نامند چون بطلبی بیاید اما آنچه در خانها مقام گیرد گوشت و دانه خورد چون بر شاخ نشیند
سه انگشت پیش گذارد و یکی پس نهد سایر طیور دو انگشت پیش گذارند و دو انگشت پس بر بچه خود
مهربان تر از وی نیست لهذا در معموره آشیان سازد تا از طیور جوارح ایمن باشد و چون شهری از مردم
خالی شود ایشان نیز بیرون روند چون معاودت کنند بیایند مشهور براه رفتن نیست بلکه رفتن او
دویدن باشد کثیر الجماع بود که در یکساعت صد نوبت جماع کند

ولهذا کوتاه عمر بود چه غالب وفات نر زیاده بر یکسال
زنده نماند بچه او عادت بر طیران کند تا آنکه اگر نجوانی اجابت
کند جاحظ گفته این رسیده که از یکوزنخ بیاید زعم ارسطو آنکه
ما بین او و حمار عداوتست چه هرگاه حمار را جراحتی باشد اگر بر جوار یکه عصفور آشیان سازد حمار بکند
خود را بمالد تا عصفور بمیرد و بسا باشد که حمار فریاد کند بچهای وی در آشیان بریزد لهذا از سر و
چشم حمار طیران کند و او را برنجاند اکل همه نوع او حلال گوشتش گرم و خشک از گوشت مرغ خانگی صلب
تر است بهترش زمستان فربه شود و زیاده کننده قوت منی است لیکن مضر آنرا که رطوبه اصلیه است
مصلحش روغن بادام است موافق مزاج پیران است اگر گنجشکی که در خانه آشیان سازد بریان کرده

با آهک بخورند سنگ مثانه را بشکند اگر مغز سر او را با آب سدر و عسل مخلوط سازند و بخورند نباشتها
دفع نموده سیر کند جهار ارلیس گفته اگر او را ذبح کرده از خون وی برآرد عدس مخلوط سازند و برشته نموده جهار
ساخته خشک نماید بر وقت که بندد از او زیت مخلوط ساخته بر احلیل مالند چندانکه جماع خواهند منفعت
کند فائده چهار چیز عقل را زیاد کند ترک زیادی کلام و مسواک کردن و مجالست صالحین و عمل
نمودن بعلم چهار چیز بدن را ضعیف کند بسیار غم خوردن و ناشتا آب بسیار نوشیدن و چیزی ترش بسیار
خوردن و جماع بسیار عادت کردن ضعف بدن و تاریکی چشم آورد و لذت جماع کم شود و زود پیر
گردد و حرقة البول بهم رساند هر که در بول خود آب دهن اندازد بر آن عادت نماید ابدا درد پشت
گردد تعبیر دیدن گنجشک در خواب دلیل مرد صاحب لهو و لعب و حکایات که مردم از و خنده
کنند اگر او را ذبح کنند بر گاه پسرش بیمار باشد فوت شود و نیز دیدن گنجشک در خواب دلیل
مرد کثیر المال محیل و دور اندیش و در امور کامل و ریاست و بسا باشد که دلیل زن جمیله مشفقه بود و استماع آواز
عصافیر نیز باولاد تعبیر نماید بدانکه از رویای معتبره آنست که شخصی نزد حضرت حجة صادق صلوات
آمده عرض کرد خواب دیدم که عصفوری در دست دارم آنحضرت فرمودند که ده دینار بدست تو
خواهد آمد اگر در برخت و بعد از چند روز بیامد عرض کرد نه دینار بدست من آمد آنحضرت فرمودند که
خواب خود را مرتبه دیگر نقل کن گفت دیدم که عصفوری در دست دارم و میگردانم دمم او را ندیدم
راقم حروف گوید والله اعلم که مراد امام علیه السلام آنکه چون بار اول مطلق ذکر نمود و مطلق منصرف بفرد
کامل شود و در کلام مجید عددیکه موصوف بکامل است ده است لقوله تعالی تلک عشرة کاملة چون ثانیا دم
نداشت چیزی از عدد مذکور ده کم شد یا آنکه در دست میگردانم و عدد اصابع یدین ده است در اول
اولی است و نیز از رویای معتبره آنکه مردی نزد ابن سیرین آمده گفت در نزد خود عصافیر بسیار دیدم
که بالهای ایشان را میکندم پرسید که تو معلم اطفالی گفت آری ابن سیرین گفت بترس در فرزندان
مسلمانان شخص دیگر گفت دیدم که عصفوری در دست دارم و خواهم که ذبح کنم مرا گفت لا یحل لک
یعنی بر تو حلال نیست گفت و صدقه میگیری و مستحق آن نیستی گفت آری اینک در دست دارم و لیکن
نمودم گفت اگر خواهی گویم که چند است گفت بگو گفت بیست دینار گفت در خواب کذلک است و الیاس
عصفور است راقم حروف گوید لا یحل لک شش حرف است عقاب لقاف السماء ترکان قراقوش
نامند عربان کاسر نیز گویند یعنی شکننده طیور در کتاب کامل آورده که کرکس رئیس طیور و عقاب
سید ایشان است حدید البصر میباشد در مثل گویند فلان ابصر من عقاب یعنی فلانکس تیز چشم تر از

عقاب است و عنقای مغرب نیز نامند جهة آنکه از اماکن بعیده میآید اما آن عنقا که سابقا مذکور
شد او نیست بکنوع او را زامج گویند در زاگذشت بعضی از و خوخیه یعنی برنگ شفتالو و بعضی
صفح یعنی سیاهی که بسرخی زند و بعضی سفید و بعضی سرخ جمعی از و در کوهها اوی کیرند و بعضی در
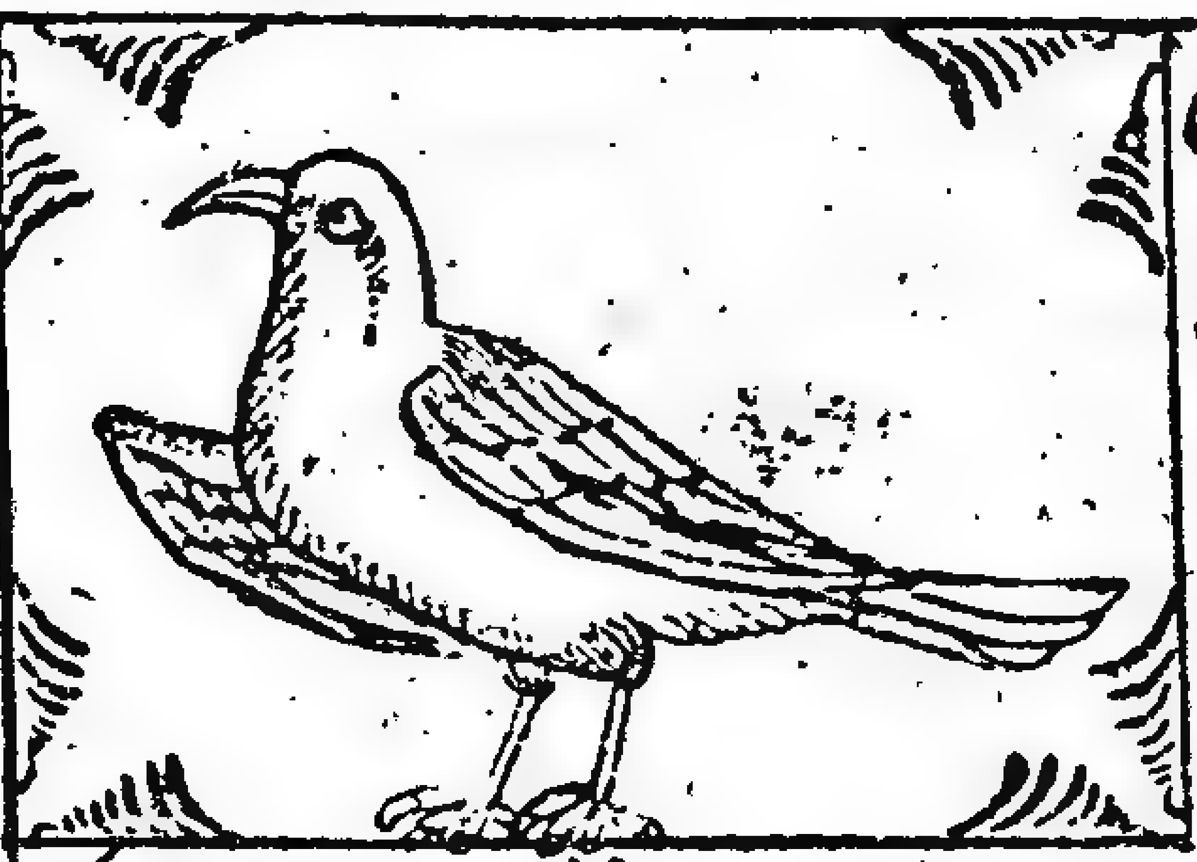
صحراها و بیابانها و بعضی حوالی شهرها و بسیار لطیف
الجرم باشد چنانچه بیضه مرغی بلطافت وی نبود
غالب دو سه بیضه پیش نهد و سی روز حضانت
کند تا بچه بیرون آرد دیگرا بیندازد جهة پرورش و طعمه
دادن سه بچه را و گرانی باشد و بسیار کم صبر بود و آن
بچه را که انداخته مرغیکه او را کاسر العظام نامند انشاء الله در کاف مذکور گردد او را بپروراند و عادت
او آنستکه هر مرغ بچه عاجز ضایع را دانه دهد چون اراده صید خرگوش کند اول بصید کوچک ابتدا
نماید پس بصید بزرگتر وی حرارت وی موشت واز همه جوارح زیاده است لیکن سبک بال و سریع
الطیران است غذای صبح در عراق و شام در یمن خورد پرش در زمستان پوستین و در تابستان
فراش وی باشد چون پیر شود نابینا شود و از طیران عاجز آید بچهایش او را برداریند از مکان بمکانی
نقل کنند تا بر سر کوهی گذارند تا پر وی بریزد و از نو پر برون آید و تاریکی چشمش برود پس بار دیگر در
آن چشمه فرو برند تا قوة و جوانی او عود کند هرگاه در جگر بهم رساند مار خورد مگر سر او را همه اعضای مرغ را
بخورد مگر دل او را همه جنس وی ماده باشد بعضی گویند روباه با او جماع کند در عجایب المخلوقات آورده که
حجر العقاب سنگی است که در آشیانه وی یافت شود شبیه باستخوان خرمای هند هرگاه حرکت دهی آواز
سنگ دیگر از او آید اگر بشکنند چیزی در او نیابند او را از زمین هند آورد هرگاه کسی قصد آشیانه وی
کند آن سنگ را برا و زنند اگر آنرا بر زن عسر الولاده بندند بسرعت بار نهد اگر کسی در زیر زبان گیرد بر خصم
غالب آید و حاجتش روا گردد شبیه این نقل در باب نون در ذکر نسر بیاید انشاء الله تع اکل او حرام
حرام جهة آنکه صاحب مخلب است هرکه بوی او بشنود بیهوش گردد پر او را اگر در خانه بخور کنند حیات
و عقارب بمیرند اکتحال بزهره او دفع تیرگی و نزول آب از چشم کند تعبیر دیدن او در خواب دلیل
فتح و ظفر بر اعداست اگر در جنگ باشد چه عقاب دلیل دشمن باشد چنانچه پیغمبر خدا صلعم عقاب را در خواب
دیدند بر اعدا غالب آمدند اگر بیند که مالک عقاب یا کرکس شده و حکم بر او میکند بعزت و سلطنت
رسد و بر دشمن غالب آید و عمرش دراز گردد و اگر آن شخص از ارباب اجتهاد بود از خلق عزلت گیرد

باشها معیشت کند اگر پادشاه بود بر دشمن غلبه نماید و از اموال و اسلحه ایشان انتفاع یابد مقدسی گفته
که اگر بیند که او را انچنگال زد نقصان در اموال او بهم رسد اگر او را بر بام خانه خود بیند ملک الموت
اگر بیند که عقاب را سوار شده اگر فقیر باشد مال یابد و اگر غنی باشد شرف الناس باشد بهر دو جهه انکه در
زمان سابق صورت مرده عنبیار اشکل عقاب میساختند اگر زنی بیند که عقاب زائید فرزندش
بخدمت پادشاه رسد عقعق بدو عین و دو قاف بر وزن ثعلب عکه و قجله و بترکی سقعان نامند
بقدر کبوتر سیاه و سفید و دراز دم است در جای سایه و در زیر سقف آشیان نسازد بلکه در هوا صعکه
رد مشرق باشد خانه سازد و از طبع او آنکه مایل بزنا و خیانت است و موصوفست بدزدی چون بیضه
نهد برگ خیار پوشد تا خفاش فاسد نسازد و از طبع او ربودن دگر تحلی است چون بچهای خود را
از طعمه مانع آید لهذا او را عقعق نامند اکلش بر اصح حرام است در اخوش خبر نامند چون او از او را
بشنوند بفال نیکو گیرند گویند از مسافر خبر آید اگر مغز سر او را بر پنبه گذارند و بر جائیکه پیکان و خار فرو
رفته باشد بمالند بسهولت بیرون آید گوشت وی گرم و خشک تعبیر دیدن او در خواب دلیل مرد
بد امانت بیوفا و نیز دلیل رسیدن خبر از غایب باشد باب نوزدهم در غین معجمه مشتمل
بر سه فصل فصل اول در غین مفتوحه غزال آهو بره که تازه شاخ بر آورده باشد مغز سر او را با روغن

میش مخلوط ساخته صاحب سعال یک … از سینه و حرکت و خون بند قدر
از آن با آب گرم بیاشامد شفا یابد پیه و در را اگر آدمی بر ذکر مالد
با هر زنیکه مجامعت کند غیر او کسی را دوست ندارد گوشت او
گرم و خشک است علاج فالج و اصلاح لحوم صید است غنم
بفتح نون گوسفند و بترکی قویون اکلش حلال و ذبحش مباح شخصی را چون تعریف کنند گویند گوسفند است
و چون مذمت کنند گویند بز است خواص او انکه در شاه گذشت تعبیر دیدن آن در خواب دلیل

رعیت و غنیمت و زن و فرزند و املاک و زراعت گوسفند آن
پشم دار از زنان کریمه نجیبه و بی پشم زنان صالحه بی چیز
عفیفه ایستادن گوسفندان در آنمکان نتیجه بشارت در مکانی دلیل بیعت مردمست
استقبال او کنند مردم امری زاهد را اگر گوسفندان
را بر دو درد دلیل تنگی معیشت ظفر یابد اگر در عقب آنها
راه رود دلیل تنگی معیشت باشد نه دلیل مال اگر بیند که موی او قطع میکند اجتناب نماید از بیرون

آمدن از خانه تا سه روز بوی ظاهر شود و جالب گفته که هر که رمهٔ گوسفندی در خواب بیند همیشه خوشحال
باشد اگر یک گوسفند سپید بیند یکسال خوشحال باشد اگر گوسفندی ذبح کند دختری را بکارت بردارد لقوله
دلی نعجة واحدة فائده در عجایب المخلوقات آورده که حضرت کلیم الله علی نبینا و آله و علیه السلام را
روزی گذار بر سر چشمهٔ آبی افتاد که در دامن کوهی بود از آن چشمه وضو ساخته بر کوه برآمد تا نماز گذارد
که سواری از برابر او آمده بر سر چشمه فرود آمد آب خورد و کیسهٔ زری با وی در آن موضع فراموش کرد پس
شبانی بیامد گوسفند از آب دهد کیسهٔ زر برداشت و برفت بعد از آن مرد پیر فقیری که تشنه همیم در زر
داشت بر زمین گذاشت و بر پشت بخوابید مرد سوار برگشت هر چند کیسهٔ زر بجست نیافت از آن مرد
طلب کرد گفت ندیدم چندانکه از او دی داد قسم میخورد که ندیدم عاقبت وی را بکشت آنحضرت عرض کرد
خداوندا تو عادلی و این امور چه قسم حکم کنی حقتعالی وحی فرستاد که یا موسی این پیر پدر سوار را کشته
پدر شبان این قدر زر که در کیسه بود از آن سوار طلبکار بود قصاص و تقاص بر وجه عدل در میان هر
جاری شد غواص بتشدید واو و صاد مهمله مرغیست که او را غطاس نامند یعنی فرو رونده در آب لقوه
و شده معکوس در آب فرو رود و مکث کند تا آنکه ماهی گیرد و بالا برآید این مرغ در زمین بصره بسیار
باشد شخصی نقل کرد که دیدم مرغ غواص در آب فرو رفت ماهی برآورده کلاغی آمده ماهی از وی بربود و ببرد
تا بیا فرو رفت ماهی برآورد باز کلاغ بیامد و بربود مرتبهٔ سیم فرو رفت ماهی برآورد کلاغ آمده تا ببرد
دو دید پای کلاغ را بگرفت و در آب کشید تا غرق شد و بمرد پس ماهی را برداشت و برفت از جملهٔ خواص او آنکه
اگر خون او استخوان ور خشکنموده با موی آدمی بسایند بر سبز مالند صحت یابد و نیز او را قرالی گویند در
باب قاف بیاید انشاء الله غداف بتشدید ذال معجمه و فا کلاغ درشت و بزرگ بعضی گویند کلاغ
کوچکست خاکستری با بوم مقاتله کند و بیضهٔ وی برباید صاحب عجایب المخلوقات آورده که اگر روغن او را
با روغن گل مخلوط ساخته شخصی بر روی خود مالد و نزد
حاکم یا پادشاه رود حاجتش برآید فصل دویم در غین
مکسوره غرغر بدو غین معجمه و دو رای مهمله یا کاف نون

صحرائی اکلش حلال است فصل سیم در غین مضمومه
غراب براء مهمله کلاغ و ترکان قارقه و قاره
نامند غراب اللیل نوعی از غراب است که اخلاق او شبیه است با خلاق بوم او را غراب الترک گویند
ارسطاطالیس گوید که غراب چهار قسمت یکی بسیار سیاه و دیگری ابلق که غراب البین خوانند و دیگری

بسفیدی زند لطیف الجرم بود و دانه خورد چهارم سیاه طاوسی پرش براق بود و پاهایش سرخ
چون مرغان مشهور مرغیست انواع او و در وقت جماع خود را مستور دارد شبیه بسازد اما این نوع که خوا

مردم با ماده جماع کنند از وی بیاید ماده و وی چهار بیضه برآید و هیچ نامنظر آید متفاوت الاعضا است

قلق و نایکه دارد دیگر نزد اینچ بیضه نهد بچه ایش چون از بدنش گردد سفید و سر و منقار بچه چون پدر و مادرش او را بدین

هیات مشاهده کنند نزد خود برانند حق سبحانه و تعالی روزی او را از مگس و پشه که در آشیانه او بهم
رسد مقرر فرماید تا بزرگ شود و پر برآرد پس چون شکل که دیدند بنزد او آیند و بر چشمه او ریزند و پدر و مادر تمام
کنند از طبع کلاغ آنکه صید نکند بلکه اگر جیفه یابد بخورد و الا از جوع بمیرد یا بطریق مرغان ضعیف در
آب او و غرق شود و چون آدمی خواهد که بچه او را بگیرد نزد ماده بیاید خود سنگ بردارند و متعاقب در
هوا اندازند تا دفع کنند او را از بچه خود در ترکیب و مزاج بدترین خلقت و حضرت نوح علیه السلام او را
الجیر اگر غراب البین خوانند بجهة تحقیق آب فرستاد که بعد از طوفان گم شده باز جیفه دید با کل از آن مشغول شد
و خبر نیاورد و از آنحضرت مباینت اختیار نمود بعد از او را شوم دانند جاحظ گفته که غراب البین دو
نوع است یکی کوچک مشهور بلوم و ضعف و نوع دیگر است که در دور مردم و قافله درود آیند و چون
ایشان کوچ کنند در مقام ایشان نشینند و در صفت غراب البین آمده که او غراب ابلقی است که
بطریق اهل مصیبت نوحه حزین نماید و میان دوستان فریاد کند و اگر جمعی هستند ترساند و خبر تفرقه
بدیشان دهد و اگر مکان معموری یابد مژده خرابی دهد بتجربه رسیده که چون کلاغ دو بار فریاد کند
دلیل شر بود و اگر سه نوبت فریاد کند دلیل خیر بود راقم حروف گوید که نکته در اینجا آنست که حروف کلمه شر دو
و خیر سه بود و چون صافی العین و تیز نظر است اعورش نامند و بر عکس هندنام زنگی کافور و ارسطاطالیس
آورده که غراب البین آنست که چشمش سیاه و منقار و دو پای او زرد و در کاشتن جمیع انواع نبات دخل او
بعضی گویند حکمت در این آنکه حق سبحانه و تعالی بنزد قابیل در قتل هابیل غراب فرستاد نه غیر او از
جهة آنکه قتل با بنی آدمی معهود نبود و مستغرب نمود پس از جهة این امر غریب غراب فرستاد صاحب
عجایب المخلوقات آورده که در بحر اسود از ناحیه اندلس کلیسیائیست از سنگ در کوه است و آنرا
قبه بزرگیست و بر آن قبه غرابیست که هیچ وقت از آن مکان بجائی نرود و در مقابل قبه مسجدیست
که مردم بزیارت آنجا آیند و گویند دعا در آنجا مستجابست بر خدمتش از علمای نصارا بنا که در آن

کلیسا باشند شرط کرده اند که هر مسلمانی که بزیارت آن مسجد آید ضیافت کنند پس چون کسی بزیارت آید
غراب بر سر قبه آید و سر خود را داخل روزنه قبه کنند اگر یک کس آید یکبار فریاد کند و اگر دو کس
باشند دو بار و علی هذا القیاس بعدد اصوات او رهبانان طعام بجهت زایرین آرند و این کلیسا کنیسة
الغراب اشتهار دارد بدانکه اکل جمیع انواع آن حرام است مگر غراب الزرع که او را بعضی حلال میدانند
از جمله خواص او آنکه از زیر زمین بقدر منقار خود ببیند و بسیار صبح زود برخیزد اگر منقار او بر آدمی
آویزند از شر چشم بد محفوظ ماند اکتحال زهره او پرده چشم ببرد اگر کسی عادت شرب نبیذ کرده باشد
و ترکش ممکن نبود نبیذ با خون کلاغ بیاشامد دیگر هرگز نخواهد اگر بیضه او را در بوزه داخل کنند
و طلا کنند نفع عظیم بخشد اگر خون او را خشک نموده بر بواسیر طلا کنند نافع آید اگر دل و مرار او را بر نبیذ
اندازند و بر کسی بنوشانند شارب آن محب ساقی گردد و اگر غراب را بریان کرده گوشت وی خورند
نافع قولنج بود زهره او را بر منحر طلا کنند سحر او را باطل کند هرگاه کلاغ سیاه را با پرش در سرکه فرو
برده بر موی مالند سیاه کند سرگین او را بر صاحب سعال بندند نفع دهد سرگین کلاغ ابلق را که آن را یهودی
گویند اگر بر خوکاک مالند نافع آید در رکوی بندند و بر کودک یا بالغ آویزند او را از سرفه ایمن گرداند
و اگر سرفه کند قطع سرفه کند تعبیر دیدن او در خواب دلیل مرد فریبنده واقف بر حظ نفس خود
و گاه بود که دلیل مرد حریص بود بر معاش یا دلیل کسیکه قتل مردم حلال داند یا دلیل دفن موتی
لقوله تعالی فبعث الله غرابا یبحث فی الارض لیریه کیف یواری سوأة اخیه و باشد که دیدن غراب دلیل غربت
از وطن یا طول سفر یا خبر بد بود غراب الزرع دلیل ولد الزنا است یا مردیکه ممزوج بود بخیر و شر و غراب
ابلق دلیل مرد بنفس خود معجب بسیار خلاف است اگر بیند که غراب صید کرد مال حرام بدست آید و اید چه
هر مرغ یا پر عضو او دلیل مال است اگر غراب بر درخت یا زر خفت بیند شوم است اگر در خانه بیند مرد
فاسقی با زن او خیانت نماید و اگر بیند که غراب با وی حرف زند او را فرزند حبشی شود یا غمگین گردد
و اگر بیند گوشت غراب میخورد از قتل دزدان مال یابد اگر غرابی بر در پادشاه بیند خیانتی کند که
پشیمان شود یا قتل برادر خود نماید پشیمان شود لقوله فاصبح من النادمین اگر بیند غراب روی او را
خراش کند در صحرا هلاک شود یا او را المی و دردی برسد اگر در خواب بیند که غراب را بکسی بخشید او را
مسرت دست دهد ارطامیدوس گفته که غراب ابلق دلیل طول حیاة و بقاء متاع است و از رؤیای
معتبره آنستکه مردی خواب دید که غرابی بر کعبه افتاد بر ابن سیرین نقل کرد گفت مرد فاسقی زن شریفه
بنکاح خواهد گویند حجاج ملعون دختر عبد الله بن جعفر بن ابیطالب بخواست غرنیق بزاء مهمله و نون و یاء

تهانه جوهری و زمخشری گفته اند که مرغ سفید دراز گردن است در نهایه آورده است که مرغابی برا نمت
و بعضی گویند کلنگ است بعضی گفته اند مرغ سیاهی است صاحب بدایع از عجایب المخلوقات آورده
که از طیور قواطع است چون دو روز در یابد که زمان متغیر و حوادث و آشوب بهم رسیده در بلا دهند رود
چون عزم رفتن کند از جنس خود قایدی و حارسی فراگیرد پس چون پرواز کند در هوا مرتفع شود
از آفات سباع محفوظ ماند و چون اراده خواب کند سر زیر بال خود کشد تا چشم و سر و دماغ وی از
حوادث محفوظ ماند و بر دو پای ایستاده خواب کند تا خوابش سبک کند و قایدش نخوابد و سر زیر
بال نکشد بلکه مدام بر اطراف نظر کند چون کسی ببیند فریاد کند باب بیستم در فاء مشتمل بر سه فصل
فصل اول در فاء مفتوحه فاخته بخاء معجمه و تاء دو نقطه فوقانیه کبوتر بری الامکی جنته
حیات تا از صوت او گریزند نقل کنند که در زمینی مار بسیار بهم رسید نزد بعض حکما شکایت کردند
تا فاخته بسیار در آنجا بردند بالکلیه حیات برطرف شدند و بحسن صورت و فصاحت موصوفست
و از طبع اوست که با مردم انس گیرد و در خانها معیشت کند عرب گوید که صوت فاخته اینست که هذا اوان
الرطب یعنی این زمان رطب است نیز او در وقتی میگوید که هنوز درخت خرما شگوفه نکرده باشد لهذا
او را بکذب نسبت کنند و در امثال خود گویند فلان اکذب من الفاخته یعنی فلان کس دروغگوی تر است
از فاخته غزالی در آخر کتاب احیا آورده که فاخته زوجه خود را طلبید و منع نفس خود کرد و گفت چه
چیز ترا از مواصلت من منع کرد اگر خواهی ملک سلیمان بجهت تو برهم زنم باد این سخن بگوش آنحضرت رسانیدند
او را طلبیده گفت که چه چیز باعث شد ترا که این سخن گفتی عرض کرد یا نبی الله من عاشقم و عاشق را ملامت
نکنند و بکلام عشاق بجده نشوند که او من وصال او طلبم و او ترک من کند پس محتمل است که در صفت
او بکذب که هذا اوان الرطب محمول باشد بر ترغیب مطلوب از جمله خواص او آنکه اگر خون او را با خون
حمار اسود بر برص طلا کنند تغیر لون او دهد سرگین او را اگر بر کودک مصروع آویزند شفا یابد اگر قطره
از خون او در چشم چکانند او جاع مزمنه و جراحات و غیرها را ببرد تعبیر دیدن او در خواب دلیل
عزت و جاه و ظهور نعم است و باشد که دلیل اول عبادت و قرائت و تسبیح و تهلیل باشد لقوله تعالی و
ان من شیء الا یسبح بحمده و باشد که دلیل اهل طرب و لهو و غنا و رقص و عشاق بود و بعضی گویند
دلیل فرزند کاذب و زن کاذبه است ارطامیدوس گفته که فاخته در خواب دلیل زوجه نامروت است
فاره موش و بترکی سیچقان بود و زیارت موش کر خلد موش کور یربوع موش دشتی فاره
موش خانه که از افویسقه نامند جهت آنکه ریسمانهای کشتی حضرت نوح ع را پاره کرد ابن عباس گوید

کم بنی

که شبی حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و آله بر بالای حصیری بخواب بود ناگاه موشی فتیله چراغ بکشید و بر حصیر انداخت و مقداری از حصیر بسوخت آنحضرت بیدار شدند چون بر آن مطلع شدند بدان موش را بکشند و قتل موش را حلال گردانیدند بدین جهت او را فویسقه نامند و فرمود که هرگاه بخوابید چراغ خاموش کنید که شیطان او را بدین عمل باز دارد تا خانه بسوزاند بدانکه او در حرص جمع بصر در کمال قوت است هیچ حیوانی مفسدتر و مضرتر از وی نیست و کثیر الحیل است از جملهای او آنکه اگر شیشه سر تنگ پر روغن باشد دم خود را در روغن فرو برد و بیرون آرد و بخورد تا تمام کند ما بین او و گربه عداوت طبیعت اکل جمیع انواع او حرام اکل بخورده او نسیان آورد همچنین سبب زرشش خوردن و عسل قوه حافظه را زیاد کند در کتاب

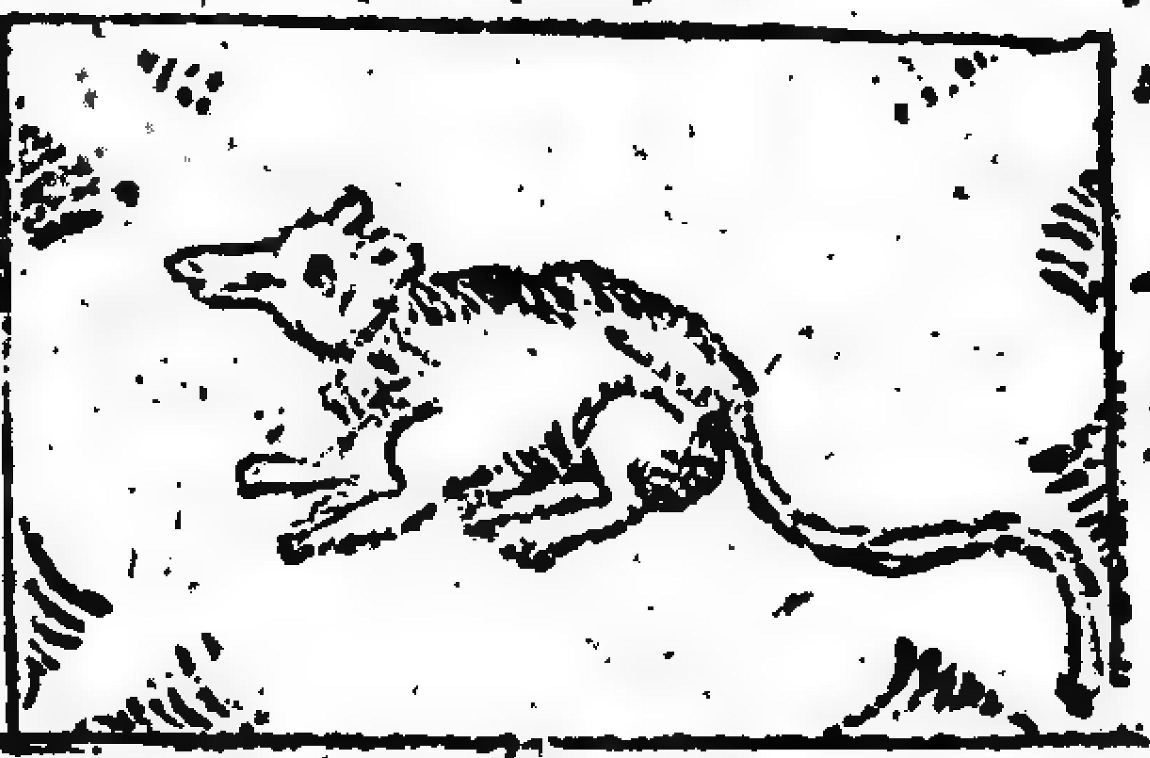

عین الخواص آورده که اگر موش را در خرقه کتان بپیچند بر صداع آویزند ساکن گردد اگرچه صداع باشد و از صرع نفع بخشد اگر چشم او را در کلاه بندد راه رفتن بروی آسان گردد و هر چند پیاده راه رود وامانده نشود اگر خانه را سرگین کبوتر مخلوط ساخته موش را هر جا در که باشد اگر پیاز عنصل اگر فته بر در خانه موش گذارند هر موش که رایحه آن شنود بمیرد اگر بر سوراخ موش برگ دفلی گذارند همه را بکشد اگر موشی را دم ببرند و در خانه دفن کنند هیچ موشی در آنجا نماند مادام که آن موش در آنخانه دفن باشد اگر نزد سوراخ موشان بادام و زیره و نطرون بخور کنند در ساعت همه بمیرند اگر ناخن چپا سر سیاه بخور کنند موشان گریزان شوند اگر چشم او را بر صاحب تب ربع بندند زایل شود اگر دم موش را در پوست حمار گذاشته در خرقه حریری بپیچد و از دست چپ آویزند حامل او نزد ملوک و غیره حاجت روا گردد بوش او کتابت از پوست هو بر دارد طریق صید او آنکه آهنی و تله موش گذارند و در زیر این حرفی بنهند و گربه در نزد آن پنهان کنند چون گربه را ببینند از ترس او شتاب شد بجهة دفع موش بر چهار تخته بنویسند یارستی یادمنکو نوا اما سم الفار خالیست که از معادن نقره آرند دو نوع است سفید و زرد اگر آن را در خمیر داخل کرده در خانه ریزند چو موش از وی بخورد بمیرد و هر موش که بوی آن شنود بمیرد تعبیر دیدن او در خواب دلیل زن فاسقه است یا زن یهودیه ملعونه یا مرد یهودی یا دزد نقب زن و بسا باشد که دلیل رزق بود هر که در خواب در خانه موش بسیار بیند اگر روزی او بسیار شود اگر بیند که موش بسیار در خانه او بازی میکنند انسان خبرها از زنان اما موش سیاه دلیل شب و موش سفید دلیل روز بود موش سیاه و سفید بیند

که قطع جامه را و شکنند اصلش نزدیک بود اگر ببیند که موش نقب میکند از دزد نقب زن احتیاط
نماید البته فراشه را مهمله و شین معجمه پروانه خود را بچراغ زند و بسوزاند جهة از جهة ضعف
بصری که دارد طلب کند روشنی کند تا بیرون رود چون روشنی چراغ ببیند گمان برد که خانه تاریکست
شعله چراغ را روزنه گمان کند پس خود را نزد شعله چراغ رساند و بر شعله زند بخیال آنکه از روزنه

بیرون رود چون بگذرد بگمان برد که رسیده بروزنه
مکرر خود را بر چراغ زند تا بسوزد غزالی آورده
که شاید بجهة ضعف عقل و شده جهلش چنین کند و الله اعلم
تعبیر دیدنش در خواب دلیل دشمن خودکار
بزرگ سخن و اهل فلاحت و دلیل بطالت کار او بود فرس برا و سین مهملتین اسب ترکان آت
نامند جوهری گفته که اسب نر نبود ظاهرش آنکه این مثل است بجهة سرعت حرکت و چنانکه گویند
شیر را زهره نیست یعنی جسارت نیست جاحظ گفته که مادیان حیض بیند لیکن اندکی نر او بعد از
اتمام چهار سال بر ماده جهد و باشد که نود سال عمر کند در تحمل بنی آدم حیوان بیند چون آب
صاف بیند آب تیره نیاشامد بقیه علف غیر خود نخورد موصوف بحده بصر بود اثر قدم گرگ

بیند ترسد و پیش نرود ابو الفرج جوزی گفته که هر که سوره ممتحنه را نوشته بشوید آب از آخور دو صحت
یابد و نیز اگر این شکل را بر پوست او نوشته بکعبه بر جانب چپ بندد از سیر زا امین گردد و این نغایت
مجربست اح ح هم باطل طما نخد لی داد ☒ صالح صح وصح لد صالح و دماع من ١٨ لی
ح ح ١١ ح ح ح ح ح
مصمومره و نیز از آنچه بجهة سیر ز مجربست بنویسد بر بازو بندد

لو عدیل

وبعدیکی بتیسیر زحجربست عیقی ویرنجه بتیسیر مجربست که روز شنبه قبل از طلوع آفتاب
منویسد بر شته یشم بر جانب ... راست خود آویزد این است ... ح ح ... ا
اص اح اح مالها الی الکاش مکروه از جمله خواص او آنکه اگر دندان ... اسب عربی بر او بست
ببندند مشقت دندان بر آورد اگر برگاهی که درخواب خرشته کند گذارند ترک آن کند خوردن گوشت
او بادها از بدن براند اگر عرق او را بر زنها ریزند بغل کودک مالند موی بر نیارد وعرق او بسم قاتل است
اگر بر بازیانه که بر آن عرق سب رسیده باشد بر مار زنند در حال بمیرد اگر موی از دم او فرا گیرند و در
در خانه کشند پشه داخل آنخانه نشود مادام که بر او کشیده شده باشد اگر زن خون اسب نر عجمی
بیاشامد هرگز آبستن نشود خاکستر سم اسب را اگر با زیت مخلوط ساخته بر خوک مالند خوب شود
اگر زنی مدهنته شیر اسب خورد و بلافاصله شوهر با او مباشرت کند بار گیرد و اگر با عسل خورد از مجامعت
لذت عظیم یابد هرگاه بصل الفار که پیاز عنصل است ساییده بر دندان اسب گاه گیرند نرم و خوش خلق
گردد و صعوبت و گیریدمی زایل شود اگر سرگین او را خشک نموده بر جراحات پاشند به کند اگر با او کحل
کنند سیاهی چشم را زایل کند اگر با او دود کنند فرزند از شکم بیندازد فایده در رنگ نمودن
اسب صاحب عین الخواص آورده هرگاه آب بسیار گرم نموده چنانچه هرگاه بر اسب ریزند موی او را
ببرد پس موی دیگر برآرد مخالف برنگ موی اول و نیز اگر مردار سنگ و بوره و زاج و مازو دو سالفه
و ابهیر بالسویه اجزا را بکوبند و با آب گرم خمیر نمایند و بر اسب مالند و با خرقه بپیچند و بعد از یکشبانه بشویند
سیاه شود اگر بعضی بدنش مالند ابلق شود اگر خواهند اسب سیاه را ابرش کنند حوقان اشنان
با برگ و فلفل بجوشانند ابشر اصاف نموده با قلیه دمغزگدو بجوشانند بعد از آنکه چند مرتبه اسب را بشویند
بر او بمالند و یکشبانه روز بگذارند سیاه ابرش شود اگر خواهند که اشهب را سیاه کنند پوست
گردکان تازه با مورد و براده آهن بجوشانند و بعد از آنکه اسب را پاک شسته باشند بمالند و
یکشبانه روز بگذارند سیاه شود سیاهی او تا شش ماه باقی باشد عوذه از کتاب انس العابدین
بجهة محافظت اسب و استر و از جمیع هوام و سباع و دزد نوشته بر اسب آویزند منقولست از حضرت
امام بحق ناطق الصادق صلوات الله وسلامه این است بسم الله الرحمن الرحیم اعیذ من علق علیه
کتابی هذا من الخیل و الدواب کمیتها و شقرها و بلقها و دهمها و اغرها و اخوالها و جیدها و رد یئها و
اعیانها و مخلها و احمرها و ما اختلف من الوانها اعوذ و امنع و احرز و اعقد و احبس من علق علیه کتابی هذا ۱۰
من جمیع الخیل و البهائم و الحیوان من الکلام و الصدام و بفع اللجام و مرض الاسنان و الارسان

وکره

والعسرة والنظرة والشكرة والحصاة والتعديله ووجع الكبد والرتة والطحال والاعشار والعشار و
النظرة والكبوة والقرعة والعسيرة والحكة والجرب والخلد والعقر والحسرة والهدة في الظهر و
الروائد لنفقاح والعلاق والذباب والزنابير والارتعاش والارتهاش والظلماء والمقبل و
الورم والجدري والطرع ومن الجميع والرح والفالج والقولنج والخدار وقيام العين والدمعة عند
الجري ومن التعثر والتخبيل ومن معط شعر الناصيه ومن الامتناع ومن العلف ومن الرض ومن الريش
والدرب ومن القصر الارساع ومن البلة والنخلة ومن الامتناع ومن الابنه والعلف والسرج واللجام
خطت عليه جميع ما علق كتابي هذا بالله العظيم من كل سبع وضبع واسد واسود ومن السراق والطراق
الاطار وما يطرق بخير ومن يكلوكم بالليل والنهار من الرحمن بل هم عن ذكر ربهم معرضون بل هو الله
الواحد القهار تحصنت بالعزة والجبروت وتوكلت على الحي الذي لا يموت نور النور ومقدر النور
نور الانوار ذلك الله الملك القهار وهو السميع العليم تعبير ديدن اسب در خواب دليل است كه
حامله فرزند نرينه آرد و نيز دليل شركت وتجارت وزن بود اگر بيند كه اسب در دست او بمرد موت
يكى از جماعت بود سبب بدنشان منسوبست ديدن اسب ابلق دليل كار مشهور واسب سياه دليل مال و
زر و دليل مرض كسيكه بر او سوار شده واشقر دليل خون واشهب دليل صاحب كميت دليل موت
اگر بيند كه بر اسبى سوار شده ودوانيد تا در آب غرق شد دليل خوف وموت بود اگر بيند كه موى دم
اسب بسيار شد مال وفرزندش بسيار شود اگر پادشاه بود لشكرش بسيار شود اگر بيند كه دم اسب بريده
شد بميرد فرزندش نماند اگر باشد بميرد اگر پادشاه بود لشكرش برطرف شود فرس البحر حيوانى است

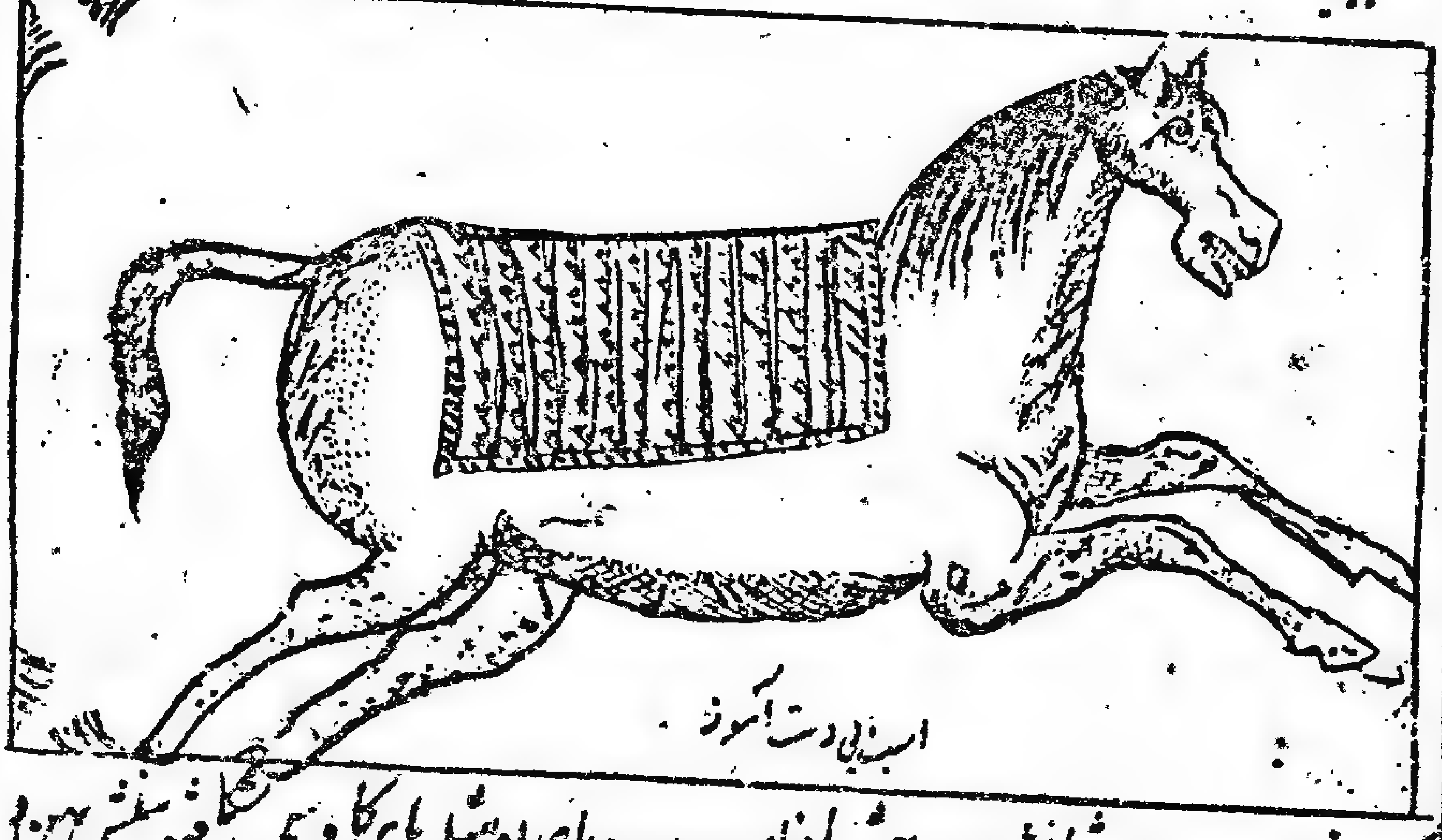
اسب نیلی دست آموز

كه در نيل مصر بهم رسد پيشانيش چون پيشانى اسب بود و پاى او مثل پاى گاو و دم شكافته مثل پاى خوك

دمش کوتاه مثل دم خوک صورتش شبیه بصورت اسب الا انکه برویش بهتر است پوستش بسیار
درشت بود کاه از اب بیرون اید و چرا کند وکاه باشد که ادمی وغیر او را بکشد اکلش مکروه چون
باشد دراز بحر بیرون امده حرام واز جمله خواصش انکه اگر پوست او را سوخته باارد کرسنه
مخلوط ساخته بر داء السرطان تا سه روز متوالی بمالند شفا یابد اگر ماسی روز زهره او را در اب
گذارند پس بسایند و با عسل اتش ندیده مخلوط سازند و مضمحل کرده و چهارده روز با او اکتحال نمایند
اب سیاهی که در چشم باشد زایل کند دندان او نافع است بجهه درد شکم اگر کسی از درد شکم مشرف بر موت
شده بود نجات یابد چون بر او اویزند اگر از تخمه بهم رسیده باشد اثر پوست او را در میان دهی دفن
کنند هیچ افتی بدان نرسد اگر سوخته پوست او بر ورم گذارند درد را بر دو ساکن کند تعبیر
دیدن او در خواب دلیل کذب و کار ناتمام دیدن و. یا در خواب که از ان عبور کند دلیل محبوسی
بود و مکانیکه دیگر خلاص نشود و نیز دریا را بمردم عالم تعبیر کنند و اگر بیند که از اب دریا خورد
پادشاه بدو مال دهد اگر او را شریکی باشد از وی مفارقت کند لقوله تعالی و اذ فرقنا بکم البحر و اگر بیند
در دریا فرو رفت مروارید بیرون ارد در علم غوطه خورد اما دیدن نهر دلیل مرد بزرگ دخول ان
دلیل است بر در امدن بکار سلطانی دیدن چشمه اب دلیل کرامت و نعمت و رسیدن بانیت است
و اگر صافی بود صحت جسم بود اگر اب تیره بیند کدورت و بیماریست و اگر از ان بخورد بیمار گردد
ممدر شود اگر خنک باشد مسرور گردد و دلش خنک شود فهد بدال مهمله یوز در ترکان پارس گویند
زعم ارسطو انکه از شیر و پلنگ متولد شود و مزاجش چون مزاج پلنگ بود و در طبع مشابه است سبع
سک چو تحمل وی سنگین شود هر فهد نرکه دیرا ببیند بدو میل
کند و بر او جهد چو نوقت حملش نزدیک شود دیگر نزد
و ضعیکا از جهة زادن در قبل معین کرده او را مثل
زنند بکثرت نوم و ثقل جثه چه هرگاه بر حیوانی سوار
شود پشت وی بشکند صفت اوست غضب

کردن چه هرگاه بر دریدن حیوانی اقدام نماید بدو دو نفس بکشد تا برسد بدو تحیت کند شش
از هوا به قدر او محبوس شده چو خطا کند در صید غضبناک برگردد و دیگر از پی وی نرود و
از طبیع اوست که بدی در رندگی نماید کسیرا که با او نیکوئی نماید بزرگتر او بهتر قبول تادیب کند
تا گوشتش اکلش حرام از جمله خواص او انکه خوردن گوشت او موجب حدت ذهن و قوت

بدن باشد اشامیدن خون او ملاحت آرد اگر سرگین او را در موضعی بریزند موشان گریزان شوند صاحب
عین الخواص گفته اگر زن بول او را بردارد و بار نگیرد بلکه عاقر گردد بعضی گویند دیدن او در خواب دلیل
دشمن تندخو است که اظهار عداوت و صداقت بکند و بعضی گویند دلیل عزت و جاه است

فصل دویم در رفتار مکوره فیل ماده و نر او را زنده پیل گویند بیشتر از پانزده سال بار بگیرد الا
در ولایت خود چون شهوت بر او غلبه کند بطریق شتر ترک آب و علف کند تا آنکه سرش ورم
کند و هر چه بر گردنش حادث شود از حدت و بگریزد و جایی افتد بهم نخواند و چون بر او
بحباله شود بر ماده جهد و زمان جستن او بهار است مدت حمل او سه سال کشد چون بار گیرد نر
نزد وی نرود تا وضع حملش شود و مستی وی بجهد شیخ عبد اللطیف بغدادی گوید که مدت حمل او
هفت سال بود چون وقت وضع حملش در رسد در نهری شود و ایستاده بار نهد چه فواصل
قوایم ندارد نر او در آن وقت محافظت ماده و بچه او از حیات نماید شدید الغیرة باشد بر ماده خود

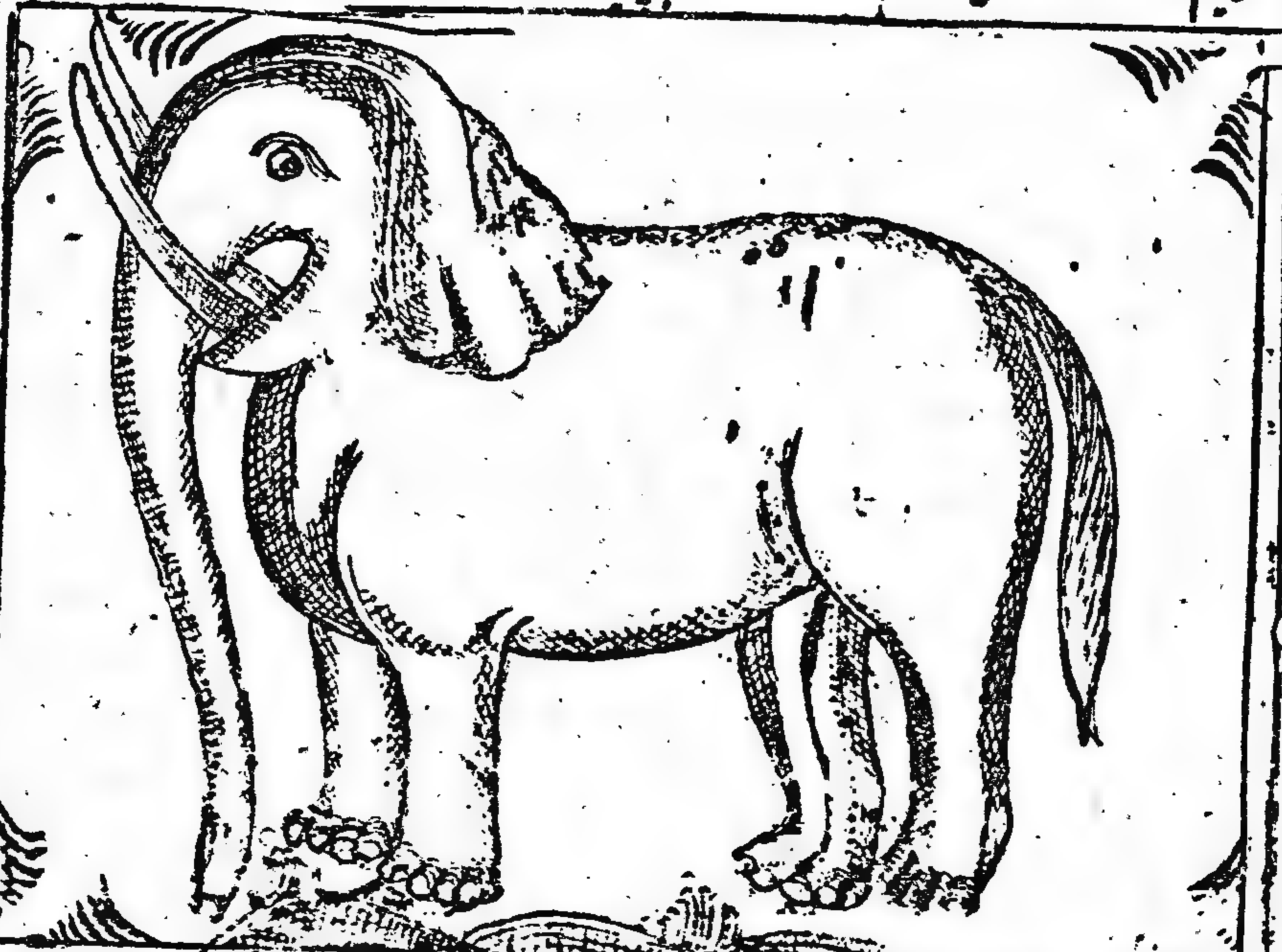

بجهد و بر غیر نگاه و بجهد اهل هند از عم آنکه زبان فیل مقلوبست و الا تکلم کند دندان وی را
غضروف نیز دارد هر چند آنکه بزرگ شود عیب بصدمت و زن دندان خرطومش که بینی اوست
کار دستش کند قوت بمرتبه ایست که درخت قوی را بیخ بر کند و بر دیوار زور داده و رد ان نقد ز
فهیم است که قبول تعلیم کند با مر صاحبش سلام کند و سجده و خدمت ملوک نماید با جنس خود و غیر جنس
خود جنگ نماید چون مغلوب شود فروتنی نماید و با شند که از تر دستی خبان گذرد که محسوس او نشود

الحا

ارسطو گوید فیلی دیدم که داغ بر گوش او بود و از تاریخ آن معلوم شد که چهار صد سال از عمر او
گذشته با بزرگی جثه اش از گربه بگریزد چنانکه سباع از خروس سفید و عقرب چون چلپاسه ببیند
بمیرد صاحب عجایب المخلوقات آورده که فرج فیل زیر بغل اوست چون نر خواهد که بر ماده جهد
دست و پا لا گیرد تا فرج بجهة نر ظاهر گردد فسبحان من لا یعجز شیء و هو القدیر لما یشاء   نقل است از
ابی عبد الله قلانسی که در بعضی اسفار بکشتی درآمدم باد تندی وزیدن گرفت چنانچه دریا موج آمد
اهل کشتی بتضرع و ابتهال درآمدند هر یک نذری کردند من نیز نذر کردم که اگر خدا تعالی مرا نجات
دهد گوشت فیل نخورم پس کشتی شکست من با جمعی از اهل کشتی نجات یافتیم چون بساحل رسیدیم چند
روز چیزی نیافتیم که بخوریم رفقای ما بچه فیلی یافتند ذبح نموده گوشت وی طبخ نموده بخوردند و
من بجهة نذری که کرده بودم نخوردم و گرسنه ماندم چون قوم بخواب رفتند ماده فیلی پی بچه خود بیامد
مردمی که در خواب بودند استشمام مینمود از هر که بوی بچه خود احساس میکرد در زیر دست و پا می
انداخت بوی وی از من نیافت بسر خود بجانب من اشاره کرد که بیا و سوار شو پس برخاسته بر وی
سوار شدم همه شب برفت تا روز مرا بزمینی که کشت زاری رسانید اشاره کرد که از پشت من فرود آی
فرود آمدم قومی مرا در آن موضع دیدم مرا نزد پادشاه خود بردند من قصه خود گفتم زاد و راحله همراه من کردند
تا بشهر خود رسیدم   فائده هرگاه کسی نزد بزرگی رود که از او ترسد باید که کهیعص و حمعسق را که
ده حرفست بخواند بهر حرفی از انگشتی عقد کند ابتدا از ابهام دست راست و ختم با بهام دست
چپ نماید و سوره فیل بخواند چون بلفظ ترمیهم برسد مکرر گوید تا ده مرتبه بهر مرتبه انگشتی بگشاید از
ابهام دست چپ و ختم با بهام دست راست چو مقابل او چنین کند از شر وی ایمن گردد و این عظیم
مجربست و نیز اگر کسی را دشمنی باشد از وی بترسد در ده روز متوالی هر روز صد مرتبه سوره فیل
در محل مخصوص بخواند روز دهم بعد از قرائت بر کنار آبی نشیند و بگوید اللهم انت الحاضر المحیط بمکنونات
الضمائر اللهم عز الظالم و قل الناصر و انت المطلع العالم اللهم ان فلانا ظلمنی و آذانی و لا یشهد به لک
غیرک اللهم ان فلانا ظلمنی و آذانی اللهم انک مالکه فاهلکه اللهم سربله سربال الهوان و قمصه قمیص
الردی پس ده مرتبه بگوید اللهم اقصمه پس بگوید فاخذهم الله بذنوبهم و ما کان لهم من الله من واق
خدا تعالی ورا از شر دشمن محفوظ دارد و دشمن ورا دفع کند بدانکه اکل فیل حرام است چه از مسوخات است
و از جمله خواص او آنست که چرک بیخ گوش او را هر که بخورد هفت روز بخواب رود اگر برص اندود سه روز
کند زایل کند استخوان او را اگر بگردن کودک بندند از فزع و ترس ایمن گردد و اگر در زیر درخت

میوه و زراعت بخورند نشه‌ها حمل میبرند هر که از نشاره استخوان او هر روز دو درهم با آب
و عسل ممزوج نموده بخورد حافظه‌اش قوی گردد و اگر زن جا قره هفت روز متوالی بخورد شوهر
با او مقاربت کند بارگیرد اگر پاره از پوست او بر محموم آویزند تب وی مفارقت کند اگر
صاحب تشنج بر پوست وی بخوابد صحت یابد اگر سرگین او را سوخته با عسل ممزوج بر پلک کسی که مژه
ابرو ریخته باشد بمالند موی برآرد و اگر زن بجز از بول او بهیا شاید یا سرگین او با خود دارد هرگز بار
بگیرد تا دیام که با او ست دخان پوست او دفع بواسیر کند تعبیر دیدن او در خواب
دلیل پادشاه اعجمی است که با و مهابت کند و کند فهم و حامل اثقال و شدائد بود اگر بیند
که بر فیل سوار شده و فیل اطاعت وی میکند بر مرد اعجمی غالب گردد اگر مالک وی شود تا حکم بر
او کند سلطانی و حاکمی یابد اگر پادشاهی بیند که بر فیل سوار شده با دشمن خود در جنگ باشد
هلاک شود لقوله تعالی الم تر کیف فعل ربک باصحاب الفیل اگر بیند که فیل زین کرده سوار شده دختر مرد
اعجمی درشتی تزویج کند اگر زنی تاجر باشد فائده عظیمی حاصل کند اگر بیند که فیل او را پاره کرد
آفتی بدو رسد اگر بیمار باشد بمیرد اگر فیل بخراند بالملوک عجم سوا آنها بیم رساند اگر فیل بدو بشد
اعجمی بفریبد و از جانب او مال یابد جهودی گویند که فیل دلیل پادشاه حلیم جسور با مدارا بود
هر که از فیل بخرطوم زند مال یابد اگر بیند که سوار شده وزارت و ولایت یابد اگر از سرگین
او بردارد غنی گردد و نصاری گویند اگر فیل بیند و سوار شود نقصان در بدن و خسران در مال
وی پدید آید اگر فیل را کشته بیند پادشاه آن عصر بمیرد یا مرد مشهور کشته شود اگر بیند که فیل او را در
زیر دست و پا انداخت و از او جدا میشود آن شخص بمیرد اگر بیند که فیل از شهر بیرون آمد اگر در
آن شهر طاعون و وبا باشد دفع شود **فصل بیستم** در خاء مضمومه **فرانق** براء مهمله و نون و
قاف بر وزن ترکی قراقولان گویند پیش پیش شیر میرود چون مردم او را بینند ترسند چه
دانند که شیر متعاقب وی بیاید **باب بیست و یکم** در قاف مشتمل بر سه فصل **فصل اول**
در قاف مفتوحه **قناوند** بنون و دال مهمله مرغیست که بر ساحل دریا آشیان سازد و
در هفت روز حضانت بیضه خود کند و جوجه بیرون آورد و بعد از هفت روز دیگر متفرق سازد
مسافران بحار این ایام آرزو کنند و غنیمت شمرند چه آنچه در این اوقات دریا از موج
ساکن باشد جوجه و بیضه وی بدریا غرق نشود و جوجهای او چون بزرگ شوند با ابوین احسان ورزند
و مدت حیات بجهت ایشان قوت ورند از جمله خواص او آنکه بیضه او بجهت ناسور و تحلیل بلغم مزمنه نفع

حیطم

عظیم بخشد و او مشهور است از بلاد یمن و [illegible] و بصید آورند بعضی گویند ذو عرجا و مدار از
شجره نافعه بود فتح بباء مخفظه و ختم گنجشک باد. نر او مثل خروس موصوفست بقوت جماع اهلها
قصد کنند شکستن بیضهها تا ماده بجفت اشتغال نماید و چون وقت بیضه نهادن بود ماده
بگریزد و گوشه گیرد اگر نر بر بیضهها اطلاع یابد بعضی را بر بعضی زند و ماده بگذارد آواز و غوغای

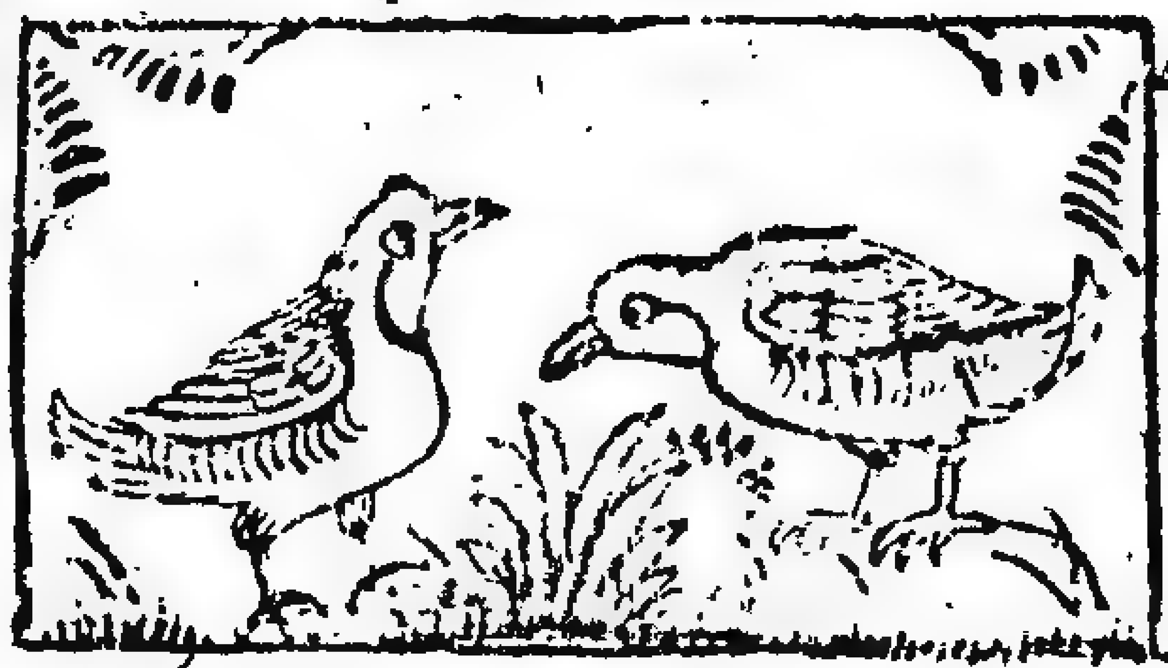

ایشان بلند شود و ماده اگر از استشمام رایحه نر بچه
بیرون آرد صاحب عجائب المخلوقات آورده
که چون صیاد قصد وی کند سر خود را در زیر
برف فرو برد گمانش آنکه کسی او را نه بیند همه
انواع وی نغمه و غنا و اصوات طیبه دوست دارند و بسا باشد که صیاد آواز او را از آشیانه او
شنود و صید کند و با نواع مختلفه صوت خود تغیر دهد و باشد که تا مدة پانزده سال عمر کند
اکلش طیب و حلال الکحال زهره نر او آب را از چشم باز دارد و اگر با آب رازیانه مخلوط ساخته
اکتحال نمایند از شب کوری نفع دهد اگر پای او را در بینی چکانند در وقتی که تب داشته باشد تب وی
زایل شود طریق صید کردن او آنکه آرد جو را خمیر کنند با شراب و بریزند چون بخورند مست شوند
بسهولت بگیرند **ققنس** بدو قاف و نون و سین مهمله مرغ معروفیست بزمین هند میباشد
منقار دراز دارد و سوراخهای بسیار در او هست و از هر یک یکنوع آوازی بیرون آید از خوشی
صوت او هیچ جانور از و نگذرد او را تولد نیست و ایشان نر و ماده نمیباشند وقت رحیل بالهای

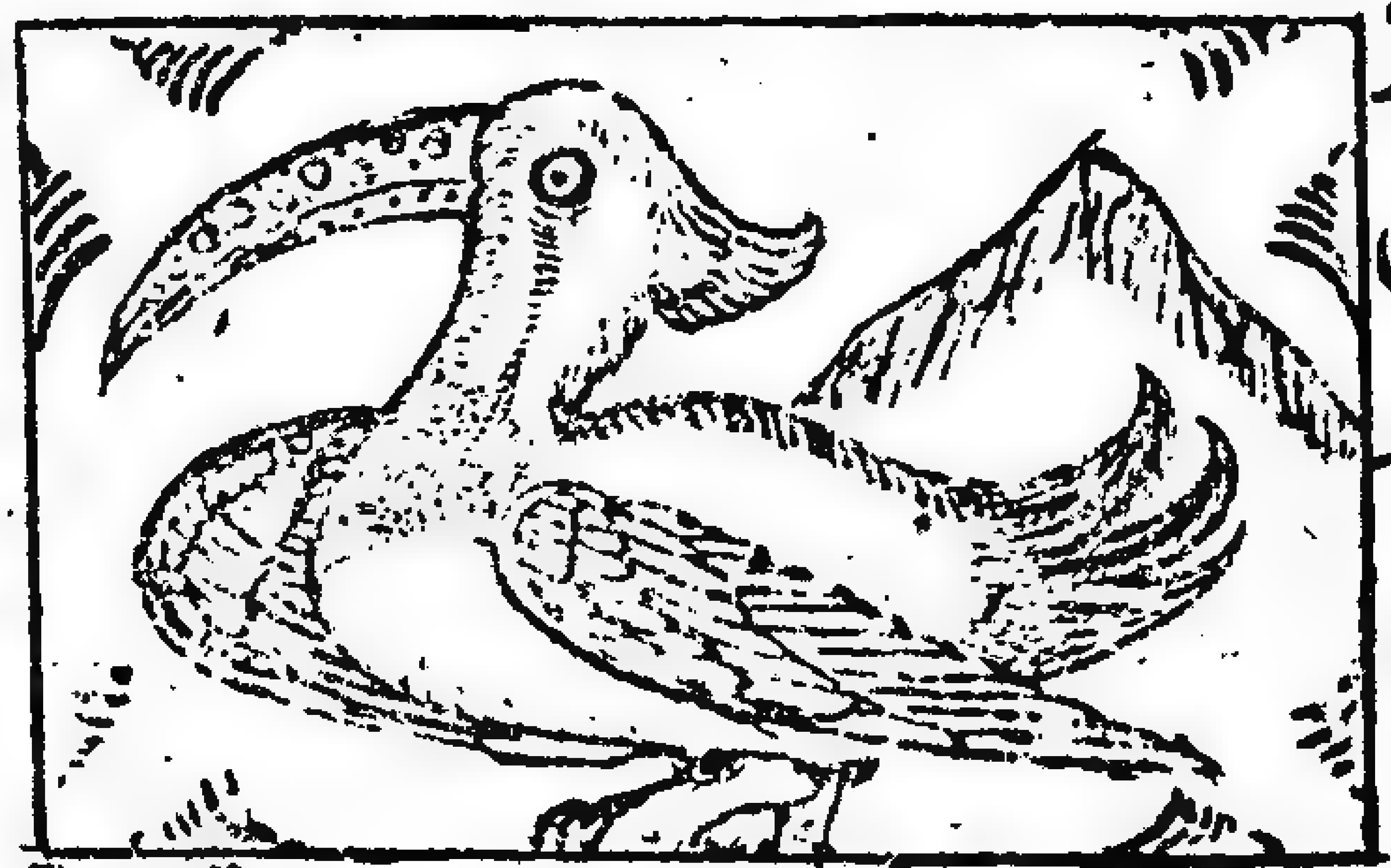

بسیار بر هم زنند از صدمت بر شان آتش
در آشیانه ایشان افتد و مشتعل شوند
و هردو سوخته گردند باران بر آن خاکستر
بارد کرمی در آن پیدا شود از آنجا کسر
میخورد تا بزرگ شود ققنس دیگر گردد فسبحان
الله اعظم شانه گویند ساز ارغنون را از آواز او استنباط نموده اند **قرقفنه** براء مهمله و قاف و
و تشدید نون هرگاه مردی زن خود را فاسقه یابد و انکار او نکند مرغی طیران کند که او را
قرقفنه گویند بر طرف شرقی در خانه او چهل روز مکث کند پس اگر آن مرد انکار زن خود کند آن
مرغ مرده اگر انکار نکند بالهای خود بر چشم او بمالد بعد از آن آن مرد را دیوث خوانند

و داند چه عمل بد از اهل خود مشاهده میکرده و انکار نمینموده روز قیامت خدا تعالی
او را از نظر رحمت و شفقت خود دور گرداند قطا مرغیست که بفارسی سفره گویند
و سنگخواره نامند اکلش حلال است جثه‌اش کبوتر است بیضه اورا سرخ حضانت کند از
جمله خواص او انکه هرگاه استخوان او را بسوزانند و خاکستر از انرا بجوشانند و بر مراقه

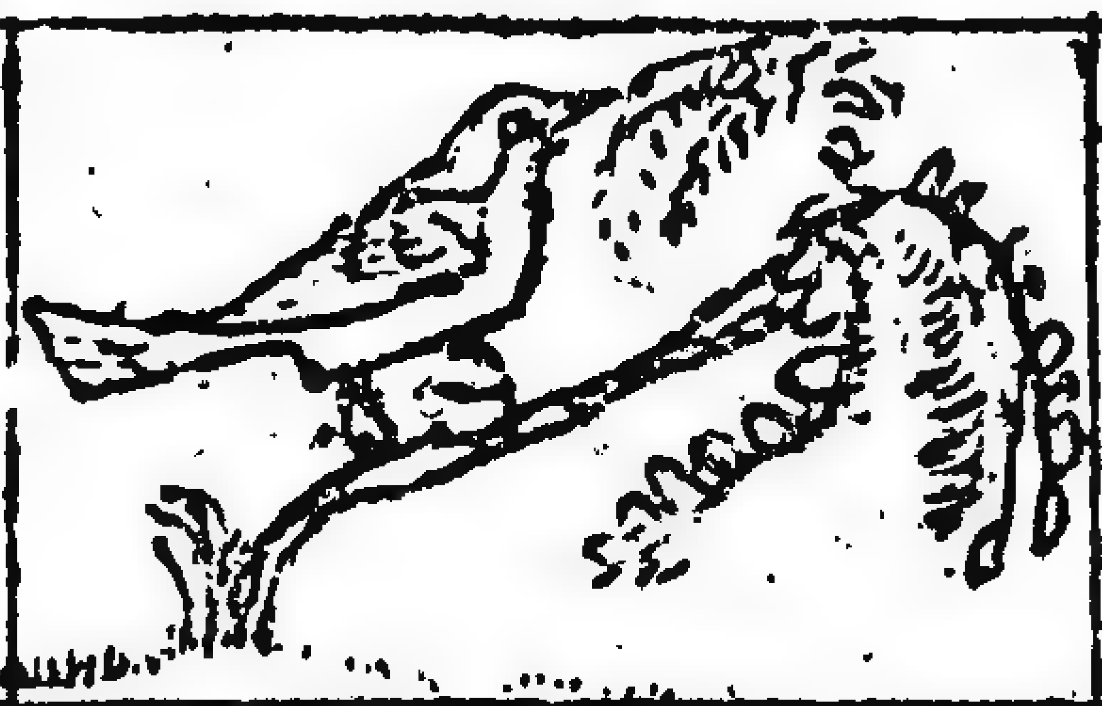

و برداو الثعلب طلا کنند موی برارد و گوشت او
در هضم و بد غذاست هرگاه سبز او را خشک نموده در خرقه
کتان نوشته بر ران زن خوابیده او نهند از زن
هرچه در ضمیر داشته باشد بگوید و بسا باشد که انچه
در آن روز کرده بگوید و اگر در کلام غلط کند بگشایند تا وسواس بهم رساند اگر شکم دو قطا برود
باده پاره کنند و شکم هر دو بپزند روغن هر دو بگیرند و در شیشه کنند بهر کسی که بخبر باشد
از آن روغن بوی مالد محب و دوستدار وی گردد تعبیر دیدن او در خواب دلیل
صدق و فصاحت و الفت و انس است و باشد که دلیل زن معجبه بنفس خود باشد که صاحب
جمال باشد و الفت بگیرد فضیل و دو میم و قاف مکسوره قرد براء و دال مهمله بوزینه
و میمون ترکان بحن گویند قبیح الوجه نیکو او از زیرک و شده فهم و قابل تعلیم صنعتها

نقل است که ملک الشنو بچند متوکل خلیفه دو بوزینه
فرستاد یکی خیاطی میکرد و دیگری زرگری اهل
یمن او را تعلیم نمایند چنانچه بحوائج ایشان
قیام نماید و بازار رود و طعام و میوه
بخرد و بیاورد هرچه را بخواهند بدکان بقالی
اید کاسه بر سر آن خبر گذارد و بعضی در دکان بقالی و قصابی بازدارند تا گوشت و میوه
فزد شد و محافظت دکان کنند تا محلیکه صاحب دکان اید و دزدی نماید ذکر او اگر نه نیز اگر
تنها یابد با او جماع کند گویند اگر ممکن باشد از دیوار خانه فرود امدن بخانه مردم میاید و
نقب میزند و متاع میبرد گاه باشد که با ده او بیک شکم ده دوازده بچه زاید غذا دسیار با
غیرت باشد با ماده خود او حیوان در غالب صفات با انسان شبیه خندد و بازی و هنر نماید
بدست خود چیزی بردارد و انگشتان وی صاحب مفصل و ناخن بود و با مردم انس گیرد

بسیار از راه رود گاه بر زمین نشیند گاه بدو پای بر راه رود و دست بر زمین داند کی کوتاه باید
ماده او بطریق زنان بچه بر کنار خود بردارد و لهذا بعضی ورا مابین انسان و حیوان برزخ دانند
و از غیر حیوان آنست که هرگاه اراده خواب کنند هر یک در پهلوی دیگر بطریق بخط مستقیم
بخواب روند و چون از خواب برخیزند اولین از جانب چپ برخیزند و چون نشیند فریاد آنرا
که در پهلوی خود خوابیده بیدار کند و همچنین بترتیب یکدیگر را بیدار کنند تا آخر در همه شب
بدین نسق شب در زمینی باشند و صبح در زمین دیگر مثل انسان چون در آب افتد غرق شود
چون شهوت بر او غلبه کند و ماده نیابد بدهن استمنا کند و منی بیرون آرد شخصی نقل کند که میمونی
دیدم که زرگری میکرد چو بخواستی دم بدم مردی را اشاره کردی که بدمیدی گوشتش حرام چه از
مسوخاتست ابن عباس گوید جمعی که بصورت بوزینه و خرس و فیل و غیرهم مسخ شدند زیاده سه
روز نماندند از جمله خواص او آنکه اگر دندان او را بر کسی آویزند خواب بر او غلبه نکند و در شب نترسد
اکل لحم او نافع جذام بود اگر پوست او را بر درخت آویزند از ضرر سرما امین گردد اگر غربال سازند
و از او تخم بیزند و زراعت نمایند از آفت ملخ امین ماند هر که از خون او کرم بخورد گنگ گردد چون
طعام زهرآلود بیند فریاد کند و بترسد اگر موی او در زیر سر نائم باشد در خواب بترسد و خوابهای
هایل و ترسناک بیند صاحب عجایب المخلوقات آورده هر که ده روز صبح بر روی میمون نظر
او را مسرت و میمنت و خوشحالی بسیار بهم رسد و روزی فراخ گردد و زنان او را بغایت دوست
دارند و از دیدن او تعجب کنند چه او میمون و مبارکست تعبیر دیدن او در خواب دلیل مرد
غمناک و مخالف است هر که در خواب بیند که با بوزینه جنگ میکند و بر او غالب شود اگر بیمار
باشد صحت یابد اگر بوزینه غالب گردد بیمار شود نصاری گویند هر که بوزینه در خواب بیند آنکس
لباس نو پوشد اگر بیند که او را بر دشمن خود بخشید بر دشمن غالب گردد اگر بوزینه در فراش با
ماده خود بیند با او چیزی خورد مرد یهودی با زن او زنا کند اگر با بوزینه دخول کرد با فاحشه
نکاح کند یا با شخصی مخاصمه نماید و اگر او را بزند با شخصی جنگ کند و خصومت ورزد ارطامیدورس
گفته که بوزینه مرد مکار فریبنده است دلالت بر مرض و مریض و آنچه از ماه حادث گردد چه او
بماه منسوبست قبره بتشدید بار بحفظه و راء مهمله چکاوک و ترکان چکچلو نامند خاکستری رنگ و
بزرگ منقار نوعی از گنجشک بود ابو الملیح گوید اکلش حلال خطیب بغدادی باسناد خود از داود
بن ابی هندی نقل کند که مردی قبره صید کرد آن مرد گفت مرا چه خواهی کرد گفت ترا ذبح کنم گفت

اولا فربه میشیم دیکر انکه حرارت جوع تو بسبب اکل من منطفی میشود زیراکه اکر مرا رها کنی ترا سه کلمه
تعلیم نمایم که بهتر باشد از یک لقمه کوشت من کفت کدامست کفت کلمه اول وقتی کویم که بر دست تو
باشم دویم را وقتی که بر سر درخت بنشینم کلمه سیم را زمانیکه برکوه باشم پس کفت بر مافات
تاسف مکن پس او را رها کرد چون بر سر درخت نشست کفت انچه نباشد وجود نیابد قبول مکن

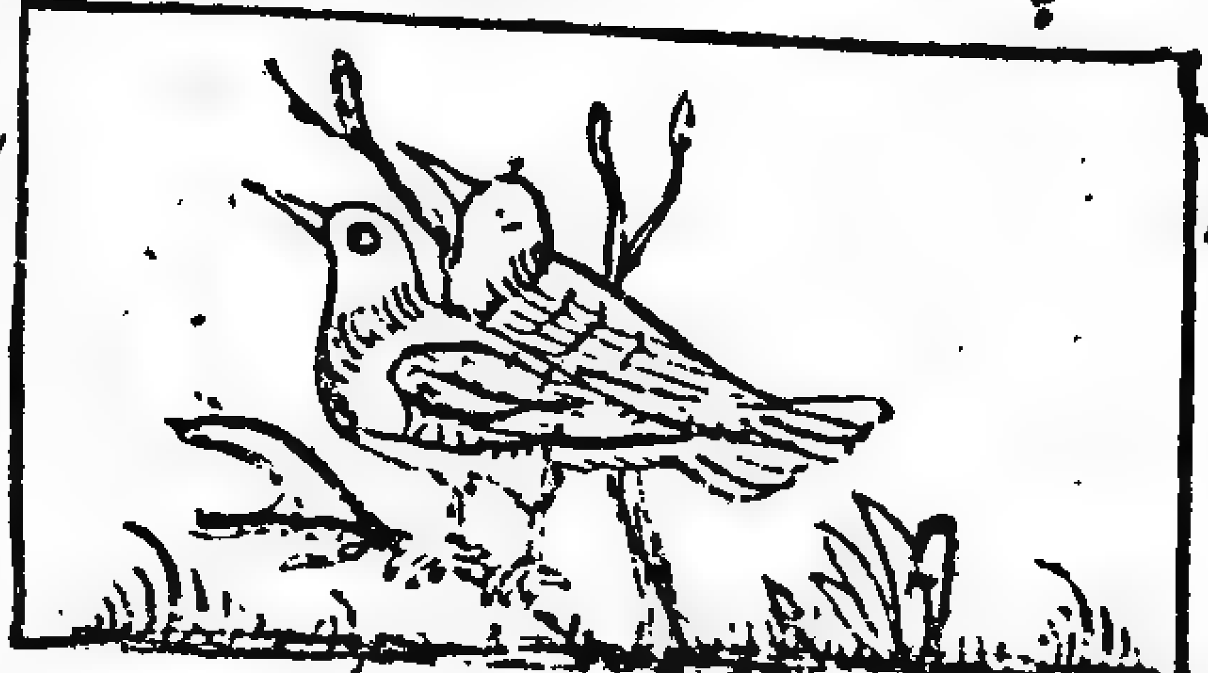

چون برکوه نشست کفت ای شقی اکر مرا ذبح میکردی در
حوصله من دری میافتی (وقتی) که بوزن بیست مثقال بود
انشخص پشت دست بدندان کزید و تاسف خورد
کفت کلمه سیم بکو کفت کفتم بر مافات تاسف مکن
و تاسف کشیدی و کفتم تصدیق مکن بانچه نباشد تو تصدیق کردی چه هر کاه همه اعضا و پر و بال مرا
جمع کنی بیست مثقال نمیشود چون در حوصله من دری بدینوزن باشد شود اکر سرکین او را با
اب دهن ادمی مخلوط ساخته بر زکیل مالند قلع کند و اکر زنی از شوهر خود اکراه کند مردیه او را
بر ذکر خود مالد مجامعت کند انزن شوهر را بغایت دوست داشته باشد **قمل الزرع** یعنی
شپش زراعت جانوریست که بر دستینه مبلغ در خلقت بدانکه شپش از عرق و چرک بر رخت
متکون شود یا از حرکت جراحتی که در بدن باشد بهم رسد و بعضی مردم شپش دار باشند هر چند
که بدنرا طاهر و معطر نکهدارد تفاوت نکند عبد الرحمن بن عوف و زبیر بن عوام چنین بودند
حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و آله ایشانرا تجویز فرمودند که بجهة دفع شپش حریر بپوشند

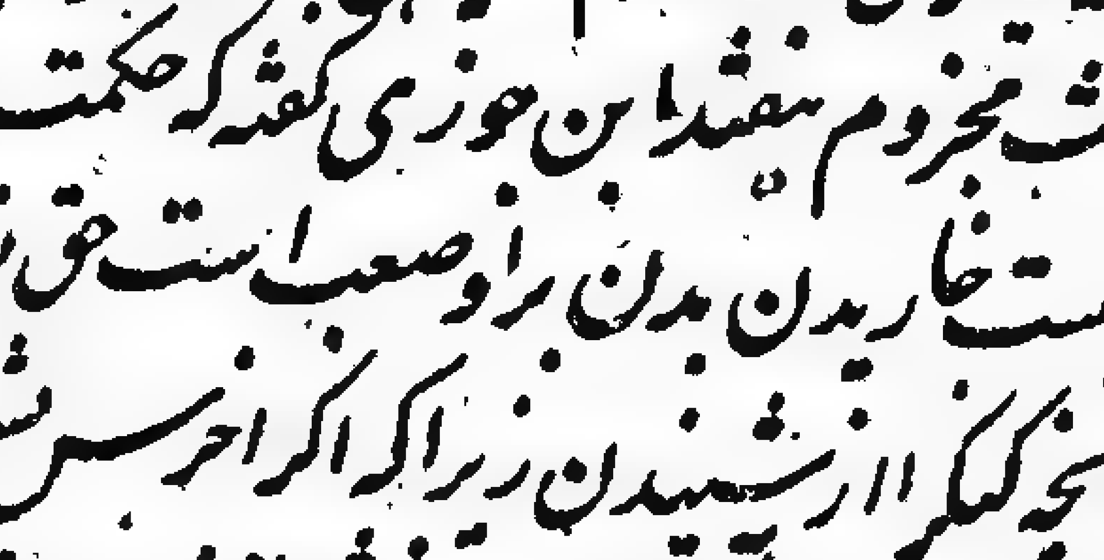

علما اختلاف کرده اند در قمله که حق تعالی بر بنی اسرائیل
فرستاد ابن عباس کوید که شپش کندم بود که سوسه
کویند بعضی کویند که ملخ کوچک بی پر بود و ابو عبیده کوید که
نوعی از قراد بود یعنی کنه دیکری کفته که کرم سیاهی بود و ابن زید کفته که کرم سیاه کوچک بود
جاحظ کفته که شپش بر رخت مجزوم نیفتد ابن جوزی کفته که حکمت در این انستکه چون او را ضعف
حسی بر اطراف اعضا غالبست خاریدن بدن بر او صعب است حق تعالی لطف نموده بدن وی را
از شپش باز داشته چنانچه کنکر ا از شنیدن زیراکه اکر اخرس نشود و جواب نتواند کفت هر
اینه دلتنک کردد از جمله خواص او انکه هرکاه شپش زنده بپندارند فراموشی آرد نیمخورده
موش و انداختن شپش زنده و در اب ایستاده بول کردن و بریدن ناخن بدندان و سفر

خاییدن و سبب ترش بعضی گویند که خواندن الواح قبور و پروا از میان دو زن گذشتن و
نظر کردن بر کسیکه از حلق او بجیه باشند و جویدن گشنیز تر و نان گرم نیز فراموشی آرد
اما خوردن حلوا و نان سرد و شربت عسل حافظه را زیاد کند اگر خواهی بدانیکه زن آبستن
پسر زاید یا دختر شپش در شیر آن زن انداز اگر بیرون آمد دختر و اگر تپید زود پسر جهت آنکه شیر
دختر سبک باشد اگر کسی حبس البول بهم رساند از شپش وی یکی در سوراخ ذکر وی اندازد
در ساعت گشاده گردد اگر زنی بیخ مو بیخور را باب چغندر بشوید از شپش منع کند هر که روغن
کفاله بر بدن مالد یا بدن را ببرگه دی آب دریا بشوید شپش بمیرد اگر سر و بدن را بروغن زنبقی که
بروغن بنجد کشیده بمالند از تولد شپش در قبا و بدن مانع آید تعبیر دیدن شپش در خواب
در رخت تازه دلیل است بر مال اگر رائی پادشاه بود دلیل لشکر و اعوان اگر والی بود
دلیل زیادتی مال اگر قاضی بود دلیل زیادتی متواصلین اگر در رخت کهنه بود دلیل گناه
بود اگر بر زمین بیند دلیل قوم ضعیف بود اگر بیجانب او حرکت کند با ضعفا مخالطت کند
اگر دور شوند ایشان را بیند ضرر رسانند اگر بدن او بخورند سخن رنجش از قوم ضعفا شنود
مردی نزد ابن سیرین آمد گفت در خواب دیدم که از آستین خود شپش بر داشتم و میفکندم ابن
سیرین گفت زنت زاید ستخود طلاق دهی اگر بیند که شپش از سینه اش بپرید غلام یا سر
یا مزدورش بگریزد شپش بزرگ دلیل بیماری و حبس است جهت آنکه اگر شپش بر بیمار و محبوس
و بیموس مسلط شود و باشد که دیدن او دلیل عیال بود اگر بیند که شپش میخورد کسی را غیبت کند
حکما سبب گفته که هر که شپش چیند دروغ گوید قنفذ بنون و فا و ذال معجمه خارپشت و ترکی
کرپی نامند کنیت او ابو الشوک ماده او را ام الدلل نامند این حیوان شب تا صبح تردد نماید

بدینجهت عساس گویند دو نوع بود یکی در زمین مصر
که بقدر موشی باشد دیگری در زمین شام و
عراق بجثه سگی این حیوان قنفذ صحرائی نامند
بر تاک مو عقب بالا رود و خوشه انگور بزیر
انداز و پس فرود آید و بخورد و بقدر آنچه طاقت دارد و آنچه باقی ماند بر آن غلطد تا بخار خود
مضمحل سازد و بنزد اولاد خود را با کل ماران عادت دهد اگر مار او را بگزد سقزبری بخورد صحت
یابد بسبب آنکه بدن وی در خار پشت ایستاده یا باده چو جمع شود خیانچه شتر بر پشت باده

جسته باشد بعضی در حرز کتاب دلائل النبوه آورده از ابی دجانه که نامش سماک بن خرشه است
نقل کرده که بحضرت پیغمبر صلعم شکایت کردم که شب در فراش خود خوابیده بودم که صدائی مثل
صدای آسیا شنیدم و آوازی مانند آواز زنبور عسل و روشنی مثل درخشندگی برق پس سر
برداشتم سایه سیاهی دیدم در صحن خانه و دست بوی رسانیدم مثل پوست خارپشت شراره
آتش بر روی من بخورد آنحضرت فرمود که خانه خود تعمیر کن یا ابا دجانه پس دوات و قلم طلبید
فرمود که بنویس بسم الله الرحمن الرحیم هذا الکتاب من محمد رسول الله صلعم رب العالمین الی من
طرق الدار من العمار و الزوار الا طارق یطرق بخیر اما بعد فان لنا ولکم فی الحق سعة فان یکن
عاشقا مولعا او فاجرا مقتحما فهذا کتاب الله ینطق علینا و علیکم بالحق انا کنا نستنسخ ما کنتم تعملون ان
رسلنا یکتبون ما تمکرون اترکوا صاحب الکتاب هذا و انطلقوا الی عبدة الاصنام و الی من
یزعم ان مع الله الها آخر لا اله الا هو کل شیء هالک الا وجهه له الحکم و الیه ترجعون هم لا ینصرون
حم عسق تفرقوا اعداء الله وهو السمیع العلیم ابو دجانه گوید این نوشته را برداشتم بخانه بردم شب
که خوابیدم زیر سر خود گذاشتم چون بیدار شدم فریاد شخصی شنیدم که میگفت یا ابا دجانه بحق صاحب
خود که این نوشته را از ما بردار که شرط نمودیم که دیگر بخانه تو و جائیکه این نوشته باشد نیائیم
چون صبح شد بخدمت آنحضرت آمدم و این احوال عرض کردم فرمودند که یا ابا دجانه بحق آنکس
که مرا بخلق فرستاد که الم عذاب را تا قیامت بخشند و نیز بجهة دفع هم و زوال غم و گرسنگی و تشنگی این
دعای فرج بخوان یا سابغ النعم یا دافع النقم یا فارج الهم یا کاشف الظلم یا اعدل من حکم یا حسیب من
ظلم یا ولی من ظلم یا اولا بلا نهایة و یا آخرا بلا بدایة اجعل لی من امری فرجا و مخرجا بدانکه اکل خارپشت
حرام و از جمله خواصش آنکه اگر زهره او را بر موضعیکه موی او را بیرون آورده باشند بمالند دیگر
موی بر نیارد و اکتحال باو سفیدیکه در چشم افتد زایل کند و اگر با کبریت مخلوط ساخته بر بهق مالند
زایل کند و آشامیدن زهره او دافع جذام و سل و زحیر بود و اگر بروغن مخلوط ساخته در گوش
چکانند کری و کنگیرا برطرف سازد بشرطیکه چند روز بمداومت نماید خوردن گوشت او دفع
سل و جذام و برص و تشنج و درد گرده کند و گوشت نمک زده او دفع داء الفیل کند و برص
و بول در فراش را دفع کند و اگر گوشت و خون او را با زیت مخلوط ساخته بر مربوط مرد بسته
مالند گشاده گردد دل او را اگر بر صاحب تب ربع آویزند صحت بخشد اگر از سپرز او یکدرهم با
آب نخود سیاه داخل کرده بر عسیر البول دهند شفا دهد اگر سر او را بشمشیر بزنند که آدمیرا

بان بکشته باشند بر دیوانه و مصروع ادیرند عاقل گردد اگر طرف های چپ زنده او را بزند و در
پارچه کتانی بچند و بر صاحب تب گرم و سرد او بر بند چنانچه او نداند شفا یابد اگر چشم راست او را
با شیر در ظرف مسی بجوشانند و از و اکتحال کنند در شب بطریق روز ببینند عیاران چنین
کنند اگر چشم چپ او را با زیت بجوشانیده در شیشه کنند چون اندکی از آن در وقت خواب با
میل بر چشم اویزند در ساعت بخواب رود بخور باطن دست راست او تب زایل کند
و یحنن دل و شی بر صاحب تب ربع شفاست خوردن بریان سپرز او درد سپرز را ساکن کند
اگر زهره او را با روغن گاو کهنه خمیر نموده اگر زن بردارد بهر چه در جوف او باشد بیندازد
تعبیر دیدن او در خواب مکر و فریب و تجسس و اخفاء و دلتنگی و سرعت غضب و بیرحمی و فتنه
باشد قنفذ بحری یعنی خارپشت دریائی بنصف مقدم او شبیه بخارپشت صحرائی است و بنصف
مؤخر او شبیه بماهی اکل لحم او ازاله عسر البول نماید ملاحان نقل کنند که آن حیوان چو گرسنه شود
خود را بر حیوان زند چون آن حیوان او را فرو برد خار خود را بر احشای او زند تا او هلاک شود و این بجانب

باد و بسا باشد که از شکم او بیرون آید از آن حیوان بخورد
و گاه باشد خود را بر کشتی زند و سوراخ کند و از …
کشتی را غرق کند اگر کسی مقعد او کند با خاریکه دارد
بزند او را هلاک کند جان او را بشکنند و پوست
ماهی پوشند که خارش بر او کارگر نباشد باب بیست و دوم در کاف مشتمل بر دو فصل
فصل اول در کاف مفتوحه کبش بیار کیفط و شین معجمه میش نر که قوچ گویند گوشت کبش
حلال میباشد بوني در لمعه نورانیه آورده که هرگاه کسی بر خود ترسد از قتلی یا عذابی کبش
و … بی عیبی در موضع خلوتی ذبح کند بزودی روی بقبله کند و در وقت ذبح بگوید اللهم هذا
و منک اللهم انه فدائی فتقبل منی و بعد خون او گودی بکند و با خاک خون را بپوشاند تا کسی پای بر
بالای خون او نگذارد و اجزای او را شصت حصه کند از آن جمله یک حصه سر و یک حصه پوست و یک
حصه شکم وی باشد و همچنین تا شصت تمام شود خود و عیالان از او نخورند و هر حصه بفقیری دهد
تا شصت فقیر رسد که او فدای او شود و هیچ مکروهی از آن امر مخوف باو نرسد و این عمل مجرب
و متفق علیه چه اعمال محسنین است و الله یحب المحسنین و اگر امری باشد کمترین هر یک از شصت مسکین
را یک صاع گندم بدهد و اگر نباشد هر مسکین را یک مد بدهد و بگوید اللهم انی استکفی بهذا الامر

الذی اخافه بهم هؤلاء و بانفسهم و ازواجهم و عزایمهم ان تخلصنی مما اخاف واحذر له مراد فرجی رو
دهد مجرب و متفق علیه است راقم حروف گوید که نیز در امور مخوفه آنچه اینکس از اموال مرضیه دوست
تر دارد در راه خدای تعالی بدهد نجات یابد کما قال الله تعالی لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون از

جمله خواص او آنکه مداومت اکل بریان خصیه دفع
بول در فراشش بکند اگر پیه او و پیه گاو را به
کنند و مخلوط ساخته زن در حمه زائیدن بردارد
اگر زهره او را بر پستان مالند شیر قطع کند در
بعضی احادیث آمده که حضرت مقدس نبوی صلی الله
علیه واله فرمود اگر دنبه کبش را گداخته سه حصه کنند هر روز یک حصه بناشتا بخورند عرق النسا را
شفا دهد عبد اللطیف بغدادی گفته که اینمعالجه اعراب است که مرض ایشانرا از پوست عارض شده
باشد تعبیر دیدن او در خواب دلیل مرد شریف القدر بود اگر دنبه او را بردارد مرد بهره نفعی
مند شود و ارطامیدورس گفته که دیدن او در خواب دلیل رئیس قوم است چنانکه او رئیس
غنم است اگر در خواب بیند که در جای بلندی بر او سوار شده بدو منفعتی رسد قوچ بی
شاخ دلیل حاکم معزول یا مرد ذلیل یا شخص خصی بود اگر پوست بردارد مقصدی کار بزرگی شود
اگر بیند که گوسفند ماده او قوچ شد زنش بار بگیرد اگر زن نداشته باشد ورا قوتی و نصر
رسد و بر دشمن غالب شود کبش انسان سلطان عادل و حاکم و امیر و سید و گاهی کبش کیسه او باشد
هر گاه در کبش خبری حادث شود بکیسه نسبت ده مردی نزد ابن سیرین آمد گفت دو قوچ را دیدم
شاخ بر فرج زن من زدند گفت زن تو مقراض موی فرج خود بمقراض طلبید جهت آنکه ستره اش
نداشت اگر بیند که کبشی قربان کرد اگر آن شخص غمگین باشد غمش برطرف شود اگر بیمار باشد
صحت یابد اگر در زندان باشد خلاص گردد اگر در جنگ باشد بسلامت ماند اگر صاحب قرض
است ادای دین او شود اگر بیند که دو قوچ شاخ بر هم زدند دو پادشاه با هم جنگ کنند
هر کدام بگریزد آن دیگر غالب گردد سیاه را بعرب و سفید را بعجم تعبیر کنند اگر کسی از شاخ یا
پشم او بگیرد مالی بدو رسد گرگدنت گرگدنت و خر هندی نیز گویند دشمن فیل است
مکانش در بلاد هند است از جانیش که حکم تر بود و از اسب و فیل متولد شود یک شاخ بزرگ بر
بالای بینی دارد که از سنگینی او بیالا نتواند کرد و آن شاخ مجوف نیست بلکه مصمت

معلوم است ماده او بچه خود هفت ماه در شکم دارد و بچه از شکم او با دندان و شاخ بیرون آید و چون وقت
زائیدن او شود سر خود بیرون آورد و اطراف شاخهای درخت بچرد پس برگردد جاحظ گفته این درست
گویند شاخ او را بدرازی ببرند یا بشکنند صور مختلفه از او ظاهر گردد سفید در سیاه مثل صورت
طاوس و ماهی و مرغ و انواع طیر و صور اشجار و آدمی و غیره از عجایب نقوش از او تخته با جهة ملوک
سازند و بر کمربندها گذارند و به قیمت است گفته اند که از حیوانات غیر او هیچ حیوانی را گونه شاخ
نشکافته نیست مثل گاو و شتر نشخوار کند و علف بخورد و با آدمی شدت عداوت ورزد چه هرگاه بوی او
استشمام نماید یا آواز مشنود طلب وی کند و بکشد لیکن چیزی از او نخورد و اکلش حرام از جمله خواص او
آنکه بر سر شاخ او شعبه ایست که کجی او بخلاف جهت کجی شاخ اوست علامت صحت شاخ او آنکه شکل
سواری در آن دیده شود و نزد ملوک هند بهم رسد و با عزت باشد از عجایب آنکه کشاد هر کار فرو بسته
بهمت آن کند صاحب قولنج بدست گیرد فی الحال شفا یابد و زن عسر الولاده اگر بدست گیرد بار نهد اگر انگ
از او سازند و بر مصروع نوشانند شفا دهد و حامل آن از چشم بد محفوظ باشد و از اسب نیفتد چون در
آب کند لبریز شود و اگر از آن ظرفی سازند صاحب بواسیر از آن خورد و چندگاه مداومت کند صحت یابد
اگر بر مریض بندند خواهند گشاده گردد چشم راست او را بر هر که بندند از جمیع دردها محفوظ ماند جن و حیات و
عقارب و سایر هوام نزد وی نیایند اگر چشم چپ او نگهدارد از مرض نافض و تب نافع باشد از پوست
او سپر سازند هیچ شمشیر بر او کار نکند گویند بهترین زینتهای اهل چین از شاخ اوست چنانچه مذکور
شد که هرچه از او پاره کنند صور عجیبه و اشکال غریبه مختلفه از او ظاهر شود لهذا از آن کمربند
سازند که قیمت آن بسا باشد که چهار هزار مثقال طلا بود و همچنین لجام و سلسله با جهة دولب
و گلاب سازند اهل چین سفید رنگ باشند که بزردی مایل و بینی پهن باشند زنا را مباح
دانند و هیچ بیزاری به نداند و زن بیش از مرد میراث دهند ایشان را عیدیست نزد نزول آفتاب
بحمل که هفت روز بخورند و بیاشامند اقلیم وسیع در زمین که قریب بمشهد شهر است درآنجا عجایب
بسیار بود تعبیر دیدن او در خواب دلیل پادشاه بزرگ و بعضی گویند دلیل حرب و
فتنه است و غریب و حقارت **کروان** مرغیست شبیه بمرغابی که ترکان آن را کرک نامند و عکس
معنی او چه کروان بمعنی خواب کردن است و بسیار خاک و بیخوابست و لهذا اعراب در المثل عند
گویند فلان اجبن من کروان یعنی بد دلتر است از کروان صاحب عجایب المخلوقات

آورده که خوردن گوشت و پیه و باد را زیاد کند عرمان چون این افسون را خوانند باشد طرق
کمر اطرق کرا ان النعام فی القری ینبائکم بار ضنا یا استنصری یا استنصری کلب
سگ و ترکی ایت نامند حیوانیست شدید الریاضه کثیر الوفا نه از سباع محض و نه از بهایم محض است
بلکه مرکب از هر دو است چه اگر طبیعت سبعیت در و تمام بودی بمردم الفت نگرفتی و اگر بهیمیه
محض بودی حیوان نخوردی لیکن در حدیث اطلاق بهیمیت بر او شده و از طبع اوست که محتلم
میشود و ماده او حیض بیند و مدت حمل او زیاده بر شصت روز نبود اما کمتر از چهل روز ممکن باشد
بچه او کور متولد شود و بعد از چهارده روز چشم بگشاید نر او قبل از ماده خواهش شهوت نماید و
چون یکساله شود بر ماده جهد و چون چند سگ بیکماده دخول کنند بچهای او مختلف گردد چه
هر یکی مشابهت بهم رساند از خواص او آنکه پس مردم دعیر (؟) را دوست دارد و دشنام رواج بهتر از سایر
حیوانات کند جیفه را از گوشت تازه بهتر داند و نجاست خورد و در میان او و کفتار عداوت شدید است
چه هر گاه بر دیوار یا جای بلندی راه رود و کفتار در مهتاب رود چنانچه سایه آن بر کفتار افتد
او را جذب نموده بزیر کشد چنانچه مقناطیس آهن را پس او را بخورد لهذا کفتار را جاذب الکلاب نامند
و اگر سگ را روغن کفتار مالند دیوانه شود و اگر کسی زبان کفتار با خود دارد سگ بر او فریاد نکند
و از طبع سگ آنکه پاس صاحب خود و حرم او دارد و حمایت کند خواه صاحبش حاضر باشد یا در خواب

غالب اوقات غافل و
شب بیدار باشد مگر
کند خواب و سبکتر از
او بیدار شود با حذرتر
مژها بشکند و چشم تمام

بیدار باشد روز خوابد
خوابی که اندک خوابی
خواب است زودتر
از عکه است چون بخوابد
نشود چه مغز سر او سبکتر

از مغز سر دیگر مردم شریف نیکو روی و جامه را اکرام دارد و بر ایشان فریاد نکند و بسا باشد که
از سر راه ایشان دور شود و بر مردم سیاه و قبیح الوجه و کثیف جامه و ضعیف الحال فریاد کند
و اور ا طلبند دم جنباند و اظهار دوستی کند و اگر بعد از زدن طلبند دور شود و اگر صاحبش با
او بازی کند چنان دندان گیرد که بدرد نیاید و تعلیم انداز و قبول کند بمرتبه که اگر تعلیم کنند
که بر سر او چراغی گذارند و خیر با کولی نزد او آرند چراغ نگهدارد و با کل الخیر التفات نکند چون چراغ
از سر او بر دارند بر جانب ماکول دود و بخورد هرگاه او را مرضی عارض شود که آنرا کلب نامند

صبح ت

و تادیب ع

مرضی است شبیه بدیوانگی علامتش آنسکه چشمهایش سرخ و پرده بر چشمهایش کشیده شود و گوشها
سست گردد و زبان بیرون آرد و آب بینی و دهنش بسیار شود و سرش اندازد و پشت بیکجانب
کج و منحدر سازد و همیشه دم را در زیر پاهای خود دارد و غمکین و برتنها گشود و راه رود و کسی تصور
کند که مست است چیزی نخورد و تشنه شود و آب نیاشامد و بسا باشد که از آب هم بترسد و باشد که
از خوف بمیرد و چون سیاهی ببیند بر او حمله کند اما فریاد کند سگان از او گریزان شوند اگر سگی نزد او
آید دم جنباند و بجهت او فروتنی نماید چون او دم مرا بگیرد او را مرضهای بد عارض شود یکی آنکه آن
شخص آب نخورد اگرچه از تشنگی بمیرد با آنکه همیشه آب خواهد چون بدهند نخورد اگر این مرض در او
استحکام پذیرد در وقت بول کردن از مخرج او چیزی بیفتد گاهی علاج پذیر شود و سلامت
ماند این مرض حمار و شتر را نیز عارض شود صاحب عجایب المخلوقات آورده که در دهی از نواحی حلب
چشمه ایست که آنرا بئر الکلب نامند هر کس را سگ دیوانه گزیده باشد از و بیاشامد شفا یابد و نیز
گفته که بعضی از اهل آن ده مرا گفت که اگر مکلوب قبل از چهل روز از آن آب خورند دو کس از آن آب
خوردند ایشان را چهل روز تمام نشده بود صحت یافتند یکی که بعد از چهل روز بود بمرد و همه زر را عجبت
آنده از آن آب خورد بتجربه آنکه بجهت شفا کسی که او را سگ دیوانه گزیده باشد این طلسم بر ظرف نو
نویسند بروغن زیت چرب کند بنوشد این است أب ح لا ی مے ہ ع الد فا ا ا ا لی
و نیز تریاق اربعه عظیم مجرب است بجهت سگ دیوانه گزیده بخورد و بر آن موضع بمالد یکنوع از سگ باشد
که او را سلوقی نامند که آهو را از دور ببیند بداند که میرود یا میاید و نر و ماده او را تشخیص نماید و زنده
از مرده بشناسد اهل روم مو پاهای خود در رفن نکشند تا بدین نوع سگ نمایند که از و علامت چند ظاهر
شود که مرده از زنده تمیز گردد و این نوع سگ صغیر الجثه و کوتاه دست و پا باشد و در حدیث آمده
که حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و آله شخصی را دیدند که کشته بودند پرسیدند که بچه سبب کشته شده
عرض کردند بر رمه گوسفندی زهره دوید سگ گله او را کشته آنحضرت فرمودند که خود را کشته
و دین خود را ضایع کرده و عصیان پروردگار خود نموده و خیانت برادر مؤمن ورزیده سگ
بهتر از وی ابن جوزی در بعض مؤلفات خود آورده که مردی در بعضی سفرها بر قبه گذارش افتاد که
در نهایت زیبائی بنا کرده بودند قریب بدر او کلمات چند نوشته بود از هر که پرسید هیچکس خبر نداد
تا آنکه او را دلالت بمرد پیری کردند که قریب دویست سال از عمر وی گذشته بود از وی احوال
آن قبه را پرسید آن مرد از پدر خود نقل کرد که پادشاهی بوده سگی داشته که هیچوقت از وی مفارقت

مفارقت میکرده در سفر و حضر بادی بوده و در خواب و بیداری محافظت مینموده و کنیزی نیز داشته
انکه وزیر این کیر روزی پادشاه بنزهتگاه خود بیرون رفت بفرمود تا سکرا ببستند تا با او نرود
و طباخ را فرمود تا طعامی از شیر مهیا کند پس طباخ طعام را مهیا نموده بیاورد و نزد کنیز و سک
گذاشت سر آن نپوشید و برفت پس ماری بزرگی بیامد و از آن طعام بخورد و برفت چون پادشاه از
نزهتگاه بیامد فرمود تا طعام را پیش آوردند کنیز دست بر دست میزد و اشاره بجانب پادشاه میکرد
که نخورد هیچکس قصد وی نفهمید پادشاه دست خود در میان ظرف گذاشت تا طعام بردارد
سک فریاد میکرد و خود را از زنجیر میکشید و بر زمین میزد تا آنکه نزدیک بود که خود را بکشد پادشاه
ازین تعجب نمود بفرمود تا سکرا بگشایند پس آن سک بجانب پادشاه دوید لقمه طعام برداشته میخواست
در دهن گذارد که سک دست بر دست وی زد که لقمه از دست پادشاه بیفتاد پادشاه ازین غضبناک
شده در پهلوی خود تیری بود خواست که سکرا بزند چون سک دید که پادشاه ادراک مطلب نمیکند سر
خود در میان طعام فرو برد و در میان وی غلطید پهلو کرد و پوست و گوشت او بریخت و بمرد پادشاه
از دیدن اینحال عجب آمد بجانب کنیز ملتفت شد کنیز باشاره خاطرنشان نمود که ظرف سر گشاده بود ماری
بیامد و بخورد و برفت پس پادشاه فرمود تا طعام را بریختند و طباخ را تادیب نمود که چرا سر ظرف را نپوشید
و امر نمود تا سکرا دفن کردند و قبه بر سر او ساختند و اینکلمات را بر آن نوشتند تا هرکه بر این قضیه اطلاع
یابد از وفای سک آگاه گردد و در عجایب المخلوقات آورده که در اصفهان شخصی شخصی را کشته بچاهی انداخته بود
که کسی بر آن اطلاعی نبود الا سک مقتول را که هر روز بر سر آنچاه آمده خاک از آن دور مینمود و بحفره اشاره
میکرد و چون قاتلرا میدید فریاد میکرد و چون این معنی از او مکرر بوقوع انجامید آنجا را حفر نمودند شخص را
مقتول یافتند پس آن مرد را گرفته از او اقرار ستدند و قصاص نمودند گویند حسین بن احمد شاعر را
چون وفات نزدیک رسید وصیت نمود که او را بر پای مرقد مطهر حضرت حجه هفتم صلوات الله وسلامه
علیه دفن کنند و بر سنک قبرش نویسند و کلبهم باسط ذراعیه بالوصید چون سلطان المحققین خواجه
نصیر الملة والدین الطوسی رحمه الله فوت شد بنابر وصیت وی در زیر پای آنحضرت عم قبری حفر نمودند
سنکی آمد بر آن نوشته بود بیرون آمد بر سر قبر خواجه علیه الرحمه گذاشته الحال هست ممکن که این
همان سنک است بدانکه اکثر مفسرین برآنند که سک اصحاب کهف از جنس کلاب بود ولیکن اختلاف در
لون او کرده اند ابن عباس گفته که سرخ بوده نام وی قطمیر قرطبی گفته زردی که بسرخی زند و بعضی
دیگر گفته اند کبود آسمانی رنگ بوده بعضی دیگر ابلق سیاه و سفید و سرخ گفته و در نقلی دیگر آمده

اگر حضرت امیر المؤمنین صلوات الله وسلامه علیه فرمودند که نام وی ریان بوده که مرد طباخی بود
مضعف این قول آنکه بسط ذراعیه که در قرآن در صفت وی واقع است از صفات کلابیت نه از
صفات طباخ در حدیث نبوی صلعم آمده که اگر اسامی اصحاب کهف را بر اطفال بنویسند از آفات
محفوظ مانند و خواب کنند و گریه کم کنند و اسامی اصحاب کهف آنچه اصح است و صاحب قاموس نیز
ذکر نموده روایت اول یملیخا مکسلمینا تملیخا مرطوکش یوانس ساموسن بطنیوس کشفوطط روایت دوم
ملیخا و مکسلمینا و طوس یوانس و یطالس او بونس سارینوس بطنیوس کشفوطط قطمیر و نیز جهة خواب و
آرام و دفع بکاء اطفال بنویسد که اعوذ بکلمات الله التامات التی نامو اصحاب الکهف و الرقیم الله یتوفی
الانفس حین موتها والتی لم تمت فی منامها فیمسک التی قضی علیها الموت ویرسل الاخری الی
اجل مسمی اللهم الق النوم والسکینة علی حامل هذا الکتاب بالف لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم
و در بعضی تفاسیر آورده که در سوره الرحمن آیتی است که چون آدمی در وقتیکه سگ بر او حمله کند بخواند
از شر وی محفوظ ماند و آن اینست که یا معشر الجن والانس ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار
السموات والارض فانفذوا لا تنفذون الا بسلطان و نیز جهة دفع شر سگ و کلبهم باسط ذراعیه بالوصید
راقم حروف گوید که در حدیث آمده که ملائکه داخل نمیشود در خانه که در آن سگی باشد یا صورتی باشد زیرا
که سگ اکثر نجاست خورد و نجس العین است و ملائکه طیب و طاهرند با اماکن طیبه در آیند و از اخباث و
انجاس مجتنب و محترز باشند و چون ارواح مجرده اند بصورت مجرده از ارواح نیز پرهیز دارند و بعضی
اشباح را نیز بینند از چه ملائکه عقول لطیفند ایشان را کار با معنی است نه با صورت بدانکه جمیع اجزاء صورت
سگ حتی موی و ناخن و استخوان که روح بآنها حلول کرده جمله نجس و حرام است خلافا للمالکیه که سگ الکلب به
بچه چشم نگشاده را حلال دانند به و دنبه او و زیره گوشش باشد بخلاف گوسفند که چربی او بالای گوشت
او بود اگر گوسفندی شیر سگ خورد گوشت او نیکو گردد بصفت گوشت سگ که چربی تحت گوشت رود
از جمله خواص او آنکه اگر آدمی زبان سگ سیاه ببرد و در دست خود نگهدارد هیچ سگی بدو فریاد نکند
اگر پاره از گوش سگ بریده در دست نگهدارد سگان در نزد او فروتنی کنند دندانهای او را
اگر کسی را سگ دیوانه گزیده بپاو ببندد درد وی ساکن شود اگر بر صاحب یرقان آویزند صحت بخشد
و اگر بر کودک بندند بسهولت دندان بیرون آورد اگر کسی با خود دارد هیچ سگی بدو فریاد نکند
اگر بکسی زهر کشنده داده باشند شیر سگ خورد نجات یابد و نیز اکل او اخراج جنین و مشیمه نماید
اکتحال بآن بیداری شب آرد اگر سرگین او در آشکنک نموده وصلابه کرده با بن گستیگر ضماد نمایند و

ادرار

و ورا لم جاده نهند نفع آید اگر صاحب قولنج سگ خوابیده را بر خزاند در مکان او و بول کنند
فی الحال قولنج وی ظاهر شود و سگ در حال بمیرد اگر دندان ناب او را بر کسیکه در خواب حرف زند
بیاویزند ساکت شود شیر سگ بر زنها بمالند موی را ببرد اگر موی سگ سیاه بر مصروع آویزند نافع
آید و کسی را که سگ گزنده گزیده باشد سرگین سگ بچه با زیت مخلوط ساخته بر سر وی بمالند دیگر بگزند
تعبیر دیدن کلاب در خواب دلیل بندگان یا مردم سفیه که جرأت بر معاصی نمایند اگر فریاد
کند دلیل مرد سفیه و طامع باشد اگر بیند که سگی او را گزید یا دریده بقدر آن الم از دشمن بیند
و باشد که دلیل حرص بر دنیا باشد و جمع نکند دیدن سگ اصحاب کهف دلیل ترس و زندان
و گریختن و پنهان شدن و دیدن او در شهر دلیل تجدید ولایتست و باشد که دیدن سگ دلیل کفر
و نومیدیست از رحمت خدا تعالی کقوله تعالی فمثله کمثل الکلب دیدن سگ شکاری دلیل
عزت و رفعت و بهروزی و سگ گله دلیل مرد صالح که با غیرت باشد بر اهل و همسایه خود اگر
بیند که قبای وی پاره کرد سفیهی او را عتاب کند اگر فریاد نکند دشمن ترک عداوت کند سگ
ماده دلیل زن سلیطه معاند و بچه سگ فرزند محجوب سعید او مؤمن و سیاه او کافر بعضی گویند
سگ بچه دلیل مرد سفیه یافت شده دیدن سگ گله رسیدن بفایده از پادشاه و حاکم و سگ
شکاری ملک و ولایت نه زایل در عرضه ابو دار طامیدوس گفته اگر سگان شکاری بیند خارج
از شکار دلیل خیر است بجهة طلب روزی و خدمت اگر داخل در شکار بیند دلیل بطالت و دیدن
سگ پاسبان دلالت بر صیانت و محافظت مال کند بعضی گویند دیدن کلاب دیدن قوم ذلیل
اگر بیند که سگی را شکار کرد حق تعالی برا و علم دهد و فراموش کند لقوله تعالی واتل علیهم نبأ الذی
آتیناه الی قوله کمثل الکلب کلب الماء قندز است که در باب قاف گذشت از جمله خواص او آنکه
اگر خون او را با آب زیره
بیاشامند عسر البول را شفا
تیرگی و ظلمت چشم کند رهز
ابن سینا گفته که خصیهٔ او
از گزیدن ماران اگر از

گرانی مخلوط ساخته در طعام
دهد اکتحال مغز سر او دفع
او بقدر یک عدس سم قاتل
بقدر یک عدس نفع دهد
پوست او جوراب ورزند
صاحب نقرس پوشد صحت یابد فصل دویم در کاف مضمومه کرکی بسکون را از جمله کلنگ و
ترکان در نامند مثل کنجشک سریع الجماع بود حیوانیست که بادا و رئیس مرغان باشد از طبع

اوست احتیاط و خوف نوبت پاسبانی و حراست یکدیگر کنند پس چون بخوابند یکی بیدار
ماند بصدای آهسته آواز کند گویا انذار میکند با آنکه او پاسبان است چون نوبت او تمام شود
آنکه در پهلوی او بخوابست برخیزد و حراست نماید و حارس سابق بخواب رود تا آخر بعضی از آن

یکجا اقامت نمایند و برخی مسافرت اختیار نمایند
و معاونت یکدیگر کنند بهیأت مجموعی یکصف روند
نه متفرق یکی مثل رئیس پیش باشند باقی متعاقب تابع
وی باشند بعد از چندگاه رئیس مؤخر شود آنکه در عقب
رئیس بوده مقدم رئیس شود همچنان ترتیب تا آخر صف هر یک رئیس و مرؤس گردند چون یکی از
مادر و پدر پیر شوند اولاد بر دارند و طیران نمایند هر جا که روند بجهة او قوت و دانه آرند
صاحب عجایب المخلوقات آورده که چون کلنگ بر روی زمین راه رود یکپای رود پای دیگر بالا
بدارد از ترس آنکه بزمین فرو رود و طرفی ازین در ذکر مالک الحزین در باب میم بیاید انشاء الله تعم
اکلش باتفاق حلال گوشت او سرد و خشک لیکن چرب نیست بهترش آنکه باز شکار نماید تا
ضرر نکند اکل او مولد خون غلیظ موافق امزجه محرورین بتخصیص جوانانرا در زمستان انسب مینماید
بعد از خوردن وی عسل بیاشامند لیکن واجبست که اولا بر پای سنگ ببندند و دو روز بیاویزند
بعد از آن طبخ نمایند و با سیر خورند اکل زهره او دفع خوف کند اگر مغز سر او را با زیت مخلوط
ساخته در بینی چکانند آنچه فراموش شده بخاطر رسد جزوی از ذراریح و مثل آن مغز سر کلنگ با
هم نرم بکوبند و بر بدن مالند هیچ موی بر نیارد اگر دل و زهره او را مخلوط ساخته در بینی صاحب
نسیان ریزند آنچه فراموش کرده بخاطرش رسد و اگر زهره او را در چشمی کشند که آب سیاه
آورده باشد دفع کند تعبیر دیدن او در خواب دلیل مرد غریبست اگر بیند که کلنگی را او سوار
شده محتاج شود اگر بیند که بسیاری را از او مالک شده یا باید شد بریاست و مال رسید گوشت او
در خواب بجهة کسی که اراده شراکت با کدخدائی دارد نیکوست چه او در طیران خود متفق است با
شرکا و ابنای جنس خود اگر یکی از آنها را بگیرد با قومی پیوندد و خویشی نماید نصاری و اهل روم
گویند که اگر کلنگی بیند سفر دوری نماید اگر بیند که کلنگ بشهر خود بر گردد مسافر از سفر آید
ارطامیدوس گفته که دیدن او در زمستان دلیل دزد و قطاع الطریق است و اگر فرزند خواهد
دلیل خیر است چه او اعانت او بین کند باب بیست و سیم در لام مشتمل بر یکفصل فصل اول

درلام

در لام مضموم لجا لجم نوعی از سنگ پشت است در بحر و بر نیش کند بحری او را دو زبان در
سینه بود هر حیوانی که برسد بکشد و در صید طیور و غیره او را حیله عجیبی است چه در آب فرو
رود پس در خاک غلطد و بسبب تغیر رنگ از نظر ایشان کلوخ نماید پس هر طیر که بنشیند در
میان آب کشند تا در آب
بیضه نهد و در بحر نشیند
تا بچه بیرون آید پس قطا
بیضه بیرون آید آنچه که

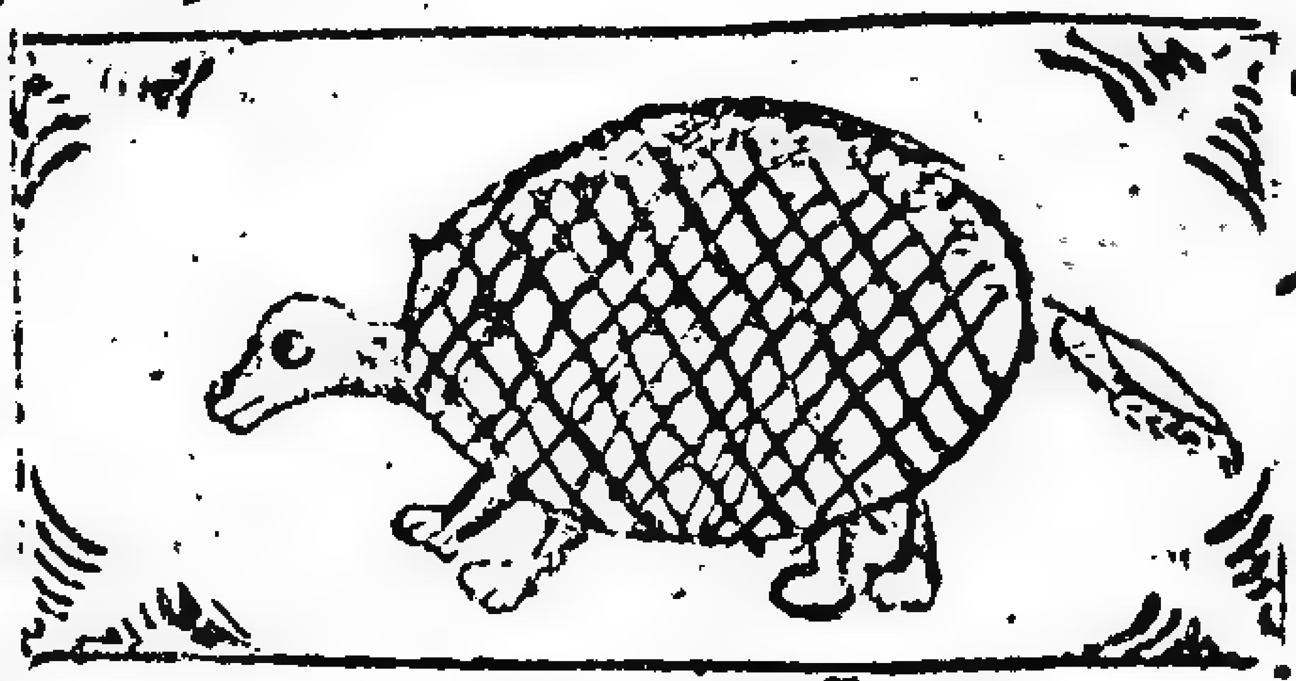

بمیرد پس بخورد و در بر
و تنفیر حضانت بیضه کند
پس گفته که هر چه از
مستقبل تر بود بر زود
در همه انهار و در آب شوند که از حیوانات آبی هشیار نباشد و مار خورند از جمله خواص او آنکه از
گفته که هر که جگر تازه او خورد از درد جگر ایمن گردد اگر گوشت او را با سر که طبخ نموده شوربای
و بر مستسقی دهند نافع آید و دل را سخت کند و باد سودا را ببرد و تعبیر دیدن او در خواب
دلیل زن مستوره نیکو روی صاحب جمال باشد و بسا باشد و دلیل بود بر دفع دشمنان و ایمن
گردیدن از شر ایشان لغلق و لقلق لک لک مرغ دراز گردن است مار خورد و از ذکا و زیرکی
او آنکه چند آشیان سازد هر چند وقت در یکی اقامت کند و چون احساس تغیر هوا و حدوث
و با کند بار دیگر رود
کند و چون خواهند که جانوران
لک لک در آن مکان نگذارند
و جانوران گریزان شوند
او آنکه هر گاه بچه آورد بچ

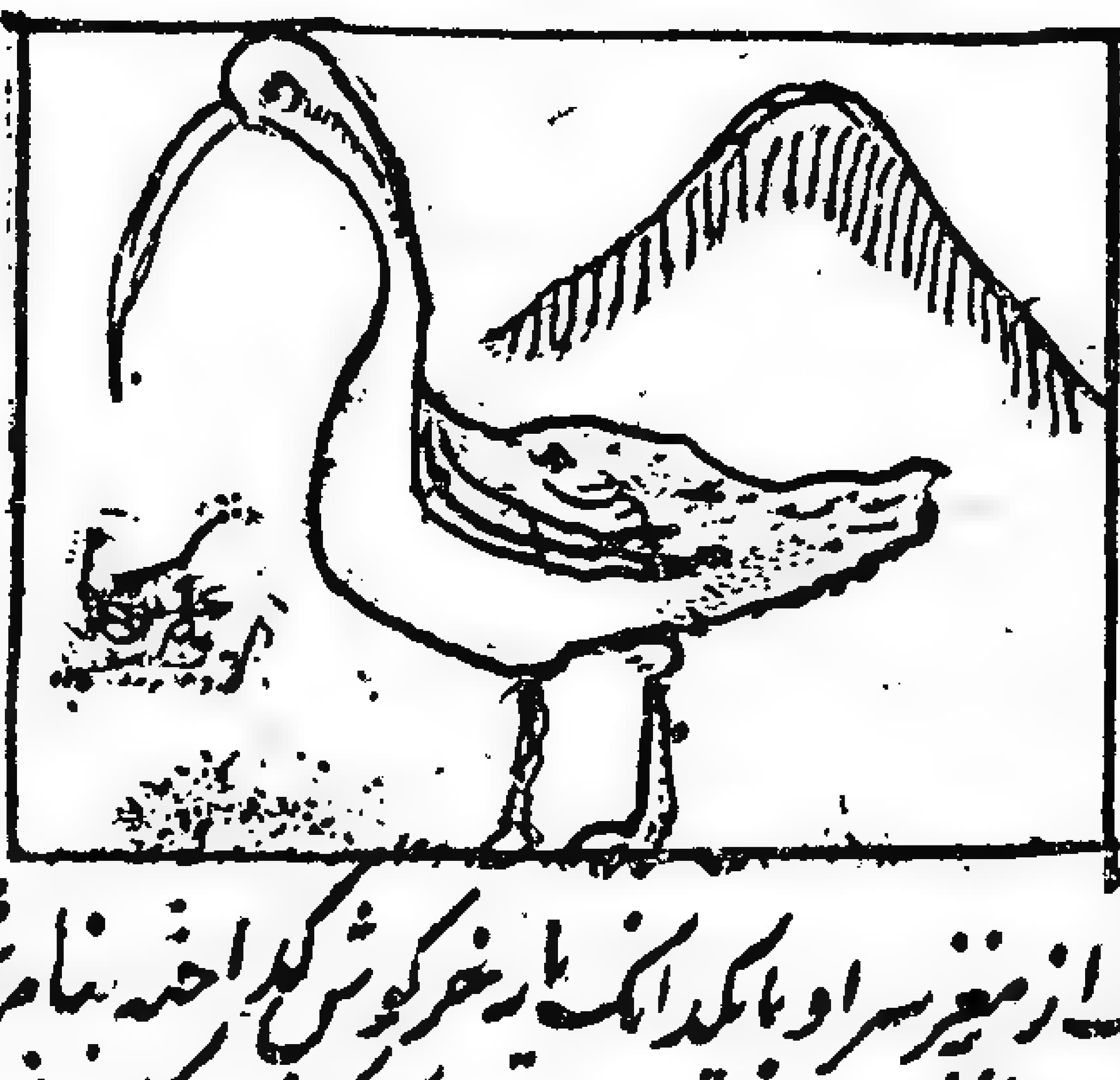

و بسا باشد که ترک بیضه خود
از جای بجای برانند لک
چندان فزع کند که همه
اکلش حرام از جمله خواص
نمایند و بر بدن مجذوم
مالند شفا یابد و هر که یک دانگ از مغز سر او با یک دانگ بار غر گوش گداخته بنام شخصی بکسی دهد تا تناول
کند بغایت محبت او در دل آن شخص واقع شود هرمس حکیم گفته هر که استخوان لک لک را با خود دارد
عشق زن از او زایل شود و اگر عاشق باشد تسلی یابد هر که حدقه چشم راست او را با خود دارد در میان آب
در آید غرق نشود اگر چه شناوری نداند تعبیر دیدن او در خواب دلیل است بر قومی که با
هم در رستی باشند بعضی گویند که دیدن او دلیل سرما و برف بود و هر گاه متفرق بیند اگر جمعی از و
در یکجائی مجتمع شوند دزدان و راه زنان باشند اگر زائی مسافر بود یا اراده سفر دارد دلیل خیر و
برگشت و باشد که دیدن او دلیل آمدن غایب باشد بکائی البوه بفتح و ضم و با تخفیف اده شتر

تعبیر

تعبیر دیدن او در خواب دلیل دختر پادشاه بود اگر بیند که با او مجامعت کرد از سلطنت
عظیم نزدیک باشد و شانش بزرگ شود و بر اعدا غالب آید اگر زانی پادشاه بود در جنگ بر
دشمن غالب آید و ممالک بدست آید باب بیست و چهارم در میم مشوحه مهملة

گاو کوهی اگر مغز سر او را صاحب قولنج
تناول کند صحت یابد و اگر شعبه از
شاخ او را با خود دارد همه درندگان
و سباع از او بگریزند اگر شاخ یا
سم یا پوست او را در خانه بخور کنند
ماران گریزان شوند باقی خواص
در بقره وحشیه گذشت تعبیر دیدن او در خواب دلیل بر کثیر العباده گوشه گیر بود اگر
بیند که چشم او را یافته ریاست یابد یا زن جمیله کوتاه عمر تزویج کند و اگر سر خود را سر گاو کوهی
بیند بریاست و ولایت رسد و غنیمت یابد اگر بیند که گاو کوهی گردیده از مردم گوشه گیرد و عزلت
جوید و در بدعت داخل شود معز بکسر میم و سکون عین مهمله و زای معجمه بز و بترکی کچی اکلش حلال باتفاق و
موصوفست بحماقت نقص عقلی که او را بر گوسفند است بزیادتی شیر و شحافت پوستست از دنبه
یکی دارد و در پیه او زیاده شده و لهذا اعراب گویند قیه المعز نطبه یعنی دنبه بز در شکمش ملحق باشد
و در چشمخانه و نعم پوست گوسفند تازه آفریده شیم او را بسیار گردانیده پوست بز درشت و
غلیظ لیکن مویش کم گردانیده از جمله خواص و آنکه لحم او مورث نسیان و فراموشی و مولد بلغم

و محرک سوداست لیکن نافع است کسیرا که دلیل
دارد و ابن سینا گفته که سرگین او محرک خوک است
بسبب قوتیکه در اوست اگر زن نر را با شیر بر دارد
سیلان خون از او باز دارد و دیگری گفته
که اگر شاخ بز سفید را ساییده در رهگذری
محکم بسته در زیر سر نائم گذارند بیدار نشود تا
برندارند زهره بهاز که شیر و بز است اگر با زهره گاو مخلوط ساخته فتیله سازند و در گوش چکانند
کر را زایل کند و منع نزول آب کند و اگر زهره بهاز اکتحال نمایند بعد از آنکه موی زاید از چشم بر آورده

باشند دیگر موی برنیارد و نیز پرده چشم را زایل کند و مانع از حدوث آن گردد و گوشت زاید
در چشم قطع کند طلاء او داء الفیل را برطرف کند خوردن مغز سر او نسیان آورد و محرک سودا
باشد **فصل دویم** در میم مکسوره **معراج** بعین و را مهمله و جیم حیوانیست عجیب
مثل خرگوش زرد رنگ یکشاخ سیاهی بر سر دارد و هر حیوانیکه او را ببیند گریزد در جزایر بحار
فصل سیم در میم مضمومه مرعه مرعه براء و عین مهمله مرغ نیکو رنگ و خوش طعم است
بقدر سلوی که بلد رچین گویند جمع او مرع است شبیه دراج اکلش حلال از جمله خواص او آنکه
شکم او را پاره کنند بر خاری یا پیکانی که بر گوشت فرو رفته باشد گذارند بیرون آرد **مسهر**
بسین مهمله و ها و را هرس گفته که او مرغیست که شب نخوابد و روز طلب معیشت نماید و آواز
خوش دارد و مکرر بخواند و ترجیع صوت نماید هر که بشنود چنان لذت یابد که آرزوی خواب کند

اگر مغز سر او را در سایه خشکنموده بوزن یکدرهم
با روغن بادام در بینی هر که سعوط نمایند خوابش
نزد هر که وی را بینند گمان برد که شراب خورده است

و بت است هر که سر او در دست گیرد یا در نزد
خود دارد سهرت بسیار آورد آرزوی دهد و خشیه و وسواس از وی زایل شود **باب بیست و چهارم**
در نون مشتمل بر سه فصل **فصل اول** در نون مفتوحه **ناقه** شتر ماده خواص او در ابل گذشت
تعبیر دیدن او در خواب دلیل زنست اگر بختی باشد عجمی است اگر غیر بختی باشد عربی است
اگر ببیند که ناقه را میدوشید زن صالحه تزویج نماید روزی و فرزند نصیب وی شود اگر ناقه
با بچه اش ببیند ظهور آیه و فتنه عام است ابن سیرین گفته اگر ناقه با طلب ببیند سفر راست و اگر
شتر برهنه سوار شود سفر حج است اگر ناقه را بدوشد والی ولایتی گردد که در او زکوة مال جمع
کند مردی نزد ابن سیرین آمده گفت در خواب دیدم که از ناقه بختی شیر دوشیدم پس خون
دوشیدم ابن سیرین گفت ایمرد در عمان حاکم گردد و از ایشان زکوة گیرد آن شیر است
و بالآخره با ایشان ستم کند و اموال ایشان غصب کند و آن خون است گوشت او دلیل
و فالقوله تعالی کل الطعام کان حلا لبنی اسرائیل الا ما حرم اسرائیل علی نفسه پی کردن او دلیل
مصیبت و پشیمانی است لقوله تعالی فعقروها فاصبحوا نادمین ناقه دلیل نکاح زن است اگر بر
عکس شود بر تر او دخول کند و اگر ببیند که ناقه او شتر یا حمل گردید هر گز زنش بار نگیرد اگر

باشند

بیند که ناقه او مرد زنش بمیرد و سترش باطل گردد اگر بیند که ناقه داخل شهر شد آن شهر را فتنه
و مصیبتی بهم رسد لقوله تعالی انا مرسلوا الناقة فتنة لهم و اگر او را در شهری پی کنند آن شهر را
سحام بحاء مهمله بخلقت بط چون نر و ماده خوابیدن کنند پراکنده گردند نرها بخوابند و ماده‌ها

باشند هر کدام را خوابگاه علیحده باشد از چینه و دانه
نر و ماده بیضه نهد از غیر جماع چون بیضه نهد از آنها دور
شود نر نزد بیضه ماند و سرگین بر بیضه اندازند و
این قائم مقام حضانت باشد چون مدت تمام شود
جوجه بیرون آید حرکت ندارند ماده ایشان دم در منقار ایشان دمد تا روح در ایشان جاری
پس نر و ماده هر دو بتربیت اولاد خود معاونت نمایند نر او درشت طبع و بی‌وفا بود و چه
هرگاه بچه خود را بیند که قوت طعمه خوردن بهم رسانیده براند ماده با او برود نر نزدیک وی
نشود تا وقت جماع اکلش حلال است بعضی نوشته که سحام بچه برای حضرت مقدس نبوی صلعم
هدیه آورده بودند آنحضرت دست مبارک بدعا برداشت گفت اللهم ادخل احب خلقک الیک
لیاکل معی من هذا الطیر یعنی خداوندا دوسترین خلق خود را بدو بفرست تا با من
از این مرغ بریان بخورد پس حضرت امیر المؤمنین و قائد الغر المحجلین صلوات الله و سلامه علیه و علی
اولاده الطاهرین آمده دست بر سینه انس زده او را دور گردانید و داخل شد و سلام کرد
و گفت یا رسول الله نزدیک بود که انس میان من و تو حایل شود آنحضرت گفت اللهم وال من
والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله الی آخره و در بعضی روایات آمده که آن
حضرت سه مرتبه آمده و در دو نوبت اول انس او را بازگردانید در مرتبه سیم در را قوی بکوفت یا
حضرت مقدس نبوی صلعم شنیده فرمود تا در بگشودند امیر المؤمنین درآمد آنحضرت فرمود
یا علی ما ابطأک عنی یعنی چه چیز باز داشت ترا از من که دیر آمدی عرض کرد آمدم انس مرا باز گردانید
آنحضرت فرمود ما حملک علی هذا یعنی چه چیز ترا برانگیخت یا انس عرض کرد خواستم این فخر را
انصار باشد فرمود هل فی الانصار خیر من علی هل فی الانصار افضل من علی آیا در انصار کسی
هست که بهتر از علی یا فاضل‌تر از وی باشد نحل بحاء مهمله مگس عسل ترکی بال اری گویند چون
حق سبحانه و تعالی از و بمردم عطاء عسل نموده لهذا او را النحل گویند چه نحل بمعنی عطا است در
عجایب المخلوقات آورده که روز عید فطر را روز رحمت خوانند بجهت آنکه در این روز حق سبحانه

وتعالی بر زنبور عسل وحی فرستاد که اوحی ربک الی النحل و او حیوانیست صاحب فهم و کیاست و
شجاعت [illegible] بعواقب امور نظر کند و فصول سال را بشناسد و اوقات باران و تدبیر چراگاه
و مطاعم [illegible] و بجهة پادشاه خود اطاعت و استکانت نماید

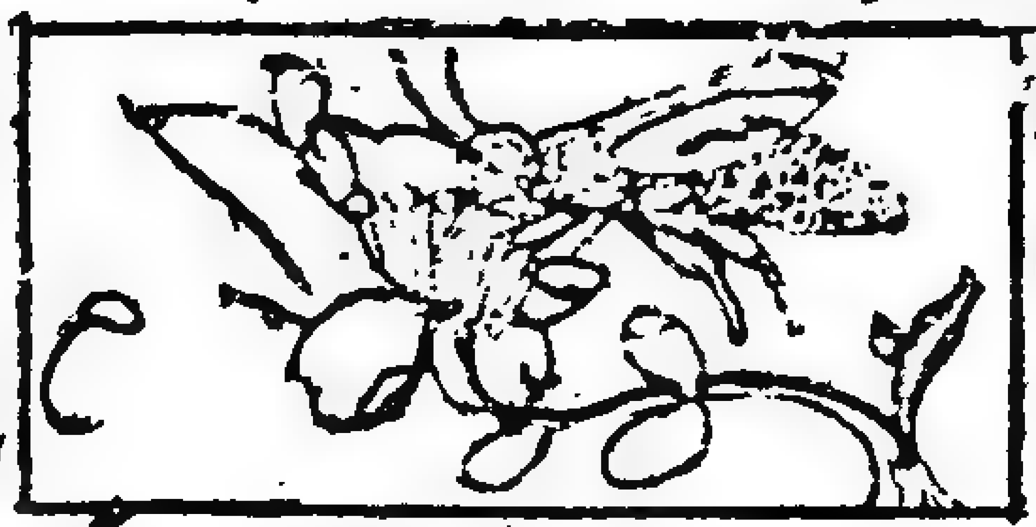

ارسطو گفته که نحل نه قسم است شش قسم از آنها بعضی با
بعضی الفت گیرند غذای آنها از فضول حلویات و
رطوباتیست که از شکوفه و اوراق اشجار ترشح کند که همه آنها را جمع کند و ذخیره نماید
و آن عسل است ظرفهای او یعنی خانهای او مسدس است پس آنچه از گیاهان بردارد دیگر طعوم
خود چسبند و بر آنها بخود بار کند و از آنچه در پشت نقل کند از کلام ملک علام چنان
مستفاد میشود که شکوفه در جوف وی مستحیل بعسل شود و از درون وی بیرون آید اما
دانسته نمیشود که از دهن او یعنی بیرون آید یا از غیر او و هو قوله تعالی کلی من کل الثمرات
فاسلکی سبل ربک ذللا یخرج من بطونها شراب مختلف الوانه فیه شفاء للناس ان فی ذلک
لآیة لقوم یتفکرون و مراد بعضی ثمرات نظیر مشمش و او تبعیض من کل شیء ای بعضه الوان عسل مختلف
میشود بسبب اختلاف زنبور و گاه باعتبار چراگاه وی طعمش اختلاف یابد چه در بعض اوقات
اشیاء بد خورد طعمش بد شود و از طبع او نیست که تدبیر در معاش خود کند موضع پاکیزه رسد
خانه از موم بنا کند و جایگه پادشاه ایشان نشیند خانه جداگانه سازد و دیگر خانها و نر او که کار
نکند و آنها از ماده خود بصغر جسم امتیاز دارند و ماده کبیر الجثه و درون وی خالی بود چون
پرند همه بهیأت مجموعی و یکمرتبه بیرون آیند و در هوا بلند شوند پس عود کنند و بمکان خود
آیند نحل عسل اولا موم بسازند پس تخم بریزد چه موم او بمنزله آشیان مرغست بعده نشیند چنانکه مرغ
نماید چه از تخم وی بهم رسد که بچه وی بود پس کرمها متحرک شوند غذا از نفس خود خورند پس پرند
بر شکوفهای مختلف نشینند بلکه بر یکنوع از شکوفه نشینند بعضی از خانها از بچه و بعضی از عسل
پر کنند و از عادت ایشان است که چون از پادشاه فسادی ببینند عزل کنند یا بکشند و در
بیرون نحله اندازند تا همه ایشان بیرون نیایند پادشاه ایشان بیرون نیاید چون از طیران
عاجز شود لشکر وی را بر دوش گیرند پادشاه را یعسوب نامند انشاء الله در باب یا بیاید نشانه
او آنستکه نیش ندارد لهذا اگر ده بهترین و آنستکه سرخ رنگ باشد و بدترین و سیاه بود که در
او نقطهای سفید بود و لشکر وی کارها مابین خود قسمت کنند بعضی موم سازند و بعضی آب

آورند و بعضی خانه سازند بر شکل مسدسی که اصلا انحرافی در وی نبود بی آلتی و پرکاری بلکه با
هندسی در دایره مسدسی که اختلاف در آن بهم نرسد و آنها بهم متصل واقع شده که گویا
جمله یک شکلست که انفصال و فرجه در او نباشد جهة آنکه از اشکال مثلث و مربع و مخمس هر یک
از آنها که با امثال خود در دایره جمع شود البته در مابین آنها فرجه و فاصله واقع شود و بیکدیگر
متصل نشوند الا مسدس که هر چند اشکال مسدس را بر پهلوی هم در دایره گذاری همه آن
دایره پر شود و فرجه و فاصله نماند چه او اوسع اشکال است غزالی در کتاب احیا آورده
که زنبور عسل بنگر که بطریقه حسنی جانه بوی وحی نموده اولا در کوهها خانه ساخت و از لعاب
خود موم پرداخت و استخراج عسل نمود از یکی جانب و از دیگری شفا اگر تأمل کنی در عجایب
کار او که بچه محل خود را با زنهار رواه مهار رساند و اشیاء طیبه فراگیرد و از انجاس و اقذار
اجتناب و احتراز نماید و اطاعت پادشاه خود کند و اگر یکی از ایشان از خارج در آید بفرمان
پادشاه او را کشته بیرون اندازند بچه و صغار و بهتر از یاد در خود کار کنند سیما در فصل ربیع و
خریف در بهار بیشتر و از طبع او لطافت و پاکی است چه نحل مرده در نخله نگذارند بلکه آنچه بود
بیرون ریزند و آنچه آب شیرین و صاف باشد بیاشامند و طلب کنند تا هر جا که یابند و از
عسل نخورند مگر بقدر کفایت ایشان بود بدانکه اگر عسل در نخله کم شود در آب اندازند تا خوف انجم
آنها بسیار شود از نفوذ آب چه هر گاه آب نفوذ کند خانه های پادشاه و خانه های ذکور خود را
خراب کنند و باشد که پادشاه بکشند مثل بار پوست اندازد اگر سوسه بدو مضرت رساند یک
مشت نمک در نخله ریزند و هر ماه یکبار بگشایند و سرگین گاو دود کنند سوسه برطرف شود
و دیگر آنکه ایشان چون بیرون روند باز بمکان خود آیند و غلط نکنند اهل مصر در کشتی
بجهة نحل جاها سازند چون بعبور کشتی بموضعی رسد که در او درخت و شکوفه بسیار باشد درهای
نخلها بگشایند روزها زنبور عسل بیرون آیند در آن موضع از ازهار و انوار بار بردارند شب
بکشتی آیند و هر یک بمحل خود روند و خطا نکنند و ایشان همیشه در ایام بجد و جهد تمام کار کنند
تکاسل و تکاهل ننمایند مگر آنکه هوا تاریک و ابر و باد بود یا آب و آتش که او را از عمل باز دارد
بدانکه جمهور انام و اکثر علما بر آنند که عسل از دهن نحل بیرون آید و از امام همام حضرت امیر
امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه در باب مذمت دنیا منقول است که آنحضرت فرمود
که بهترین ملبوسات بنی آدم را لعاب کرمیست و اشرف مشروبات وی رجیع نحل یعنی برگشته او

واین محتمل است که قی او بود که از دهن وی بیرون آید یا رجیع او که از طرف دیگر آید بهر
طریق مضمون اینکلام بجهت انجام مطابق کلام ملک علام است که یخرج من بطونها
حاصل که عسل او از بطن او بیرون آید اما دانسته نشده که از دهن او و یا غیر آن چنانچه سابقا مذکور
شد گویند که ارسطاطالیس خواست تا تحقیق اینمعنی نماید بجهة نحل خانه از شیشه ساخت تا
نظر کند که چه قسم شهد از او بیرون آید نحل اول اروی شیشه را بموم اندود تا عمل وی مرئی
نشود و بعد شروع در کار کرد تا کسی مطلع از احوال وی نشود مسود اوراق گوید که نکته در
اینکه عسل مقلوب لسع است چه نحل از طرفی موم و از طرف دیگر عسل دهد یعنی از جانبی نیش
رساند و از جانب دیگر شهد نوشاند چه شهد محبت بی نیش محنت حاصل نگردد و در
بعضی تفاسیر آمده که عسل از آسمان بزیر فرود میاید و در اماکن آن میروید و نحل او را میخورد و بحلاند
در خانه های از موم بسته میریزد و بعضی گمان برده اند که مگر عسل در درون وی از فضلات غذا
بهم رسیده و در معده او مستحیل شده بعسل چون حق سبحانه و تعالی او را باکل حلال امر نمود تا لعاب
شیرین و شفا گردیده آری دوای الهی شیرین و دوای اطبا تلخ بود بدانکه اگرچه ظاهر
آیه وافی هدایه و فیه شفاء دلالت بر عموم دارد اما لازم نیست عام باشد چه تقدیر و فیه نوع
شفاء او بعض شفاء یعنی انه شفاء لکل علة بارده رطبه علی بن ابراهیم در تفسیر خود آورده که
مراد از عسل شهد محبت امیر نحل است که علی بن ابیطالب علیه السلام باشد لهذا آنحضرت را یعسوب
الدین نامند یعنی پادشاه نحل که شهد محبت او شفای همه ذنوب شیعیان است چه مراد از ناس
معرف بالف و لام تعریف شیعیان اند اما سایر مردم بصورت ناس اند و بمعنی نسناس و این
تاویل محمول بر تفسیر باطن است چه قرآن را هفت بطن است بنا بر این آیه وافی هدایه مقتضی عموم باشد
و ابن مسعود از حضرت مقدس نبوی صلعم حدیثی نقل کرده که دلالت بر عموم دارد که آنحضرت
که العسل شفاء من کل داء و القرآن شفاء لما فی الصدور فعلیکم بالشفائین القرآن و العسل یعنی
عسل شفاء هر علتی است و قرآن شفاء آنچیزیست که در سینها است پس بر شما باد بایند و شفا که
عسل و قرآن است نقل است که عوف بن مالک بیمار شد گفت بجهة من آب بیاورید که حق تعالی فرموده
و انزلنا من السماء ماء مبارکا پس گفت عسل بیاورید که فرموده و فیه شفاء پس زیت طلبید که از
شجره مبارکه طیبه است هر سه را مخلوط ساخته بیاشامید شفا یافت ابی سعید خدری آورده
که مردی بخدمت حضرت مقدس نبوی صلعم آمده عرض کرد برادر مرا اسهال است آنحضرت فرمود

که عسل بنوشان آنشخص برفت و برادر خود را نوشانید باز بخدمت آنحضرت آمده عرض کرد که عسل
نوشانیدم اسهال بیشتر از بیشتر گشت آنحضرت فرمود عسل بنوشان همچنین تا سه مرتبه نوبت
چهارم آمده عرض کرد یا رسول الله عسل نوشانیدم اسهال وی زیاده شد در این مرتبه آنحضرت فرمود
که صدق الله وکذب بطن اخیک اسقه عسلا یعنی خدای تعالی راست گفت که و فیه شفاء و دروغگو
شکم برادر تو است که کلام الهی دیر قبول میکند برو عسل بنوشان پس آمد این نوبت عسل نوشانید
بامر الله شفا یافت جمعی را که مرض الحاد در دلهای ایشان راسخ گشته بدین حدیث اعتراض نموده
و گفته اند که موافق عقل نیست زیرا که اطبا اتفاق نموده اند بر اینکه عسل مسهل است پس چگونه
دفع اسهال کند جواب آنکه اسهال که از هیضه و تخمه حاصل شود نیز اطبا اجماع کرده اند که در مثل
این اسهال طبیعت را بحال خود گذارند اگر محتاج بر معین اسهال باشد مادام که قوت باقی است
اعانت کنند در اینوقت یعنی نبندند بستن وی ضررست پس محتملست که اسهال آنشخص مذکور
نیز مثل این اسهال باشد که از امتلا هیضه شده باشد که بحال خود واگذاشته باشند طبع وی قوتی
داشته مکرر آنحضرت در اشفاء عسل امر فرموده تا آنکه ماده بالکلیه دفع شده و اسهال باز ایستاده
باشد عسل همان مسهل بوده که دفع اسهال مسهل شده و هیچ اعتراضی در او نباید بدانکه عسل گرم و خشک است
که ادرار بول کند و اسهال نماید و تهییج قی نماید و تشنگی آرد بصفرا مستحیل شود مولد خون با حدت
گردد اما با آب بجوشانند و کف آن بگیرند حدتش برطرف شود و نفخش کم شود و غذای بسیار دهد
خریفی وی انفع از ربیعی بود سیب ترش دفع مضرت آن کند اگر بر عسل خام که آب و آتش
بر او نرسیده باشد مشک داخل نموده اکتحال نمایند دفع نزول آب کند مالیدن او بر بدن دفع
شپش و رشک کند لیسیدن او با انگشت علاج گزیده سگ دیوانه کند اکل مطبوخ او دفع زهرها کند
خاصیت او آنکه اگر کسی با خود دارد محتلم نشود لیکن غم آرد چه شهد و شادمانی او رفته باشد
اما نخل اقتناش کرده اکلش حرام تعبیر دیدن نخل در خواب دلیل ارزانی و رنج است برای
کسیکه او را فنا کرده باشد اگر نخاله او را بیند از دعسل آرد بمال حلال رسد اگر همه عسل برارد و
بچه نخلها چیزی گذارد بر قوم ستم کند اگر چیزی گذارد عدالت کند اگر والی یا طالب حق باشد
اگر بیند بر سر او نخلها نشستند والی و رئیس قوی گردد اگر پادشاه بود ملک و ولایت تصرف
او در آید اگر رائی از اهل زراعت و فلاحت باشد دلیل خیر بود و بچه لشکر بود جهه آنکه متابعت
امیر خود کنند اگر در خواب بیند که نخلی بکشد بر دشمن خود غالب گردد اگر اهل فلاحت بود بجهه

عسل

امو

او بد بود و نیز دلیل علما و اصحاب تصنیف است چه برا و وحی نازل میشود و باشد که دیدن

او دلیل برکد و جهد در کسب باشد اما دیدن عسل در خواب مال حلال است بلا تعب

و بجهه مریض شفا است اگر بیند که بمردم عسل نوشاند بدیشان سخن شیرین یا قرآن

با و از خوش شنواند و اگر با انگشت عسل لیسید تزویج نماید و اکل و معانقه و تقبیل است

اما شهد و میراث حلال و مال مشارکت است ابن سیرین گفته که شهد روزی حلال بود جهة

آنکه بدو نرسیده اگر بیند که نزد او شهد گذاشته اند با او علم عزیز باشد که مردم شنیدن

آنرا آرزو دارند شهد تنها علم و ظرف صاحب وی یا مال حلال و بجهة زاهد غنا و حسن

اعتقاد و نیکوئی دین اگر بیند که شهد میخورد و فوق او عسل است کنیزی نکاح کند لیس

کرکس برکان فاجر نامند از حضرت امام ممتحن صلوات الله و سلامه علیه منقول است که

او در صوتخود گوید که عش ما شئت فان الموت ملاقیک یعنی هرنحو که خواهی زندگی کن که

بتو خواهد رسید گویند که تواند بود

کر اینقول بسبب طول عمر خود گوید

چه او هزار سال عمر کند او را منقار

باشد نه چنانک لیکن ناخنهای دراز

مثل چنگ دارد با وی جمع شود خنانچه

خروس با ماکیان جمعی گمان برده اند

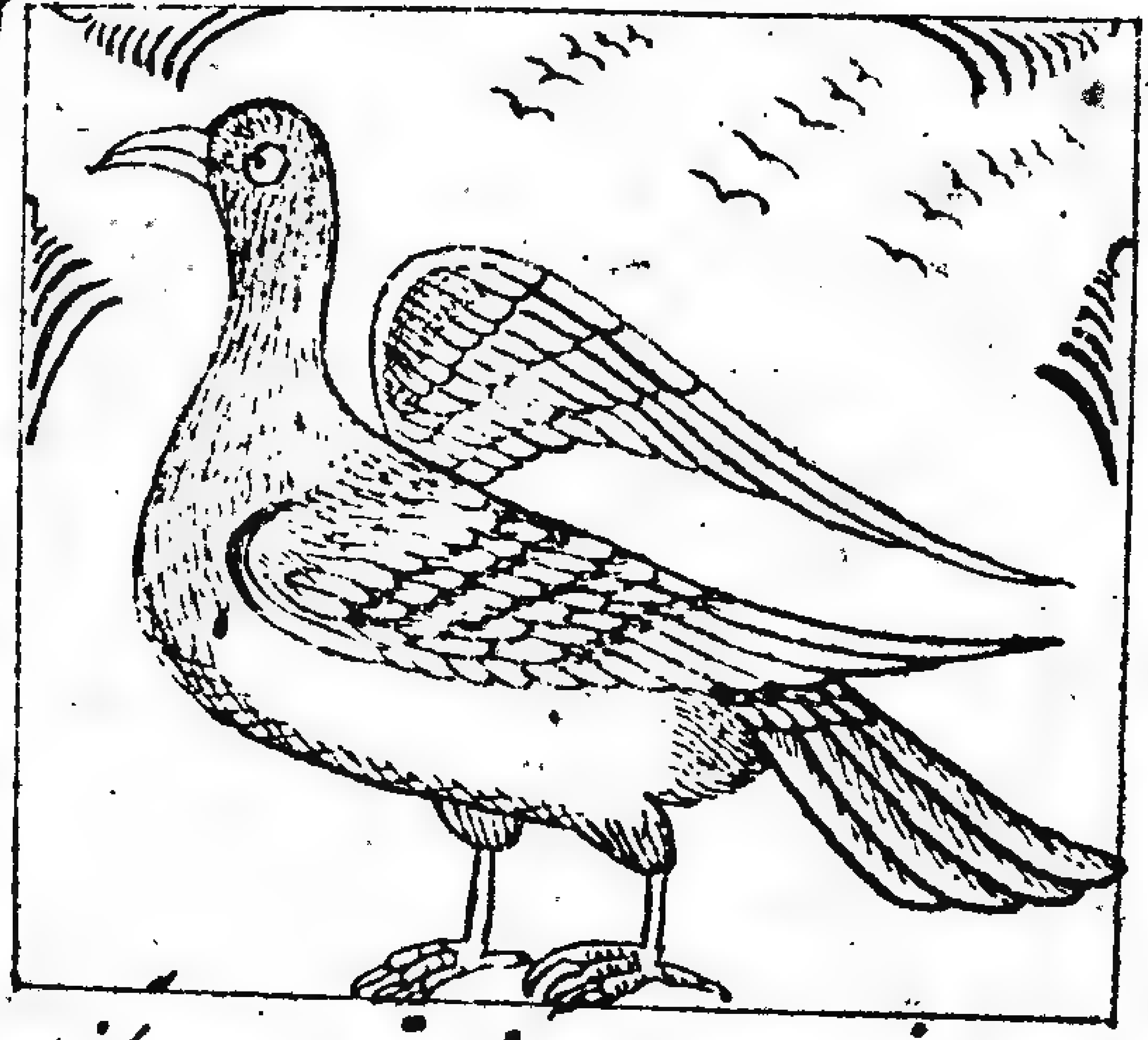

نظر کردن بر بر خود

که ماده او بسبب

بیضه نهد و حضانت نماید اینکمان باطل است انچه بصحت رسیده انکه او در اماکن عالیه که آفتاب

رو باشد بیضه نهد حرارت آفتاب بجای حضانت او باشد حدت نظر و قوه بصر او بمرتبه ایست

که از چهار فرسخی جیفه را بیند بعضی گویند که نه بیند لیکن بقوه شامه در یابد طعام خوبوی

خوش استمام نماید و در ساعت بمرد و قوه طیران او بمرتبه ایست که در یکروز از مشرق بمغرب

تواند پرید چون بر جیفه نشیند اگر عقاب بر برا و باشد نشیند شکم پر کند چندان خورد که

از طیران باز ماند پس چند مرتبه بدود و خود را طبقه طبقه در هوا بلند کند و بسا باشد که در این

حالت او را مردم ضعیف صید کنند ماده او از ترس خفاش بر بیضه و بچه خود برگ چنار ریزد

تا خفاشش بگریزد و بر مفارقت از زوج خود بیشتر از سایر طیور غمگین گردد چه هرگاه یکی از

آید بکر جدا شود آید بکر از غم بمیرد و مثل سنگی که در آشیانه عقاب یافت شود در آشیانه
او نیز یافت شود بچه عسر الولاده بشکوا است گویند در طیور سباع بزرگ جثه تر از وی
نباشد بدیجه او در اقطار کیف طیور گویند یعنی سید مرغان نقل از حضرت امیر المومنین صلوات
الله و سلامه علیه فرمود نمرود جبار را خلیل الرحمن ابراهیم علی نبینا و آله و علیه السلام
حجت گرفت توحید باری تعالی خواند نمرود از حماقتیکه داشت گفت آنچه حق است که
تو میگوئی نپذیرم تا آنکه باسمان روم و بدانم آنچه در آسمان است پس چهار بچه کرکس
بپروردند تا بزرگ شدند و تابوتی ساخت و در او دو گذاشت یکی بطرف بالا و دیگر بجانب زیر
و چوبها را بر اطراف تابوت نصب نمود و بر سر آنها گوشتها گذاشت تابوت را بپای کرکسها
بست و با رفیق خود گرد آمده در میان آن نشستند کرکسها بطمع گوشت بپرواز
در آمدند و در هوا بلند گشتند تا یکشبانه روز بلند شدند پس برفیق خود گفت در بالا
بگشا و بجانب آسمان نظر کن و ببین که باسمان نزدیک شده ایم یا نه جوان در بالا گشود و نظر کرد
و گفت آسمان بهمان طور مینماید که در زمین مینمود گفت در زیر بگشا و بر زمین نگاه کن ببین که
چون می بینی جوان در زیر بگشاد و گفت که زمین را مانند بحر و کوهها مثل دود می بینم پس کرکسها در
یکشبانه روز دیگر پرواز نمودند بلند شدند تا آنکه باد آنها را از پرواز نگاه داشت نمرود
برفیق خود گفت درها بگشای و بجانب آسمان و زمین نظر کن تا چه بینی بگوئی جوان در بالا
بگشود و گفت آسمان بحال خود است چنان مینماید که در زمین مینمود چون در زیر بگشود گفت
زمین سیاه و تاریک مینماید ندائی رسید که ایها الخاطی برگرد عکرمه گفت جوانیکه با نمرود
بود تیر و کمان برداشته بود پس نمرود تیری بجانب آسمان انداخت در هوا بمرغی رسید
و خون آلود برگشت و پیش نمرود افتاد گفت از شغل اله آسمان فارغ گشتم پس برفیق خود گفت
تا چوبها بطرف تخت گردانید تا گوشتها در زیر شدند تا کرکسها باز میل بطرف زمین کرده و
پرواز نمودند و از پر آنها بر تنه تند گشت که صدا در کوهها پیچیده از مکانهای خود زایل شدند کما قال
الله تعالی و ان کان مکرهم لتزول منه الجبال بدانکه چون ا ابوحنیفه است اکلش حرام است اگر
دل او را بر پوست گرگ گذارند و بر آدمی آویزند محبوب القلوب انام گردد و در نظر مردم با
هیبت بود و بیند سلاطین و غیره حاجتش روا گردد و دارنده او را ضرر نرساند اگر استخوان
بزرگی از استخوانهای او بر کسی آویزند که خدمت سلطان کند از غضب او ایمن گردد و نزد ملو

معزز و محترم گردد اگر استخوان ران چپ اورا بر کسی آویزند که بیچ و خشم ناف ورود و کهنه
داشته باشند نفع بخشد اگر پر او را در میان زراعت گذارند همه هوام بگریزند اگر جسد اورا
بسوزانند و بیاشامند قوه باه را زیاد کند اگر بیضه او را بعضی بر بعضی فرا گیرند و مخلوط
ساخته سه روز بر احلیل بمالند قوه عجیبی بینند اگر زهره او را با آب ببرد مخلوط ساخته
اکتحال نمایند و بر هر دو چشم بمالند از نزول آب نافع آید اگر منقار اعلای او را بر گردن آدمی در بند
هیچ چیز از هوام نزد او نیاید اگر پری از پرهای او در زیر زن عسر الولاده گذارند بزودی
بار نهد تعبیر دیدن او در خواب دلیل پادشاه بود اگر با او نزاع کند پادشاه بر او غضب
کند و ظالمی بر او موکل گرداند که از و ترسد اگر مالک کرکسی شود ملک بزرگی بدست او در آید
اگر مالک او شود و بر وی نترسد کارش بلند شود و جبار و صاحب عناد گردد چون نمرود اگر بچه او
بدست وی آید او را فرزند عظیم بادی بهم رسد اگر روز ابر اسپند بیمار شود اگر بچه کرکس زرد
یا عضو او را بجز اشد بیماری او دراز کشد مذبوح او دلیل پادشاهیست اگر زن حامله کرکس بیند
فرزند خود بدایه دهد یهود دیدن کرکس را با نبیا و صلحا تعبیر کنند چه در توراة انبیا را با و تشبیه
نموده اند ابراهیم کرمانی گفته که او را با کبر ملوک تعبیر نموده اند حق سبحانه و تعالی ملکی بر صورت
او خلق نموده که موکل ارزاق طیور است جاماسب گفته کسیکه او را اسپندیا آواز وی شنود با نسانی
مخاصمت کند ابن المعزی گفته کسی که مالک او شود یا حکم بر او کند بعزت و سلطنت رسد و بر
اعدا غالب گردد و عمر دراز کند و بسا باشد که با ایشان مصالحه کند و از شر ایشان محفوظ
ماند و انتفاع یابد بانچه نزد ایشانست از سلاح و مال و اگر از عوام الناس باشد بمنزلتی که لایق او باشد
برسد و مال یابد و بر اعدا غالب شود و عمر دراز کند و باشد که دیدن او دلیل بدعت و ضلالت
باشد دیدن ماده او دلیل موت بود بوجه آنکه سلب ارواح کند و میته خورد نغامه
شتر مرغ و ترکی دوه قوشی نامند حیوانیست که پر دارد و نپرد و جوجه کند بعضی گمان برده اند
که مگر از شتر و مرغ بهم رسیده این گمان باطل است بلکه او نیز نوعی از حیوانست گویا که برزخست
گویا که برزخ است مابین طیور و بهایم اعراب زعم آنکه او رفته طلب شاخ کند نداده اند و گوشهای
وی بریده اند و لهذا او را ظلیم گویند یعنی ستم رسیده این زعم فاسد است و او را اسمعا نیز خوانند
یعنی کوچک گوش از اعاجیب امر او آنکه بیضها بطول بخط مستقیم گذارد چنانچه اگر رشته بر سر
آنها بطول بکشند هیچ نحو از هیچیک منحرف نشود هر بیضه را بقدر آنچه باید حضانت نماید پس

بچها

بطلب طعمه بیرون رود چون بیضهای شترمرغ دیگر یابد بحضانت آنها اشتغال نماید و بیضهای
خود فراموش کند و بسوی صید نیز بر نگردد و لهذا نزد عرب موصوف بحماقت باشد و بیضها
خود به سه قسم منقسم سازد و قسم اعلی را حضانت نماید و بچه بیرون آرد و اوسط را غذای خود کند و

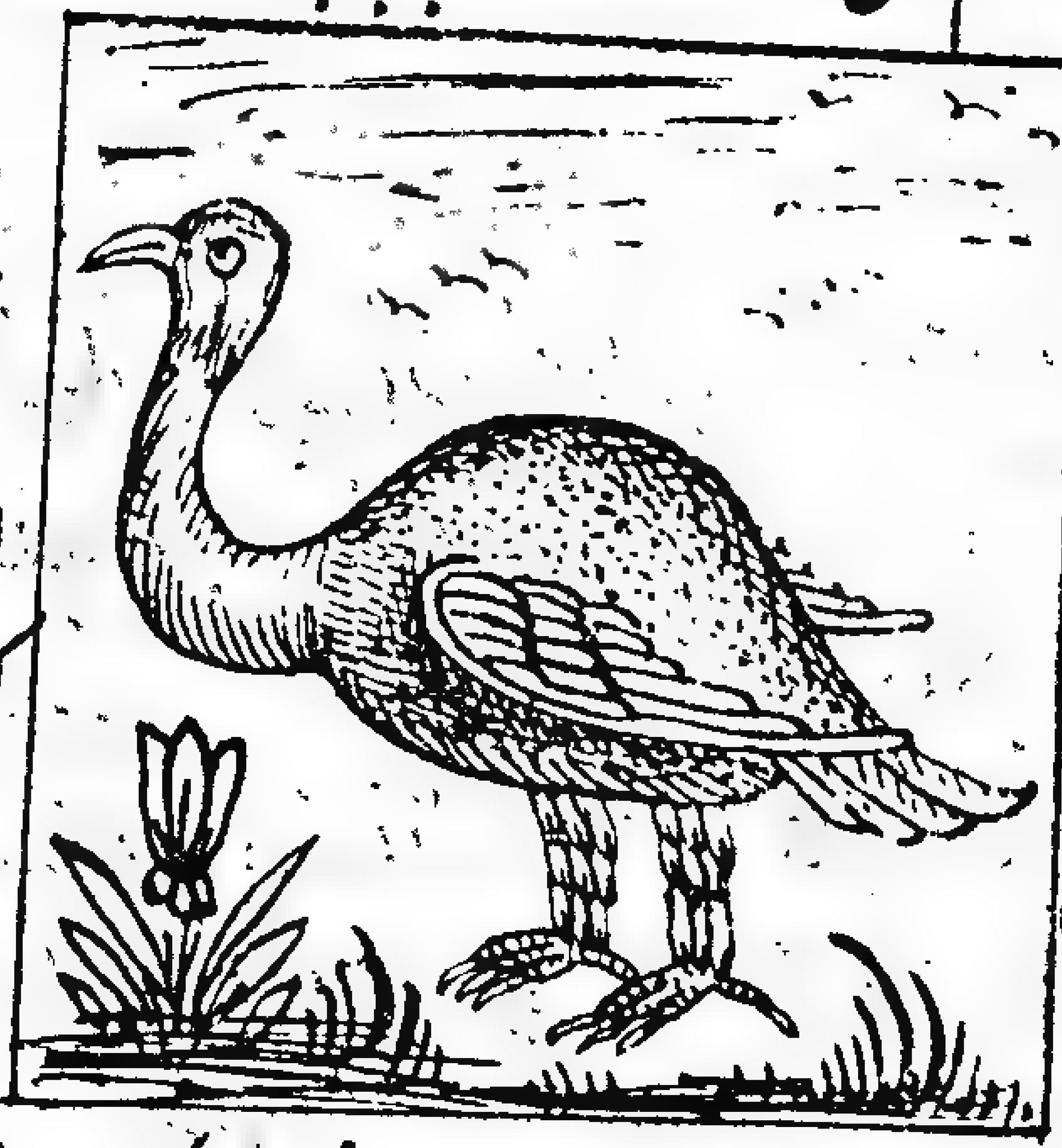

و ادنی را گذارد تا کرم
نر او در حضانت معاونت
جلو رکه اگر یکی منکسر شود
اعانت جفت خود نماید
دهد در جای خود چندان
قوه سامعه نباشد اما شامه
سمع مستغنی گردد و لیبا

شود غذای بچهای خود کند
نماید ماده را بخلاف باقی
اند دیگر در نهوض و حرکت
اما اگر یکی را انکساری روی
گرسنه ماند تا بلا کشود او را
او مرتبه قوی بود که از قوه
باشد که از قوه شامه از

اماکن بعیده رایحه صیاد استشمام نماید لهذا عربان در امثال خود گویند فلان اشم من النعامه ابن
خالویه در کتاب خود آورده که در دنیا حیوانی نیست که نشنود و آن نباشد شترمرغ و اساق پای بود
از حماقت او آنکه چون صیاد بوی رسد سر خود در ریگ فرو برد اگر چه بدن وی مقابل وی باشد
باد بود هر چند باد بشدت وزد تند تر دود استخوان صلب و آهن و سنگ و کلوخ فرو برد و هضم
کند اگر در گوش طفلی مروارید یا حلقه یابد برباید فرو رود در درون او و یکدار دس بغذی نباز و اطفا
و هضم او عجیب و غریب نیست چه سمندر در آتش جوجه و بیضه کند اکل شترمرغ حلال است چه از جمله
طیبات است از جمله خواص او آنکه زهره او سم قاتل است فورا مغز استخوان و مورث کسالت و
کاهلی بود اگر سرگین او را سوخته و صلایه کرده بر سعفه طلا نمایند در ساعت زائل کند سعفه سیاه سر را
که در روی بود هر بیضه او را خالی کرده در سرکه اندازند در میان او از موضعی بموضعی جهد اگر آهن را
که او فرو برده شکم وی پاره کنند و بیرون آورند بر شمشیری و کاردی که از وی سازند هرگز کند نگردد
تعبیر دیدن او در خواب دلیل زن بدویه است و بعضی نعامه بنعمت تعبیر میکنند اگر سوار شود
سوار اسب تندرو شود و بعضی گویند که اگر او را سوار شود با خواجه سرای دخول کند و نیز گویند دیدن
او دلیل گری باشد و باشد که دیدن هر یک از وی بر نعمتی دلالت کند مثلا اگر یک نعامه بیند بر
بنعمت و اگر دو بیند و سه بر سه نعمت دلیل باشد نعجه میش ماده در مثل گویند فلان اعجل من نعجه
علی الحوض زیرا که چون آب را ببیند از شتاب بر او افتد از جمله خواص او آنکه اگر بر شاخ او آیه کریمه

یوم تجد کل نفس ما عملت من خیر محضرا و ما عملت من سوء تود لو ان بینها و بینه امدا بعیدا سه مرتبه
بخواند زیر سر زنی که در خواب باشد گذارند هر چه از وی پرسند جواب گوید از آنچه داند چیزی پنهان
نکند زهره او را اگر سوخته بزیت مخلوط ساخته برابر و طلا کنند موی را بسیار سیاه کند چون از
شیر او بر کاغذ نویسند ظاهر نشود چون بر آب اندازند نوشته سفید ظاهر گردد اگر پشم او را از زن
بردارند دیگر بار بگیرد تعبیر دیدن او در خواب دلیل زن شریفه مبارکه مالدار اگر فربه او را
دیده و اگر لاغر بیند بمال کوشت او و میراث و پشم و شیر بیش مال اگر بیند که بچه داخل خانه شد در آن
سال دلیل ارزانی و فراخی معیشت بود اگر بیند که بچه او فوج گردید زن وی هر گز بار نگیرد و نعاج
بسیار دلیل زن صالحه باشد و بسیار باشد که دیدن ایشان دلیل غم و قصد ازدواج بود لقوله تعالی
ان هذا اخی له تسع و تسعون نعجة ولی نعجة واحدة الآیه **نمر** پلنگ بر کان فیلان مانند
شیر بود لیکن بجثه از او کوچکتر باشد دو صنف است یکی بزرگ جثه و کوتاه دم هر دو صاحب قوت و
سطوت بر همه حیوانات دد و از هیچیک نترسد و بخود معجب باشد چون سیر شود بخوابد را بحه
نیکو است بخلاف سایر سباع و چون بیمار شود موش خورد و در جنش زایل شود جاحظ گفته که او میدان
شراب دوست دارد چون در مکانی بیابد چندان از او آشامد که مست شود در آنوقت شکار کند
جمعی را زعم آنکه هیزه را وضع حمل نشود الا وقتیکه مار بروی طوق زده باشد که نفس کشد و نیش زند
و بگشد از طبع او شدت حرص و بی صبری و عداوت با شیر باشد جهنده و رباینده از اماکن بعیده که
چهل گز باشد بجهد و بلند شود چون صید نیابد چیزی نخورد تا صیدی بدست آرد جیفه و مردار نخورد

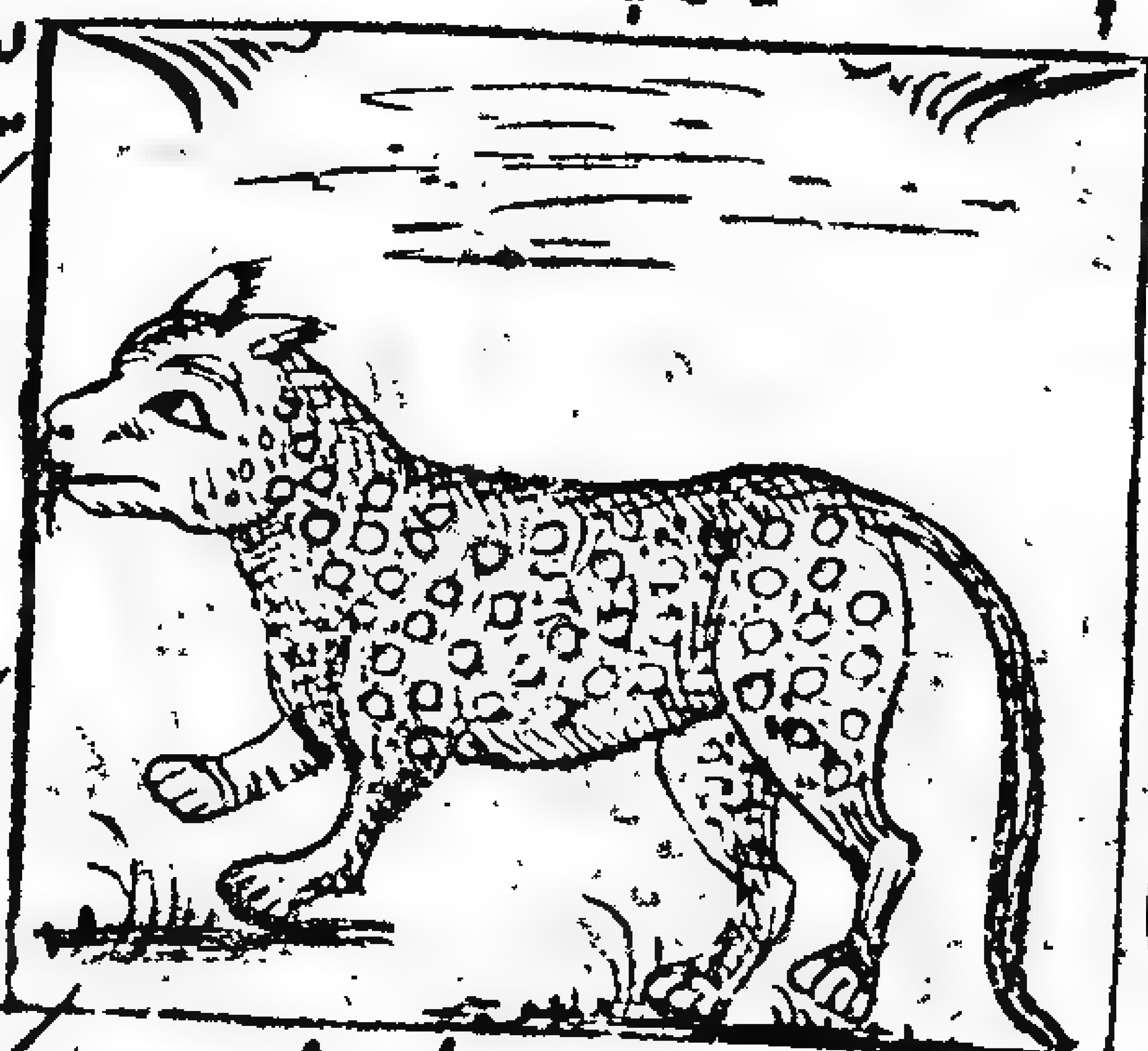

در اخبار حضرت سید اطهار یعنی احمد مختار صلی الله علیه و آله
آمده که روزی حضرت موسی کلیم الله علی نبینا و آله و
علیه السلام در مناجات با قاضی الحاجات عرض کرد
ای پروردگار من خبر ده مرا بگرامی ترین خلق خود خطاب
تو خطاب رسید که ای کلیم گرامی ترین خلق من نزد من
کسی است که هوای من مساعدت کند مثل هوا
کرکس هو الجود و العفت کیر دمندکان صالح من مثل العفت مردم بکودکان و غضب کند بر
کسیکه بدر دبرده خود و حلال کند حرام مرا مثل غضب کردن پلنگ غضبناک باک ندارد که مردم
کم باشند یا بسیار و این شده مثل است بدانکه اکل پلنگ حرام است چه از جمله سباع ضاره است

از جمله خواص او انکه چون سر ورا در موضعی دفن کنند موش بسیار بروی جمع شود اکتحال زهرهٔ او
روشنی چشم دهد و منع نزول آب نماید با سم قاتل است اگر کسی بخورد خلاص نشود مگر انکه خدای
تعالی خواهد مغز سر او چون متعفن شود هر ادمی که بوی ان بشنود در حال بمیرد لیکن او از کله
انسان ترسد و گریزد چو موی وی در خانه بخور کنند عقارب گریزان شوند اگر پیه او را که گداخته
بر جراحات عفنه گذارند صحت بخشد هر که بخدرم از پیه او خورد زهر هیچ افعی بدو ضرر نرساند لکن
در عجایب المخلوقات آورده که جمیع اجزای او سم قاتل است بخصیص زهره او ایتقول اصوب و طست
اکل طبخ قضیب او تقطیر بول و اوجاع و سنگ مثانه کند مداومت جلوس بر پوست وی دفع
بواسیر کند هر که پاره از پوست او با خود دارد در نظر مردم با هیبت نماید اگر دست و ناخن وی در
موضعی دفن کنند هیچ موشی در ان موضع زنده نماند چون پلنگ بر شخصی زخم زند موش طلب آن
شخص کند که بر او بول کند بمیرد پس هر که را پلنگی زخم زند البته احتیاط کند از موش بعضی گویند اگر کسی
پیه او را بر بدن خود مالد اگر پلنگ و را ببیند از وی بگریزد **تعبیر** دیدن او در خواب دلیل
سلطان جابر و دشمن ظاهر شدید الشوکه بود هر که پلنگ را بکشد دشمن با نصفت را بکشد اگر گوشت او را
بخورد بمال و شرف رسد و اگر سوار شود بسلطنت و بزرگی رسد اگر پلنگ بر او سوار شود او را از دشمن
ضرر رسد اگر بر پلنگ دخول کند بر زنی از قوم ظلمه مسلط شود اگر پلنگی در خانه خود بیند فاسقی در خانه
او هجوم کند و اگر صید کند بمنفعتی رسد ارطامید و س گفته که پلنگ بسبب تغیر لون دلالت بر مرد و
زن صاحب مکر و فریب کند و بسا باشد که دلالت بر بیماری و درد چشم کند اشامیدن شیر او
دلیل عداوت شارب او نیست **نمله** مورچه ترکان قاریخه نامند بجهة کثرة حرکت مسمی بنمله شده او را
از دواج و مباشرت نیست بلکه او چیز حقیر سفیدی است که
بر زمین ریزد از و بیضه متکون شود بدانکه بیضه همه

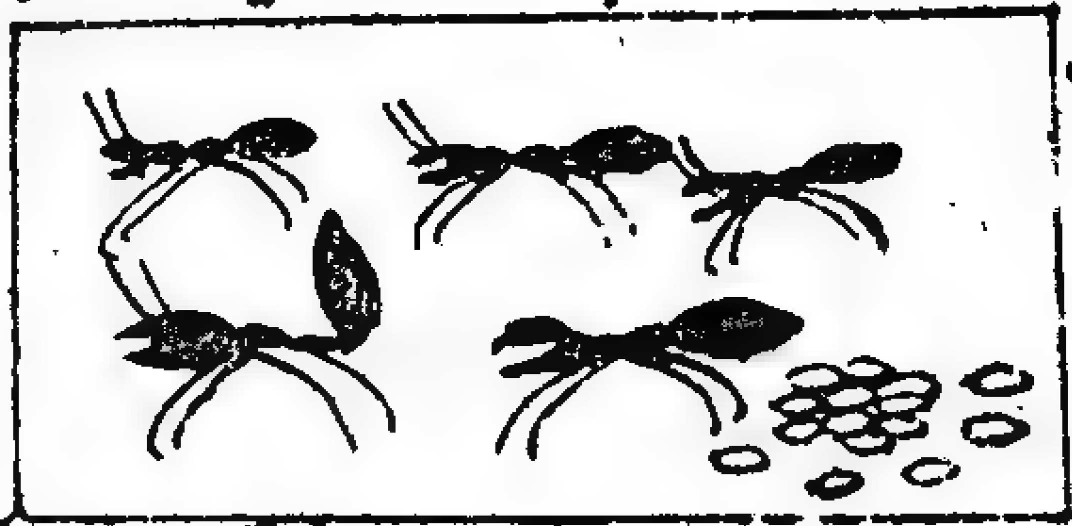

حیوانات بضاد بود غیر بیضه النمل که بظا بود عظیم الحجل بود در
طلب روزی چه هر گاه چیزی یابد سایر مورچگان را خبر ساند تا پیش وی ایند گویند این اختصاص بر نفس
ایشان دارد و تابستان روزی جمع کند بجهة زمستان چون جمع کند و نگهدارد ترسد که انها سبز
شوند چون ترسد که متعفن شود بیرون ارد و متفرق نماید بیشتر در شب مهتاب کند حیات و تعیش او از
قبل اکل نیست و موافق با کل نبود چه او را جوفی نیست که طعام در او نفوذ کند جهة انکه بدن وی از
میان مقطوع است قوت او انست که چون دانه بدو نیمه کند باستنشاق وی تعیش کند از ایحه انش

وی از

وی را کفایت باشد چه او را قوه شامه قوی باشد در ابواب سابقه مذکور شد که هیچ حیوانی شامه
ندارد مگر آدمی و عکه و موش و مورچه بعضی گویند نمل نیز بخند ارد اما فراموش کند بسبب هلاک
بعضی از مورچه آنستکه پر بر آرد و در وقت طیران عصافیر بسیار شوند ایشان را صید کنند و نیش
دست و پای که دارد خانه بجهة خود حفر نماید و گنجها در خانه خود سازد که آب باران بدو نرسد و بسا باشد
که دو خانه سازد یکی فوق و یکی تحت چه بر ذخیره خود ترسد نقل است که عدی بن حاتم طائی بجهة
مورچگان نان ریزه میکرد و میگفت ایشان همسایگان مایند چه هیچ حیوانی سوای او
راضی بضعف بدن خود نیست چه او باضعاف مضاعف راضی است تا آنکه بجهة استخوان خرما بردارد
و حال آنکه از او انتفاع نیابد بلکه بجهة حرصی که بر جمیع روزی دارد روزی دو ساله بخند اردو
حال آنکه زیاده بر یکسال عمر نکند از عجایب کار او آنکه خانه ها که بجهة جمع ذخایر سازد در آن غرفها و
دهلیزها و طبقات بنا کند همه را از ذخایر مملو سازد بعضی از او باشد که مثل زنبور بجز یکنوع از او را
نمل الاسد نامند چه مقدم او باسد و مؤخر او بنمل شباهت دارد نقل است که حضرت موسی عرض کرد
خداوند قومی را عذاب کنی و حال آنکه در میان ایشان صالح بود خدا تعالی خواستکه مطلع از حکمت خود
بوی نماید حرارت آفتاب بر او مسلط گردانید تا آنکه آنحضرت پناه بسایه درختی برد تا راحت یابد
خواب بر او غلبه کرده بخواب رفت چون لذت خواب دریافت مورچه او را بگزید آنحضرت برخواست
و همه را بسوخت وحی الهی رسید که یا موسی یکمورچه آزار تو کرد گناه دیگران چه بود که جمله را بسوختی
یا موسی مطیع را ارتفاع درجه و رحمت و عاصی را عذاب و نقمت است بدانکه در احادیث هیچ اشعاری
نیست بدانکه کشتن نمله بجهة رسانیدن آزار کراهتی دارد چه دفع ضرر از نفس واجبست حرمت احدی
از مخلوقات اعظم از حرمت مؤمن نیست و حال آنکه ترا مباح گردانیده از ضرب و قتل و دفع
مؤمن از خود و مال خود بقدر ضرریکه بر تو رسانیده و عقاب یا موسی که ایقام بجهة نفس خود قتل
همه مورچگان نموده و حال آنکه مورچه اذیت بتو رسانیده صرحیت بر آنکه دفع موذی از نفس
واجب است قصه نمل در تفاسیر با حضرت سلیمان اشتهار دارد گویند که او بقدر گرگی بوده بعضی
بقدر شتری گفته اند نام او طاغیه و بعضی حرمی گفته اند فائده بجهة دفع مورچه در سوراخ او
دایره کشیده این آیه بخواند که یا ایها النمل ادخلوا مساکنکم لا یحطمنکم سلیمان و جنوده و هم لا
یشعرون و دیگر بجهة دفع مور انیست العروس یحتفل و یکتحل و یختضب و کل شیئ یفتعل غیران لا تعصی
الرجل حضرت مقدس نبوی این افسون را تجویز نموده و مؤلف حیوة الحیوان گوید که بخط بعضی علما

دیدم که بجهة دفع مورچه سه روز متوالی روزه بگیرد هر روز وقت صبح از ایام مذکوره نزد طلوع
آفتاب نوزده قسطری وابتری قعد فوه منوه بر نطش ونفیث اشف ایها الحرب لاحول ولا قوة
الا بالله العلی العظیم بعد از اتمام تف بر موضع مورچه کند پس باید زیت باکره با انگشت بردارد و
بمورچه مسح کند و نیز گفته هرگاه که بخط بعضی مشایخ دیدم که بجهة دفع مورچه آنستکه بنویسد در ظرف باکره
این اسما را و بشوید و بر خانه مورچگان ریزد هذه الاسما که الحمد لله باهیا شراهیا سالم و نیز گفته در
بعضی از مصنفات که بجهة افسون مورچه بر چهار سفال آب ندیده بنویسد و بر چهار طرف
آن موضع دفن کند که مورچه در آن موضع دیده نشود بزمین فرو رود هذا او قالت طائفة منهم یا
اهل یثرب لا مقام لکم فارجعوا لا تسکنوا فی منزلنا فتفسدوا والله لا یصلح عمل المفسدین الم تر
الی الذین خرجوا من دیارهم وهم الوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا فماتوا کذلک یموت
النمل من هذا المکان و یذهب و نیز از جمله مجربات بجهة دفع موران آنست که بر لوحی از پوست بز
بنویسند و بر خانه موران نهند هذا و ل ه ا ل م ل ح م د و ل ه ا ل م ل ک الله الله و ما لنا الا نتوکل
علی الله ولقد هدینا سبلنا ولنصبرن علی ما آذیتمونا و علی الله فلیتوکل المتوکلون قالت نملة یا ایها النمل ادخلوا
مساکنکم لا یحطمنکم سلیمان وجنوده وهم لا یشعرون اهیا شراهیا ادونای ال شدای ارحل ایها النمل من
هذا المکان بحق هذه الاسما و بالف لاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم د ح م ح م در اخبار آمده
از ائمه اطهار که حضرت مقدس نبوی از کشتن مورچه نهی فرمود گفت مکشید مورچه که روزی حضرت
سلیمان علیه السلام با قوم خود بطلب باران بیرون رفت مورچه دید که بر پشت افتاده دستها بجانب
آسمان بر داشته گفت بار خدایا ما مخلوقیم از مخلوقات تو که محتاجیم بفضل تو که بار الها بگناه بنی آدم مگیر بجهة
ما باران بفرست که اشجار سبز شوند و میوه آورد طعام ما کن آنحضرت قوم خود را فرمود که برگردید که
بتحقیق که بسبب عرض خود آب داده شدید بدانکه مکروه است اکل آنچه مورچه بدهن و بدست و پای خود
برداشته باشند و اکل مورچه حرام است جهة آنکه پیغمبر صلعم نهی فرموده است کشتن او را هرگاه بیضه
او که تخم سفیدیست از مورچه گرفته سائیده از بدن کنده بار تراشیده موضع وی مالند دیگر موی بر
نیارد اگر تخم او را در میان قومی پاشند آن قوم متفرق شوند اگر دو زن یکدیگر هم از آن بخیی دهند
اسفل خود را آنچه نتوانند داشت با دیگری بسیار از او جدا میشود اگر خانه موران سرگین گاو و یا سرگین گربه
دیگر بگشایند بلکه از آن موضع بگریزند چون سنگ مقناطیس در سوراخ ایشان گذارند جمله بگریزند بغیر
و دیدن او در خواب دلیل مرد ضعیف و اصحاب حرص و گاه بلشکر تعبیر کنند و گاه بجوه اگر بیند که

در بیضه النمل
و گفته اند اگر بیضه النمل را با
... الزباب ...
...
...

اراده

مورچه داخل خانه او شده و با او بار گران بود فراخ روزی گردد اگر بر فراش خود بیند اولاد او
بسیار شود اگر بیند که مورچه از خانه او بیرون رفت اولاد و عیال از خانه او کم شوند اگر بیند که ا
بمکانی بمکانی پرید اگر در آنمکان بیماری بود بمیرد یا قومی از آنمکان بسفر روند مورچه دلالت بر
روزی و ارزانی دارد چه او نمیباشد مگر در مکانیکه در او روزی باشد اگر بیماری بیند که مورچه
بر جسد او دوید بیمار بمیرد چه آنکه مورچه ارضی است جابر نکفته اگر بیند که مورچگان از مکان او
بیرون رفتند او را غمی رسد **فصل دویم** در نون مکسوره **نسناس** بفتح نون نیز
خوانده اند اما اصح بکسر است بدو نون و دو سین مهملتین خلقی است در صورة ناس مشتق از
او جهة ضعف خلقت و مسعودی در مروج مذهب آورده که او حیوانیست مثل انسان و برای خشم با سند
از آب بیرون آید و حرف زند صاحب عجایب المخلوقات آورده که ایشان گروهی باشند هر یک را

نصف بدن نصف سر و
یکدست و یکپا گویا نصف
انسانیست بطول بر یکپای
جهد و تند رود و در دو ین
بسیار سریع باشند ابن اسحق
گفته که نسناس خلقی باشند
بصفت مذکوره در یمن
که اهل آنجا صید ایشان کنند
و بکشند و بخورند جمعی از
مردم یمن وقتی بقصد صید
نسناس بیرون رفتند
سه نفر یافتند دو نفر از
ایشان پنهان شدند و
یکی را گرفتند و ذبح نمودند
یکی از صیادان گفت
چه خوب فربه است آن دو
نسناس شنیدند یکی گفت
چرا فربه نباشد که صرو
حبة الخضر است پس او را
خورده است و صرو

گرفته و کشتند و آنچه دیگر گفت چه انفع است خاموشی آنکه دیگر گفت من هیچ نمیگویم چون صدای او شنیدند
او را نیز گرفته ذبح نمودند ابو الامثلی گفته که نسناس از نسل ارم بن سام برادر عاد و ثمود بود و
ایشان از عقل است که در بیشه ها و سواحل بحار تعیش کنند عربان صید ایشان کنند و بکشند و بخورند
و ایشان بلغه عرب متکلم شوند و بر خود نامهای عربان گذارند در کتاب ضغامد کور است که مردی
ببلاد ایشان رفته بود گفت دیدم که ایشان بیکپای راه میروند و بر درخت صعود مینمایند از کلاب
گریزند چه ترسند که ایشان را بگیرند از ابن عباس منقولست که ناس رفتند و نسناس ماندند ترسیدند

که نسناس گیت کفت انحسانکه مشابهت بناس دارند بانناس میشند بدانکه اکل نسناس حرام است
جهة انکه بخلقت بنی آدم است اما حیوانیکه مردم او را نسناس گویند نوعی از بوزینه بود که در ترکش
کنند و در بحر زندگانی نتوانند نمود تعبیر دیدن او در خواب دلیل مردم قلیل العقل که خود را
هلاک کنند و کارها کنند که از نظر مردم بپوشند نمس جانوری است همچون گویا پارچه گو
قدید است در مصر میباشد که مار و اژدها را بکشد و بخورد و مفضل بن مسلمه گفته ظربان است که در
خاک گندشت جاحظ و جمعی را زعم انکه در مصر جانوریست که انرا نمس گویند که معقض و بچه میشود تا
مثل موش گردد و چون اژدها ببیند بر او ظفر یابد تا
بیاید پس اورا پاره کند و بخورد و اکلش جهة خباثتش
حرام از جمله خواص او آنکه اگر اورا در برج کبوتر بخور
کنند کبوتران گریزان شوند اگر زهره اورا با سفیده
بیضه سائیده بر چشم ضماد کنند حرارت وی برچینند
و قطع دمعه نماید اگر از خون او بقدر قیراطی بر بینی فرو آ

سعوط نمایند و نیز دود وی بخور کنند عاقل گردد اگر قضیب او را طبخ نموده با شوربایش بیاشامند
تقطیر بول و سنگ مثانه را نافع آید چشم راست او را اگر بر زکوی کتانی پیچیده بر صاحب تب بندند
تب وی عود کند مغز سر او اگر با آب ترب و روغن گل هریسه نموده هر ادمی که اثر ابر بدن مالد در
حال دفع جرب شود علامتش آنستکه سرگین او را با روغن زنبق طلا کنند گشاده گردد و سرگین او
اگر در آب افتد هرکه از او بیاشامد در شب و روز ترسد و چنان گمان برد که شیاطین او را
میطلبند تعبیر دیدن او در خواب دلیل زنان است و ماکیان بد نزد و دیدن بسیاری
از و دلیل زنا بود هرکه با یکی از و نزاع کند با زنان نزاع کند فصل سیم در نون مضمومه نغره
براء مهمله مگس درشت کبود چشم او را نیشی در طرف سر باشد که با او حیوانات سم سکافته بگزد و بگریزد

باب بیست و ششم در هوام مشتمل بر سه فصل فصل اول

در هوام مفتوحه هامه بتشدید میم مار و مور و سایر

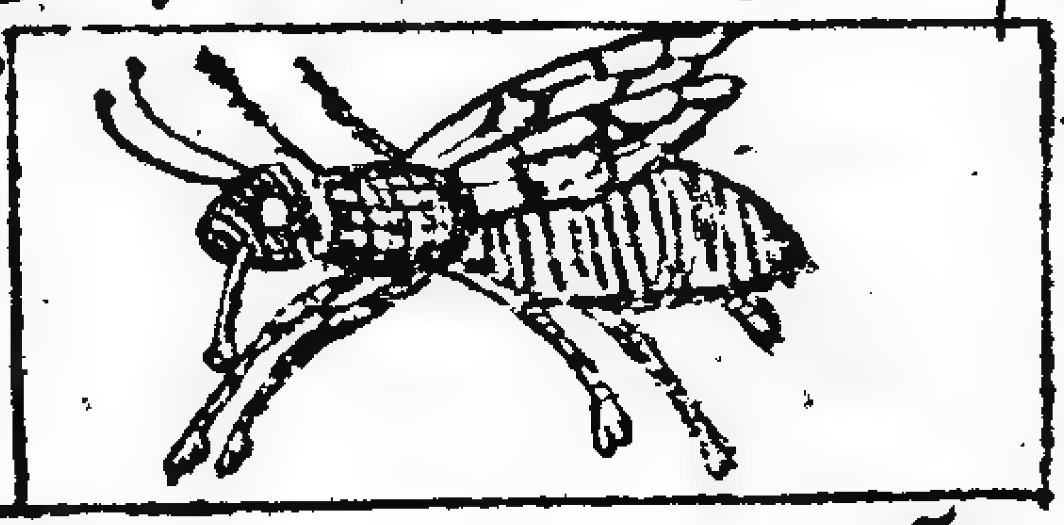

جانوران در کتاب سعدوسی آورده که هرکه آیه انی توکلت
علی الله ربی و ربکم ما من دابة الا هو آخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم را بخواند از شر هوام ایمن
گردد و قرائت و ما لنا الا نتوکل علی الله نیز همین خاصیت دارد و در کتاب نصایح آورده که شخصی از

مسافران اقدام بر هر امر مخوفی مینمود و خود را از هوام و سباع و دزد محافظت مینمود جمعی از
حال او تعجب نمودند و او را تخویف نمودند که مغرور بنفس خود مباش او گفت من بر احوال خود
بالبصیرتم اما با تاجری سفر کردم بارهای چند دزدان بادیه هر شب بر سر راه میآمدند و من پیش
از همه محافظت مینمودم و بسیار بیدار بودم از یکی از اعراب بادیه که آثار صلاح از ناصیه او
مینمود در احله کرایه کرفتم مرا گفت صد مرتبه بر محمد و آل محمد صلوات بفرست و بفرا غت باش من صد
مرتبه صلوات فرستادم و بخوابیدم ناگاه شخصی مرا بیدار کرد ترسیدم گفتم تو کیستی گفت نیکوئی کن
و مرا نجات ده گفتم ترا چه میشود گفت دست مرا متاع تو نکهداشته چه او بار یکی او را دزد براو خوانده
بودم شکافته دست خود در او برده بود تا متاع در آورد پس دست خود نتوانست که بیرون آرد
پس مکاریرا بیدار کردم و التماس نمودیم که او را دعا کند گفت تو بدعا کردن اولائی که بجهة تو بدین
بلا گرفتار شده پس دعا کردم دستش خلاص شد هیچ وقتی فراموش نکنم دست او را از حقیقان
پس ببرکت صلوات بار دست او را نکهداشته تا بدینمرتبه عاجز گشت کعب الاحبار گوید که در کتب بعض

انبیاء دیدم که هامه بخدمت حضرت سلیمان ع آمد و سلام کرد آنحضرت بعد از جواب سلام پرسید
با هامه چونست که زراعت نخوری عرض کرد جهة آنکه آدم ع را بجهة گندم از بهشت بیرون کردند
پرسید که آب چرا نیاشامی گفت زیرا که قوم نوح بجهة آب غرق شدند پس پرسید که چرا در معموره
نباشی گفت در خرابه ساکنم که او میراث خداست گفت چه میگوئی در وقتیکه در خرابه می نشینی گفت
میگویم کجایند آنکسانیکه در دنیا تنعم میکردند پرسید که در خانها که گذر کنی چه گوئی گفت میگویم وای
بر فرزندان آدم که خوب براحت میخوابند و از شدائد غافلند پرسید که چرا روز بیرون نمیائی گفت
از ستم بنی آدم پرسید که در آواز خود چه گوئی گفت میگویم که توشه آخرت بردارید ایغافلان دنیا

سنغر عقبی باشید سبحان الله خالق النور سلیمان علیه السلام فرمود که در میان مرغان نصیحت کنند
تر از بوم نبوده بدانکه اکل هوام و بیع انها حرام **تعبیر** دیدن هامه در خواب دلیل زن
قواده است که زنان را بجهة مردان قیادت کند یا دلیل زن زانیه بود **فصل دویم** در هرّ
بکسوره **هره** بتشدید راء مهمله گربه و بترکی پشیک نامند در باب الف در اسد گذشت که گربه
از عطسه شیر موجود گشته از بینی وی بیرون آمده ابو هریره نقل کند که پیغمبر صلی الله علیه و آله مردی را دید
که ایستاده آب میخورد فرمود که اگر اشانر است که گربه با تو بیاشامد عرض کردند فرمودند جهة آنکه

شیطان با تو آب اشامد سلمان فارسی رضی الله عنه
از انحضرت نقل کرده فرمود که گربه از طیبات است
اکلش حرام **تعبیر** دیدن او در خواب دلیل خادم دحافظ
اگر بیند که گربه چیزی دزدید دلیل دزد خانه بود و گربه که
قصدی بکند وانسی باشد دلیل سال راحت است بجهة ربانی و گربه وحشی دلیل سال تعب و رنج اگر
بیند که گربه بفروخت مال خود نفقه کند بود که به انغماز و در وشپه کنند و گاه بنعمت چه در او منفعت
و مضرت است ارطامیدوس گفته گربه دلیل زن فریبنده و گزیدن او دلیل بیماریست زنی نزد ابن
سیرین آمده گفت در خواب دیدم که سنوری سر خود در شکم شوهر من فرو برده پاره گوشتی از او
برداشت گفت شخصی از شوهر تو سیصد و شانزده دینار دزدیده گفت راست گفتی از کجا گفتی
گفت از عدد سنور پس غلامی که در جوار ایشان بود متهم ساخته بردند اقرار بمال نمود بگرفتند اگر
بیند گوشت گربه میخورد سحر تعلیم گیرد **هزبر** بزاء معجمه و باء بنقطه و راء مهمله بعضی گویند بلا اصل است
دم او کاسه است بزیر خود گیرد و بول کند پس بپاشد هر که بریزد بکشد چه بول او سم قاتل است
فصل سیم در ها مضمومه **هدهد** معروفست بفارسی شانه سر و مرغ سلیمان نامند و
بترکی بوبو صاحب خطها و رنگهای بسیار بالطبع بدبو و کریه الرایحه بود چه خانه خود در زبل بنا کند گویند

از خاصیت او انکه اب را در زیر زمین ببیند بطریقیکه آدمی در
شیشه و دلیل حضرت سلیمان بود در اب بدین سبب تفقد وی
نمود در اخبار آمده که روزی حضرت سلیمان نبی علیه السلام
بجهة صنعی صنعا یمن در موضعی نزول نموده که آب نبود چون وقت
نماز نزدیک شد تفقد هدهد نمود نیافت عقاب را طلبید فرمود

که هدهد را ساعت او را حاضر کن البته او را ذبح نمایم یا عذاب دردناکی کنم بکندن پر او یا در تشویه در آفتاب
یا مفارقت از زوجه یا آنکه دلیل روشن بیاورد پس عقاب در هوا بلند گشته همه روی زمین در نظر وی

مثل کاسه در دست شخصی مینمود بر یمین و شمال ملتفت گشت هدهد را دید که از جانب یمن میآید پس بقوت
تمام فرود آمده هدهد را قسم داد گفت بآن خدایکه ترا این قوت داد که بر من رحم کنی و متعرض ایذا
من نگردی عقاب گفت ویلک پیغمبر خدا قسم خورده که ترا ذبح کند یا عذاب دردناک نماید پرسید که آیا
هیچ استثنا نکرد گفت آری مگر آنکه حجت روشن بیاورد هدهد گفت الحمد لله که نجات یافتم پس
هر دو پرواز نموده بنزد آنحضرت آمدند چون هدهد بنزد آنحضرت آمد دم خود جست کرده هر دو بال خود بر
زمین میکشید که تواضع و فروتنی آنحضرت نماید پس آنحضرت سر او را بجانب خود کشید هدهد عرض کرد یا
نبی الله یاد کرد توقف بین یدی الله یعنی یاد آر ایستادن خود را نزد خدای از استماع این کلام آنحضرت را
لرزه بر اعضا نشست از او عفو کرد و سبب غیبت وی پرسید هدهد احوال شهر سبا و کیفیت امر بلقیس
چنانچه مشهور است بیان نمود پس هدهد عرض کرد که خواهم تشکر و ترا در فلان روز در فلان جزیره ضیافت
کنم پس آنحضرت قبول فرمود در روز موعود با لشکر خود بجزیره مذکوره حاضر شدند هدهد طیران نموده
ملخی گرفته و بکشت و بدریا انداخت و گفت همه بخورید از این شوربای ملخ پس آنحضرت م و لشکر از این
ادا خنده کردند گویند که سبب عفو آنحضرت از ذبح او آن بود که او با پدر و مادر خود نیکوئی کردی
که در وقت پیری بجهة ایشان طعمه آوردی چون ماده وی غایب شود بخورد و بیاشامد و فریاد قطع نکند
تا آنکه بسوی وی معاودت کند اکلش حرام است جهة آنکه قتلش نهی و منتن الریح است از جمله خواص
او آنکه هرگاه پری از پر او را بخور کنند هوام از آنخانه گریزان شوند چشم او را اگر بر صاحب نسیان آویزند

آنچه فراموش کرده بخاطر وی رسد و همین خاصیت دهد اگر دل او را بریان کرده باشد بشب تناول نماید
و نیز قوه حافظه اش زیاد شود و دیگر چیزی فراموش نکند اگر هدهد را بکشند و در خانه یا
دکانی آویزند الحال ویران گردد و هرگز آبادان نشود و اگر دیدهای او را بر کسی آویزند که از بینی یا
جراحت او خون رود خون باز دارد و هر که منقار او را بعد از آنکه مرده باشد گرفته بر پوست وی
بدوزد و با خود دارد هیچ چیز با و ضرر نرساند ما دام که با او باشد اگر نزد پادشاهی یا بزرگی رود او را
گرامی دارد و حاجتش روا کند اگر خاک آشیانه او را در زندانی بپاشند همه محبوسان بیرون آیند
و نجات یابند اگر یک جناح از پای او بر کودکی یا غیر او آویزند الحال از چشم بد محفوظ ماند ما دام که با وی بود
همیشه در عافیت باشد اگر دم وی را با خونش مخلوط ساخته بر درختی آویزند هیچ بار نیاورد اگر بر ماکیان
سفیدی آویزند بیضه نگذارد و اگر بر کسی که خون از جراحتش یا بینی او روان بود آویزند ساکن شود اگر
زبان وی در روغن کنجد اندازند هر که در زیر زبان نگذارد هر حاجتی که دارد روا گردد و هر که پر او را
با خود دارد بر خصم غالب گردد و حاجتش روا گردد و بر مقصود خود ظفر یابد اکل مطبوخ گوشت او نافع
قولنج بود اگر مغز سر وی با آب مخلوط ساخته خمیر نموده قرصها سازند و در سایه خشک نموده هر که بخور را
در نفس خود بگوید اطعمتک یا فلان بن فلانه هدهدا و جعلتک تسمع بقولی و تطیع لی و تشهد لی کما شهد هدهد
لسلیمان بن داود علیه السلام مطعوم آنکس را بسیار دوست دارد و از سخن وی بیرون نرود اگر پوست
او را بر بازوی چپ محکم ببندند نزد زنان محبوب القلوب گردند اگر منقار و زبان وی و اسمای آیه
بر ورق آهو نوشته بر رشته ابریشمی که سیاه یا سرخ باشد مجموع را محکم بسته در زیر در خانه کسی که دخول
و خروج بر وی بود دفن کنند آن شخص وی را عظیم دوست دارد و از سخن وی بیرون نرود و اسمای
این است خطیطیا موداییل و صفاییل اگر خون وی بر چشمیکه موی زاید دارد تقطیر نمایند موی را
زایل کند اگر هدهد مرده یا تعویذ را درست در خانه آویزند هر که در آن خانه رود از سحر و چشم بد محفوظ ماند
اگر او را تعویذ نموده مغز سر وی خشک نموده با مصطکی صلایه کنند و بیست و یک برگ مورد با او کوفته هر که
ببوید محبت بوی پاینده گردد و چشم راست او را اگر بر رگوی تازه پیچیده بر بازوی راست محکم ببندند نزد
هر کس رود آنکس دوستدار وی گردد و اگر رودهای او را خشک و صلایه نموده با روغن کنجد مخلوط
سازند بر موی سفید سه روز متوالی طلا کنند موی را بغایت سیاه کند خون او را اگر با کرم بر سفیدی که
در چشم افتد بچکانند او را زایل کند اگر مغز سر او را در برج کبوتر بخور کنند هیچ جانور کبوتران را نرنجاند اگر
بجنه اسفل او را با خود دارند مردم او را دوست دارند اگر بال او را نزد دیوانه بخور کنند صحت یابد

دمن دا

گوشت او را اگر بجهة معقود یا مسحور بخور کنند گشاده گردد اگر یک پر از بال چپ او در خانهٔ ظالمی را
سه روز متوالی پیش از طلوع آفتاب جاروب کنند و بگویند چنانچه قلع میشود آنجا گرد و سه را از
اینمکان قلع شود فلان بن فلانه الشخص از اینمکان بیرون رود و دیگر عود نکند اگر بال چپ او را
سوخته خاکستر او را بر سر راه کسی که مقصود تو بود بریزی چون آن شخص پای بر آنخاکستر گذارد
ترا دوست دارد و اگر دو پر از بال راست او را در پوستی بدوزی و با خود داری بنام وی و
بنام یاد روی بغایت دوستدار تو گردد و درازترین پرها از بال چپ او بجهة حب و قبول بود
تعبیر دیدن او در خواب دلیل مرد عالم غنی است که با او بد گویند از جهة نتن او و هر که او را در خواب
خود بیند دلیل عزت و مال است و متکلم بخبر نزد سلطان از امر حادثه و جئتک من سبا بنبا یقین
یا او را مسافری آید و نیز دیدن او امان است بجهة خایف و جابر ابن مقری گوید که دیدن او در غربت
بر ویران شدن خانهائیکه با خود است از اسم او یعنی هدهد که مشتق از هد هد الدار است و باشد که
دلیل رسول صادق و مقرب ملوک یا جاسوس یا مرد عابد کثیر الجلال و باشد که نجات از شداید و عذاب
بود یا دلیل معرفة الله و شرع و دین و نماز و اگر تشنه بیند بسوی آب راه یابد باب بیست و هشتم
در واو و مشتمل بر یک فصل حاء او مکسوره و مضمومه ندارد و حوش بواو مهمله و شین معجمه آنچه از دواب
بحر که با آدمی انس نگیرد و جهة دفع اعدا و اعادی و رفع مخوفات انس و جن این دعا بخوانند اللهم
بتلألؤ نور بهاء عرشک من اعدائی احتجبت و بسطوة الجبروت ممن یکیدنی استترت و بطول حول شدید
قوتک من کل شیطان استعذت و بمکنون سر سرک عن کل هم و غم تخلصت یا حامل العرش عن حملة العرش
یا شدید البطش یا حابس الوحش احبس عنی من ظلمنی و اغلب من غلبنی کتب الله لاغلبن انا و رسلی ان الله
قوی عزیز حجاب دیگر اللهم انی اسئلک بسر الذات و بذات السر هو انت لا اله الا انت احتجبت بنور الله
و بنور عرش الله و بکل اسم الله من عدوی و عدو الله و من شر کل خلق الله بمائة الف لا حول و لا قوة
الا بالله ختمت علی نفسی و دینی و اهلی و مالی و جمیع ما اعطانی ربی بخاتم الله القدوس المنیع الذی
ختم به اقطار السموات و الارض حسبنا الله و نعم الوکیل و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین
و از عجیب مجربه نافعه بجهة دفع شر سلطان و شیطان و سباع و وحوش و هوام نزد طلوع آفتاب هفت
مرتبه بخواند اشرق نور الله و ظهر کلام الله و ثبت امر الله و نفذ حکم الله استعنت بالله توکلت علی الله
ما شاء الله لا حول و لا قوة الا بالله تحصنت بخفی لطف الله و بلطف صنع الله و بجمیل ستر الله تحصنت بعظیم
ذکر الله و بقوة سلطان الله دخلت فی کنف الله و استجرت برسول الله صلعم در نشستن حولی و قوتی اد

استعنت بحول الله و قوته اللهم استرنی و مالی و اهلی و دینی و ولدی بستر الذی به سترت ذا النون فلا
عین تراک ولا ید تصل الیک رب العالمین احجبنی عن القوم الظالمین یا قوی و یا متین و صلی الله
علی محمد خاتم النبیین و آله اجمعین و سلم تسلیما کثیرا الی یوم الدین و الحمد لله رب العالمین ورشان
برا مهمله و شین معجمه کبوتر صحرائی ساق الحر نامند در باب سین گذشت و بعضی گویند که مرغیست که از
فاخته و کبوتر متولد شده یکنوع از او طوقی و سیاه رنگ و حجازیست الا آنکه آواز او حزین تر از ورشان

و مزاج کبوتر صحرائی نسبت بکبوتر خانگی سردتر است صوت او مابین اصوات
مثل او ارغو است و نشان موصوف بتعطف و مهربانی است
بر اولاد خود اگر بچه خود در دست صیاد بیند بیا باشد که
خود را بکشد اکلش حلال چه از جمله طیبات است اگر قطره از خون
او در چشم چکانند که جراحت یا نقطه خون باشد ببرد و خون مجتمع متفرق سازد خون کبوتر اهلی نیز همین
خاصیت دارد هرمس حکیم گفته که هرکه مداومت باکل بیضه او نماید قوه باه وی زیاده شود تعبیر
دیدن او در خواب دلیل مرد غریب بزرگیست و گاه باشد که دلالت بر اخبار و رسل کند چه خبر کم شدن
آب در روی زمین در کشتی نوح علیه السلام او آورد و بعضی گویند دلیل زن صادقه است ورل
جانوریست مانند سوسمار لیکن او بزرگتر است بعضی گویند چلپاسه بزرگ دراز و سریع السیر و خفیف الحرکه
است عبد اللطیف بغدادی گفته که ورل و سوسمار و شحمه الارض و حربا و چلپاسه همه اینها در خلقت

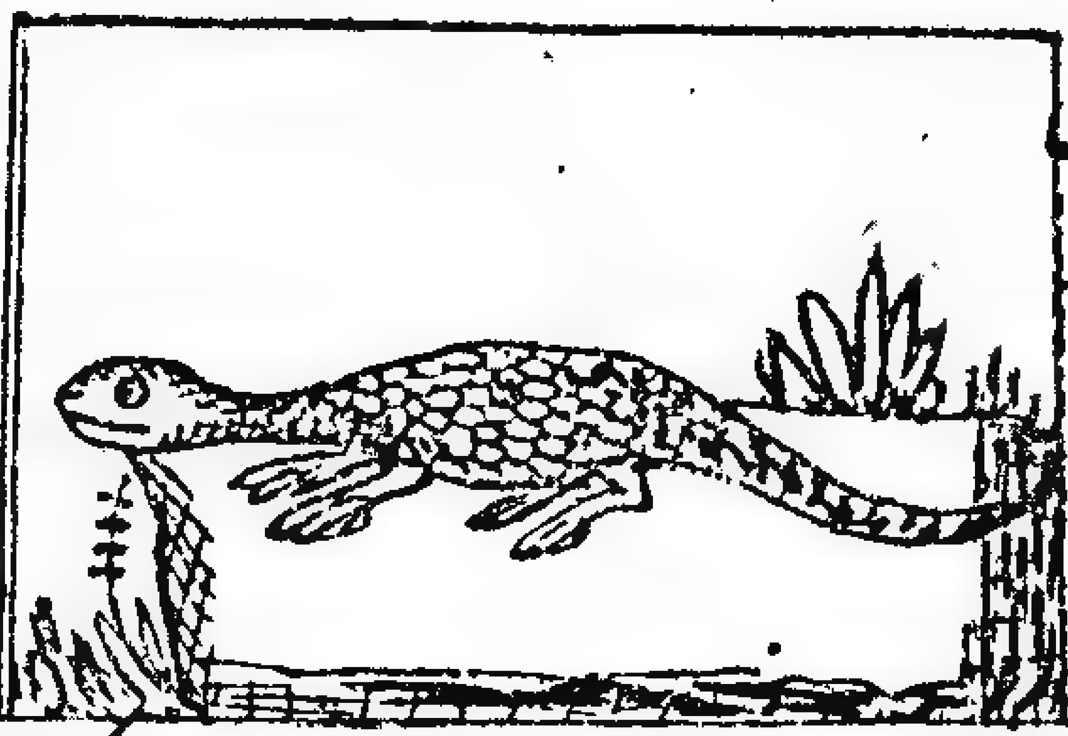

شبیه یکدیگرند اما ورل حرذون است که در حا گذشت در
در حیوانات کثیر الجماع تر از ورل نیست میانه او و سوسمار عداوت است
لیکن چون بر سوسمار غالب آید بکشد و نخورد گویند سوسمار را
از سوراخش بیرون آورد و برو مستولی شود چنگ و ناخن و
بکند سم او آنکه مار را غضب کند و سر او بشکافد فرو برد چون او را بکشند اگر مار بزرگ در شکم او باشد
جاحظ گفته که حرذون غیر ورل است و حرذون جانوریست که در نواحی مصر باشد ملیح و منقش بانواع
کثیره او را کف دست مثل کف آدمی انگشتان مقوم با انامل بر حیات و عقارب غالب آید و بزودی مخ را
و از سوراخش بیرون آرد و در جایش ساکن گردد اکلش حرام موی او را اگر بر زنی آویزند بار نگیرد دائم
که با او باشد اکل گوشت و پیه او زنا را فربه کند طلا گوشت و خار از بدن و پوست بیرون آرد اگر پوست
او را بسوزانند و با روغن زیت مخلوط ساخته هر عضویکه خدرگی دارد بر او طلا کنند خدرگی وی زائل

شود

شود و طلا مس کین وی نافع کلف و عشق است تعبیر دیدن او در خواب دلیل بر دشمن
خسیس الهمه که صاحب دلایل ضعیف بود وزغه بزار و غین معجمه چلپاسه و ترکی باشی بغلو نامند
از جمله حشرات و موذیات است در احادیث نبوی صلعم آمده که در کشتن او ثواب بسیار است در وقت
القاء حضرت ابراهیم علیه السلام در نار نمرود همه حیوانات اطفاء
آتش مینمودند الا وزغه که باد میدمید تا آتش تندتر شود
لهذا حق سبحانه و تعالی او را ابرص و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
قتل وی را مباح گردانیده از طبع اوست که در خانه که از

رایحه زعفران اید داخل نشود و با مار الفت گیرد چنانچه عقرب با جعل از ذهن بار گیرد و لطریق مار بیضه
نهد زمستان چهار ماه در خانه خود اقامت کند و چیزی نخورد احکام او در سام ابرص گذشت
تعبیر دیدن او در خواب دلیل مردیست که امر معروف و نهی از منکر کنند کم نام باشد که بانگشت
بزند و باشد که دلیل دشمن بود که آشکار اشرارت کند و بدگوید **وعل** بز کوهی در اروميه گند
از طبع اوست که در اماکن درشت ناهموار
باوی کند اگر نر و ماده باهم مجتمع باشند جفت
تولد شود و چون شیر در پستان او جمع شود بمکد
نر او چون بیالوده خورد قوت شهوتش زیاده
شود چون ماده نیابد منی خود بمکیدن بیرون

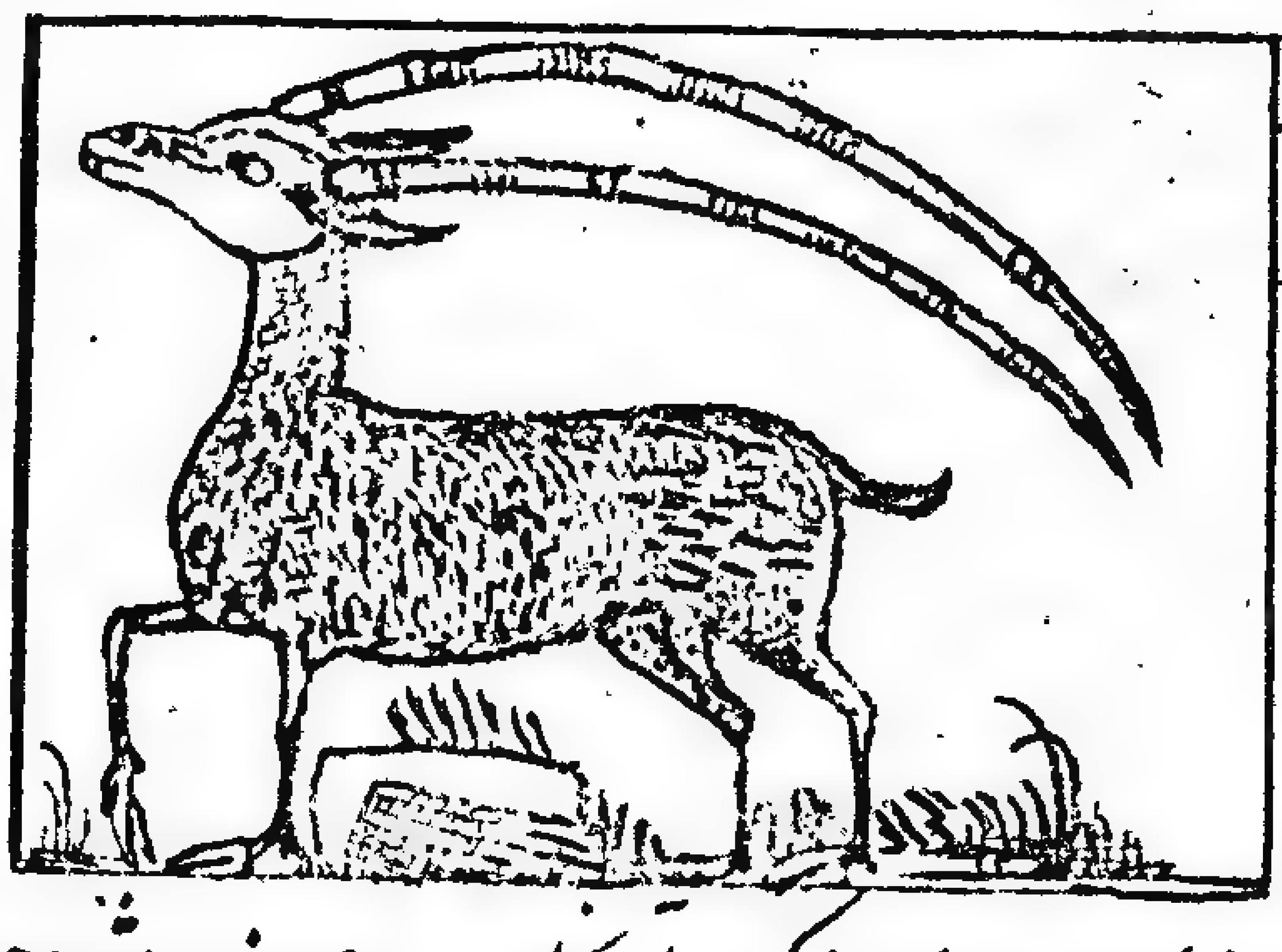

اگر او را احتیاجی رسد سبزیکه در میان سنگ براید بخاید و بر دی نهد به شود چون احساس صیادی
کند اگر بر بلندی باشد به پشت افتد و خود را در دویدن چالاک کند فرود آید و بگریزد و فرو سانح
او که از سر تا دم اوست محافظت کند او را از سنگ و غیره بجهة نرمی که شاخهای وی است او را
در رفتار سریع گرداند اکلش با جماع حلال چه از جمله طیبات است اگر مغز سر وی را از بینی که خون
او روان باشد در کشم بردارد خون وی منقطع گردد اگر گوشت وی خشک و صلایه کرده صبر و
سعد و قرنفل و زعفران و عسل داخل نموده یکمثقال از وی با آب کرفس بنوشند سنگ مثانه را بریزاند

بنات الوردان جانوریست در اماکن نمناک
متولد شود اکثر در حمامها در برگ با بعضی سیاه و بعضی سفید
و بعضی اصهب یعنی میگون و از انست که مرصها گویند بضم

دراز نهند و در اماکن خسته الهث گیرد اکلش حرام ارسطو گفته که او در ازیت پرند و در گوش
چکانند درد دندانش ساکن کند و اگر بر جراحتی که در ساقها باشد طلا کنند صحت بخشد باب
بیست و هشتم در یاء مشتمل بر دو فصل چه یاء مکسوره نیامده **فصل اول در یاء مضمومه**
یأجوج و مأجوج بجیم مقاتل گفته که ایشان از فرزندان یافث بن نوح‌اند و از ترک‌اند حذیفه
یمانی از حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده که آنحضرت فرمودند که یأجوج
چهار صد امیر است و مأجوج چهار صد امیر هیچیک از ایشان نمیرد تا هزار سوار از فرزندان
خود نه بیند صنفی از ایشان باشد که طول هر یک صد و بیست ذرع باشد و یک نوع دیگر باشند
که یک گوش خود فرش و یکی را لحاف نمایند هیچ فیل و خوک نگذرند الا آنکه بخورند و گرت

ایشان بمرتبه ایست که مقدمه لشکر ایشان در شام و ساقه در بیت المقدس باشد هر که از ایشان
بمیرد بخورند از انهار مشرق و بحور طبریه آشامند حق سبحانه و تعالی دخول مکه و مدینه و بیت المقدس را
بر ایشان حرام فرموده وهب بن منبه گفته که ایشان درخت و چوب خورند از حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه منقولست که صنفی از ایشان باشند که در طول یک شبر
و صنف دیگر را طول بافراط بود و بطریق طیور مخالب و مثل سباع انیاب و گوشهای بزرگ
دارند بطریق بهایم جماع نمایند و مثل گرگ فریاد کنند موهای ایشان چنان درشت و طویل
باشد که ایشان را از سرما و گرما نگهدارد و هر روز بر سد اسکندر آیند و حفر کنند تا آنکه نزدیک
باشد که آنرا سوراخ کنند چون فردا آیند حق سبحانه و تعالی آنرا بحال اول عود داده باشد تا در

آخر الزمان

اخر الزمان بگویند فردا آنرا سوراخ کنیم چون فردا بیایند بحالت اول باشد وقت آخر
سوراخ کنند و بیرون آیند مردم بحصارها متحصن شوند تیر بطرف آسمان اندازند ملطخ بخون بازگردد
پس حقتعالی بسبب نغف ایشانرا هلاک کند و آن کرمیست که در گردن ایشان پدید آید یامور
بیار مهمله نوعی از بز کوهی است یا شبیه بوی یکشاخ در میان سر دارد که منشعب شعبها بود بعضی گویند

که یامور گوزن نر است که دو شاخ در منشار دارد
اگر صفات وی مشابه گاو کوهیست در مواضعی که
ملتفه و اغصان بسیار دارد ماده ای گیرد چون آب
خورد نشاط در آید و در میان درختهای پیچیده
شاخها بازی کند و باشد که شاخ او بشاخهای درختان
بگیرد قدرت استخلاص نیابد فریاد کند چون مردم فریاد او بشنوند بیایند و او را صید کنند اکلش حلال
چه از طبیعیات است نشستن بر پوست او دفع بواسیر کند یحمور خر کوهی بترکی داغ اشکی نامند
دو شاخ مثل منشار دارد که درختانرا بدان قطع کند چون تشنه شود بکنار آب آید اگر درختی یابد
آید باشاخ خود ببرد و بعضی گویند که یحمور همان یامور است که گذشت شاخهای او مجوف نیست لون
او مایل بسرخی اکلش حلال آشامیدن روغن او درد دیرا که در پهلوی آدمی بهم رسد نافع است
اگر بروغن بلسان مخلوط کرده بیاشامند نفع باشد فایده ابن جوزی در کتاب عرایس آورده
که از بعضی از طلبه علم شنیدم که گفت وقتی که از شهر خود بیرون رفتم در راه بشخصی رسیدم با وی
مرافقت اختیار نمودم چون بشهری که مقصود او بود نزدیک رسیدیم گفت مرا بر تو حق رفاقت است
و من مردی ام از جن پرسیدم که آن کدام است گفت چون در آیی بشهر بفلان مکان رسی مرغان و ماکیان
بینی در میان ایشان خروسی بینی از صاحبش بخر و ذبح کن گفتم مرا نیز بتو حاجتی است گفتم هرگاه
شیطانی و جنی مارد سرکش که عزیمت دار در او اثر نکند علاج وی چه باشد گفت دوای آنکه قدری
از پوست خر کوهی بیار با او انگشت ابهام جنی گرفته ببند پس از روغن سداب بری در سوراخ بینی
راست وی چهار قطره و در بینی چپ وی سه قطره بچکان که جنی مارد بمیرد و آن شخص نجات یابد مرد عالم
گوید چون بشهر در آمدم بدانمکان رفتم خروس سرخی در میان ماکیان دیدم خواستم بخرم صاحبش
نفروخت بوی قیمت بسیار دادم و بخریدم و چون مالک شدم جنی که در راه بهار رفیق من بود اشاره
کرد که بکش بکشتم بعد از آن جمعی از مردان و زنان دیدم که بغوغای تمام آمدند مرا گرفته میزدند که تو

ساعری چه وقتیکه آن خروس را ذبح نمودی زن جوابرا از ما حق کرده است هیچ از دست نمیگذارد پس از ایشان زهی بعد رز قیر از پوست یحمور با قدری از روغن شد آب بری طلبیدم چون آوردند هر دو ابهام آن زن را محکم نبستم حق فریاد کرد که من ترا تعلیم کردم که با من چنین کنی گوش بسخن وی نکردم پس چهار قطره از آن روغن بر بینی راست وی و سه قطره در بینی چپش چکانیدم آن زن در حال صحت یافت و جنی فریاد میکرد تا بیشاد و بمرد و پس ازین دانسته شد که نگهداشتن خروس خصوص سفید و دو تاج چنانکه در باب دال در دیک گذشت دفع جن کند والله اعلم و نیز یحمور مرغ نیکور نکیست شبیه برنگ زرد که بسفیدی زند و منقش باشد در نخلستان حجاز بسیار باشد زعم اگر آنکه کبک نر است اکلش حلال یربوع را بمهمله و بار نخقطه و عین مهمله موش دشتی در ص است که در باب دال گذشت ذو الرمح یعنی صاحب نیزه در باب را گذشت

حیوانیست که پاهای دراز و دستهای کوتاه دارد دم خود مثل دم ملخ بلند کند شبیه برنگ آهو بره در زمین ساکن شود در طوبه زمین نجهد او مثل آشامیدن آب بود همیشه طالب نسیم باشد از بخار محتنب و محترز بود از زمین سنگ حفر ناید و نجه خود در محل تهب باشد خانه سازد و دو در گذارد یکی را ظاهر کنند و یکی را مخفی و اندر مخفی برای گریختن قرار میدهد و از طبع اوست که در مواضع نرم راه رود تا کسی اثر قدم او نشناسد چون از چیزی ترسد بر بلندی بسرعت تمام بالا رود و دشوار کند و سرگین اندازد دو دندان در فک اعلی و دو در فک اسفل دارد و این نوع رئیس باشد که همه بنی نوع وی مطیع و منقاد وی باشند بر سر تلی یا سنگی برآید چون راه چیزی بیند دندان بر دندان بساید و صدا کند چون ایشان بشنوند از هر ناحیه بسوراخهای خود گریزند چون رئیس مزبور تقصیر کند همه جمعیت کنند و وی را بکشند و دیگری را رئیس گردانند چون بطلب معاش روند رئیس پیش رود و بر بلندی برآید چون امر مخوف بیند آواز کند ایشان بیرون آیند طلب معاش کنند بدانکه باب را در طلب یربوع زیاده است مناسب آن بود که در باب را مرقوم گردد و لیکن چون این معنی بر بعضی مخفی است لهذا در باب نوشته شد اکلش حرام خاصیتش آنکه بر موضعیکه موی زاید و در پلک درآمده باشد طلا نمایند بعد از آنکه مویرا آورده باشند دیگر بیرون بیرون نیاید تعبیر دیدن او در خواب دلیل مردیست که بدروغ قسم بسیار خورد اگر با او نزاع

بام

نماید با چنین مردی جنگ کند یعسوب بیعن و سین مهمله پادشاه زنبور عسل که همه نحلها مطیع وی باشند که دو امیر در یک خانه نگذارند بلکه همه لشکر اجتماع نمایند یکی را بند و امیر را بکشند و اطاعت آن دیگر نمایند

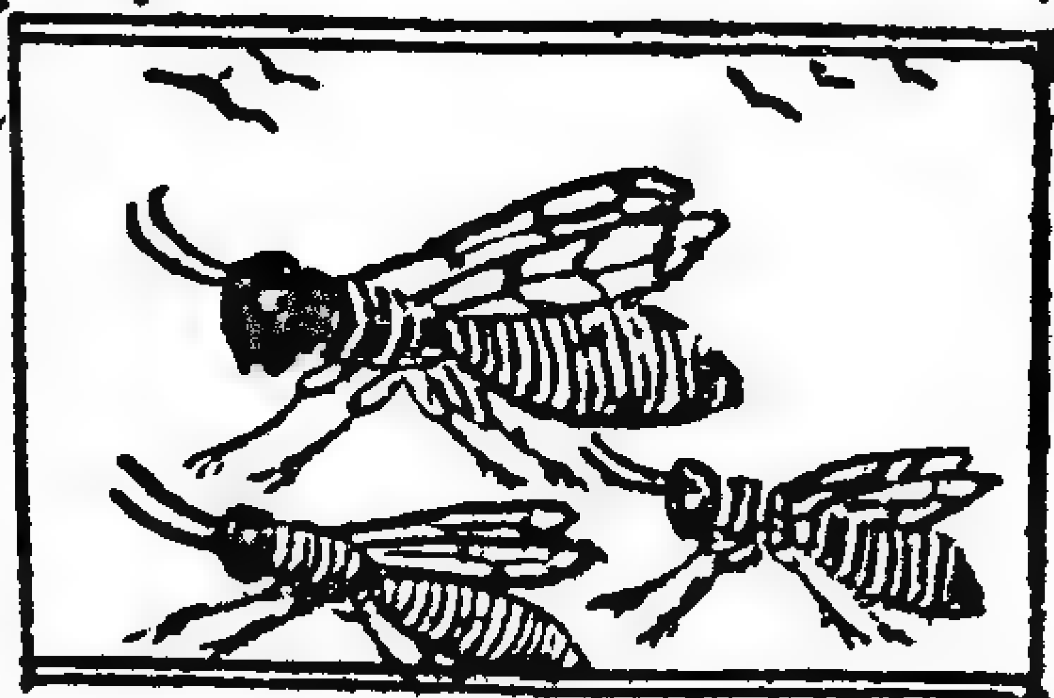

و حضرت امیر صلوات الله و سلامه علیه را بدین جهت یعسوب الدین نامند زیرا که امیر مؤمنان و پادشاه شیعیان است

فصل دویم در باب مضمومه لولو بد و بامر عنبیت که کنیت او ابو رباح است و او جلم است که در جیم گذشت جرح است اکلش حرام اگر سر او را خشک نموده و صلایه کرده
باشکر طبرزد ساییده و با سرگین سوسمار مخلوط
سازند و اکتحال نمایند بیاض عین را
زایل کند اگر زهره او را با آب
شهدانج ساییده در
بینی صاحب
سعوط کند نفع عظیم بخشد

هذا کتاب انیس العشاق من تالیف محمد بن الحسن المشتهر بالرامی فی علم العروض

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد بیحد و ثنای بیعد خالقی را سزاست که وجود خاکیان را بتشریف و لقد کرمنا بنی آدم مشرف گردانید و شکر و سپاس قادری را روا است که با آثار قدرت نقش نفیس انسان را در سلک موجودات بشرف نطق بخشید و عقل سرآمده را بر ملائک مقربت برگزید و محرم اسرار وحی گردانید و دل صدر نشینی را بقرب حضرت عزت ارزانی داشت و منزلة قبول الهام قلم آن یکرا بر حقایق معانی دست تصرف داد و صحیفه این یکرا بر صور کتب آسمانی موشح گردانید و تحف تحیات بر روضه مقدسی که لوای رسالت را بحکم انا افصح را از فرش بعرش کشید و سالکان راه حق را بهدایت دمار سلناک الا رحمة للعالمین از مضیق مسالک ظلمات کفر نجات بخشید و درود بر آل و اصحاب او که کارفرمایان کارگاه دین اند و ملقنین گویان کلمه یقین رضوان الله علیهم اجمعین اما بعد غرض از این مقدمات آنکه در تاریخ فتح روز افزون شاه کشورستان اسکندر زمان مولی الملوک العرب و العجم مالک رقاب امم حافظ بلاد الله ناصر عباد الله

المؤید من السماء المظفر من الاعداء باسط الامن و الامان ناشر العدل و الاحسان ظل الله فی الارضین
قهرمان اهل الدنیا بالطول والعرض سلطان السلاطین معز الدنیا والدین شیخ اویس بهادر
خان خلد الله سلطانه واوضح علی العالمین برهانه روزی بنده درگاه از در محروسه مراغه از
درون صافی احرام طواف اطراف رصد کعبه الحکما سلطان العلما استاد البشر افضل المتاخرین
نصر الحق والدین محمد بن محمد الحسن الطوسی نور الله مضجعه بسته بودم از نقل آفتاب جهان فروز از
آثار کوکبه نوروز بر آن فرش مینا فام مجلسی دیدم چون مینو آراسته فرد نسیم باد در اعجاز زنده
کردن خاک برداشت همه معجزات عیسی را از هاتف غیب اشاره فانظروا الی آثار رحمة الله کیف
یحیی الارض بعد موتها بگوش جانم رسید تعجب کنان گفتم فرد بار این چه جوانی و جمال است جهان را
و این چه حال که نو گشته زمین و زمان را ساقیان بهار جام لاله گون در میان انداخته و مطربان مرغزار
ساز برگ طرب ساخته نرگس از عین مستی تاج زرین بر گوشه فرق نهاده و غنچه از جام لبالب شکوفه سبز از
منظر شاخ برانده این یک مست از اعیان هشیار ربوده آن یک چشمگان خواب عدم را چشم اعتبار گشاده
فرد گل در لحاف غنچه خوش خفته بد سحرگه باد صبا او را خواند یا ایها المزمل سر دار ادای وظیفه
بندگی حضرت سلطان گل قیام نموده و بلبل خوشخوان هزار دستان نغمه داودی در ترنم افزوده
فرد هنوز ناشده سوسن ز بند غم آزاد دراز کرده زبان خوش فصیح در گفتار از هر طرف
انجمنی و از هر گوشه صاحب سخنی عرصه میدان طبع را از آب اشعار اوحدی تر داشتندی و رشته
بازار نظم را از گوهر گفتار مشتری گرم کردندی بحکم آنکه گفته اند مصرع چو کان نماند گوهر فرو نهاد گرد
در اثنای محاورت خودفروشی آغاز و زبان بطعن بر شعرای ماضی دراز کردند القصه فحوای کلام از
مباحثه بمجادله انجامید و مضمون بحث معلوم نگشت چون در بحر طبع اکثر مایه دیدم و کوکب اوج
دانش را بلند پایه ناقص مجال مقال بود و محل سؤال فرد سر مست شد این بلبل گلزار سخن
تا که بهانه نغز ناداند تصریح نکرده گفتم فاضلی از افاضل عصر میفرماید رباعی هر چند که
سرو قامت افراخته واسباب جمال مو بمو ساخته بر فرق تو موسی ید بیضا بنمود
تا عهد صد از نوزده انداخته و این رباعی مشتمل است بر اوصاف حسن خوبان و منوط باد دل
ارباب سخن همانا عقده اشکال این سؤال بجواب مشکل گشای اعیان زمان انحلال یابد تا نتایج
اجتماع اهل هنر ظاهر گردد بعد از تامل بسیار عذر خواهان گشتند نظم از نقد گنج خویش خبر ده مرا
که تو هم ناقد بصیری و هم ناقل خبیر چون باتفاق از غرور دعوی بقصور معنی قائل شدند

[illegible]

لفظم شعرای سخن آفرین و بهستادان باریک بین از کثرت معانی و غایت سخندانی سراپای معشوقه را بر نوزده
باب مبوب کرده اند و از روی دقت مو را بر همه بالائی داده اند چرا که گفته اند بالا تر از سیاهی
رنگ دیگر نباشد هر چند در شرح این ابیات بتحریر انجامید و زبان نسخه مفصل هیچ باب
مسطور نگردد فاما بحکم اشارت بر سبیل ایجاز ورقی مجمل بما فی الضمیر قابل مرقوم گردد و بتفصیل المتقدم
و این جذوه مسمی شد بانیس العشاق بر وجه استحقاق من تالیف اضعف عباد الله و احوجهم حسن بن محمد
ملقب بشرف المشتهر بالرامی احسن الله عواقبه باش تا چشم بخت بگشاید هنگر بنگر که در خواب است
رفع صد گونه پرده خواهد کرد اکنه در مجهد نوزده باب است باب اول آنچه در کشور
حسن سر آمد ملک جمالست موی را گرفته اند و فرق داخل اوست و منقسم بر سه نوع است اول
معقد و پهلوی کش خوانند و آن چنان باشد که موی اتراک که گره بندند از اپارسی کله گویند چنانکه
اثیر الدین دمانی فرموده فرد کر دست من بدان کله عنبرین رسد پایم فراز پایه چرخ برین رسد
نوع دویم مجعد و آن موی دیلم و پهلوی نقوله گویند و پارسی کلاله خوانند و مراد از کلاله آن است که
شکن بر شکن باشد چنانکه سید ذوالفقار فرماید فرد بت دیلم مه مشکین کلاله بمشک چین گرفته
روی لاله نوع سیم مسلسل و آن چنان باشد که مو همچون زره در یکدیگر رفته و از آن
پهلوی مرغول و پارسی کاکل گویند رشید الدین وطواط فرموده فرد کاکل مشکین برافکن
از رخ چون آفتاب حیف باشد بر مه روی تو از کاکل نقاب و هر یک در کشوری سر افراز
و در مملکتی کار سازند اگرچه جمله را مو و طره و گیسو خوانند فاما در میان این جمع متفرق فرقی تمام است
و از آن جمله هر یکی را فراز گاهی و پناهی است آنچه که در رخسار چو مار در کنار حلقه زنند وی را زلف خوانند
چنانکه در وصف دلبران گفته اند فرد وقتی برای آنکه بغارت برند دل زلف او رند بر
سر رخسار و کج نهند و آنچه بر بناگوشش سر فرود آورد و بر گردن محبوب پیچیده وی را گیسو گویند
چنانکه اثیر الدین اخسیکتی گوید فرد از بناگوش ارند رد داوری با گردنش بر بناگوشش چرا
گردن نهد گیسوی او و آنچه بادوشش رسد از درازی و وی را باز پس بندند از آن طره دانند
چنانکه کمال الدین خواجه فرماید فرد با غمزه را بندی بده تا ترک خونخواری کند یا
طره را بندی بنه تا ترک طراری کنند و آنچه کمر وار میان معشوق در میان گیرد وی را موی
دانند چنانکه نزاری گفته فرد موی او با میان و میان تو کم ز موی هر چو که دید موی میان
در میان ترک و آنچه مسلسل و در خاک افتد و در پای معشوق سر اندازی کند آن موی دراز است

گره نقش بخوانند چنانکه قائل گوید فرد الخواجه گر زلف کجش بینی که در خاک افتد با آن رسن در چه مشوگان
از سینه چه کاری بود و زلف دلاویز معشوق را بعنبر نسبت داده اند چنانکه شیخ سعدی گفته گیسوت
عنبرینه گردن تمام بود محبوب خوبروی چه محتاج زیور است و شعرای عرب زلف و موی را بصد
اسم مترادف در عبارت آورده اند چنانکه ضفیره ذوآبه صفیره غدیره غدرا طره فرع
شعر و اسم موی سیاه را گویند و جف موی بسیار سیاه را گویند و مسلسل زلف زنجیر را خوانند و
از بوی و لون و شکل مجموع سی و سه صفت تعبیر کرده اند و ازین سی و سه یازده در کلام ایشان مستعمل است
و در عبارت بلغا متداول است چنانکه حباله مشکه لیله ظلمت ظلام حبیل حبل دود
عنبر غیم حبل متین و سیسکل بند گیسو را که حمایل دلبند است تعوید عشاق مینامند چنانکه سلطان
الشعرا خاقانی در کلیات فرموده فرد بدوتا موی که تعویذ من است یادگار از سر مسکین من است
و یازده دیگر مستعمل است و در عبارت بلغا متداول است چنانکه عقده جعد مجعد حبش برقع نقاب
طاب طناب غراب سنبله عقرب صلیب و محمود سوزنی گفته فرد روی بنما تا دگر جاثلیق
نگوید کالصلوه زلف بگشا تا دگر راهب نخواند کالصلیب و در استعمال یازده دیگر اهل عجم منفرد
مشوش مفتون مفتول عیار طرار دام نمام حلقه نعل ثعبان دخان برج و ملک الشعرا
ظهیر الدین فاریابی فرموده فرد چشمت بجادوئی بدل چاه بابل است زلفت بکافری عوض برج
خیبر است و بعضی از بلغاء عرب آونک زلف را بخوشه عنب تشبیه کرده اند و شعرای عجم آنرا در عبارت
آورده اند و این تشبیه بغایت غریب است چنانکه امیر معزی فرماید فرد گرفته زلف گره گیر در میان دو لب
چه خوشه عنب اندر میان دو عناب و آنچه تعلق بپارسی گویان دارد آنست که زلف را از روی مجاز صد
اسم نهاده اند چنانکه سمن سا بنفشه سنبل نافه نافه گشای مشکبوی مشک رنگ مشک پاش
مشک ریز مشک بیز مشک آگین عنبر فام عنبر شکن عنبرین عنبرآسا عنبر بیز عنبر شمیم غالیه گون
غالیه بو غالیه سا غالیه فام ابر کلوش سمن پوش قمر پوش شب شام غریبان شبستان شب رنگ
شب یلدا شب دیجور شب قدر عمر دراز سایه سایبان پرده چنگ غیم جان ماجان هندوستان
زنگبار هندو لاله سیه کار سیه دل دلدوز دلاویز دلبند دلبر سرگردان سرکش سر کج سرگشته
سر بباد داده سر انداز سرافکنده سرافراز فتاده دراز زره کمند کمند انداز رشته رسن تاب
رسن باز چنبر چنبری دود آتش پرست خورشید پرست کافرکیش کافر کیش زنار چلیپا چوگان
بند زنجیر شوریده سودائی دام زاغ پرشکن خم اندر خم بادپیما هوادار پریشان کار آشفته

روی کار تا آید سفر از بهم برآمده القصه بتولهای خدنگی است دراز و مفردات این کتاب تا معدودی است
و بکند این تشبیهات ظهیر الدین فاریابی زلف را جاده میخوانند و در این تشبیه مخترعیت چنانکه میفرمایند فرد
زلفت سجاد وی بسر دهر کجا دلی است / و انکه بچشم دارد روی نامهربان دهد / و این تشبیه را بواسطه آن
در عقد صد اسم زلف وصف کرده اند که جمهور لطایف در استعمال این تشبیه متفق میشوند زیرا که بقدر
هرگاه منظور بسر تراشیدند و بیضای موی ظاهر گردد و صد صفت زلف که بسر دفتر نوزده باب حسن جمال است
از دیوان دلبری منسوخ گردد و تا کسی حقیقت این معنی ندانسته باشد متعرض کفایت امر نگردد که قایل فرماید
به عرق تو موی سپید و بیضا نمود / تا عقد صد از نوزده انداخته / باب دویم در صفت جبین
وجبهه و ناصیه اسماء اوست و در پارسی جبهه و پیشانی نام دارد و در پرورگار ندرین چهار اسم مترادف
بوضوح منظور است و چهار جا و با چهار کوکب سعد تشبیه کرده اند اول آنکه قدمای عرب جبین معشوق را
از جهة خضاب ابرو بکف الخضیب تشبیه کرده اند و بصفت پسندیده اند و به پیشانی از این پیش میبردند
پارسی گویان تمسک جز این یک بیت ندارند / کف خضیب گشاید گره ز ناصیه اندم / که باه من گره
بسته از جبین بگشاید دویم آنکه شعرای خراسان جبین درخشان را بسهیل تشبیه کرده اند چنانکه علی
در کفایت تشبیه گوید فرد / بهر دل یمنی پیوسته سپید رخشد / آن پیر تو جبینیست چون اختر یمانی سیم
سعادتمندش مشتری خوانند و این تشبیه روشن است و گفته اند فرد / مشتری جبین سر عشاق از آن
نداشت / کور الطف روی جهانیست مشتری / چهارم از روی کشادگی و برا زهره گویند و این از
همه برآمده است چنانکه فرخی گفته فرد / بر فلک حسن اگر چه زهره جبینی / زهره به رقص آید ار جبین بگشائی
باب سیم در صفت ابرو و از اهل عرب حاجب خوانند و بطاق و محراب و عین و نعل و هلالش تشبیه
کرده اند و آن بر دو قسم است متصل و منفصل یعنی بهم پیوسته و از هم گسسته و از روی لطف پیوسته
خوش است چنانکه گفته اند فرد / پیوسته کسی خوش بود در عالم / چون ابروی یار من که پیوسته خوش است
و در عجم بسیزده صفت موصوفست / اول آنکه اهل نظر ابرو را ماه نو خوانند از آن روی که در سپهر حسن انگشت
نما است و از رویت او بهجتی عظیم مشاهده میرود و همه را دیده بر او نگران و او خود را چنانکه هست همه
مینماید تا عاشق مستمند بی تکلف گوید فرد / همه کس بنمودم همه ابرو که تو داری / مه نو هر که ببیند
همه کس بنماید / و ادراک حقیقت او تعلق بدقت نظر دارد چرا که گاهی با بر زلف از نظر محجوب گردد چرا که
طالب دیدار از عین قصور گوید فرد / یک شب از زلف سیه گوشه ابرو بنما / گرچه در ابر سیه مه نتوان
دیدن / دویم آنکه اهل تعبیر بکوچه از ادله او استدلال معنی قاب قوسین کرده قوسش میخوانند

و بجالی

وبیاد می کمانش میگویند چنانکه رامی میگوید فرد از دو رکمان ابرویت پیوسته حور و
تو آفتاب در قوس کی دیده سیم انکه شیخ سعد الدین خضابکرده را از دور بکجی بقوس و قزح تشبیه کرده
میگوید فرد از وسمه ابکمان ابرو چو قوس و قزح بر آفتابست باب چهارم ان که
ابروی سبز از نگار کمان میگویند فرد از روی زنگاری کمان چو نیزه بر داری عیان تا دو تن
باشد در جهان دیگر نباشد مشتری پنجم انکه از گوشه‌ها سر کجی دارد و راست کمان میماند که معشوق
در کمین عشاق کشد چنانکه گفته اند فرد پیوسته کمان ابروانت پیوسته کشیده تا بناگوش
و گوشه کمان ابرو و زلف که دل بسته اوست چنانکه شیخ عماد میفرماید فرد دل من گوشه گرفت از
همه عالم لیکن گوشه گیریست که در بند کمان ابرویست ششم انکه ویرا طاق خوانند از
انکه بر منظره دیده ارتفاع دارد چنانکه ابن حسام گوید فرد ندیده دیده معمار عشق طاقی جفت جز
ابروی تو که جفت است و طاق در عالم هفتم انکه قبله عشاق است و گوشه نشینان ویرا محراب خوانند
و از توجه روی دل بر او دارند چنانکه شیخ عماد میفرماید فرد مذهب غمزه خونریز تو دارد دل من
لاجرم گوشه ابروی تو اش محرابست هشتم انکه او را بن هلال بعین نعلی تشبیه کرده هر چند که
یکی نعلی است که بر سر عیان است و دو را غیر از آن الیضعف گفته است فرد از خط سواد ابروانت مشکل
عاجز شود ابن مقله و ابن هلال نهم انکه اهل قلم ویرا حلقه نون خوانند چنانکه گفته اند فرد
خوش نویسان نیاید در قلم هیچ نونی بهتر از ابروی دوست اگرچه خطی ممدود است چنانکه گویند
فرد حرفیکه بود بر ورق حسن تو دال نون چشم ابروی تو باشد کافی دهم شهسواران عرصه
فصاحت چوگانش گفته اند چنانکه قطب چوگانی گفته فرد خال تو فراز خم ابروی کجت گوییست
که اندر خم چوگان باشد یازدهم انکه چون تیغ جان داغ قبول آن بر ناصیه جان دارند بدان اشاره
کرده اند چنانکه قائل گوید فرد نیکبخت انبود که پیوسته داغ ابروش بر جبین باشد دوازدهم
انکه چون از روی شوخی سر در گوش محبوب باشد و در دیوان حسن و جمال راه حجاب بدو ارزانی
داشته اند چنانکه قائلی میفرماید فرد بالای سر تو زلف از آن دربان است کابروی تو حاجب است
پیشانیرا سیزدهم انکه طغرای حسن و جمالش گرفته اند و در ابطال خط منشور ظهیر الدین فاریابی
فرموده فرد طغرای ابروی تو بامضای مشکوی برهان قاطعست که انخط مزور است
باب چهارم در صفت چشم چشم را اهل عرب باصره و مقله و ناظره و عین خوانند و این چهار
نوع است شهلا و کشیده و خواب آلود و میگون و غمزه لازم هر چهار است و چشم شهلا را

عبهری گویند و بجام نرگس نسبت داده اند چنانکه قائل گوید فرد در خرابات مغان گوئی که مستان
غافلند از شراب شوق جام نرگس شهلای تو و چشم کشیده چشم نرگس است که از تنگی بر خطوط
اجفان متصل است و بعینه بکاف مسطح می‌ماند چنانکه گفته اند فرد ز چشمش یکنظر کافی بود لیکن چو
می‌بینم کجا این دل که من دارم قبول هر نظر گردد و چشم خواب آلوده را مخمور خوانند
هر چند بمدام مست است و معربد نیست که از عین مردم آزاری بستیزد و بیازارد چنانکه گفته اند
فرد می‌نماید که سر عربده دارد چشمت مست خوابست و نمی‌کند آزاری و چشم میگون آنرا
رنگ شراب دارد و مخمور است و از شوخی در یکطرفة العین هزار شور بر انگیزد و او را فتان خوانند
چنانکه میر کرمانی گوید فرد بروشن است این اهل نظر را که در دیوان حسن چشم شور انگیز او
چو شه بیمار مسندنشین است و اهل نظر چشم معشوق را بچهل صفت وصف کرده اند و از آنجمله سی و دو در
عرب بعبارت است چنانکه عبهر نرجس سقیم علیل قمری خمری مخمور ساحر معربد فتنه فتان
زجاجی جزع مردمک دیده را بعروس حبشی تشبیه کرده اند که در حجله جزع یمانی در خواب ناز
باشد چنانکه خاقانی گوید فرد اند و مخمور عروس حبشی خفته در پرده جزع یمنی و بیمار و
خیر تشبیه کرده اند و در عجم متداول است چنانکه نرگس بادام خواب آلود گوشه نشین مردم دار
خانه سیاه خطا ترک فتنه جادو فریب جادوانه جادووش چاه بابل خونخوار خونریز
مردم آزار کماندار تیرانداز آهو آهو فریب آهوانه شیرشکار نیم مست مست مستانه
خراب بیمار ناتوان چنانکه شیخ فخر الدین عراقی فرماید فرد خرابها کند چشمش که نتوان گفت
در عالم چه شاید گفت که خود را ناتوان سازد و ظهیر الدین فاریابی چشم را بآفتاب تشبیه کرده باعتبار
آنکه نورانی و روشن است که چشم را عین میگویند و چشمه آفتاب را عین و در این تشبیه مخترع است
چنانکه میفرماید فرد چشم شوخت که آفتاب وش است خط سبزت که آسمان آساست در
جفا و ستم چنان شده اند که نسخه ایشان کند عدل و وفا است باب پنجم در صفت مژگان
مژگان را اهل عرب جفن نامند و در فارسی پلک هر چند خیل مژگان چشم ترک قلب شکن سپاهی است معدود
اما در عین اعیان بدوازده شعب منشعب میگردد و گروهیش سنان خوانند نظم مژگانت که در
کند بسی از جوشن مانند سنان کبود در جنگ پیش و طایفه خنجرش خوانند چنانکه گفته فرد
خنجر مژگان تو خون جهانی ریخته وان نرگس خنجر گشت با خون دل آمیخته و بعضی مژگان
تیز را بتیغ نسبت کرده اند چنانکه امامی گوید فرد تا داد چشم مست تو از رو بکار تیغ بی او

نکرد بر سر موی کذا بتیغ وقومی مژه را ناوک نامیده اند چرا که در کمان خانهٔ ابرو پیوسته در کمین عشاق نشست
و موی شکافی شعار اوست چنانکه گفته اند فرد مژگان تو با کمان ابروت تیرش همه بر نشانه
آید و گروهی مژگان را بناوک نسبت داده اند که از مجری دیده خون دلها ریزد چنانکه قائل گفته
فرد ناوک مژگان او خون دلم بسکه ریخت گرد جهان سر بسر در نظر من سیاه و بعضی آن را
بنیشتر تشبیه کرده اند چنانکه خاقانی گفته فرد نوک مژگان چنان زدی بر دل که سر نیشش بجگر بشکست
و بعضی آن را نوکه در سواد حلقه هندوی از هر طرف پیوسته و در دیده طلایه کشیده است صف در قلب
شکنش خوانند چنانکه عاشق وصف الحال از زبان معشوق گفته فرد خیل مژگانش دو صف آراسته
در پیش هم ریزش خون میکنند اندم که بر هم میزنند و قومی نوک مژگان را از روی سر تیزی
بالماس ریزه اش نسبت کرده اند چنانکه در صفت سنگ ریزی معشوق امیر معزی فرموده فرد
فرو زده بدو بادام صد هزار الماس برون نشد دو صد لعل سها ز در خوشاب و جماعتی از
شعرای قدیم مژگان را هندوان آینه دار گفته اند و چون این تشبیه خلاف تشبیهات متداول است بر اینه
غریب نماید چنانکه شاعر گوید فرد سنبل رخسار تو رنگی آتش پرست نرگس مژگان تو هندوی آینه دار
و سخن گویان باریک نظر سر مژگان را بپای عنکبوت نسبت کرده اند که از پرده عنکبوتی دیده از هر طرف
راه دل عشاق میزنند چنانکه سیف اعرج میگوید فرد از پرده عنکبوتی نرگس تو در دل زده عنکبوت
مژگان تو چنگ و طایفهٔ بسیار بمورچه کان که در گرد بادام جمع شوند نسبتش داده اند چنانکه سحر آفرین
گفته فرد موران بهوای شکرستان لبش در حلقه گرفته اند بادامش را و کلام امرای عجم است
چنانکه گفته اند کلام الملوک ملوک الکلام و اکثر فصحای عرب مژگان را بطعن رمح و نوک قلم تشبیه کرده اند
اما در رسالهٔ شیخ حسن اهوازی در صفت حسن آمده گفته که چون بر صفحه جمال نون خط ابروی خوبان میکشند
فرد موئی ز سر خامه تقدیر در افتاد بر دیده نشست و نام آن مژگان شد باب ششم در صفت روی
و آن در لغت عرب بهشت اسم مسمی است چنانکه محیا غره طلعت منظر عارض عذار خد وجه
و بر سه وجه موصوف است اول آدم و ویرا اسمر خوانند و در لفظ آدم ایهامیست چنانچه افضل الاقران خواجه
سلمان میگوید فرد دانه خال تو بر عارض گندم گون دید آدم آمد زپی دانه و در دام افتاد و ثانی را ورد
و گویند بوردی معروفست و اهل عجم گلرنگ میخوانند چنانچه بهشتی اتلی گوید فرد رخساره گلرنگ تو ای
سرو روان ورد بیست که از باغ بهشت آورده اند و ثالث را ابیض میگویند و بابیض القمر مشهور است عذار
سفید پوست میگویند چنانکه شادی گوید فرد تا برگ گل نسرین شد روی سپید از تو از خرمی و شادی

وادست

در پوست میگنجد و بزبان پارسی هشت نام آورده است اول آنکه اهل نظر دیده‌اش گویند مولانا
همام الدین تبریزی فرموده فرد اگر دیدار بنمائی و جنت را بیارائی برای همه دوزخ کشند از
روضه طوبی را دویم آنکه خراسانیان چهره‌اش خوانند چنانکه ظهیر الدین فاریابی فرموده فرد
شمعیست چهره تو که هرگز ز نور خویش پروانه عطا به آسمان دهد سیوم آنکه اهل تجارا
رخساره‌اش گویند چنانکه پور رودکی گوید فرد رخساره او پرده عشاق درید تا آنکه نهفتند از و هم پرده
پرده چهارم آنکه عشاق مشتاق رخسارش مینامند چنانکه عزیز شیروانی فرماید فرد گشاده گوی اگر سپهر آن
ز صبح برسند کشیده داغ صبوحی ز نیل بر رخسار پنجم آنکه شاهبازان عرصه حسن رخش گویند
چنانکه سحرآفرین گوید فرد هر که رخش دید از کناره میدان در شطرنج او فتاده نیاید ششم آنکه
پارسی گویان گونه‌اش گویند فرد شد بار دگر دیدن رویت روزی وز بخت نداشتم بدین
گونه امید هفتم و بزبان پهلوی دیم خوانند چنانکه گفته اند فرد او نم و اشو دیم با کمین
وانش اشو بدل بو بامدادان هشتم آنکه سایر خلق رویش گویند چنانکه شاعر گوید فرد روی بنما
تا که ایمان آورند بت پرستان از زمین سومنات وروی نار نشان از الجمل بحقیقت زیبا
آراسته اند و در عرب تشبیه من وجه بده چیز کرده اند قمر ید بیضا مرآت شمع نادر عاج
کافور اهل عجم از حقیقت او بیازده صفت بر مجاز اطلاق کرده و در لسان عرب آورده اند چنانکه
کعبه قبله دین مصحف صحیفه نسخه ورق طلیعه نور ید بیضا نجم و وی را بنوزده صفت تشبیه
آورده اند آفتاب ماه جام جهان‌نما آینه دست موسی آتش آب نیر بها گلزار
گلستان گل لاله سمن یاسمین نسرین نسترن گلنار ارغوان نیمروز ختن نگارخانه چین
چنانکه گفته اند فرد خیال روی تو در چشم من چه جلوه کند نگارخانه چین در نظر پدید آید و از
عدد چهل و پنج تشبیه شش وجه در میان این طایفه مترادف و متداولست چنانکه شمس آفتاب
قمر ماه بیضا دست موسی نار آتش مرآت آینه ورد گل و شعرای روشناس هیچ
صفت بیشی نکرده اند جز این یک بیت که چون بینی در وجه نشسته فرد ما بین دو عین راست
شد از نون میم یعنی الفی کشیده بر دی از میم باب هفتم در صفت خط و خط نزد ارباب حسن
لطیفیست مشترک میان اهل قلم و حسن خط از غایت لطف در عبارت نمیاید فاما از روی قیاس بر دو
قسم کرده اند اول آنچه گرد لب بر میاید و روی بیشتری دارد و اهل عرب از انبات خوانند که با اعتبار
نمو نما دارد و شعرای عجم سبزه میگویند چنانکه ظهیر الدین فاریابی فرماید فرد در خط شد ام

ز سبزه خط تو هر زمان   تا لب جوار آن لب شکرفشان نهاد   و استادان رنگین سخن
خط سبز را فستقی میخوانند چنانکه گفته اند فرد از پسته فستقیت معلوم شد کامروز خطت
روی بسبزی دارد   و شعرای خراسان دایره خط سبز را بواسطه دور و لون باسمان تشبیه
چنانکه امیر معزی فرموده فرد خط سبزت از از رو آسمانی گشت تا دانی   بجان منت پذیر
اند عطای آسمانی را   و ارباب معانی مهرگیاهش گفته اند و این دلیل روشن است چنانکه
جمال الدین سلمان فرماید فرد رخ تو چشمه مهر است و گرد چشمه مهر   دمیده سبزه خطت
مگر که مهرگیاست   و از یکروش بزنگار آینه نسبت کرده اند چنانکه مشهور است فرد آینه
روی دوست زنگار گرفت   از بسکه بران سوختگان آه زدند   و اهل روش ریحان
خوانده اند چنانکه قائل گفته فرد خطت ز غبار روی در ریحان کرد   یاقوت لبت سر ترقی
دارد   و باوجود آنکه در قلم اصطلاح نسخ نسخه حسن میکند چنانکه ظهیرالدین فاریابی فرماید
معزول کی شود رخت از نیکوئی بخط   زیرا که بر تو ملک ملاحت مقرر است   و چنین از سواد
او تفاوت مراتب انواع خطوط درج یاقوتی محقق میگردد و ادیب کاتبی گوید فرد خط غبار
بست نسخ گشت در عالم   که ناگهان شود آن نسخ ثلث توقیعات   و حرفگیران لوح
عشق شکل دال خط را بلام نسبت کرده اند چنانکه عماد خسرو میگوید فرد خط تو که شان لبت
نازل شد   لا نیست که بر آیت وجهت دال است   و دیگر انجا دوازده صفت بقلم در آورده اند
چنانکه سبزه ریحان مهرگیاه پیروزه زمرد مینا زنگاری فستقی طوطی خضر لام
دایره   و شعرای خراسان دایره خط را بهاله نسبت کرده اند چنانکه ادیب صابر گوید فرد
در دور رخ تو هاله انداخت سپهر   تا دایره خط تو بر ماه کشید   قسم دویم آنچه در شام زلف سر فرا
گوش محبوب آورده از سیاهی غبار خیل زنگیان است که رد بخط خطا دارد و سر جنبش حبش
گرفته چنانکه امیر معزی فرماید فرد زنگیان که ختن بهم برآمد بخطت   گوئی ز حبش سیاهی پیدا شد
و امرؤالقیس اثر العود سوخته نسبت داده و در پارسی ترجمه اش گفته اند فرد لاله رخ آتاب
رخشت در دل مجمر افکند   عود را بوی خطت بر سر مجمر دارد   و ابوفراس مشکش تشبیه کرده و
حقیقت این تشبیه لذا بیفرد استدلال میتوان کرد فرد تیره انخط مشکینم که گوئی مورچه پای
مشک آلوده بر برگ گل نسرین نهاد   و آنچه صحیفه عذار را دور تر گرفته است و استیاز موی بنا
گوش از روی بهشتوان کرد آنست که عارف بتجاهل گوید فرد گرد مشک است که بر گرد بنفشه

بانفشه است که در دامن گل ریخته   و متنبی نیز خط را بعنبر تشبیه کرده است چنانکه ظهیر الدین
فاریابی گفته فرد آمد خط سیاه بالای رخت   وین نیز مثلی است که لا اسمر عنبر است   و این
نوع خط نیز یازده صفت موجه موصوفست چنانکه   سنبل شبکه عنبر عود سمندر پر غراب
دوده تاریکی ابر انگشت قیر نیلی ماهی پیاله مورچه بنفشه شب چنانکه انوری فرماید فرد
ای از بنفشه ساخته گلبرگ را نقاب   در شب طپانچه زده بر روی آفتاب   و ازین سی
تشبیه که ذکر رفت هفده باصطلاح اهل عجم است و سیزده بعادت اهل عرب چنانچه نبات ریحان
خضر عود مشک عنبر بنفسج نیل قیر لام دال غراب پر غراب ماله   و یحیی برمکی خط محبوب را
خط محبوب را بلباس آل عباس تشبیه کرده و این معنی بغایت غریبست و پارسی دران جناب باز این
فرد در قلم نیاورده است   سلطان رخت لباس عباسی را   پوشیده مگر سر خلافت دارد   و
خط از روی حقیقت از اعراض منشور و در نشو و نما است تا مادام که محبوب بمحاسن اوصاف حسن خط آراسته
نگردد چرا که گفته اند فرد   اهل معنی را اگر صورت نبینی خط تو   صورتی بودی رخت از روی هستی با مدام
فاما اورا که غبار در دیده بود از مطالعه خط غبار چه تمتع   فرد   چشم کوته نظران بر ورق روی نگارین
خط همی بیند و عارف قلم صنع خدا را   باب نهم   در صفت خال و آن موصوف و معروفست
بزیب جمیل و زینت جمال [illegible] از عرب یافته [illegible] شناس عجم شد و خال نیست از آنکه نقطه سودائی رسوائی
خال معشوق را با سودای دل عشاق نسبتی باشد از آنرو که هر دو [illegible] چنانکه گفته اند فرد تا تو بر برگ سمن
نقطه سودا زده   در سویدای دلم آتش سودا زده   و از آنچه خال را با سپند نسبت کرده اند که پیوسته
با آتش رخسار در تابست فرد دل را بسوخت دانه خال تو زینهار   زین بیشتر بر آتش سودا منه سپند   و از
سیاهی دل بکفر و فرعونش نسبت کرده اند چنانکه قایل گفته فرد رخ و خالت ید و بیضا و دلت فرعون است
رقم کفر چرا بر ید و بیضا زده   و اگر قدمای عرب خال را الحجر الاسود تشبیه کرده اند و شعرای عجم حقیقت این
معنی را از قدما سلب کرده اند و در عبارت آورده اند چنانکه شاعر گوید فرد خالت حجر الاسود و ما
اهل صفاییم   مسعی بکجا رسد بوسه اهل صفا را   و ستاره شناسان نیک اختر بکوکب منخسف تشبیه کرده اند
چنانکه گفته اند فرد ما بین دو ابروی تو این نقطه خال   چو کوکب منخسف میان دو هلال   و کمال الدین
اسمعیل خال دلپسند را بهاروت نسبت داده چنانکه میفرماید فرد موی زلف تو بر بناگوش نعمان و دست موسی
خال تو بر زنخدان هاروت و چاه بابل   و کمال الدین خواجه در وصف الخال که آرامگاه بر لب چشمه
آب زندگانی دارد میگوید فرد چه نکته است سیاهست خال هندویت   که نیک لب [illegible] آب زندگانی برد

خسرو هندوستان خال را بحبش تشبیه کرده چنانکه میفرماید فرد روشن شده از رخت که خالت عنبر است
در مملکت بدن غریب فتاده است وشعرا خال را بانگورک دیده نسبت کرده اند چنانکه مولانا
شمس الدین میفرماید فرد انگورک چشم ماست خالت یارب کز عین سواد مردم دیده فتاد
و در صفت خال اهل لطف لطیفه از این رباعی بگفته از رباعی آنخال که بنده بر رخت می بینند
زاغیست که خیمه بر گل تر بنشیند یا نی علعلم که در گلستان رخت زنگی بچه بر بنه گل میخندند و ذا
خال بنقطه خط هفت است چنانکه قائل گوید فرد و از خال تو بر طرف خم ابرویت هست چون
نقطه از عنبر سارا بر نون و بهواداران بابت قدم بمگس نسبت کرده اند چنانکه گفته اند فرد
آنخال که هست طالب تنگ شکر بر تنگ شکران مگس شیرین است و از فرخستگی خال را بدانه نسبت
کرده فرد به دانه است خالت افتاده بر زنخدان باید که گوشداری زآسیب روزگارش و بزرگ
خال را در نقطه دایره حسن بیست و پنج وجه قرار داده اند و از عدد بیست و پنج نزد عرب موصوفست
بعضی مستعمل و بعضی غیر مستعمل چنانکه حجر الاسود کوکب منخسف نقطه یاروت فلفل حبش عنبر
سنگ و در عجم مشک میگویند چنانکه گفته اند فرد ای بر سمن از مشک بعمد ازده خالی مسکین
دلم از خال تو افتاد بحالی و هیجده دیگر بعجم مخصوص چنانکه هندو زنگی سیاه دل خون سوخته
مشک آگین عنبر آگین عنبر فروش غالیه بوی غالیه رنگ فرد خالی که بر رخ تو پریوش فتاده است
چون فلفلی بود که بر آتش فتاده است دانه زاغ مگس دل فرعون مهر نگین انگور دیده
و سوختگان سودای عشق از عنبر تر خالی عملی مینهند چنانکه عارف بر وجه تجاهل استفسار میکند فرد
نقطه از خامه نقاش ازل افتاده است بر گلستان رخت یا تو بعمد ازده و حقیقت این تجرد عشق مجاز
معلوم نمیگردد این از رموز ارباب قلوب دانند که صدر نشینان بارگاه قبولند و قائل اسرار عشق
چنانکه گفته اند بیت اسرار تو عشاق تو دانند گماهی کانخال سیه لیست که سریست الهی
باب نهم در صفت لب و لب را اهل عرب شفه گویند و شعرای عجم حلقه لب راحه یاقوت نسبت کرده اند
چراکه مفرح جانهای عنبر دکان در او یافته اند چنانکه ظهیر الدین فاریابی فرموده فرد چو نمار مهره
خواستم از حقه لبش در پیچ رفت زلفش و از مهره مار داد و بعضی بطوطی نسبت کرده اند چنانکه
گفته اند فرد طاوس جان بجلوه در آید ز خرمی گر طوطی لبت بحدیثی زبان دهد و شیرین ترا که
خستگان فراق شکرش خوانند چراکه بهی بیماران عشق از دست و در رنگ بنار دانه شبیه است
چنانکه گفته اند فرد در صفت انگه لعل بجهد مروری بیمار عشق را شکر و نار دان دهد و سخن گویان

خراسان در بشیر نسبت کرده اند هرچند که خط سر او نیست و سلطان الشعرا انوری میفرماید فرد
خط تو بر لب تو چو بر شیر پای مور   زلف تو بر رخ تو چو بر مه غراب   و بعضی لب معشوق شکرگفتار را
شکرستان گفته اند چنانکه گفته اند فرد طوطیان شکرستان ترا   چه توان گفت که شهبازانند
و جوهرشناسان حلقهٔ ارباب لطف لب را بلعل تشبیه کرده اند جهت آنکه ملیح و آبدار است چنانکه شیخ سعدی
فرماید فرد ملاحتی است لب لعل آبدار ترا   که در حدیث نیاید چه در حدیث آید   و دیگر گفته اند فرد
لعل شد بر زکیت لب او گفتم   یاقوت بزرگ قیمتی تر باشد   و اهل سمرقند لب باریک را بتار قرمز
تشبیه کرده اند و مبدع الدقایق میفرماید فرد لبت از روی باریکی نماید   بچشم سوزنی چون تار قرمز
ارباب دولت نگینش خوانند و از این فرد شهرتی دارد فرد این جانم لعلت اگر بدست آید   همچو
نگین ملکت سلیمانی   و فصحای عرب لب را برطب تشبیه کرده اند و در پارسی لطیف تر از این نیافته اند
چنانکه طالب در حسن طلب میگوید بیت باری گزر و ظیفه بود ز جو استم   گفت از لبت رطب
دهم از غمزه خار و رد   و لب اطفال نوباوه را انجیر تشبیه کرده اند چو هر دو شیرینند چنانکه تاج
حلوائی فرماید بیت عید آمد عید برگ عیدم بفرست   خرمای لبت که بوی شیر آید از او   و شور دهان
عشق نمکدانش دانسته اند چه الملکی دارد چنانکه خواجه سلمان فرماید فرد تراست که دو نمکدان پدید شد
سبزه ما بسبزی و نمکت شد هزار جان جهان   و از آنرو که روح الله است جلیسی دمش
میخوانند فرد لعل حیات بخشت روح اللهیست کرده   در دور چشم مستت احیای می پرستی   و لب تشنگان را
مشرب خضر آبحیاتش خوانند بلکه حیات آب از او ست احیوان چه داند قدر آبحیوان و در اینباب نیکو گفته
فرد نشان آب حیوان کرد مان خضر میجستیم   ذات میداد نیک بر لب نشان ما را   و دستان جان اهل
عشق راحت دانند چنانکه گویند لعل تو راحت و خون در دیده ما زد مدام   چشم تو مست است و در
در سینه باشد خراب   و باریک بینان جان شیرین بر لب آورده اند لب را از روی همت نه
صفت ادراک کرده اند و از این هفت و نه هفت شانزده مخصوص عرب است و یازده بعجم چنانکه
حوض کوثر   راح   روح   راحت   یاقوت   لعل   مرجان   زبرجد   عقیق   شهد   رطب   عناب   و
پنج جزء غیر مستعمل چنانکه حلقه غنچه قند نبات نقل و سیزده نشید دیگر بعجم منسوبست چنانکه
نگین   جان شیرین   آب حیوه   شیره می   نقش   نبات و سجاده   جام خون   نار دانه   نمکدان   شکر
شیرین   شکرستان   طوطی   و اهل عجم از استعمالات اهل عرب مخیرند بلکه در مذهب و سلیقه درست
تصرف دارند و بعضی از مطالعه دواوین استادان عرب متحقق گردد که هر حرفی نظر فی است و هر نکته

کتابخانه [illegible] آستانه [illegible]

نقطه وار حسن مطلع فاریابی این معنی استنباط کرده فرد چرا هوای لبت خون من بجوش آورد اگر
نشانه خون از خواص عناب است

باب دهم در صفت دندان و دندانرا اهل عرب
سه نام مرادف نهاده اند چنانکه سن و ثغر و ضرس و به صفت موصوفست اول نور که اهل
عجم شکوفه گویند و دویم حب و بپارسی گوهر ارش گویند سیم برد یعنی تگرگ و اکثر اهل عجم دندان را
بتگرگ تشبیه کرده اند چرا که به نسبت از اند وصف خوبتر است چنانکه گفته اند بیت ژاله از نرگس
فرو بارید و گل را آب داد وز تگرگ روح پرور مالش عناب داد و سلطان الشعرا خاقانی
دندانرا ابر تنک تشبیه کرده و لبرا بخون چنانکه در قسمیات آورده فرد بسر سنگ تر و خون جگرم
بسته بیرون و درون دهنت و اهل خراسان دندانرا از آبداری بقطره شبنم نسبت کرده اند
فرد دندانت بقطره های شبنم ماند کاندر دهن غنچه خندان افتد و مجنون عامری در دندانرا
بعقد ثریا نسبت کرده و بترجمه کمال الدین اسمعیل گوید فرد دو رشته در دندان چون از لبت تابد
گوئی که ثریا در ماه کرده منزل و اهل عجم ثریا را پروین خوانند و در دانه بزرگ را گویند و بلولو
متعارفست چنانکه از در بدندان گرفتن محبوب اثیر الدین ادمانی فرموده فرد بوسه خواهم زنود و لعل
بلولوگیری خوش جوابیست چگویم که شکر میخائی و در بیان هر سه صفت مولانا رکن الدین بکرانی
فرماید فرد انلولو لولالا که شد دندان او پروین جان از دیده اهل نظر در خوشاب اند اختته
و شعرای سابق دندانرا از جهة قیمت بدر نسبت کرده اند و در باب دندان محبوب گفته اند فرد در حلقه
لعل لب گوهر شکنت در یکه هزار گوهر ارزید شکست و عاشق بعذر بر یکدیگر افتادن دندان
معشوق گوید فرد بر درج عقیق تو آن چندین در در بر یکدیگر از تنگی جا افتاده است و جوهر
شناسان رشته مروارید دندانرا از آنجهة که در یک سلک اند بگوهر نسبت کرده اند و بخلاف رای
ایشان علی فخری تستری گوید رباعی میگفت بدندان تیم عقد و در من همچو توام خوشاب و پاکیزه
گهر خندان خندان بزیر لب گفت خموش هر رشته دیگر باشد و هر رشته دیگر و در صفت
جمع و تفریق وصف خط و لب و دندان ابن حسام فرماید فرد تا تبسم نکنی عقل بگوید هرگز که تو در آب
خضر لولو لالا داری و بیک اختران از روشنی بستاره اش نسبت کرده اند چنانکه مولانا همام فرماید
فرد بخند اگر چه بخندیدنت همیدانم که آفتاب بروزم ستاره بنماید و اهل نجوم بکوکب آتش بارید
و استادان قدیم دندانرا بمهره نسبت کرده اند چرا که در حقه لب جا دارد و بمسک جز این یک بیت
تمسک نیست پروین چه عجب اگر پراگنده از حقه مهره لب و دندانت و هر چند گوهر پاک

دندان بحقیقت عظمی عظیم دارد و در محل خود بمثل است پس از روی مجاز عقود منتظم او را
بیازده تشبیه بر آورده اند و هشت صفت بلغة عربست چنانکه ثغر حبب برد ثریا در
لولو تمثین و هشت بعبارة اهل عجم چنانکه آمرک شبنم گوهر مروارید پروین ستاره
مهره سرشک و اهل عرب دندانرا بهیچ باب با کلمات پارسی نیارند و شعرای عجم دندان
طمعرا در الفاظ ایشان فروبرده و در تصرف تشبیهات مجتزند و از آنجمله شیخ سعدی علیه الرحمه
میفرماید قطعه گر این مشغله دگر باره در جهان آید چنانکه دعوی معجز کند بسحر مبین باب زر
نتواند کشید جو شو الف نسیم زر نتوانند بسان ثغر تو سیمین باب یازدهم در صفت
زنخدان اهل عرب زنخدانرا ذقن میگویند و تشبیهش بتفاح کرده اند و تفاح سیب را گویند و شمامه اش را
خوانند و به دستنبو مشهور است و این سیب بهر دو صفت موصوفست فرد سیبی و نقش که هست
چون دستنبو خواهم که همیشه بر سر دستم بو و اثیر الدین رمانی در وصف زنخدان معشوقی
میگوید فرد سیب زنخش در دل من بار آنکند زینسو خشتر باید پس ازین بوی بهی و شعرا
خراسان زنخدان محبوب را به نسبت کرده اند از آنرو که گرد آلو داست فرد خط تو غبار است
در زنخدان تو به باشد اگر گرد ز رخ پاک کنی و اهل لغة طوق زنخدانرا غبغب گویند منت
دست از ترنج غبغب او میسکنی جدا ای طمع ز سیب زنخدان بریده ملوک الکلام زنخدانرا
گوی سیمین گرفته اند چنانچه سلطان محمود سبکتگین در عذرخواهی زنخ گرفتن محبوب گوید
گر زنخت گرفتم از سر لطف خون من ریختی و عذرت هست زانکه هنگام رگ زدن رسمست
گوی سیمین گرفتن اندر دست و لب تشنگان بادیه عشق گو زنخدانرا چاه نسبت کرده اند
که اندر است فرد بسا سکندر لب تشنه در جهان که نیافت نشان آب حیات از چه زنخدانش
و از آنرو که چاه زنخدان در دل بردن سحر میکند بچاه بابلش نسبت کرده اند و مباهات عشاق
در روی معشوق میگویند فرد چشم هاروت آر به بند روی هاروت ای پسر سرنگون بند ازان
چاه زنخدان بوسه و در روی روزگار بدوازده صفت روشناس است و چهار مستعار مانند
چنانکه تفاح سیب شمامه دستنبو و هشت غیر متداول است چنانکه به ترنج گوی سیمین
چاه چاه بابل آب معلق جان عزیز فرد دست همه کس بدان زنخدان نرسد جان بر سر
کف داشتن آسان نبود و در وصف دلدار پارسیان با این رباعی گفته اند رباعی
سیب زنخش که هست روح ثانی بر دست گرفتم از سر نادانی دلدار بتهدید بمن گفت که هی

جان بر سر دست مینهی ادانی   باب سیزدهم   در صفت گردن گردن را اهل عرب هادی
و رقبه و جید و عنق گویند و بگردن غزال نسبت کرده اند و در عجم بگردن متعارفست و نامداران
ملک جمال گردن را در کشور حسن سروری داده اند چنانکه میفرماید فرد گردن را چون قد او بالا برائی تا بدو تا
ملک خوبی اینهایی سروری چون گردنش   و استادان ماوراء النهر به درخت کافورش نسبت کرده اند چنانکه
قایل گوید فرد از زلف چه مار تشنه در تاب تموز   پیچیده بر اندر درخت کافورش باز   و بعضی بشمع کافور
گفته اند چنانکه اسدی گوید فرد اختر از قرص خورشیداست زرین چهره اش   روشنان را شمع
کافوریست سیم گردنش   و طایفه گردن را ماسوره عاج نسبت کرده اند از انکه مار زلف بروی می پیچد
و عاج لفظ عربیست و اهل پیل استه اش خوانند و بر این صفت گردن افرازی داده اند چنانکه در حق
گاو نور ماسوره عاج شاخ شکوفه شوشه سیم   چنانکه گفته اند فرد با برگ من آنکه دست در گردن کرد
در گردنش آمد هوس شوشه سیم   باب چهاردهم   در صفت بر بر را در لفظ عرب صدر میگویند
و در عجم سینه و صدر الدین آملی سینه را از آن صدر میخواند که صاحب دلست و صدر بلخی میگوید فرد گشت
همین دوش و برش بر من زد   الحمد لله که بر خوردم ازو   و ظرافان نقد خوبی بر باز سینه را بسیم
نسبت کرده اند چنانکه گفته اند فرد بر چه سیمش از آسیب برمن مجروح   نه لطفش از آن شد نفس افگار
و باغبانان محبت بر لطیفه نسرین خوانند چنانکه گفته اند فرد بر نسرین برابا د صبا مژده که باز
ترک نسرین برمن عزم گلستان دارد   و نقش بندان کسوت عشق تن را بحریر نسبت کرده اند
چنانکه خاقانی در قسمیات میگوید فرد بحریر تن و دیبای رخت   بترنج بر و سیب زنخت   و معقود
وجود است و مراد از ترنج بر پستان و قد پستانرا بانار نسبت کرده اند و این آنست که فردوسی فرماید
بیت رخانش چو گلنار و لب ناردان   ز سیمین برش رسته دو ناردان   و راهروان راه عشق
محبوب سرو بالا را گلندام میگویند چنانکه گفته اند فرد با چنین شکل و شمایل که تو داری باشد   همه
کس را بتو با سرو گلندام طمع   و سینه را از سپیدی بشکم سنجاب نسبت کرده اند و پوشیده نیست
بر ارباب معنی که بر را بعد و جهت اندام تشبیه کرده اند گروهیش سیمین خوانند و بعضی عاج و قومی
سنجاب و جمعی گل و طایفه حریر و جماعتی نسرین اما مولانا همام الدین وجود معشوق را بسمن بر گزیده
و میفرماید فرد چو بنار پیراهن کشتی گر گل بسی نازکتری   پیراهنی باید ترا از لاله یا برگ سمن   باب پانزدهم
در صفت ساعد و آن لفظ عربست که دست عجم گشت و در نزد دستان عشق ساعد زورمندان
سیمین و حسن گفته اند چنانکه شیخ سعدی گفته است فرد پنجه با ساعد سیمین چه پسندازی به با

توانای معربد نکنی بازی به   و مزاج شناسان بعضی کبر ساعد یار میسا را بتخته عاج نسبت کرده اند
و در صفت کردن محبوب گفته اند فرد زان پیش کر بوسه داد بر ساعد او   از تخته عاج شاخ مرجان
برخواست   و از اینجاست که هر دم خون عشاق برنگ دیگر میریزد نگارینش میخوانند چنانکه
کمال الدین عضد میفرماید فرد تو تیغ میزن و مگذار تا من مسکین   نظاره میکنم آن ساعد
نگارین را   و از غایت لطافت و نازکی ببلورینش نسبت کرده اند چنانکه گفته اند فرد بلورین
ساعد و جام بلورین   بیامیز دهم نور علی نور   و شعرای قدیم ساعد را پیل استه گویند و در صفت
خوابیدن معشوق بر سر دست عنصری گوید فرد چه بر روی ساعد نهد سر بخواب   سمن را از
پیل استه سازد ستون   و چون در وصف او صافرا سخن کم دست بهم میدهد بر سیمینش صفت
اختصار کرده شد چنانکه کاهی سیمین گویند و زمانی بلورین و وقتی سیم و بکنایت حمایلش خوانند
چرا که از روی مستمندان و تعویذ کردن جانست و این معنی از این فرد مستفاد میشود فرد گفتم هوس
ساعد سیمینش نکنم   اکنون که بگردنم در آمد چکنم   باب شانزدهم   در صفت انگشت انرا
در لغت عرب اصبع خوانند و انگشتان را اصابع و سر انگشت را انمله و بنان گویند و هر یکرا باسمی
مخصوص ساخته اند و از شیرین سخنان عرب بعضی بنیشکر تشبیه کرده اند از انجهت که گره بر گره است
و انگشت نمایان شعرای عجم انگشت را از سپیدی و نرمی بدم قاقم تشبیه کرده اند چنانکه انوری
گوید از نرمی فرد اندلاو بردار دار نرمی   سر انگشت چو دم قاقم   و چون بر سر عشاق دست
بخونریزی بر آورد نگارینش گفته اند اثیری گوید فرد نگار کرد بخون دلم نگار انگشت   ز خون
دل بنهادم بر نگار انگشت   و پنج انگشت نگار کرده را به پنجه مرجان تشبیه کرده اند چنانکه
رکن جانی گفته است فرد نگاه رنگ و خبار ده دست بنداری   سر انگشت بلورین تو رنگ از پنجه
مرجان   و در منع نگار کردن سرپنجه نگاری حصاری گوید فرد چرا باید که انگشتان برنگ تیره
الائی   که نتوان فرق کردن هیچ انگشت تو از انگشت   و سخن گویان خراسان سر انگشت را
بفندق تشبیه کرده اند چنانکه قابل گوید فرد روزی ز پسته اش شکری خواستم بچشم   سرپنجه فندق
فراز نرگس نامهربان نهاد   و انگشت به پنج لغه در عقد لغه اهل حساب آمده است چنانکه مذکور
دم قاقم قلم عاج پنجه مرجان   ناسوره سیم چنانکه در وصف استین بر زدن ترکان تیر انداز
گفته اند بیت ز پیل استه دیبای چین بر شکست   هماسوره سیم بگرفت دست
باب هفدهم   در صفت قد اهل عرب باعتبار قد قامت الصلوة قد را قامت میگویند

چنانکه اوحدی فرماید فرد بر در مسجد گذاری کن که پیش قامتت   در نماز آیند آنها یکه قامت میکنند
و در عجم قد و بالا میگویند چنانکه گفته اند فرد قد و بالای ترا دو دو دل با مرسان   که دود گرچه همه
میل بالا دارد   و بالانشینان بارگاه عشق بر سرو سهی بالائی داده اند از آنجه بالاش گویند
و زیردستان شب هجران بلای جانش میخوانند چنانکه فتح الدین فتح الله گوید فرماید فرد ملامت
انکه تو نامش نهاده بالا   حدیث راست همان است و زیر و بالا نیست   و هواداران بلند همت
عمر درازش گفته اند چنانکه قایل گفته است فرد هوای قد بلند تو میکند دل من   تو دست کوته من
بین و آرزوی دراز   و حرف گیران لوح عشق الفش میخوانند چرا که در میان جا ندارد چنانکه قایل
گوید فرد قد تو در میانه جان راست چون الف   آرام کرد راستی آرام جان ماست   و اهل کمال
از غایت استکمال آورده اند که از بناتی برسند که تو که گفت من نیم از خاکش بر کشیده اند و با قد خوبان
او را برابری داده اند و اهل دریا بارش نشک گویند چنانکه شاعر گفته فرد قد تو چنانکه بر لب دریا نشک
طوبی بر دار قامت چو نسرو تو رشک   و عجب تر آنکه کوته نظران از طمع چوبین خشک قد دلبر از سرو
میخوانند مصرع سرو چو بیست تا تراشیده   لاجرم تیر ملامت شدند و بعد از آن از بی دبی مولانا هما
میگوید فرد سرو دراز روزی ببالای تو نسبت کرده اند   شرمساری کرده ام عمریست از بالای تو   و
در ترجیح قامت محبوب و انکسار سرو این معنی ابلغ است که شیخ عماد گفته است فرد ترا بسرو نخوانم که سر
با پای   همه تنست و تو از پای تا بسر جانی   و در رعایت جانبین بر این فرد مزیدی نیست فرد سرو را
ز دلاف بالائی و لی قربی نداشت   کار سرو از بندگی قامت بالا گرفت   و با صطلاح اهل عرب
نهال قامت محبوب را با شجار مختلفه تشبیه کرده اند چنانکه طوبی شاخ نخل صنوبر عرعر و در عجم سرو اما در
این خلافی نیست و از شعرای عجم شیخ سعدی قد را بابان تشبیه کرده و در شعرای عجم این اختلاف
از لطیفه خالی نیست عربیة یا قضیب البان یا هذا الوقوف   گر خلاف سرو میخواهی بجم   و اهل عجم
در استعمال این تشبیهات مخیرند و اما آنچه بخود مخصوص کرده و در عبارت آورده اند هفت است
چنانکه سرو   نارون   شمشاد   تیر   نی   گلبن   الف   و از عدد سیزده صفت هیچ تشبیه در آن نیست
که از شکل مخروطی صنوبر را بقامت دلدار تشبیه کرده اند باعتبار آنکه از حقیقت اسم او بر این ظاهر
میگردد و بحقیقت دلی دارد فرد شکل صنوبریکه دلش نام کرده اند   سلمان بیاد قد تو در بر
گرفته است   هر چند در اینباب سخن بالا کشیده اما نخذرم از راستی که از راستی نتوان گذشت
الحق اعتدال بالای الخور بهشتی را تا طوبی بالائی بلند نگفت منزلت بهشت نیافت و شاخ

ادرا

تا خود را بدو نسبت نکرد در عرب بار نیاورد و نخل تا سایه او را گردن ننهاد سرفراز نشد و بان تا دم نزد
در هوای او شکوفه نکشت و عرعر تا در راه او بر خاک ننشست سربلندی نیافت نیشکر با وجود نی اگر
کمر خدمت با وجود نیستی تا ابد الدهر پای در گل باندی تا سرو بلندی و لاف آزادی نزد بر خاک
ننشست و تا نارون با او همسری نجست دست روزگارش بخاک مذلت فرو نبرد و تیر با همه رفتار
افتاده اوست و صنوبر با همه مقدار دلداده او و کلبن الحق همه خار و ناشاک ایر رهند فرصت از
راه بوستان تا پیکر روان و در لطف این تشبیه مولانا جمال الدین [illegible] گوید فرد شکل صنوبری
که دلش نام کرده اند بیدل بیاد قد تو بالا گرفته است ایضا فرد بیت [illegible] صنوبر از قبل اندوخ
صورتی میخواست مثال قد ترا برکشید و آمد راست باب هجدهم در صفت میان میان را
اهل لغه خاصره خوانند و بپارسی میان گویند و صفت باریک میان را گویند از آنجه که واسطه کمر است
در میان پیکر وجود بتازی اهیف باریک میان را گویند و باریک میان میان باریک را مو
کرده اند چنانکه شیخ سعدی فرماید فرد میانش را و مویش را اگر صد ره بپیمایند میانش کمتر از موی
و مویش تا میان باشد و در این تشبیه مبالغه نیست چرا که میان را بموی در باریکی گرفته است و ظاهر
ازین گفته اند فرد طرفه آن است که دلدار کمر می بندد ور نه معلوم نگشتی که میانی دارد
و در تاکید نفی و اثبات این دو قی دارد فرد بر موی اگر میانت وقتی کمر نبستی نیستی نبود از
موی میان نبودی نیستی نیستی که اگر کمر نبودی از آنرا که گشودی آنها بستی نپوشند یکسان نامی
بر روی بسته و کمر معروف میان گشت نام او باقی [illegible] نشان [illegible] هیچ صفت در میان اهل لطف
اندیشه مخفی میخواهند چنانکه ظهیر الدین فریابی فرد اندیشه که کم شود از لطف [illegible] گردن
بر از با کمرت در میان نهاد [illegible] آنکه وجودش مستور [illegible] هیچش میخوانند چنانکه گفته اند
فرد هیچ ندید هر که او هیچ ندید از میان هیچ نبود بلکه هر که او هیچ نگفت از دهان ستم ای
سوایان خیال پرست مویش گفته اند چنانکه [illegible] رقم نامه سحر آفرین گذشته است فرد دان بی نشان
موکه باریک پنهان بصد فکر کردند پیش میانت چهارم آنکه راز نشین گویند چنانکه گوید
فرد مویست در میان وجود و عدم نهان رازیکه در وجود کمر در میان بود [illegible] پنجم آنکه
نکته سنجان [illegible] مراد و معنی باریک باریک دریافته اند و کمال الدین اسمعیل گوید قطعه
ز معنی باریک نکته میگفت کمر حدیث میان تو در میان آورد کسی نشان میانت ندید جز کمرت
زهی کمر که نشانی زبی نشان دارد باب نوزدهم در صفت ساق ساق لفظی است

عربی و در عجم بهمین عبارت مستعمل است هرچند بصورت دور مینماید اما معنی از زدیکست و در قدیم
الایام بقائمتین منتسبی بوده است باعتبار انکه بدن بدو قائم است و ساق بر دو صفت است
سرخ و سفید و در عرب سرخ مستحسن است و فرید احول ساق مخضب را بستون عنابی تشبیه کرده
چنانکه گفته فرد ساق تو مرا زیاد راورد و زدست هرگز ندیدم ستون عنابی را وسیف الدین
اعرج بغمش تشبیه کرده چنانکه میکوید فرد هرکرا بر ران و ساقت بکنظر افتاد گفت عاج را
پیوند افتاده است بر شاخ بقم واین تشبیه در اینوقت مستعمل نیست لیس علی الاعمی حرج
ولا علی الاعرج حرج و در عجم سفید مطلوبست و بلورش تشبیه کرده اند چنانکه گفته اند فرد
بلورین ساقی برگ در دست ستاده بر سر پا باده بر دست و متاخران عجم بسیمش
تشبیه کرده اند چنانکه بدامی میکوید فرد ساقی بر هم برد بساق سیمین دانکیست که او بخشم اندر گرد
واین نوع خاص عام است اکنون صفت ساق بانید قسم قرار گرفت مصرع بیا با دمی چنان که دفتر
همچنان باقی صورت پیکر و شمایل سراپای وجود است و چون متصرفان ابدان در رسته اعتدال ارکان
بسبب اعضا مشاهده کرده اند هر اینه بکمال نوعروس نظم نسیم از تناسب الفاظ و معانی بود تا منظور اولوا
الابصار کردد و بسیار از اینجا در غلط اند که بتقلید جواهر المعنی در سلک بیان در برده اند و حق را در
مرکز خود قرار نداده اند و خود را بر ارباب نظم ترجیح نهاده اند و غافل اند انکه هرجا لب را بلعل تشبیه کنند
دهان را بدرج گوهر نسبت دهند چنانکه ظهیر فاریابی گفته فرد بگشای لب بپرسش من گرچه گفته اند
کالقفل لعل باب اندرج گوهر است وهرجا که روی را بهشت تشبیه میکنند باید که انرا بکنج گوهر نشبیه
کنند کما قال القایل فرد اند قیامتی بسرم تا بدیدم انکه رو ی تو کان بهشت و لبت حوض کوثر است
مثال دیگر در جمع و تفریق بتصدیق این معنی میسر باید فرد از انکاه جادو بماوای کافر است
گرچه نه جای کافر و جادو بود بهشت و لازم است هرجا که لب را بشکر تشبیه کنند باید که بسیلرا
بخط نسبت دهند چنانکه سحر آفرین گوید فرد بر نقش هر که دید نیل کشیده از دو جهان بن او فراتر اید
و هرجا که زلف را بچوگان نسبت کنند باید که زنخدان را بگوی تشبیه کنند چنانکه مولانا عماد فقیه فرماید
فرد دل در فضای زلف در زنخدان او فتاد چون گوی که در پی چوگان او فتاد و هرجا زلف را
بشب نسبت کرده اند باید که روی را بماه تشبیه کنند چنانکه شرف الدین گوید فرد شبی بچو زلفت
بماهی که باشد نهی اسم و روی تو بسالی کاید واگرچه بهمین صورت التصریح نکرده اند گویند در
این مبالغه بیش بود چنانکه گفته اند فرد تا با تو حدیث زلف در دست کویم جاوید شبی باید در خوش

ایهامی واگر در مصرعی چشم را نرگس گویند باید که زلف را سنبل خوانند و نشاید که آن یکی چشم را گویند
و این یک را سنبل یا آن یکی را نرگس خوانند و آن یکی را چشم باید که هر دو را نرگس و سنبل خوانند یا
چشم و زلف گویند چنانکه مولانا شمس الدین جلبی فرماید سنبل زلفت بادام میدهد نرگس مستت
بخوابم میکند مثال دیگر مولانا سعد بهاء الدین در بیان آورده است فرد چشمت بخواب چشم
همه ساحران ببست زلفت بتاب توبه صاحبدلان شکست و افضل المتأخرین مولانا رکن
الدین بکرانی کعبه را نشانه از آفتاب رخسار گرفته و بتخانه را نمونه از چین زلف تابدار چنانکه میفرماید
فرد و هر طرف از مهر روی دلفروزت بهره هر طرف از چین زلف کافرت بتخانه و از اقسام تشبیهات
این تشبیه الصفت بر قیاس که روی را بصبح تشبیه کنند باید که زلف را بشام نسبت دهند و هرگاه گویند که صبح
از عکس رخسار تو پرتوییست باید گفت که شام از زلف تو نمونه ایست تا در این صفت امتیاز پدید آید فرد
پرتوی از ماه رخسار تو صبح شمه از عکس گیسوی تو شام و هر جا که روی را بلاله تشبیه میکنند باید که
چشم را با بادام و زلف را بسنبل و لب را بشکر تشبیه کنند چنانکه در تقسیم مولانا رکن الدین فرموده فرد نشانه رخ
و زلف تو لاله و سنبل نمونه لب و چشم تو شکر و بادام و هر جا که روی را بخورشید تشبیه کنند باید که زلف را
بسایه تشبیه کنند چنانکه گفته اند فرد پرتو روی چه خورشید تو در سایه زلف راست چون گویی که به
صبح و طلوع سحر است و اولی آن بود که هر جا روی را بآفتاب تشبیه کنند باید که بدلیل روشنی اثبات
کنند چنانکه شیخ سعدی گوید فرد با آفتاب نماند مگر بیک معنی که در تأمل او خیره میشود ابصار و این
بدایع شعری سابق است و پادشاه جهان دانش فردوسی طوسی رحمة الله از راه تناسب ابرو را بکمان
و گیسو را بکمند تشبیه کرده و این بیت مشهور است بیت ببالا اگر دار سرو بلند بابرو کمان و بگیسو کمند
و دیگر سرو را بقد تشبیه کنند و روی را بماه چنانکه شیخ سعدی گوید فرد من ماه ندیده ام کله دار
من سرو ندیده ام قباپوش و در این صفت مولانا مجد الدین همگر گوید فرد در راستی را چو رخ و قدت
که دید ماه تابان بر سر سرو سهی و اگر در حقیقت دو چیز مختلف را صفت کنند باید هر دو را باهم از
یک وجه نسبتی بود چنانکه امامی گوید فرد سحر در بادام و معجز در شکر آب حیوان بر لب و جان در بدن
و از روی مراعات نسبت بادام بشکر همان که سحر راست با معجز در رعایت این اقسام عین فرض است اکنون
متذکر این نمونه کافی است و این شرط قواعد اصل است و بجان سخن تعلق دارد و اگر متقدمین متعرض
دقایق انتهایش شده اند و اگر بعضی از متأخرین بواسطه عدم استحقاق اختلاف گویند خلاف آن باشد
و طریق عقل نکیست که طریق عقل واحد و عجبتر آنکه از غایت پندار هنر را عیب پندارند و عیب را هنر

نگارند و بدین خورسند ندکه عوام الناس ایشان معتقد گردند و انکار خواص نپسندند و انکار کنند
مصرع آدمی بیزار از علت ذاتی نیست سعایت اشعار خود کرده و از حقیقت اشعار بیخبر و اگر خطائی بر سند
ندانند لاجرم بتعریض از زبان سخن گوی متغیر شوند فرد در نفس خویشتن بدنیست ناله من ز
خسته شکار است وعجب آنکه باوجود امید کار بنده را میخواهد خود را خواص خوانند و لطف
ایشان عام است بیت بخش که شهر آشنائی است درد که متاع ما کجائی ست هر کا
طفلی را از ایام صبی تا عهد شباب بر نحوه نشو و نما گونه گونه تربیت و تحصیل تربیت دهند و مرحم جود
معلم و تهدید زبان تعلیم نمایند اگر در عنفوان شباب بحسب مدونه انفسهم در خود فضیلتی تصور کنند
این نه از حسب استعداد و کمال باشد زیرا که در حالت شباب هر که سؤال کنند در جواب گوید فرد
آنها که خوانده ام ز نظر محو میشود الا حدیث دوست که تکرار میکنم و از غایت جهل معتقد
سفیدی و سیاهی اند و منکر قبض حق و لطف نامتناهی و غافل از آنکه استکمال کمال باستعداد
قابل دارد چنانکه شیخ سعدی گوید نظم باران که در لطافت طبعش خلاف نیست در باغ لاله روید
و در شوره زار خس مستعد نظرافرین بمطالعه کتب دیگران چه مباهات کند فرد نبود در کتابها
دل و درد ورنه دل صد کتاب نتوان کرد و فیلسوفان نامی آورده اند که بعد از معجزات و کرامات
شعر سحر نوعی از خوارق عادات است مخصوص و هر کس قابل این استعداد نیست و سلطان الشعرا انوری
ایضاح و احیاز موده کمال قطعه شاعری داعی بد این قوم گردند آنکه بود ابتداشان امرا القیس
انتهاشان بود فراس بیت خادم پیمبر دارم اگر این ساحر نیست سامری تو نباید گوسفند
لامساس بنابر این معنی شعر شقی بود از معجزات و در حق نبی عز شانه میفرماید که و ما علمناه الشعر
و ما ینبغی له چه شعر نوعی از سحر است چنانکه شیخ نظامی فرماید بیت پیش و پسی بست صف کبریا
پس شعرا آمد و پیش انبیا بدین دلیل نشاید که نبی شاعر بود و ثانیا اگر عدم خط موجب نقص بودی
بایستی که اشرف موجودات بکتاب التفات فرمودی چنانکه قائل گوید فرد در مقامیکه بشر مردانند
زینهار جهل عهد بلدی نیست اگر چه اهل توحید میگویند بر دلی که نقش محفوظ پوشیده نیست
نقش خط چگونه پوشیده شود و نظر بر سر نبوت بود که مخفی ماند و از قوه بفعل آید و از علم بعمل بوست
ناهر کس بحرف دست نهد چنانکه کمال الدین اسمعیل فرماید فرد تا همت جنون نهد عقل هر ره تو انگشت
خط نکامد تو بر بی سوار نیست و دلیل بر اینکه دیگر مورخان عرب آورده اند که در عرب سابق
مکه را ام القری میگفتند حضرت را باین اعتبار امی میگویند که مولدش مکه مبارک بود اکنون چه

شرف که بنده را سکان آن اشرف البقاع نسبت دهند و عقلا دانند که طعن طاعن و تعرض معارض
رسمیست قدیم و عادتی معهود است فرد کار فلک اینست که بیرون آرد در معرض هر محمدی
بوجهلی هرچند که لطف طبع نتیجه نظر حق است مصرع تا در حق هر بنده نظر چون آید اما کسب را
مدخلی تمام است و سعی را اعتباری عظیم بیت بتدریج و ثبات و انتظام و تربیت گرد
هر نو بذر و باران در و خون مشک تبت گردد و بر مستعدان پوشیده نیست که عمری در تربیت عملی
صرف میباید کرد تا بحقیقت آن رسیده و نامی بر آورند چنانکه سعدی میگوید فرد همه عمر تلخی چشیده
سعدی که نامش بر آید بشیرین زبانی و اگر تربیت استادان با جور پدر منظم نشدی ظهیر طاهر
این نسبت نفرمودی فرد متقی که من از فضل در جهان دارم همین جفای پدر بود و سیلی استاد
روزی از استاد خود حسین بن محمد کاشی سؤال کردم که مصرع را بیت میگویند و خانه را بیت این
دو را بایکدیگر چه نسبت است بجواب فرمودند که اهل لغه مصراع را یکبار در دو لختی گویند و مصراعین
هر دو را شیخ سعدی در باب نصیحت خواجه علاء الدین صاحب دیوان گفته است قطعه در سخن بدو
مصرع چنان لطیف ببندم که خواجه شاید اگر در خوشتن کند انرا بجور بخش که دنیا بهیچ
کار نیاید چرا که پیش فرستند روز بازپسین را و خانه بر چهار رکن مبتنی است و دو مصراع
که بچهار رکن قایمست چنانکه لفظ و معنی و صنعت و خیال و بیت المعمور آنستکه بدین ارکان اربعه مستحکم شود
و حصین و اگر در رکن صدر خللی واقع شود موجب انهدام دو رکن عجز گردد و اگر در عجز رخنه پدید آید
در صدر هیچ تفاوتی نکند بدین دلیل که لفظ و معنی انوری بر صنعت و خیال بکمال غالبست اول
آنکه بصنعت پردازند و بخیال نیازند فرد سخن جزالت لفظ است و پاکی معنی که لفظ و معنی دیبا
صنعت است و خیال و لفظ خیال قشریست که معنی لب اوست سخن باید که مغز بود نه پوست و
صفت حروف زینت اگر متعرض شوند اگر بسبب لفظ بعبارت آید و خیال گلگونه عروس معنی است
و قوه متخیله مشاطه او و عروس صاحب جمال را بزیور مشاطه احتیاج نیست مصرع حسن خداداده را حاجت
مشاطه نیست بخیال کمال توان رسید و بکمال خیال نتوان رسید و فصحای عرب فرموده اند
الکلام الفصیح هو ما یدخل للاذن و سر سخن منقح قریب الفهم بود و همه را حلقه بگوش کند و تصرف در
ترکیب از قدرتست و تغیر در ترتیب از صنعت زیرا که هر نظام دانه چند که در یک سلک کشند قیمتی
دیگر یابد و هرگاه ناظم مناسبت ترکیب عبارت را از راه تربیت رعایت کند سخن بقیمت بود و چون
از زینت و نه حروف خالی نیست تا نیستی معانی همه بر یکنوال بودی و صنایع بر یکقاعده و تمییز

نیک و بد از میان هر خواستی و حال آنکه خلاف آنست پس معلوم شد که تفضیل شعرای پارسی بر
جنس از باد و هوا نیست هر چند که سخنگو را نقش بند گفته اند چرا که در هر سخن نقش بر بادی بند و چنانکه
گفته اند فرد باد رنگینست شعر و خاک رنگین است زر   باد رنگین میفروش و خاک رنگین میستان
و از یکوجه دیگر سخن را بآئینه نسبت داده اند و صفای آئینه از روشنی است بدین تقدیر باید که سخن را روشن
گویند تا صفا یابد چنانکه ظهیر الدین فاریابی فرماید فرد بفصاحت سخن خویش بسنم از خاری   بیان
آید چنین جان از رشته رنگ   و طایفه از لطافت سخن را باب تشبیه کرده اند و لطافت آب از روانی
است پس باید که سخن را بروانی گویند تا لطیف باشد چنانکه شیخ سعدی گوید فرد شعرم چو آب در همه
عالم روان شده است   قند پارس میرود بخراسان بتحفه   و گروهی سخن را بعروس نسبت کرده اند
و بکارت عروس از پاکدامنی است   پس باید که سخن پاک گویند تا بکرش خوانند کما قال الاستاد
فرد عروس حجله طبعم هزار دل برباید   اگر برافکند از رخ نقاب گوشه معجر   و بعضی سخن را بگوهر نسبت
کرده اند چرا که جای در گوش دارد فرد گهر در گوش بسیاری بماند لیک بعد از من   بسی در گوشها
ماند سخنهای ولاویزم   هر چند پیش از این فصل باب در باب معانی صنایع شعر در سلک معانی آمده
بود اما بحکم لکل جدید لذة سخن بدین نسخه قرار گرفت و خاتمه مسک امید از حضرت عزت سبحان است
که شرف قبول بندگی حضرت پادشاه اسلام پناه یابد تا قبول جهانیان و مزید شهرت این سخندان گردد
قطعه گرچه تعریف من نکرد کسی   که مرا چیست پایه و مقدار   سخنم خود معرف هنر است   چون
نسیمی که آید از گلزار   با وجود آنکه بعد از مطالعه حدائق السحر شعرای عهد در دقایق شعر از غایت لطف
تصرفات نازک کرده اند اما بحکم من تشبه بقوم فهو منهم این خوشه چین خود را در سلک جوهریان نظم کشیده
و آنچه در مدت مدید بحسب مسافرت اطراف و مجالست اشراف استماع و اکتساب کرده بی هیچ طی آن در رشته (?)
در طبق عرض نهاد که چون شرف مطالعه ابنای جنس مشرف گردد بی هیچ تردد حق شناس شوند که سخنران
اهل نظم اقتضای راستی کنند و صاحبکمال را سخنگو و نیک کردار تا سخن او بلندی یابد چنانکه در کلام مجید فرماید
الیه یصعد الکلم الطیب و العمل الصالح یرفعه صفای زلال سخن از منبع دل است هر گاه مجاری آب تشنه باشد
آب جاری نگردد و ضمیر آینه صورت معنی چگونه صورت بندد الکلام صفة المتکلم باوصاف جمیله موصوف نگردد
و از تجلی جمال نو عروس عالم غیب روی گشایش نه بیند و سوسه (?) باید شاعر را طلب حسن طالب بود و از حسن طلب سخن و سلسله
جنبان حلقه عشاق گردد و چه شمع روشن است که بواسطه صفای ظاهر تصفیه باطن ارباب قلوب در سوختگان عشق گرم تری گردد
و رفت میان سوز گر جان نخرد (?)   تا آنکه بر سیمانش برهم بندی   حرره خانجان النخواری (?) فی شهر صفر من شهور سنه ۱۳۰۵